بدو نسخه در علاج کلب کلب **حرف الواو** ورد ی بنی علی در ورقه **حرف الحا** حب الاترفادیه

حب بنفشه در حمی خلطی حب مقل حب مسکن عطش در بحرینه حب ترید مسهل بدو نسخه نقل البیا

حب مسهل بلغم سه نسخه حب منقی دماغ در حمی بلغمی دائر حب صبر حب مسهل سودا و حب افتیمون در

حمی ربع حب قشهای مرطب بدن در دق نسخه حب ماء الجبن حب افتیمون در مالیخولیا حب

شبیار بدو نسخه در جنون حب اسطوخودوس بسه نسخه کندری و نسخه کبیره حب صبر دیگر حب قوقایا

بدو نسخه در سبات حب غاریقون در صرع حب زرنباد حب شهریاریه حب بیمارستانی در سکته

[illegible] فرفیون دیگر حب سکبینج حب اسطوخودوس بدو نسخه حب منتن بدو نسخه حب محمود دیگر باد در فالج

حب شبر بدو نسخه بوجادار در صداع حب الذهب [illegible] نسخه در ضعف بصر حب بنفشه دیگر در

[illegible] حب غاریقون چهار نسخه حب جاوشیر در ربو و ضیق النفس حب السعال در سعال حب الاترفادیه

در سوء مزاج بارد معده حب سکبینج دیگر در ریح معده حب مصطکی در قروح حب سکبینج

یا در یون حب غاریقون دیگر حب ابرامی حب شبرم بسه نسخه ثابت در استسقا حب مقل

حب بنادر دکس حب وادی در بواسیر حب سکبینج دیگر حب الاذاذ در فالج حب سکبینج دیگر در وجع الظهر

حب بیوزگی در نقرس و مفاصل حب شاه بزه در جرب حب واحلی در خنازیر **حرف الطا** طبیخ

کشار در دباه در تپ [illegible] طبیخ طبیخ بدو نسخه در ربو و ضیق النفس طبیخ حلبه دیگر طبیخ بوجهنا

طبیخ زوفا در ورم [illegible] طبیخ لبلاب طبیخ [illegible] دیگر در وجع مفاصل و نقرس طبیخ شاهتره

در جرب طلاء الرماد در ورم رخو طبیخ [illegible] در [illegible] اسود در جذام حرف الكاف

کلکلانج سپستان در ربیع کحل اصفهان در دمعه کمونی بدو نسخه در سوء مزاج بارد معده کلکلانج

بارد بدو نسخه کیفیت شیر شتر خوردن کلکلانج کبیر در [illegible] کیفیت [illegible] در اسهال

کیفیت [illegible] در اسهال روده حرف اللام لعوق [illegible] لعوق زنجبیل لعوق [illegible]

در ضیق صوت لعوق [illegible] در ربو لعوق کبیر لعوق [illegible] العوق ابن ماسویه لعوق کبیر

در سعال لعوق حب الصنوبر در ذات الریه لعوق [illegible] در [illegible] لعوق [illegible] بدو [illegible]

در ورم طحال حرف المیم ماء [illegible] در [illegible] معجون [illegible]

معجون [illegible] مطبوخ [illegible] در [illegible]

[illegible] نسخه در [illegible] مطبوخ [illegible] مطبوخ [illegible] بدو نسخه

[illegible] معجون [illegible] مرهم کافور [illegible] معجون [illegible]

[illegible] معجون [illegible] مطبوخ [illegible] در باب [illegible]

در [illegible] در باب [illegible] معجون [illegible]

[illegible] معجون [illegible] در باب [illegible] ماء الاصول کبیر در باب [illegible] ماء الاصول دیگر

در [illegible] بدو نسخه در [illegible] بدو نسخه در [illegible] مطبوخ [illegible]

در [illegible] مرهم [illegible] مرهم باسلیقون بزرگ [illegible] مرهم زنگار مرهم [illegible]

در قروح اذن

در قروح اذن معجون راس السوس معجون قیصی در سعال مطبوخ خیار چنبر در سل [illegible] در

در ضعف قلب مطبوخ [illegible] در سوء مزاج حار معده معجون قنداد [illegible] معجون [illegible]

[illegible] در سوء مزاج بارد معده [illegible] معجون حب النار معجون [illegible] در ریح معده

معجون [illegible] در خروج الکلب مطبوخ [illegible] دیگر ماء الاصول دیگر بدو نسخه معجون [illegible]

در سوء مزاج بارد کبد ماء الاصول دیگر در [illegible] محدب کبد مطبوخ [illegible] در [illegible]

[illegible] کبد معجون [illegible] در ورم صلب کبد مطبوخ [illegible] در ورم [illegible] معجون حب [illegible]

[illegible] بدو نسخه در اسهال معدی مرهم کافور مرهم [illegible] مرهم

[illegible] معجون دیگر در ورم مقعد معجون [illegible] حب الحدید معجون [illegible] در [illegible] معجون

[illegible] معجون [illegible] معجون [illegible] در [illegible] مالک البول در [illegible] البول ماء

الاصول دیگر در [illegible] البول حار مالک البول بارد معجون [illegible] در [illegible] معجون

حجر الیهود معجون عقرب در حصاة مثانه و کلیه معجون [illegible] در [illegible]

در سرطان رحم مطبوخ [illegible] بدو نسخه در [illegible] و مفاصل مرهم [illegible] در

[illegible] مرهم [illegible] در جرب [illegible] در [illegible] مرهم باسلیقون

دیگر در [illegible] مرهم زنگار [illegible] مرهم [illegible] در [illegible]

[illegible] معجون [illegible] بدو نسخه در جذام مرهم داخلیون دیگر در کلف حرف النون نقیع

صبر بدو نسخه در الفبا دیگر و بیقوریا نیتبع صبر بگوید نسخه در الملاح صبر دیگر در جرب حرف السین

سکنجبین زوری بارد در غب فالس سفوف الطین در حرقه السکنجبین اقیمونی دیگر سکنجبین عسلی
در مالیخولیا سرکه اسقیلی سفوفی در برده سکنجبین زوری معتدل در ورم کبد سفوف
هلیله در یرقان اسفوف حب الرمان در اسهال مراری سفوف طین دیگر در اسهال
کبدی سفوف حب الرمان دیگر سفوف حشیش سفوف مقلیاثا سفوف عود سفوف الذرب
در اسهال معدی سفوف طین دیگر سفوف مقلیاثا دیگر بدو نسخه در زحیر سفوف کمون سفوف
کالنج در قروح کلیه سفوف ماسک البول در نقطار البول [illegible] سفوف
سفوف لوزنی در نزله حرف العین عوز سفوفی بلبر بدو نسخه در ضعف الجگر عجه گنجو کلی
عجه دیگر در مقویات باه حرف الفاء فرنیا فارسی در وجع ارکان فلافلی در برد المزاج بارد
معده فنجنوش در اسهال معدی فلونیا رومی در ضعف معده حرف القاف قرص
غوطباشیر سهل در حمی خلطی متلی قرص بنفشه کجار نسخه قرص طباشیر بلین قرص طباشیر ممسک
عطش قرص طباشیر قابض در حرقه قرص گل دیگر نسخه در نفث الدم قرص گل دیگر
نسخه محمد ابن زکریا قرص گل دیگر نسخه قابوس قرص گل دیگر نسخه ثابت ابن قره
در حمی بلغمی دایر قرص غافث بدو نسخه زکی الدین قرص گل دیگر در نفع قرص غافث
دیگر بدو نسخه در حمی ربع قرص کافور بدو نسخه قرص طباشیر کاوی قرص حشیش در حمی

دن قرص

دن قرص طباشیر مسکن حرارت و صفرا در جدری قرص نورث در رعاف قرص در آکله لب قرص
قرص زعفران قرص زرنیخ در بکر قرص کهربا قرص سند در سل قرص گلنار قرص کهربا
دیگر قرص گل در نفث الدم قرص الطباشیر بدو نسخه قرص سود قرص راوند قرص عود در
کبد قرص گل دیگر در ورم حار معده قرص سنبل در ورم المعده قرص زرشک قرص
کافور قرص طباشیر در سوء المزاج الحار زیج کبد قرص افسنتین قرص ریوند بدو نسخه قرص
غافث در سوء مزاج بارد کبد قرص لک در استسقاء محدب کبد قرص زرشک دیگر در
ورم صلب کبد قرص مخاط قرص غار یقون قرص فیه قرص کبد در ورم طحال قرص ابرنبوت
در یرقان سددی قرص دیگر بدو نسخه قرص کبریت قرص لک دیگر در استسقاء قرص طباشیر
قابض در اسهال مراری قرص گلنار در اسهال معدی قرص زرنیخ دیگر بدو نسخه در
سحج امعا قرص کهربا دیگر بدو نسخه در بواسیر قرص لک در ضعف کلیه قرص کاکنج بدو
نسخه قرص حشیش قرص کهربا در قروح کلیه قرص طباشیر دیگر قرص گلنار دیگر در ذوبانطس
قرص طباشیر دیگر در سلس البول قرص کهربا دیگر در اقراط طمث قرص بربری در جرب
قرص جوارالدلوس در قروح معقد حرف الراء روغن بر رود در انتعاظ در حمی بکحی بد
روغن بابونج حرف در نبض قبه روغن کدو در جنون روغن فرفیون روغن نیلوفر روغن
رسفین در سکته روغن سداب روغن حب الصنوبر روغن شونیز در فالج روغن

مغز بادام روغن نیلوفر در تفتیح روشنائی در جرب روغن گل سوسن روشنائی دیگر در نقوه

روغن شبت در وجع اذن روغن بابونه روغن مرزنجوش در تفتیح [illegible] روغن [illegible]

در سوء مزاج بارد معده [illegible] ایرسا [illegible] در شهوات [illegible] روغن ناردین در ورم صلب

معده روغن عقرب در حصاة کلیه روغن مقل در [illegible] روغن بید انجیر [illegible]

روغن البهمن در وجع ظهر [illegible] در [illegible] **حرف الشین** شراب [illegible] بود [illegible]

غیر خالص شراب صندل [illegible] شراب [illegible] شراب [illegible] شراب

گل در [illegible] شراب [illegible] در [illegible] شراب [illegible] در جنون [illegible]

[illegible] در [illegible] شراب [illegible] در صداع شیاف [illegible] در [illegible]

شیاف احمر لین در [illegible] شیاف احمر حار شیاف [illegible] شیاف زعفران شیاف [illegible]

در جرب شیاف [illegible] شیاف [illegible] شیاف [illegible] شیاف [illegible]

[illegible] شیاف ابیض شیاف ابیض [illegible] شیاف [illegible] شیاف [illegible] در [illegible]

[illegible] شیاف [illegible] شیاف [illegible] در [illegible] شیاف [illegible] در [illegible] شیاف [illegible]

[illegible] شیاف [illegible] در [illegible] شراب [illegible] شراب [illegible] در [illegible]

[illegible] شراب [illegible] شراب [illegible] در [illegible] شراب صندل شراب [illegible]

شراب [illegible] شراب [illegible] در ضعف قلب شراب [illegible] شراب [illegible]

شراب جگر

شراب عنبر شراب عود شراب [illegible] در سوء مزاج بارد معده شراب [illegible] در

ضعف شهوت شراب [illegible] در [illegible] معده شراب [illegible] در [illegible]

مزاج حار معده شراب [illegible] در سوء مزاج بارد [illegible] شراب [illegible] در [illegible]

دماغی شراب [illegible] در [illegible] شراب [illegible] در [illegible] شراب [illegible] شراب [illegible]

در [illegible] **حرف التاء** تریاق بزرگ در [illegible] تریاق اربعه تریاق [illegible] در [illegible]

تریاق الاذن در امراض اذن تریاق [illegible] در [illegible] تریاق [illegible]

در علاج [illegible] سموم تریاق الافیون در علاج افیون خورده تریاق [illegible] تریاق

[illegible] در علاج عقرب گزیده تریاق [illegible] تریاق [illegible] در [illegible] تریاق الافعی

در سموم افعی **حرف الخاء** [illegible] در سوء مزاج بارد [illegible] **حرف الدال** [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] در [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] در [illegible] در [illegible]

[illegible] که در [illegible] ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی **باب دوم**

در ذکر ادویه که در [illegible] بکار می آید **صفت** [illegible] در [illegible]

بکار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بر آن پاشند و عصاره بر سر آن نهند و چندان بگذارند که گرم شود و آب از خود بگذارد
پس آن تره را یک کفچه از روی بردارند و دیگر باره گلاب و آب میوه‌ها پاشند و بدستور یک
کفچه بردارند تا آن مقدار که قوت از او برود پس آب که تنها در دیگ کنند قدری کشنیز تر
با آب گلاب تره اندک نمک اضافه کنند و چند جوش بدهند تا پخته شود و پس اگر استفراغ
در دوا شده باشد قدری ضعف در آن گرم بیان کرده و هاشمی بریده از طعام کنند
اگر قوت بسیار ضعیف باشد بعوض آب میوه قدری شراب ریحانی بکنند صفت
روغنی که در حمی یوم که بسبب ناگواریدن طعام رسیده و علامات آن تهوع و دهان
آن و هضم نشده قرص دراز است بعد از تدبیر امتلا جمیع بکار آید آب برنج قابض
آب سیب ترش قابض با روغن گل با آتش ملایم آن مقدار که بپزد تا روغن بماند
پس پشم پاره بدان چرب کنند و برف زنند و گرم کرده بر دهن معده نهند
ضمادی که صاحب حمی یوم را بکار آید بعد از تنقیه جمیع بکار آید صندل
گل سرخ رفاقیا لک [illegible] عصاره لحیة التیس آب مورد آب شاخ رز صفت روغن
[illegible] در این علت بکار آید بعد از اسهال [illegible] دهن معده و جگر جمع اعضا را قوت
دهد [illegible] با روغن زیت در قدحی کنند و در دیگ پر آب نهند و بجوشانند
تا روغن قوت [illegible] پس پشم پاره بدان تر ساخته برف زنند و نیم گرم کرده بر دهن

معده نهند

بر دهن معده نهند صفت روغن مصطکی و روغن ناردین که در این باب بکار می‌آید در
علاج معده بکار آید صفت حب راوند که در این باب بجهت ملینی جمیع زمانی
که ثقل از طعام‌های غلیظ بهم رسیده باشد بکار آید و باد را دفع کند و قولنج بگشاید
بگیرند فلفل دار فلفل زنجبیل مصطکی بادرنگ ساذج سنبل که بعد از جمع ده درم بگیرند
ده درم سقمونیا ده درم شکر طبرزد با یک درم کتیرا در آب حل کرده بسرشند و
بقدر نخودی حب کنند و اگر بود نه خشک باشد بگلاب یا آب انار بسرشند
هر یک حب بقدر نخودی یک مجلس اجابت کند و طعام بگوارد و بادها بشکند صفت
معجون راحت که در این باب بجهت ملینی بکار آید و قولنج را ببرد [illegible] بکار باید
مصطکی قرنفل زنجبیل دار فلفل جوز بوا ساذج [illegible] از هر یک ده درم سقمونیا
ده درم با شکر [illegible] صفت حب [illegible] که تنهایی
[illegible] بجهت ملینی بکار آید [illegible] صفت
[illegible] که [illegible] حرارت [illegible] دو دانگ
[illegible] درم کافور [illegible] علی [illegible] حب کنند
و این [illegible] صفت معجون بارد
که در حمیات [illegible]

درم آب سیب آب به هر یک ده درم آب کاسنی دو درم شیر خشت در آنها حل کنند و بر آتش
نرم بقوام آورند و بگیرند سقمونیا و یک دانگ کافور بعد از آتش فرو گیرند داخل کنند
جمله شش شربت باشد صفت معجونی که اسهال کند و حرارت تب ساکن کند مغز تخم
خیارین مغز تخم کدو هر یک چهار درم رب السوس یک درم و نیم زنجبیل با شیر خشت
بیست درم در آب بگذارند و بقوام آورند و بگیرند درم سقمونیا بادیان [illegible] بر شند جمله
شش شربت است صفت قرص جهت تب سهل معده را قوت دهد و حرارت ساکن
سازد [illegible] عصاره زرشک یک یک درم سقمونیا یک دانگ گل سرخ کثیرا هر یک
دانگی با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب کاسنی قرص سازند صفت حبی که در تبهای
گرم و در تشنگی [illegible] بدهد [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] حب کنند
صفت سکنجبین بزوری که در تب غب خالص که علامت آن ناقص شد [illegible]
[illegible] البرد و صداع و عطش و کرب و قلق [illegible] البول و علامت زیاد فی زمان نوبه از
دوازده ساعت بعد از [illegible] طبع در نوبت تب [illegible] بکار آید شربت تخم
خیارین [illegible] کاسنی [illegible] تخم خربزه هر یک [illegible] تخم کاسنی دو درم تخم [illegible] درم
[illegible] درم سرکه [illegible] درم آب [illegible] تا نصف آید پس صاف کنند و شربت
تخمها با آن بیامیزند و [illegible] شربت [illegible] داخل نموده [illegible]

غب خالص

لم یوفی ابدا

که بقوام آید صفت شربت افسنتین که در علاج غب غیر خالص بعد از ظهور آثار بکار آید و معده را
نیز از اخلاط فاسده پاک کند افسنتین رومی پنج درم [illegible] بنفشه [illegible] نیم کوفته
ده درم سنبل یک درم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بپزند تا یک من آید پس
صاف کنند و هر صبح بقدر چهل درم با ده درم شکر بخورند و بعضی اوقات
یک درم صبر در یک شربت داخل کنند صفت شربت افسنتین بنسخه دیگر
افسنتین رومی هفت درم مصطکی اذخر سادج هندی سنبل الطیب صبر
غافث گل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله در ده من آب
بپزند تا نیمه آید پس صاف کنند و یک من عسل یا شکر یا ترنجبین داخل نموده بقوام
آورند و در بعضی نسخ یک درم بیخ رازیانه و یک درم بیخ کرفس و نیم درم انیسون
و نیم درم تخم رازیانه نیم درم [illegible] روغن و یک درم [illegible] اضافه کرده‌اند صفت
قرص بنفشه که در این علت بعد از نضج بکار آید جهت تلیین طبع [illegible] بنفشه دو درم
زبد سفید یک درم رب السوس نیم درم سقمونیا نیم دانگ [illegible] با نیم درم
ترنجبین بخورند صفت قرص بنفشه بنسخه دیگر بنفشه [illegible] سقمونیا [illegible]
[illegible] بگیرند و [illegible] صفت مطبوخ افسنتین جهت
غب غیر خالص بعد از نضج تام بکار برده غافث افسنتین [illegible] کابلی هر یک یک درم

غب غیر خالص

تخم خربزه تخم خیارین تخم کرفس هر یک دو درم خیار شنبر یک استار مویز منقی از
تو بیست عدد سپستان سی عدد انجیر ده عدد گل اطریفل یازده درم جمله را
بپزند و بنهند ایشان شکر نیم بار صد درم از این مطبوخ داخل نموده بخورند **صفت** قرص
طباشیر که در این علت بکار آید و در تبهای صفراوی نیز سود دارد
طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاهو تخم خیار تخم خیار بالنگ هر یک سه درم
رب السوس پنج درم زنجبیل ده درم علی الرسم قرص سازند **صفت** نسخه دیگر در
زمانی که صاحب تب یا نشیلی و سرفه باشد استعمال نمایند طباشیر سفید گل سرخ
صمغ عربی کثیرا هر یک چهار درم تخم خیار و خیار بالنگ تخم خرفه اصل السوس هر یک
هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یک درم کوفته بلعاب اسبغول سرشته
قرص سازند **صفت** قرص گل که در تب غب خالص که صفرا زیادتی بر بلغم نماید بکار
آید گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی تخم خیار
مقشر هر یک چهار درم علی الرسم قرص سازند **صفت** قرص گل که در تب غب خالص
زمانی که صفرا و بلغم مساوی باشد بکار آید گل سرخ ده درم طباشیر یک درم سنبل دو
درم تخم کاسنی پنج درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص بنفشه که در این علت بکار آید گل
سرخ ده درم زمانی که بابت مذکور شده در خشکی طبع باشد سود دهد بنفشه ده درم

تخم خشخاش

تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار کثیرا رب السوس هر یک چهار درم هر بامداد یک مثقال
با جلاب بخورند **صفت** قرص غافث که در آخر تبهای مزمن سود دارد عصاره غافث
پنج درم گل سرخ سنبل هر یک دو درم طباشیر سه درم زنجبیل ده درم شربتی یک مثقال
صفت قرص بادزهر که در این علت ها نیز که تشنگی و درد سر و خشکی طبع باشد
سود دارد بادزهر که هفت روز در شیر خیسانیده خشک کرده باشند آرد جو
بلبله زرد شکر طبرزد مساوی شربتی یک مثقال **صفت** قرص زرشک که در این قسم
زمانی که معده و کبد ضعیف شده بکار آید عصاره زرشک چهار درم گل سرخ دوازده
درم اصل السوس عصاره غافث مغز تخم خیار و خیار بادرنگ کثیرا صمغ عربی
طباشیر زعفران مغز تخم خرفه هر یک دو درم لک مغسول سنبل هر یک یک درم کافور نیم درم زنجبیل
چهار درم در آب حل کنند داد و به دان سرشته **صفت** قرص زرشک نسخه دیگر
زمانی که در این علت جگر و معده درم کرده باشد بکار آید زرشک منقی رب السوس
گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک سه مثقال مصطکی سنبل عصاره غافث هر یک
دو درم قوة الصبغ ریوند چینی زعفران هر یک درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه
درم طباشیر یک درم زنجبیل شش درم قرص سازند **صفت** خادی که در این
علت بکار می آید زمانی که فضلات غلیظ در معده گرد شده باشد نفع دهد سه درم لادن ...

روغن گل سوسن و روغن گل بابونه [illegible] چهار درم حل کنند پنج درم گل سرخ دو درم
مسک دو درم رامک دو درم مصطکی کوفته داخل کنند و بر پهلوها و معده ضماد کنند زمانی که
معده خالی باشد و اگر دو درم دارچینی و دو درم اشنه زیاده کنند خوبتر باشد **صفت** سکنجبین
بزوری که در این علت بکار آید و [illegible] **صفت** شربت صندل که در تب
محرقه که علامات آن جمیع علامات غب خالص است با لزوم [illegible] و عطش و خشونت لسان
و سیاهی [illegible] زمانی که [illegible] نباشد بکار آید صندل سفید سوهان کرده پنجاه درم یک شبانه روز
در پنج استار آب عذب [illegible] پنج استار [illegible] بجوشانند تا نیمه بماند پس صاف کنند و با [illegible]
[illegible] بقوام آورند و اگر [illegible] بوده باشد بگلاب [illegible] **صفت** حبی که تشنگی [illegible]
تخم خیار و خیار بادرنگ [illegible] رب السوس و [illegible] بلعاب [illegible] حب سازند
صفت قرصی که تشنگی [illegible] طباشیر پنج درم [illegible] هر یک یک درم رب السوس
هفت درم تخم خرفه [illegible] تخم خیار و خیار و تخم کدو هر یک چهار درم بلعاب
[illegible] قرص سازند **صفت** قرص طباشیر کافوری که در این علت و سایر تبهای صفراوی
زمانی که [illegible] باشد بکار آید طباشیر گل سرخ هر یک دو درم و [illegible] تخم خرفه تخم کاهو
هر یک [illegible] درم [illegible] تخم کدو مقشر تخم خیار مقشر هر یک دو درم صندل یک درم رب السوس
[illegible] تخم خرفه تخم کاهو هر یک سه درم [illegible] کافور [illegible] زعفران دو در

دانگ [illegible]

دو دانگ شربتی دو درم **صفت** سفوف [illegible] که در این علت زمانی که با اسهال باشد
بکار آید بزر قطونا [illegible] طباشیر [illegible] هر یک دو درم صمغ عربی [illegible] درم [illegible] اسهال
[illegible] باشد [illegible] **صفت** ایارج فیقرا که [illegible]
باشد و در این علت زمانی که ماده در قعر معده و [illegible] آن باشد [illegible] بکار
آید [illegible] **صفت** ضمادی که در این علت [illegible] زمانی که [illegible]
بکار آید صندل گلاب آب سیب [illegible] آب [illegible]
[illegible] ضماد کنند **صفت** ضمادی خوبتر [illegible] گلنار گل سرخ با شراب
[illegible] ضماد کنند **صفت** روغنی که در این علت و سایر تبها زمانی که عرق
بسیار شود بجهت حبس عرق بکار آید [illegible] گلنار گل سرخ [illegible]
در آب [illegible] مقدار ربع آب روغن داخل کنند [illegible] که روغن بماند
[illegible] افزایند [illegible] **صفت** داروئی که منع عرق کند مورد
گلنار [illegible] بر بدن [illegible] **صفت** داروئی دیگر که در افراط عرق بکار آید
لعاب [illegible] صمغ عربی [illegible] **صفت** حبی مسهل که در شطر الغب
که علامات آن علامات حمی صفراوی با علامات حمی بلغمی [illegible]
در روز دیگر است [illegible]

حابس العرق

شطر الغب

یک دانگ و نیم گل زراوند دو دانگ و نیم مقل یک دانگ سازند صفت دیگر که در آخر تبهای ازمن
هر شب دو درم بدهند مسهلی بلیله زرد ریوند چینی عصاره غافث عصاره افسنتین گل سرخ
هر یک یک درم زعفران نیم درم تا با کاسنی سرشته حب کنند و در بعضی نسخ عوض بلیله زرد
صبر سقوطری میآیند و اگر عصارها نباشد غافث و افسنتین کرده اند صفت قرص گل
گل که در آخر تبهای مزمن بکار می آید گل سرخ بلیله هر یک چهار درم زنجبیل یک درم سنبل
و افسنتین رومی طباشیر هر یک دو درم شربتی یک درم صفت قرص گل در زمانی که حرارت
زیاده باشد بکار می آید گل سرخ شش درم تخم کاسنی صمغ عربی هر یک چهار درم تخم کشته زرشک
منقی با عصاره آن طباشیر تخم خرفه هر یک دو درم کثیرا زعفران سنبل ریوند چینی
هر یک یک درم کافور یک دانگ شربتی یک درم صفت قرص گل که در این قسم تبها زیاده
که بار فیرو اسهال باشد بکار می آید سنبل زعفران عود هر یک یک درم عصاره زرشک
دو درم ریوند چینی غنچه گل سرخ لک مغسول طباشیر سفید صمغ عربی بریان کهربا هر یک
یک درم تخم خرفه بریان شش درم گل ارمنی هفت درم شربتی دو درم و نیم
صفت ضمادی که تقویت معده کند که تبهای بلغمی و علامت آن تا ... شدید
البرودة ... بی عطش سبب ... قلت اشتها و عدم عطش و ثقل در ترهل بدن و ...
مثل یک درم ... گل سرخ ... پنج درم زعفران یک درم کوفته با آب

مرزنجوش و تمام سرشته ضماد کنند صفت مسهلی که در تبهای جمیع نسیم کند و مدها
قوت دهد و چون بلیله که گذشته باشد اگر حاجت تنقیح ظاهر شده باشد نوشیدن داد ترید
سقمونیا زنجبیل هر یک ده درم شکر با زده بوزن کل هر شب یک مثقال باید داد
و در صبح تخم هال گلقند با ادویه مناسب بدهند صفت شربت بزوری که در تبهای
بلغمی مانی که ... باشد بکار آید ... زنجبیل گل سرخ بودینه ... هر یک یک درم
مویز منقی ازدانه ... علک ... در ... درم آب بریزند تا بثلث آید پس صاف کنند
از وقت ... مقداری درم ... گرم کرده صفت شربت ... مرزنجوش ...
مرزنجوش ... هر یک ... درم مویز منقی ازدانه ... درم چون
شربت ... صفت حب مسهل بلغم که بعد از نضج بکار آید زنجبیل غاریقون هر یک
چهار درم حب النیل یک درم ... یک درم ... مقل دانگ ... جمله با آب
کرفس حب سازند صفت حب ... زنجبیل ... هر یک یک درم غاریقون چهار دانگ
... دو دانگ انیسون تخم کرفس هر یک ... با آب کرفس حب سازند هر یک ...
سهال ... صفت ماء الاصول که بعد از نضج بجهت ادرار بدهند ... کرفس بیخ رازیانه ... اذخر
بر سیاوشان انیسون هر یک ... تخم کرفس هر یک دو درم جمله در ... آب
بریزند تا بثلث آید پس ... ده درم گرم کرده ده درم گلقند ... ده

صاف کنند و بکار برند **صفت** حبی مسهل که بدن از ماده بلغم پاک کند نسخه محمد ابن ذکریا
ایارج فیقرا پنج درم زنجبیل درم شحم حنظل یک دانگ غاریقون سه درم عصاره افسنتین یک
دانگ و نیم مصطکی یک دانگ که [illegible] با سکنجبین عسلی بکار برند **صفت** تریاق فاروق و مثرودیطوس
که در تباشیر و تریاق اربعه که در شرح مذکور خواهد شد و در این باب سود
دهد زمانی که ماده بسیار غلیظ باشد و نقص با لبان و سن جوانی نباشد احتیاج بدان [illegible]
صفت ماء الاصول دیگر که در این وقت بکار آید بیخ کرفس را از بیخ [illegible] یک بلیله درم [illegible]
تخم کرفس هر یک دو درم غافث افسنتین شاهتره بادآورد از هر یک [illegible] درم قنطوریون دقیق
[illegible] درم [illegible] در آب بپزند تا به نصف آید [illegible] هر صبح [illegible] درم با هفت درم گلقند [illegible] دهند
درم مصطکی در این ماء الاصول داخل کنند بهتر است **صفت** ماء الاصول دیگر که در زمانی
که [illegible] داخل [illegible] بیخ [illegible] از هر یک ده درم [illegible] هفت درم
انیسون [illegible] درم مصطکی دو درم غافث افسنتین هر یک هفت درم بلیله زرد ده درم
بلیله زرد و سیاه هفت درم بادآورد پنج درم شکاعی چهار درم مویز منقی از دانه
بیست درم علی الرسم بپزند **صفت** مطبوخی که در این علت زمانی که [illegible] باشد
بکار آید شاهتره شکاعی بادآورد افسنتین هر یک پنج درم مویز منقی دوازده درم
بلیله زرد ده درم بپزند چنانکه رسم است **صفت** حبی که در این باب بکار آید مصطکی

یک دانگ

یک دانگ عصاره غافث عصاره افسنتین یک دانگ و نیم شحم حنظل یک دانگ ایارج
فیقرا نیم درم سکبینج [illegible] حب سازند بقدر یک شربت [illegible] **صفت** که دماغ و معده را
پاک کند ایارج فیقرا هفت درم بلیله سیاه پنج درم گل سرخ عصاره غافث هر یک چهار درم
ملح نفطی سه درم شکاعی بادآورد هر یک چهار درم انیسون سه درم تربد ده درم
مقل سه درم ادویه را کوفته مقل را به آب کرفس حل نموده [illegible] حب سازند تربد
[illegible] **صفت** قرص گل نسخه محمد ابن ذکریا گل سرخ ده درم عصاره غافث
شش درم عصاره افسنتین سه درم مصطکی یک درم سنبل الطیب اسارون عود خام [illegible]
هر یک یک درم [illegible] درم با ماء الاصول **صفت** قرص گل که در این علت بکار آید
زمانی که ماده بسیار غلیظ باشد [illegible] باشد انیسون تخم کرفس رازیانه هر یک [illegible] درم
[illegible] هر یک دو درم [illegible] عصاره غافث عصاره افسنتین [illegible]
[illegible] ریوند [illegible] مصطکی زعفران سلیخه سنبل گل سرخ هر یک یک درم [illegible]
چهار دانگ با ماء الاصول **صفت** دوائی که در این علت بکار آید زمانی که [illegible]
[illegible] شده باشد بکار آید انیسون پنج درم [illegible] چهار درم [illegible]
درم [illegible] پنج درم ریوند چینی شش درم زعفران سه درم ایارج فیقرا هفت
درم عصاره غافث سه درم و نیم تخم بادیان تخم کرفس هر یک سه درم [illegible] چهار

درم گل سرخ شش درم سنبل شش درم جمله با آب عنب الثعلب تازه قرص کنند هر یک
دو درم و نیم هر صبح یک قرص با ماء الاصول بخورند صفت قرص گل نسخه دیگر جالینوس در
تبهای مزمن نافع که با تب ورم اطراف شده بکار آید انیسون چهار درم ساذج هندی راسارون
افسنتین سنبل [illegible] هر یک سه درم تخم کرفس یک درم لوفه با آب کرفس قرص سازند
و با آب رازیانه و سکنجبین بخورند صفت قرص گل نسخه [illegible] گل سرخ ده درم مصطکی
سنبل رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث افسنتین هر یک یک درم طباشیر چهار درم
شربتی دو درم با آب رازیانه [illegible] صفت تدبیری که در حمی [illegible] که علامات آن جمع [illegible]
علامات حمی بلغمی نایبه است با دوام تب و عدم نافض و عرق بعد از نضج ماده زیاده
که ماده دماغ قوی باشد و صداع نباشد و تب ملایم باشد بکار آید [illegible] استفراغ
بلغم [illegible] که در وی شحم حنظل باشد و ادرار بول کنند با ماء الاصول و قرص غافث
و قرص افسنتین صفت قرص غافث غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر
چهل درم شربتی دو درم صفت قرص غافث نسخه دیگر عصاره غافث شش
درم گل سرخ سنبل طباشیر هر یک دو درم ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال صفت
قرص افسنتین انیسون راسارون افسنتین تخم کرفس [illegible] با دارچینی [illegible] باداورد
عصاره غافث مصطکی سنبل هر یک دو درم شربتی یک مثقال با گلقند یا سکنجبین ساده

صفت قرص

صفت قرص گلی که در این باب بکار آید گل سرخ شش درم اصل السوس سنبل هر یک
چهار درم مصطکی کهربا هر یک سه درم شربتی یک مثقال صفت حب صبر که در تبهای بلغمی
که با صداع گرم و فساد معده باشد [illegible] آنرا انقباض [illegible] که [illegible] با
که باید بعد از نضج بکار آید صبر سقوطری دوازده درم اهلیله زرد چهار درم مصطکی سه
درم گل سرخ انیسون زعفران هر یک یک درم کتیرا [illegible] هر یک یک درم شربتی [illegible] درم صفت
نقیع صبر که در این علت بکار آید صبر چهار دانگ آب کاسنی چهل درم صبر را [illegible]
و در آب کاسنی حل کنند و یک شبانه روز بنهند پس بخورند جمله یک شربت باشد
و اگر بدل صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد صفت نقیع صبر نسخه دیگر رازیانه بیست درم
در دو من آب بپزند تا نصف بماند پس صاف کنند و دو درم ایارج فیقرا در وی حل کنند
و در شیشه کنند و در موضعی گرم بنهند [illegible] روز پس [illegible] سی درم از آن [illegible] گرم بخورند
معده از خلط لزج پاک کند و صداع بخاری زایل کند صفت شربت گل که در
این علت بکار می آید گل سرخ منزوع الاقماع دو من در ده من آب بپزند تا نصف
بماند دو من عسل در وی کنند و [illegible] و بقوام آورند صفت سفوفی که در این
علت بکار می آید بعد از نضج تام [illegible] غاریقون چهار دانگ [illegible] درم
با سکنجبین [illegible] سحرگاه بخورند اگر معده ضعیف باشد اندکی عود و مصطکی داخل کنند

صفت قرص گل و قرص غافث دماء الاصول که در این علت بکار می آید در حمی بلغمی مذکور
شد صفت مطبوخ شاهتره که در حمی ربع سوداوی که علامت آن حمره بشره و عظم نبض
باشد و فصل و سن و عادت و شهر تب تقی شیر بر آن گواهی میدهد بعد از فصد اگر
قوت و دوران وقت مانع نباشد بکار آید شاهتره ده درم عناب سپستان آلوی سیاه هر یک
سی عدد تخم کاسنی چهار درم پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس هر یک یک درم مویز منقی سی عدد
جوش دهند صاف نموده چهل درم ترنجبین در آن حل نموده بنوشند صفت مطبوخ
هلیله که در این تب بکار آید هلیله زرد هلیله کابلی هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی
هر یک چهار درم مویز منقی آلوی سیاه سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست
بیخ رازیانه افسنتین هر یک یک درم برگ کرفس برگ کاسنی هر یک یک دسته کوفته جوش دهند تا ده
شاخ بنفشه چهار درم تمر هندی بیست درم در یک من و نیم آب چندان بجوشانند که بنیم بماند پس
صاف کنند و مقدار ده استار از آن بستانند و ده درم ترنجبین حل کرده بنوشند صفت مطبوخ
که در ربع سوداوی که علامت آن فقر نبض و سرعت و [illegible] نبض و عطش و عرق
بسیار باشد و حرارت و سحنه و فصل و عادت و سن و بلاد بر آن دلالت کند که آن را ای
میدهد [illegible] کردن سود دهد هلیله زرد هلیله کابلی هر یک [illegible] درم بنفشه چهار درم افتیمون
سنا مکی هر یک چهار درم تخم ترب شبت تخم خربزه تخم کوفته تخم خرفه [illegible]

از هر یک پنج درم جوش دهند صاف کنند و مقدار صد درم با گلقند پنجاه درم سکنجبین آمیخته
بگرم بخورند صفت حب الشفا که در تب ربع و سایر تبهای مزمن مفید است افتیمون
جوز بابل از هر یک یک مثقال زعفران دو دانگ ریوند چینی بیجاده ملک گل سرخ دو
دانگ و نیم زنجبیل و فلفل زمینی از هر یک دو دانگ بهم کوفته با شیر [illegible] خالص سرشته هر
روز [illegible] عدد فرو برند صفت قرص غافث که در زمان بکار آید غافث ریوند چینی چهار
[illegible] چهار درم گل سرخ شش درم تخم کشوث شش درم سنبل چهار درم افسنتین
تخم کرفس یک درم پوست بیخ کبر چهار درم رازیانه پنج درم زعفران سه درم حب البان
چهار درم با آب کرفس [illegible] سرشته حب قرص سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا
آب رازیانه یا آب کاسنی صفت قرصی دیگر ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هر
یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم و نیم صمغ عربی [illegible] هر یک یک درم
[illegible] ریوند چینی عصاره غافث هر یک [illegible] درم [illegible] شربتی یک درم تا
دو درم صفت سکنجبین افتیمونی که در مالیخولیا بکار آید افتیمون اسطوخودوس هر یک ده درم [illegible]
[illegible] چهار درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون در کیسه بندند و خربق
[illegible] در کیسه دیگر بندند و هر دو در صد درم سرکه آب [illegible] تا نیمه آید و افتیمون را آخر در
افکنند پس صاف کنند و عسل [illegible] کنند و سکنجبین سازند صفت سکنجبین [illegible]

که در ربع که علامت آن طول آن بر باشد و بطؤ نبض و غلظ قاروره و سبوق سنها بر موآید بلغم

و فصل و سال و عادات باشد بعد از نضج بکار آید زبد چهار دانگ کحیل پنج دانگ سفایج

پنج درم جمله یک شربت باشد **صفت** حقنه که در این قسم بکار آید زبد چهار دانگ کحیل پنج دانگ

سفایج پنج درم جمله یک شربت باشد **صفت** حقنه که در آن قسم بکار آید انجیر ده دانه

خطمی ده درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت پنج درم در یک من و نیم آب

بجوشانند تا نیمی بماند پس صاف کنند و پانزده درم روغن تازه و ده درم شکر سرخ و یک درم

نمک هندی داخل کرده حقنه کنند **صفت** مطبوخی که استفراغ قوی کند هلیله

کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم هلیله زرد مقشر هر یک پنج درم افسنتین چهار درم افتیمون

هفت درم لسان الثور برگ بادرنجبویه بسفایج ناکوفته هر یک چهار درم سنا پنج درم آلو

آلوی سیاه مویز خراسانی هر یک بیست عدد جمله در ده من آب بجوشانند تا نیم بماند پس صاف

کنند و [illegible] درم از آن با یک مثقال غاریقون و نیم درم صبر و نیم درم نمک نفطی و

یک دانگ خربق سیاه بخورند **صفت** حب مسهل که بدل این شربت باشد افتیمون

پنج درم زبد پنج درم و نیم ماهی زهره بسفایج چهار دانگ سقمونیا تخم کرفس تخم رازیانه هر

یک دو دانگ سفایج چهار دانگ افتیمون تخم کرفس تخم رازیانه هر یک دو دانگ

ایارج فیقرا پنج درم غاریقون یک درم نمک هندی نیم درم مقل نیم درم با آب برگ تره

حب کنند برنی

حب کنند در شبی در وقت خواب یک درم و نیم بدهند و صبح مطبوخ بخورند **صفت** سفوفی که بعد از

ظهور نضج بر هر هفته یک بار بدهند هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک هفت درم بسفایج افتیمون

هر یک سه درم جمله را بکوبند و بیزند شربتی سه درم با سه درم شکر بدهند و بعد از

آن آب گرم بخورند **صفت** معجون انکزه که در ربع بلغمی مزمن بکار آید زمانی که فصل زمستان

باشد برگ سداب فلفل انکزه و ترب دبی کوفته بعسل مصفی سرشته کنند شربتی نیم مثقال

ثابت بن قره مجرب این ذکر کرده گوید اگر وقت نوبت یک مثقال از این معجون بخورند

و خویشتن را گرم بپوشند تا عرق شود نفع تمام دارد **صفت** معجون دیگر که در این قسم

و در این وقت بکار آید زنجبیل دارچینی سلیخه هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل

ده درم بوزیدان [illegible] هر یک [illegible] درم عسل [illegible] مصفی سه وزن شربتی یک درم

با آب رازیانه و کرفس **صفت** معجون فلافلی که در این قسم بکار آید فلفل سفید فلفل

سیاه دار فلفل هر یک بیست درم عود بلسان ده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه

[illegible] راسن هر یک پنج درم سنبل [illegible] هر یک چهار درم عسل

دو وزن ادویه شربتی یک درم تا یک مثقال **صفت** قرصی که در این قسم بکار آید

برگ سداب چهار درم افتیمون سه درم حب بلسان پنج درم [illegible] چهار درم [illegible]

هفت درم تخم خشخاش سفید شش درم [illegible] هر یک سه درم [illegible]

دو درم و نیم کوفته بیخته با مثلث سرشته بعد از نضج دادن شیر الاغ در روز نوبه پیش
از وقت نوبت بیک ساعت مقدار دو درم با آب گرم نیم گرم بخورند صفت زبانی فاروق
و مزوّد بیطوسی که در این قسم اکبر مفید است دو دانگ بخورند در ربع مذکور خواهد
شد صفت تدبیری که در ربع سوداوی که علامت تقدیم اسباب مولّد سودا است
و عادات و سن و مزاج و فصل نیز بر آن گواهی میدهد قریب تدبیر ربع بلغمی ا
است مع ان لزم کشد لازم باید دانست و بعد از نضج اسهال شیر الاغ قوی باید
باید کرد و در او و به آن افیتمون و اسطوخودوس و غاریقون و حجر
ارمنی و حجر لاژورد و خربق سیاه زیاده باید کرد و فصد باسلیق نیز مفید است
هرگاه قوت باشد جالینوس میگوید بسیار ربع سوداوی را بدین نحو علاج کردم بعد
از نضج مسهل دادم بعد از چند روز تریاق اربع بعد از آن تریاق بزرگ نافع است
صفت تدبیر شیر دادن بمدقوق و دق نیز لازم بر نظام واحد عرق [illegible]
که بعد از خوردن غذا تشنه او باید و علامات بسیار نهاد صداع و کرب و قلق [illegible]
آن نباشد شرط است که [illegible] آن هم نباشد و در بدن ماده متعفنه
نباشد و بهترین شیرها شیر زنان است و بعد از آن شیر [illegible] باید که حیوان
شیر ده صحیح باشد و از زادن آن چهار ماه گذشته باشد و علف [illegible] نکوارد و علامت

گواریدن از

حمی دق

تدبیر شیر الاغ دادن
و تدبیر شیر دادن

گواریدن از سرگین آن معلوم میشود و علف آن کاهو و کشنیز و اسفاناخ و
برگ خرفه و لسان الحمل و خیار و خیار بادرنگ باشد و هر صبح که شیر خواهند
دوشید قدحی چینی شسته در میان آب گرم نهند و شیر در آن دوشند و به
بیمار رسانند تا بیاشامد و بخورد و شربت و مقدار آن چنان باید که روز اول نیم
سکره خورند و روز دوم یک سکره و هر روز نیم سکره بیفزایند تا هفت
بدین قرار بدهند و بیفزایند و نگاه دارند بعد از آن هر روز نیم سکره کم کنند
تا به نیم سکره اول رسد پس قطع کنند جالینوس میگوید هر صبح که شیر خورده
باشد بعد از یک ساعت نبض او ملاحظه باید کرد و نبض سابق قیاس باید کرد اگر اقوی
تر بیند و عظیم می‌فزاید باید دانست که شیر نیک هضم میشود روز دیگر زیاده میتوان کرد
و اگر نبض صغیر و متواتر یا ضعیف و مختلف شود علامت فساد شیر است و خوردن توقف
باید نمود و اگر میانه روز [illegible] شیر نشان زیادتی حرارت [illegible] باید کرد و شیر [illegible]
آن آب خیار بدهند یا نه با آب تخم خرفه و قرص کافور دهند و احتیاط کنند تا شیر در معده نیز نزند(?)
و طریق احتیاط آنست که مقدار معین سکنجبین خورد و اندک نمک و عسل بادی
بیامیزند و بعضی اوقات به بدل عسل شکر سرکه کنند و اگر طبع نرم باشد نمک نکنند
صفت تدبیر دوغ دادن و ترتیب آن در حمی دق دوغ گاو یا ماده گاو کنند(?)

حمی دق

تا پسته از آن جدا شود و نیم روز بگذارند تا خوش شود علم کرد و پیش از آن بچه باشند تا آب
که بر آن باشد با دوی پیاز بسیار و پس نان بالکیزه سرشته بکوبند و مقدار ده درم
از این نان در پسی درم دوغ کنند تا بدان آغشته شود و پیش زنند و نزد وی بجا درم دوغ
زیاده کنند و پنج درم دوغ زیاده کنند و یک نان کم کنند و پنج درم دوغ
زیاده کنند و یک درم نان کم کنند تا نان آخر شد و پس هر روز پنج درم دوغ
کم کنند و دیگر نان زیاده کنند تا دوغ پس درم اول و نان به ده درم باز آید و اگر خواهند
که از این دوغ زیاده خورند نان نیز در بیفزایند و نیم درم کم کنند و بعضی گفته اند از
از ده درم آغاز باید کرد و نان از یک مثقال و هر روز نیم درم دوغ بباید افزود تا
تا پسی درم رسد نان بحسب زیادتی دوغ زیاده کنند و اگر دوغ دغدغه یعنی با عفونتی تولد
کند دوغ با قرص طباشیر دهند صفت قرص طباشیر که در این حال بکار آید طباشیر
چهار درم گل سرخ شش درم مغز تخم خیار و خیار با درنگ مغز تخم کدو مغز تخم خرفه
هر یک سه درم گل ارمنی کهربا هر یک یک درم کوفته با آب با درنگ یا لعاب بنگو سرشته قرص
سازند صفت خوردن شیر تنها درست و که دق شدید آنست که طلوع صبح قرص کافور
با شراب خشخاش با آب انار ترش شیرین یا آب هندوانه با آب کدو با آب خیار یا جلاب
و وقت آفتاب برآمدن کشکاب سه طایی خورد با آب انار ترش شیرین با جلاب و بعد از آن

بچهار ساعت

بچهار ساعت شربت عناب یا شراب خشخاش با آب ترو آمیخته بخورند و وقت خواب بعاب بیدانه
با جلاب بخورند یا شیر تخم خرفه و شکر و روغن بادام و اگر معده ضعیف باشد بجز آب انار از این شر
شربتها بخورند صفت کشکاب سه طایی سرطان که در آب [illegible] آلوده باشد بگیرند و سه فنهاد
با پهای آن بفکنند و نمک و فلفل و شیر بگیر بشویند و پس اندر کشکاب اندازند و به پزند و
سرطان باید که ماده باشد و نشان آن آنست که سوزنی بر آن فرو برند اگر چیزی مثل
شیر از وی جدا شود نشان ماده باشد و اگر سرطان نر است بباید که عناب و خشخاش در آن
بپزند و با روغن بادام بپزند صفت کشکاب که در اوایل ذبول بکار آید کدو بگیرند و شکر جو د
سرطان در وی بپزند و با روغن بادام یا روغن کدو بپزند صفت قرص کافور مغز تخم خرفه
مغز تخم کدو مغز تخم خیار و خیار با درنگ مغز تخم بادرانه هر یک پنج درم گل سرخ سه درم صمغ عربی
صندل سفید کتیرا هر یک دو درم رب السوس هر یک چهار درم گل سرخ طباشیر هر یک سه
درم تخم کاهو یک درم کافور نیم درم بلعاب بنگو سرشته قرص کنند صفت قرص کافور بنسخه
دیگر تخم کاهو هفت درم گل سرخ ده درم طباشیر مغز تخم خیار و خیار با درنگ هر یک دو
درم مغز تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم رب السوس سه درم نرگس ده درم کافور
نیم درم بلعاب بنگو سرشته قرص سازند صفت قرص دیگر طباشیر گل سرخ هر یک چهار درم
مغز تخم خرفه مغز تخم خیار و خیار با درنگ مغز تخم کدو نشاسته هر یک سه درم تخم کاهو

تخم کاسنی از هر یک چهار درم صندل سفید سه درم سرطان نهری رب السوس از هر یک یک درم
زعفران کافور از هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کثیرا صمغ عربی از هر یک یک درم و بلعاب بهدانه بسرشند با لعاب
بهدانه قرص کنند و در بعضی نسخ عود خام و سنبل بوزن کافور زیاده کنند صفت قرص خشخاش
که در وقت زمانی که طبع نرم باشد بکار آید تخم خشخاش سفید مغز تخم کدو مغز تخم خرفه
مغز تخم خیار و خیار بادرنگ مغز بهدانه از هر یک شش درم صمغ عربی طباشیر طین قبرسی تخم
حماض از هر یک سه درم نشاسته دو درم گل سرخ پنج درم کافور یک دانگ تخمها و مغزها و
صمغ بریان کنند و جمله را کوفته بیخته قرص کنند شربتی از دو درم با آب سیب آب به یا آب امرود
چنین بود باید باشد صفت قرص دیگر که در این علت بکار آید و اسهال باز دارد گل ارمنی
درم نشاسته بلوط بریان چهار درم گلنار چهار درم طباشیر کهربا از هر یک سه درم زرشک
منقی شش درم قرص سازند و با آب سیب یا آب به یا شربت [illegible] دیگر بدهند صفت غذا دادن و
موافق چنان کنند که آنچه خورده باشد از شربت و کشکاب و شیر و دوغ و غیر آن هضم شده باشد
پس غذا دهند و آن مقدار که خواهد پراکنده خورد تا بر وی گران نشود و حرارت [illegible] نشود
و از طعامها ماش مقشر با اسفاناج و کاهو و کدو و مغز بادام آنچه موافق باشد و کشکاب
عدس [illegible] و کدو و سماق کاهو و مغز بادام با روغن بادام و قلیه کدو و قلیه خیار [illegible]
و اسفاناج و نان پاکیزه و گوشت بره غاله و گوساله و ماهی تازه و گوشت مرغ و [illegible] طیهوج و

دراج [illegible]

و تخم مرغ نیم برشت و از میوه‌ها انار امرود سیب شیرین رسیده و هندوانه و عناب [illegible]
که در زحیر بکار آید در علت [illegible] پاک کرده نیم کوفته پنج درم باقلا ده درم ماش مقشر
تخم خشخاش سفید از هر یک پنج درم مغز بادام شیرین مقشر پنج درم جمله در [illegible] آب کنند و نیک
بپزند و صاف کنند و بیست درم آب انار شیرین و چهار درم روغن بادام بر چهل درم شکر [illegible]
و مقدار ده درم مغز نان بروی مالیده بکوبند و [illegible] کنند پس بنوشد [illegible] در آب
آن [illegible] صفت [illegible] که در زمانی که مدقوق ضعیف باشد و [illegible] افتد بدان احتیاج شود گوشت
بزغاله بگیرند و سفیدی آن جدا کنند و استخوان [illegible] کنند و در پاتیله سنگین کنند و قدری گلاب
بر آن [illegible] و بر آتش ملایم نهند و عصاره بر آن گذارند تا آب از گوشت جدا شود و [illegible]
پخته باشد آن آب از وی بردارند و آن گوشت [illegible] تا آنکه هر تری که دارد بگذارد
و آن تری گوشت [illegible] پاره پاره [illegible] بپزند [illegible] داخل کنند [illegible]
قرص [illegible] دارد صفت حقنه که در دق [illegible] بکار آید و آن غلبه برودت و یبوست
است و در این علت [illegible] و [illegible] رنگ [illegible] باشد و [illegible] بصورت مدقوق
باشد [illegible] دهند [illegible] نبض [illegible]
باشد و بول سفید و رقیق باشد سر بره و پاچه‌های آن را پاک کنند و [illegible]
و [illegible] گندم و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم حلبه و ده دانه انجیر سیاه در

ماء اللحم

حقنه دق

در کرمی آب بپزند تا ثلثان از آن برود پس صاف کنند و مقدار ده استار از
از آن باده درم روغن بادام کاو و ده درم روغن گل سرخ تازه و پنج درم روغن بان
با اندکی موم سفید که همه با هم بیامیزند و حقنه کنند که روز متصل و پنج روز مهمل
بگذارند و باز همین حقنه سه روز دیگر متصل کنند و همچنین چند بار بدین دستور
حقنه کنند و هر بار بعد از حقنه بدستور روغنهای لطیف چون روغن نرگس و روغن
سوسن و روغن خیری چرب کنند و بعد پنج ترنج برورده و زنجبیل برورده و نعناع
برورده بخورند و بعد از یک ساعت پنج زرده تخم مرغ نیم برشت با ... بخورند و برابر
آن مقدار چهل یا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و بعد از دو ساعت بحمام روند و
چون از حمام بیرون آیند یک ساعت بیاسایند پس طعام بخورند از اسفیدباجات با گو
گوشت بره و شبت بخورند و دارچینی و زنجبیل و خولنجان هرگاه بقوت باز آید معجون
برگی و حب ... دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ بخورند و از جماع احتراز کنند
صفت تدبیری که در هوای وبائی بکار آید که در زمان وبا در خانه بخور از دود هر روز چند
نوبت عود و عنبر و قسط و حلو کنند و مصطکی و میعه و سندروس و کندر و لادن
و زعفران و مر و سعد و اهلیلج و داریسون و بادام تلخ و اذخر و اشنه و
چوب گز و سرو و کاج بسوزانند و در سرکه حل کرده هر روز چند نوبت بکردن و بیرون

خانه به پاشند و از امور مهیجه و شراب اجتناب کنند و لحوم با سماق و انار دان و ریباس
و آب غوره و سرکه بپزند و کمتر از عادت طعام بخورند و هرگاه علامت وبا ظاهر شود
جهت احتیاط مثرودیطوس و تریاق بزرگ از برای تقویت قلب بخورند و اگر در بدن خلطی غالب
باشد باستفراغ آن مشغول شوند چنانچه مذکور شد تدبیر اصحاب **صفت** تدبیری که در علاج
ت وبائی بکار آید اول بدن از اخلاط پاک کنند و هوای مسکن به بخور و میوهای خوشبوی
و صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت سرکه و گلاب
و آب سیب بیاشامند و هر صبح قرص کافور با آب غوره و رب سیب و رب به و حماض ترنج و رب ریباس
و رب لیمو آنچه حاضر باشد با سرکه و آب سرد بدیشان دهند و آب برف و یخ اندک اندک بدیشان دهند و بر
شکم ضماد کنند و بر شکم ... صندل و کافور و پوست انار و برگ مورد و آبنوس و چوب
گز و سیب و به ... بسوزند و گل ... خورده با سرکه و گلاب کرده بوی کنند **صفت**
تدبیری که مانع بروز آبله شود و اگر بروز کند کمتر باشد احتیاط در آن است که هرگاه
علامت برآمدن آبله در فصل سال یافت شود کودکان و جوانان که آبله برنیاورده اند
حجامت و فصد کنند و تدبیر احتیاط بکار برند و اغذیه بارده خورند و ... باسکنجبین
ساده شربت کنند و سفوف طباشیر و قرص کافور بخورند و در آب سرد نشینند و از شیرینیها
و شراب و حلویات خصوصا خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور احتراز کنند و از جماع دور

در ریاضت و آفتاب و غبار و آبهای ایستاده نیز اجتناب کنند و شقیقه بدن
بماء الفواکه کنند **صفت** سکنجبینی که منع بروز آبله کند خل الخمر صد درم گلاب
دویست درم بهم آمیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم [illegible]
در آن بجوشانند و یک روز بگذارند پس اندک جوشی بدهند و صاف کنند و سیصد
درم شکر طبرزد داخل کنند و بقوام آورند **صفت** شربتی که قوت آن همچون
قوت شراب لذیذ باشد در منع بروز آبله خل الخمر یک من و نیم آب انار ترش آب نارنج آب
غوره آب ریباس افشرده هر نوع آب سماق آب ترنج از هر یک نیم من برگ کاهو
برگ ترخون بگیرند هر یک جدا بکوبند و از هر یک ده استار آب بگیرند و عناب از دانه
جدا کنند و در آب بپزند و عدس مقشر را نیز جدا بپزند و از آب هر یک مقدار رطلی با این
سکر و آبهای دیگر بیامیزند و چهار من شکر طبرزد داخل نموده بقوام آورند
و ده استار طباشیر سوده و ده درم کافور ریاحی سوده در پارچه پاکیزه کنند و قدری
از این شراب گرم در وی کنند و بمالند تا حل شود و با جمله آن شراب بیامیزند و
بچوب بید بجنبانند تا نیک بهم شود و نگاه دارند این شربت پیش از پدید آمدن
آبله و بعد از آن در جمیع بیماریهای دموی و صفراوی و در طاعون سود دهد **صفت** شراب
لذیذ که شیخ در قانون ذکر کرده و لذیذ را کادی کنند چوب کیز ریزه یک صندل سفید

نیم من ابرد و باسوهان

نیم من ابرد و باسوهان بسایند و نرم بکوبند و در پنج من که پر با آب غوره بجوشانند و یک
روز بگذارند بعد از آن با آتش ملایم بجوشانند و بسیار بدست بمالند و لیف زنند و صاف
کنند و آن سرکه را نگاه دارند پس دو من آب ترش بگیرند و بگذارند تا هر چه غلیظ از است
بنشیند و آب صاف جدا کنند و بار دیگر چون فقاع سازند و بنهند تا ترش شود و سرد کنند
و این فقاع بخمیر بسازند و آنرا زرشک فشرده آب امرود چینی آب سیب ترش آب لیمو
آب آلوی ترش آب خوخ ترش آب زردآلوی نارسیده آب غوره آب ریباس
آب سرشاخ زرد آب گل فارسی آب بادرنگ فشرده آب بنفشه هر یک سیر ده استار آب
نارنج ترش آب ترنج هر یک نیم ... و نیم استار آب طرخون فشرده آب سیب ترش فشرده
آب برگ بید آب امرود چینی فشرده آب زعفران فشرده آب عنب الثعلب فشرده از هر
یک ده استار برگ گل خشک نیلوفر خشک عصاره زرشک خشک عصاره لحیة التیس تخم کاسنی تخم کاهو
گلنار از هر یک نیم ... و چهار درم آب برگ پودنه فشرده تخم اسپیدرونه و تخم ادویه جلباب کوفته
بیخته نگاه دارند و آبها بهم بیامیزند و چهار من عدس مقشر و دو من گشنیز و دو من سماق
و دو من انار دانه در این آبها کنند و با آتش نرم بپزند تا بشیمه آید پس نیم گرم شده بدست
بمالند و لیف زنند و صاف کنند و در این جمله آبها نگاه دارند پس در هر سیصد درم
یک مثقال کافور ریاحی سوده با ادویه کوفته بیامیزند و در این قرابه کنند و این





مقدار ده استار بدهند و اگر این شربت با شیره تخم رازیانه با شیره تخم کرفس بدهند خوب
باشد صفت شیافی که در هر وقت توان دادن گل سرخ چهار درم عدس سرخ هفت درم انزروت
ده درم کثیرا سه درم مورد مقشر ده دانه الکحل مغسول سه درم تخم رازیانه تخم کرفس از یک
پنج درم در یک من آب بپزند تا بنیمه آید و یک دانگ زعفران در آن حل کنند و مقدار ده استار
بکار برند صفت شیافی که در بیرون چشم طلا کنند منع جدری
کنند حضض صبر شیاف ماميثا اقاقیا از هر یک یک درم زعفران نیم دانگ هم کوفته شیاف
سازند و با آب گشنیز سائیده طلا کنند صفت دوائی دیگر سماق در سرکه بخیسانند و
صاف کنند و اندکی کافور در آن نموده چکانند صفت دوائی دیگر آب گشنیز تازه
شحم حب انار ترش چکانند صفت دوائی دیگر بازرد و گلاب سائیده چکانند
صفت دوائی که در حینی که آبله از چشم بیرون آمده باشد بکار آید کافور در گلاب حل نموده به
چکانند صفت داروئی که بعد از آن بکار آید آنگاه هلیله که بسیار نرم باشد به
چکانند صفت دوائی که در زمانی که آبله بر چشم بزرگ آید بکار آید مرهم اصفهانی
و کافور با آب گشنیز حل نموده هر ساعت چکانند و اگر مرمه گلاب حل نموده سود ده هر
در فاده بر پشت چشم نهند و لخته اگر باشد تازه چشم بر بالای افاده نهند و بسته دارند
صفت دوائی که حفظ بینی کند از آبله صندل سرخ شیاف ماميثا رب غوره علی

علی الرسم

علی الرسم شیاف سازند و در وقت حاجت با سرکه و گلاب سائیده در بینی چکانند و اگر هر
ساعت سرکه و گلاب سعوط کنند نافع است و اگر روغن گل سرخ با روغن مورد
با قدری کافور چکانند و طلا کنند سود دهد صفت غرغره که حلق را از آفت جدری
نگاه دارد سماق گل سرخ عدس سرخ در گلاب جوشانیده غرغره کنند
و با آب سرد و تبرزد مفید باشد صفت لعوقی که ریه را از آفت جدری نگاه دارد مغز تخم
کدو دو جزو مغز بادام مقشر یک جزو لعاب بهدانه یا نیلوفر سرشته لعوق کنند
صفت لعوقی که در این وقت زمانی که طبع نرم باشد بکار آید صمغ عربی بریان کرده
مغز بادام مقشر بریان مغز تخم خیار بریان نشاسته بریان لعاب اسبغول بریان سرشته
لعوق کنند صفت که مفاصل را حفظ کند از آبله صندل سرخ شیاف ماميثا
گل ارمنی سرخ [illegible] کافور با گلاب و سرکه سائیده بر مفاصل طلا کنند صفت ادویه
که مفاصل را حفظ کنند از آفت جدری در زمان [illegible] طباشیر مورد قرص طباشیر
بر [illegible] آنها بدهند صفت دوائی که در بر آبله جاری زمانی که در بر آب گیرد و علا
مت [illegible] مرض نموده باشد بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی سبوس گندم
مجموع با گل واحد در آب جوشانیده علی الرسم ضماد کنند صفت ادویه که جهت خشک کردن
آبله زمانی که در خشک شدن بکار آید بعد از آنکه آنچه بزرگ باشد سر آن را بسوزن

بزنند و با آب تسلی بخرقه بر چینند گل با برگ مورد یا برگ سوسن صندل یا چوب گز
با چوب انار ترش در زیر دامن آن دود کنند و آتش در زمستان از چوب گز و
چوب زرباوند و در تابستان چوب بید صفت داروئی که بعد از آن زمانی که تمام تاب
نشسته باشند و پوست خراشیده باشد و آبله شکافته نباشد بکار آید عدس مقشر برگ
گل سرخ چوب گز نرم شده در آب بیخته بقدری ملک داخل کنند و بپزند پاکیزه بدان تر کنند
د بر آبله نهند و الحرارت قوی باشد قدری کافور و صندل سوده اضافه کنند صفت
داروئی که قوی تر کل خوردنی سفید صد درم بکوبند و ده درم ملح اندرانی سوده و
ده درم شب یمانی نرم ده با وی بیامیزند و بکار برند و بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند
تا خشک شود در شب بند صفت داروئی که بر جراحت آبله باشد گل سرخ صبر کندر انزروت دم الا
دم الاخوین ساییده بر آن موضع پاشند صفت مرهم کافوری که در این وقت بکار آید موم سفید
روغن گل سفیداب قلعی اقلیمیا نقره قدری کافور علی الرسم مرهم سازند صفت دوائی که در
زمان که خشک شده بیفکنند اگر در زیر خشکریشه رطوبتی باشد و عمیق داخل باشد بکار آید صبر زرد
زرد چوبه مردارسنگ اقلیمیا نقره سفیداب قلعی سرنج ساییده در آن عمق کشند تا پر شود
صفت دوائی که حفره و جدری هر گاه قلع خشک باشد بکار آید جبلیه زرد مغز بپزند و تنها
بپزند و صاف کنند و قدری شکر طبرزد داخل نموده بخورند صفت سفوف الطباشیر که در این

باب بکار آید زمانی که طبع زیاده نرم باشد بکار آید گل سرخ طباشیر تخم حماض سماق زرشک
گل مختوم هر یک جزوی پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو زنیان که درم باریک
صفت ادویه که نشان آبله از چشم ببرد در امراض عین مذکور خواهد شد صفت طلائی که
نشان آبله از روی ببرد استخوان سوخته پاک پوسیده پنگ سفید کهن سفال نو تخم خربزه
نشاسته کرسنه آرد جو هر یک ده درم آرد نخود ده درم حب البان ترش فعلا زراوند مدحرج
هر یک پنج درم پنج نی خشک ملبوث درم کوفته بیخته با تخم خربزه با آب باقلا نیز طلا کنند و روز بنفشه خشک
بزند با آب آن رو بر آن شوبند صفت طلائی دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک که درم تخم خربزه
پنج درم مردارسنگ سفید کرده دو درم پنج نی سوخته که درم ساییده بلعاب یعنی از بیرون
از جامع طلا کنند بعد از آن پوست خربزه و بنفشه سبوس گندم و نخود کوفته در آب جوشانیده
رو را بدان بشویند و باز طلا کنند صفت طلائی دیگر آرد باقلا پنج درم کثیرا دو درم و نیم
فعلا حلو دو درم مردارسنگ سفید کرده دو درم و نیم سفال نو دو درم بدان شو لعاب ریزند
صفت طلائی دیگر قوی تر آرد ترمس پنج درم مغز بادام تلخ فعلا حلو تخم کنگر زرد یک درم و
درم بدان شوی استعمال کنند صفت طلائی دیگر قوی تر اسفیداج مردارسنگ مغسول دندان
فیل سوهان کرده هر یک سه درم پنج نی سوخته آرد نخود استخوان پوسیده آرد برنج مغز تخم
خربزه حب البان مقشر فعلا حلو هر یک چهار درم کوفته بلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند

نبیر غش

ملره وصیح باتی که نبضه و بابونه در آن بجنبانند باشد بیند **باب سیم** در ذکر ادویه نیز غش که علامت
آن حالتیست میان نوم و یقظه با حمی مطبقه غیر قوی الحراره و ثقل جمیع حواس و بیان
زبان و اختلاط عقل و اکثر خواب و قلت حرکت اجفان است بکار آید **صفت** حقنه که در
نیز غش و امراض بلغمی که در دماغ بهم رسیده از غرغره نافع است تخم حنظل بگیرند تخم معصفر
اذخر تخم انجره ملح هندی بوره ذراریح بلک دسته پوست بیخ کبر بگیرند و جوشانیده صاف نموده آنگاه
ده درم روغن زیت بخد ... اضافه نموده حقنه کنند **صفت** غرغره که دماغ را از مواد بلغمی
پاک کند عاقرقرحا دار فلفل زنجبیل سونیز خردل سفید زوفا خشک ایارج فیقرا مساوی
کوفته بیخته بسرکه عنصل ترکنند و بعد از ... مقدار دو درم در آب انگبین یا سکنجبین عنصلی
حل کنند و بدان غرغره کنند **صفت** معطس که دماغ از مواد بلغمی پاک کند تخم شبت ...
در آب بریزند و صاف کنند و سکنجبین عنصلی اضافه کنند و نمک هندی فلفل داخل
کنند و بگیرند و ... و سر بگیرند ... با ایارج فیقرا آمیخته کنند
و بخور او ... باقی کنند و بعد از آن معجونات ... یکبار بزنند **صفت** معجون القرع
که رطوبت را و باد را کم کند ... مذکور میشود **صفت** معجون ... که
همین فعل کند ... خار ... چهار درم اسطوخودوس عود ...
قلقل سیاه دار فلفل فلفل سفید روغن بلسان حب بلسان فرفیون ... هر یک

چهار درم قسط

چهار درم قسط تلخ درم و ج مصطکی دارچینی قرنفل سنبل هر یک شش درم سلیخه جوز بوا هر یک
دوازده درم افتیمون شش درم حماذریوس هشت درم موقفاع اذخر هر یک دو درم هاماهودرم
شکوفه ... شش درم ادویه را کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی چهار درم با طبیخ افتیمون
صفت طلائی که بر مفاصل ... مالند فلفل عاقرقرحا نطرون تخم انجره تخم ... بوره
کوفته بیخته با روغن زیت آمیخته طلا کنند **صفت** غرغره که این مرض را سود دهد ... زنبق
زوفا صعتر باهم آمیخته غرغره کنند **صفت** ضمادی که اگر بر صاحب این مرض نهند مفید باشد دار
برسیاوشان را تنها نهند جاذب ماده باشد عنصل تر در بادون ... بکوبند و
بسرکه حل کنند و ضماد نمایند **صفت** ضمادی دیگر ... ساییده با سرکه عنصل یا شراب
... آمیخته ضماد کنند **صفت** ضمادی دیگر ... دارچینی ... زوفا خشک مساوی
کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته ضماد کنند **صفت** عطوسی نافع بعد از استفراغ بمسهلات
کندش بگیرند فلفل ... کوفته بیخته در بینی دمند **باب چهارم** در ذکر ادویه مالیخولیا و علامت آن
سوداوی ... و تقدیم ... اغذیه مولد سودا ... و علامت ... با خلاف و
صفا روزه است گاه سبب آن امتلاء جمیع بدن از مره سودا باشد پس اگر این مره سودا در دم
... باشد ... و فرح و حمره بشره و چشم ... با علامات مذکوره
حرارت ... وهم و خوف ... فاسد و حب ...

مالیخولیا

با علامات مذکوره خواهد بود و اگر از احتراق صفرا باشد جنون و هذیان و اضطراب و سهر
قلت سکون و کثرت غضب و حرارت ملمس و صفرة لون با علامات مذکوره خواهد بود و اگر
از احتراق بلغم است با کسل و سکون خواهد بود و اگر از امتلاء باشد در جمیع بدن
علامات آن افزا ملا گردد و دوام وسواس و غور چشم و ثقل و ابهام در شبی و احد و لاغری سرد
روی و اعتدال لحم بدهد است و اگر بسبب اجتماع خلط سوداوی در معده باشد از آن مالیخولیا
مراقی گویند علامات آن جشاء حامض و قلت اشتها و کثرت نفخ و اسهال بطن و وجع
و حرقت در شراسیف و رجوع مفرط است بکار رمباید صفت سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن در
مالیخولیای دموی [illegible] بعد از فصد باسلیق و در قسم سوداوی قبل از آن بکار می
آید افتیمون بسفایج هم کوفته هر یک ده درم خربق سیاه نیم کوفته یک مثقال هر یک علیحده
در چیزی تنک ببندند و یک شبانه روز در یمن سکر کهنه که روز دیگر در آب داخل کنند
و صره که افتیمون در آن بسته اند بیرون آرند بعده به آتش نرم چندان بپزند که آب بخیس
رود و باز افتیمون داخل کنند و یک جوش بدهند پس از آتش بردارند و صره بدست بمالند
بسیار و بیرون آرند و یک من و نیم شکر داخل نمایند و بقوام آرند صفت ماء الجبن مستعمل
در مالیخولیا شیر بز تازه دوشیده که علف آن شاهتره و کاسنی خورده باشد یک صبح
در دیگ سنگین با کمی بجوشانند و مقدار بیست درم سکنجبین افتیمونی بدست بشیره

جبن انداز

جوش آن بیاشامند و جوشی دیگر دهند و از آتش بردارند و سر دیگ بپوشند تا آب از
از پنیر جدا شود مقدار پنجاه درم بازیجه از آن بنوشند صفت حبی که در مالیخولیا در میان
خوردن ماء الجبن چند روز یک نوبت بدهند ایارج فیقرا یک درم افتیمون دو دانگ سائیده
اطریفل صغیر دو درم در هم سرشته حبها کرده بدهند بعد از ماء الجبن و اگر احتمال باشد دانگی شحم حنظل
اضافه کنند صفت ایارج جالینوس که بعد از حب مذکور بکار آید نسخه مجوز شحم حنظل غاریقون
بصل الفار شوی سقمونیا خربق اسود بهوفاریقون فرفیون هر یک شش و ده درم بسفایج
افتیمون مقل ازرق کماذریوس فراسیون سلیخه هر یک هفت درم سکبینج زراوند طویل
فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم
کوفته بیخته در مثلث حل شده و در عسل با بسیار برا ده سرشته شود و بعد از شش ماه استعمال نمایند و
در بعضی نسخ چهار درم زعفران اضافه نموده اند صفت حبی که بعد از استعمال ایارج جالینوس
بکار رمباید حجر ارمنی مغسول ایارج فیقرا افتیمون غاریقون شحم حنظل سقمونیا هر یک بمقدار
که مطبوخ [illegible] ورت نفعی کند صفت ایارج لوغاذیا که در این علت بکار آید بعد از استعمال
حبوب مذکوره صرع و فالج و سکته و رعشه و صعوبة و صداع و شقیقه و خنازیر و داء الفیل
و برص و بهق و لقوه و تشنج و قوباء و دوار و صمم و شهوة کلبی و ضیق النفس و درد گرده و مثانه
و نقرس و عرق النسا و درد کوش و داء الثعلب و داء الحیه و ارتهای کهن و احتباس حیض [illegible]

آید نسخه حنظل یک درم بسبار عنصل مشوی غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسطوخودوس بوزیدان
هر یک چهار درم و نیم و در بعض نسخ هر یک دو درم و نیم افتیمون حماذریوس مقل صبر هر یک
سه درم حاشا هیوفاریقون سذاب فراسیون جعده سکبینج فلفل سیاه فلفل سفید
دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون ازاراقی
طویل عصاره کرفس تخم قردمانا فربیون سنبل حماما زنجبیل هر یک دو درم حنظل با اسطوخودوس
هر یک یک درم و نیم عسل بقدر حاجت شربت تا چهار مثقال با آب گرم یا مطبوخ
افتیمون صفت دیگر نسخه فیقرا [illegible] شحم حنظل غاریقون اشق قنطوریون سفید
محمود ده هیوفاریقون هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر حماذریوس فراسیون
سکبینج هر یک [illegible] درم [illegible] فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی زعفران جاوشیر
سکبینج جندبیدستر فطراسالیون راوند طویل هر یک چهار مثقال عسل بقدر حاجت
شربت از سه مثقال تا چهار مثقال صفت دیگر نسخه لوغاذیا شحم حنظل بیست مثقال افسنتین
[illegible] غاریقون اشق قنطوریون سیاه سقمونیا هیوفاریقون هر یک ده
مثقال بسفایج افتیمون مقل صبر حماذریوس فراسیون سکبینج هر یک هشت
مثقال جاوشیر سکبینج فطراسالیون هر یک [illegible] مثقال فلفل دارچینی زعفران جند
بیدستر راوند طویل هر یک چهار مثقال عسل بقدر حاجت صفت ایارج روفس

که در این قسم بکار آید شحم حنظل بیست مثقال کمافیطوس ده مثقال سکبینج جاوشیر سکبینج هر یک
هشت مثقال تخم کرفس حبلی زراوند مدحرج فلفل سفید فلفل سیاه هر یک پنج مثقال دارچینی
اسطوخودوس زعفران جعده هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بعسل [illegible] سرشته صفت دیگر
شحم حنظل بیست درم صبر زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل سیاه فلفل سفید هر یک
چهار درم خولنجان ده درم کماذریوس بیست درم سکبینج جاوشیر هر یک شش درم سنبل
الطیب سلیخه دارچینی زنجبیل جعده هر یک ده درم و در بعضی نسخ کمافیطوس و غاریقون
و فراسیون هر یک ده درم زیاد کنند کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی چهار درم با ماء العسل
صفت معجون نجاح که در مالیخولیا بسیار نافع است و خون از سوداوی پاک کند هلیله
کابلی بلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم اسطوخودوس [illegible] افتیمون بسفایج هر یک [illegible]
حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم عسل مصفی سه وزن کل شربتی چهار درم صفت [illegible] که
در مالیخولیای مراقی بعد از تنقیه نافع [illegible] مصطکی افسنتین رومی گل سرخ سنبل [illegible]
[illegible] صفت شربت افسنتین که در مالیخولیای مراقی و غیره مفید است افسنتین
رومی ده درم گل سرخ بیست درم زیره [illegible] شده چهار درم سنبل هندی دو درم در دو من
آب چندان بجوشانند که نصف بماند [illegible] سی درم از این با [illegible]
سوده [illegible] در بعضی اوقات [illegible] مصطکی [illegible] هندی [illegible]

هر یک دو درم غاریقون چهار درم اضافه ادویه میشود صفت زرشکی که طبع صاحب مالیخولیای
مراقی را نرم دارد و طعام بگوارد و معده پاک کند فلوس بیرون دقیق پنج مثقال بمالند صاف
نمایند و فوری شکر سوده داخل کنند و جمع بجوش زنند تا بعد که چند روز باین مداومت کنند
صفت ماء الجبن که از شیر است و کاه در جهت مالیخولیای مراقی بسیار نافع است که در ماء الجبن شیر بز
مذکور شد اما باید که ماء الجبن در سکنجبین افتیمونی و جوب آن کنند و همیشه از امتلاء حفظ آن عاقل
باشند صفت فصادی که در این قسم بکار آید زمانی که معده از غذا خالی باشد افتیمون
ده درم شبت بابونه درشتی زبره کرمانی انیسون تخم کرفس هر یک ده درم در آب گرم تر کرده شب بگذارند صاف کنند
و در مثانه کار کنند و در معده فساد کنند و بعضی اوقات کنند دار چینی و زرنباد اضافه
کنند سکنجبین عنصلی که مالیخولیای بلغمی یا سودای مجلوط باشد استعمال میشود
سرکه عنصل یک چهار یک عسل مصفی یکمن علی الرسم بقوام آورند صفت عمل سرکه عنصل
پیاز عنصل سفید پاک کرده و بکارد چوبی پاره کنند و بر ریسمان کشند و بنحوی که
از یکدیگر جدا باشند و در سایه خشک کنند پس یکمن آن را در شیشه و بخشت چهل سیر سرکه
اندازند و شصت روز سر آن پوشیده با آفتاب نهند پس بیفشارند و از سرکه بیرون آورند و صاف
کنند و در بعضی نسخ هشت ده رطل میگویند صفت معجون افتیمونی که در این حال بکار
آید افتیمون هلیله کابلی اسطوخودوس بسفایج هر یک ده درم بسفایج پنج درم زنجبیل خرد

چهار درم و در بعضی اوقات بحسب حاجت سنای مکی هفت درم اضافه میشود و در بلغمی و تخم آب
چندان بریزند که ثلث بماند شربت بعمده معالج است صفت حب افتیمون که بدل از
مطبوخ مسهل دهند افتیمون ده درم بسفایج غاریقون هر یک دو درم خربق سیاه نمک هندی
هر یک پنج درم اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یک درم و نیم علی الرسم حب سازند و جمله
دو شربت تمام است بحسب اراده و الا مریض ضعیف باشد سه شربت است صفت معجونی که
صاحب مالیخولیا را نافع است بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه جوز بوا قاقله بادرنگ
بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد درونج زعفران تخم بالنگو فرنجمشک هر یک دو درم و نیم شک یک
دانگ و نیم کوفته بیخته نگاه دارند هلیله کابلی مقشر پنجاه درم آمله مقشر هفتاد و پنج درم در دو من
آب بجوشانند تا نیمی بماند پس صاف کنند و بعد از مالیدن بدست شیرین عسل صاف داخل کنند و
بقوام آرند و ادویه را داخل کنند شربتی دو درم و نیم باب پنجم در ذکر ادویه که در اقسام
دیوانگیها که عامت آنها اکثر بعلاج اقسام مالیخولیا بکار میآید صفت مطبوخ هلیله که
بعد از فصد و شد بسیار که در سرسام گرم است در زمانی که ماده صفراوی باشد بکار
آید هلیله زرد مقشر یا بکار نکرده ده درم هلیله کابلی مقشر ده درم افسنتین رومی افتیمون
هر یک چهار درم بسفایج نیم کوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیم کوفته سه درم آلوی
سیاه سی عدد و تمر هندی بیست درم فلوس خیار شنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم چون بجوشد

صاف نمایند و بعضی اوقات بنفشه و نیلوفر و عناب جوشانیده اضافه کنند این نسخه در تربیت
در جوهر شخص زیاده و کم کنند و بعضی اوقات اگر معده ضعیف باشد مصطکی و انیسون داخل
کنند صفت تربیت خشخاش که در صبح با شربت جهت علاج امراض اقسام
دیوانگیها بکار آید آب نیلوفر آب بنفشه آب کدو هر یک [illegible] تخم خشخاش سفید [illegible] درم
کوفته شکر [illegible] داخل کرده بقوام آرند و بعضی اطبا تخم بنج سفید در آنها [illegible] روز
منحل شد و بعد از دست مالیدن صاف میکنند و قند اضافه نموده بقوام می آورند
صفت حب شبیار که در این علت بکار آید زمانی که خلط سودا باشد ایارج فیقرا افتیمون
هر یک دو درم اسطوخودوس تخم خطمی حجر ارمنی مغسول اگر نباشد بدل آن لاجورد
مغسول هر یک یک درم خربق سیاه چهار دانگ بلیله کابلی دو درم کثیرا یک درم علی الرسم
حب سازند صفت حب شبیار که در خلط صفراوی بکار آید ایارج فیقرا هلیله زرد
افتیمون هر یک جزوی سقمونیا نیم جزو تربد یک مثقال باید که شبیار را بقدر قوت و حال
مریض بدهند صفت نطولی که در این علت بکار آید خصوصا بعد از استفراغ و
اگر در روزی پنج نوبت استعمال شود خوب است بنفشه نیلوفر گل خطمی [illegible]
[illegible] جو [illegible] گل [illegible] برگ کاهو برگ بید [illegible] عنب الثعلب بابونه هر یک [illegible]
بجوشانند و در حمام معتدل بنشیند وی مریض دارند و آب آنرا بر سر [illegible]

[illegible]

ریزند روغن کدو که در بینی او چکانند و بر ناف و مقعد او مالند تخم کدو نیم
من مدتی در بنفشه تازه پرورند و علی الرسم از آن روغن گیرند باب ششم در ذکر ادویه که
در علاج نسیان ذکر شد که علامت آن برودت و رطوبت باشد نوم کثیر و ثقل سر و لزوجت
مخاط است و اگر سبب برودت و یبوست باشد سهر و یبوست منخرین و صعوبت
کلام [illegible] و احساس [illegible] سر [illegible] است بکار آید صفت نطولی که در نسیان ذکر
که سبب آن برودت و یبس باشد و بیخوابی و خشکی بینی و دشواری ادراک محسوسات
و معقولات و حفظ گذشتها و فراموشی در فهم علامات آن سبب بکار آید سر و با [illegible]
بابونه اکلیل الملک حلبه شبت [illegible] آب آنرا بر سر ریزند صفت ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و ایارج
جالینوس که در علاج نسیان ذکر که سبب آن برودت و رطوبت است بکار آید در علاج
مالیخولیا مذکور شد صفت پروردن وج و دار فلفل که در جمیع اقسام نسیان نافع است
بگیرند وج و پاره پاره کنند و بقدر یک بند انگشت در خمره ریزند و روغن گاو گداخته بر سر آن
ریزند آن مقدار که دو انگشت از سر او بگذرد و [illegible] کنند [illegible] خمره خالی باشد و چهل
روز خمره را در زیر جو پنهان کنند بعد از آن تمام روغن بیرون کنند و عوض آن عسل
صاف بریزند و چهل روز دیگر در میان جو پنهان کنند و در وقت حاجت یک درم از آن بخورند
صفت معجون نافع کندر فلفل سفید [illegible] زعفران زراوند [illegible] عسل [illegible]

در نسیان و ذکر

هر یک یک درم صفت معجونی دیگر زیره کرمانی پنج درم فلفل یک درم وج دو درم شونیز دو درم
هلیله کابلی دو درم عسل بلادر یک درم علک مصطکی که وزن معجون سازند صفت معجونی دیگر
وج شونیز دار فلفل زنجبیل کندر ساذج بابونج کوفته بیخته با روغن گاو چرب کرده با عسل
معجون سازند و چهل روز در میان جو نهند و هر بامداد دو درم بخورند صفت معجون انقردیا
که در این علت بکار آید سنبل الطیب ساذج هندی سلیخه زعفران شحم ارمنی افتیمون اذخر
ریوند حب البان مقل قرنفل هر یک یک وقیه مصطکی عسل بلادر هر یک دو مثقال حب بلسان زنجبیل
هر یک یک وقیه خارخسک [illegible] درم پنج سوسن رسمان [illegible] پوست بیخ رازیانه
تخم [illegible] پوست بیخ رازیانه در [illegible] شبانه روز [illegible] شده و بعد از آن بجوشانند تا از
آتش بردارند و بدست بمالند و صاف کنند و ده رطل و نیم عسل در آن کنند و بجوش کنند تا بقوام
آید و ادویه کوفته بیخته اول عسل بلادر در آن حل کنند بعد از آن باد و یه سرشند و در بعضی
اوقات عسل بلادر تا هشت درم میتوان کرد اما باید که هر چه از عسل بلادر زیاد کنند از
غاریقون بوزن آن کم کنند شربتی تا یک درم باب هفتم در ذکر ادویه که در سبات بکار
آید صفت حب اسطوخودوس که در سباتی که سبب آن زیادتی بلغم باشد و علامت آن
ثقل بعد [illegible] حرکت چشم و اختلاج حاجب و کثرت رطوبت منخرین و دهان بکار آید
ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد افتیمون غاریقون بسفایج نمک هندی از هر یک یک درم

سبات

ایارج فیقرا ده

تربد سفید ده درم شحم حنظل سقمونیا هر یک دو درم مقل شش درم در آبی که افسنتین در آن
پخته باشند حل کنند و ادویه کوفته در آن سرشند و بقدر فلفلی حب سازند و در سایه
خشک کنند شربتی دو درم و نیم و این نسخه را نسخه گزیده می نامند صفت حب اسطوخودوس
هلیله کابلی شش درم اسطوخودوس غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون افسنتین
تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هشت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل
یک درم کوفته بیخته فانید چهار درم در آب حل کنند و بجوش آرند تا بقوام آید ادویه را
در آن سرشند و بار دیگر در هاون سرشند و بقدر فلفل حب سازند شربتی دو مثقال
و این نسخه گندی است ایارج ادویه که در دوار و سدر بکار آید صفت فلوفیلا که در دوار و سدر
بارد بکار آید در زمانی که ثقل سر و کدورت حواس و تهییج شده و کثرت خواب استعمال
ایارج و غیره بکار آید روغن بلسان یک دانگ روغن سوسن روغن یاسمین هر یک یک درم
باهم آمیزند و یک ملعقه [illegible] یک ملعقه [illegible] و یک ملعقه [illegible]
داخل کنند و چهار فتیله در آن [illegible] سازند و دو عدد در گوش و دو عدد [illegible] باقی
گذارند صفت سعوطی که جهت سدر و دوار [illegible] روغن [illegible] روغن ناردین هر یک دو
دانگ [illegible] و آن [illegible] صفت [illegible] جهت علت [illegible]
در [illegible] هر یک یک جزو [illegible]

دوار و سدر

دو جزو نرم کوفته بپزند در روغن خری زرد بلد ازند با هم مرهم سازند و ضماد نمایند یک روز

و شبی صفت سعوطی که جهت دوار حار که علامت آن حرارت و التهاب سر است بعد از فصد اکحل علامت

زیادتی خون باشد و بعد از اسهال بمطبوخ هلیله و ایارج بکار می آید روغن خیری یک

جزو عصارهٔ خطمی تر یک جزو در شیشه کرده برهم زنند و سعوط کنند صفت سعوطی که بعد

از سعوط مذکور بکار آید جو مقشر کوفته یک کف سبوس گندم دو کف گل خطمی دو کف بنفشه

یک کف در ظرفی سرگرفته بجوشانند تا مهرا شود پس سر در آن دارند صفت ضمادی

که در این باب بکار آید گل خطمی سفید یک جزو جو کوفته یک جزو بابونه مجموع را نرم کنند

و قدری روغن گل بسرشند داخل کنند و ضماد نمایند صفت ضمادی جهت دوار

سدر معدی که علامت آن غثیان و تقلب نفس است بعد از قی و اسهال جهت قوت دادن

و اجتناب از ادویهٔ مبرده بکار آید صبر یک جزو زنجبیل دو جزو سنبل الطیب نصف مصطکی

نصف جزو گل سرخ دو جزو کوفته موم زرد در روغن نار دین یا روغن قسط یا روغن

مصطکی بگدازند و ادویه در آن ریخته مرهم سازند و بر خرقهٔ مالیده بر معده ضماد کنند صفت

مرهمی جهت سدر و دوار که از سقطه و ضربه بهم رسیده باشد موم را در روغن بگدازند

و قدری اسفیداج قلعی و قدری مردار سنگ داخل کنند و در هم زنند آب خیار با درنگ آب

زرشک خیطمی داخل کنند و بر پارچه ضماد کنند صفت نطول بارد جهت دواری که از حرارت باشد

آفتاب بهم رسد معلوم است صفت حب صبر که در سبات بلغمی بکار آید صبر سه درم مصطکی

یک درم و نیم بسایند و با آب کرفس سرشند و حب سازند شربتی یک مثقال صفت حب ایارج

ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یک دانگ و نیم تربد یک درم افتیمون دو دانگ سقمونیا نیم دانگ

مقل یک درم با آب تره دانگی حل کرده با آب کرفس حب سازند صفت نسخهٔ دیگر ایارج فیقرا شش درم

بلیله کابلی مقشر چهار درم تربد سفید هشت درم غاریقون افتیمون هر یک دو درم ملح هندی

دو درم و نیم شحم حنظل سه درم کثیرا دو درم با آب کرفس حب سازند شربتی دو درم و

نیم صفت حقنه که در سبات بلغمی نافع است شحم حنظل یک مثقال سفایج یک مثقال بابونه کوفته

یک مشت کوفته افتیمون یک مشت در یک من و نیم آب بپزند تا ثلث بماند پس صاف کنند و بر سه درم

از آن یک وقیه روغن بابونه بیامیزند و حقنه کنند صفت حب قوقایا که در سبات و جمیع امراض

بلغمی بکار آید ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا دو درم و نیم تربد

سفید اسطوخودوس هر یک یک درم و نیم با آب کرفس حب سازند جمیع ده شربت معتدل است

صفت نسخهٔ دیگر بی سقمونیا شحم حنظل مصطکی عصارهٔ افسنتین اگر عصاره نباشد

افسنتین مساوی کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حب سازند شربتی یک مثقال این نسخه جالینوس

است و اگر یک درم از این با یک درم ایارج فیقرا اعظم ضم کنند نافع است صفت نقوع صبر نسخهٔ

این اکثر قوی است که معده را از بلغمی که سبب سبات است پاک کند هلیلهٔ سیاه بلیله آمله نیم رابع

پنج کرفس نیم ادخر نیم مصطکی از هر یک ده درم صندل سفید خوشبوی قصب الذریره هر یک
سه درم شکاعی بادآورد هر یک پنج درم تخم حنظل دو درم همه را در رطلی و نیم آب بجوشانند تا
کمتر از نیمی باز آید پس صاف کنند و یک قنینه صبر سقوطری سائیده در آن ریزند و در شیشه کنند
و در آفتاب بنهند شربتی از یک قنینه تا دو قنینه در خوردن وقت شب صفت ضمادی که بر
معده بنهند که تولد بلغم کمتر شود مامیران عود خام از هر یک [illegible] درم گل سرخ چهار
درم سنبل مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته با آب برگ کرفس با آب گرم در وقت خلو معده
ضماد کنند صفت غرغره که در علاج سبات و امراض دماغی که از بلغم باشد بکار آید
از ایارج ایارج فیقرا خردل سعتر زوفا با بس عاقرقرحا پودنه کوهی سادج بکوبند
و با سکنجبین عنصلی یا در آب گرم حل کرده غرغره نمایند صفت ضمادی که در شقاق که سبب آن برد
ساده باشد بکار آید و علامت آن آنکه بعد از اصابت برد شده باشد یا خوردن ادویه
مجربه [illegible] تهیج در روی نباشد و لون مایل بکمودت باشد و نبض متمدد باشد بکار
آید جند بیدستر فقاح اذخر قنطوریون ارمنی فربیون عاقرقرحا کوفته بیخته با آب کرفس
ضماد کنند صفت مرزنجوش که در این علت بکار آید زعفران مر غاریقون زنجبیل دارچینی
کندر از هر یک ده درم سنبل کندر فلفل دار فلفل حیدران [illegible] رسطوخودوس اسطوخودوس
فقلامقا فیلاوس قنه حلتیت البطم دار فلفل عصاره لحیة التیس جند بیدستر سادج هندی جمع

جادشیر

جادشیر هر یک هشت درم سلیخه فلفل سفید فلفل سیاه سورنجان جعده اسقوردیون
وقوا اکلیل جنطیانا دهن بلسان اذخر فربیون مقل ازرق هر یک هفت درم سداب
دو درم راتن سنبل رومی مصطکی صمغ عربی قردمانا فطراسالیون فردمانا تخم رازیانه
افیون غنچه گل سرخ ورق طباشیر هر یک یک درم امیرباریس موسلیخ اسارون هر یک یک درم
و اقاقیا اشق سقنقور زراوند فاریقون هر یک چهار درم شراب ریحانی و عسل منزوع
الرغوه بقدر حاجت ممزوج در شراب ریحانی کنند با عسل معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند نسخه مذکور از جمهور است و شش ده دوا است و در این نسخه که در نسخه جالینوس نیست و آن
غاریقون و سورنجان و سداب یابس و اشق و ابیقطامان و دارصینی و کبر
و اسطوخودوس و کمافیطوس و اکلیل الملک عود بلسان فلفل سیاه مقل است و در نسخه
جالینوس دو دوا است که در این نسخه نیست و این ایرسا و ملح است و در نسخه دیگر دو دوا است
که در این نسخه نیست و این سداب است صفت مرهم قیروطی که در این علت بکار آید
منزوع العجم چهار درم علک البطم بلسان و چهار درم اذخر مرکی هر یک دو دانگ ده درم دارچینی
مقل ازرق امقار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار هر یک یک ده درم
قصب الذریره شش درم زعفران یک درم قفر الیهود دو درم پنج این نسخه ابن سهل
است و در این قفر الیهود زیاده شده و در نسخه دیگر ادن ده درم و نیم زیاده

نسخه صفت تریاق فاروق که در این علت بکار آید اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افاعی بیست
چهار مثقال قرص اندروخورون فلفل سیاه افیون بهجائی دارچینی دوازده مثقال تخم
کل شلغم دوازده مثقال در بعضی نسخ بیست و چهار مثقال تخم شلجم بری اسقوردیون ابر
غاریقون رب السوس دهن بلسان بهجائی گل زعفران زنجبیل زراوند طویل قسط قند چینی
فراسیون فطراساليون اسطوخودوس فقاح فلفل دارفلفل شیطرج اشیع کندر فقاح
اذخر صمغ البطم سلیخه سیاه سنبل جعده هر یک شش مثقال میعه سائله تخم کرفس ابهل حرف
ابیض مالح اه کمادریوس کمافیطوس عصاره لحیة التیس سنبل قیطی سوزنج مر حب طانا
تخم رازیانه طلای مختوم قنطوریون حماما دج حب بلسان بهوفار یقون فر صمغ عربی قردمانا انیسون
اقاقیا هر یک چهار مثقال دقو بارزد قفر الیهود جادشیر قیطوریون دفنی زراوند طویل هر یک
دو مثقال و در بعضی نسخ زراوند مدحرج بدل زراوند طویل کرده اند جند بیدستر دو مثقال
و در نسخ روایات چهار مثقال و همچنین سکبینج و از عسل ده رطل و از شراب کهنه ریحانی دو قسط کنند
همه را در شراب دو شبانه روز بخیسانند و با عسل مصفی سرشته در ظرف آبگینه یا نقره یا چینی ضبط
کنند و فلونیا مکرر که حد دو هر روز عسل و چهار است صفت نسخه دیگر قرص العنصل
بیست و هشت مثقال قرص افاعی قرص اندروخون فلفل سیاه افیون هر یک بیست و چهار مثقال
سیر و نیتی غنچه گل شلغم تخم شلغم بری ابرسا غاریقون عصاره السوس دهن بلسان دارچینی

دارچینی هر یک دوازده مثقال زیرهٔ فراسیون زعفران زنجبیل حبشی فطراساليون بنفسج
قلبق بوجی چینی سعد سفید اسطوخودوس فلفل سفید شیطرج شنبع فقاح اذخر علک البطم
میعه سائله سلیخه سنبل هر یک شش درم حب بلسان حرف ابیض بسیار سوس سنبل قیطی مالح اه
کمافیطوس کمادریوس عصاره لحیة التیس درخ انیسون فو تخم کرفس تخم رازیانه طلای
البحر قنطوریون ساماما بهوفار یقون وج حب بلسان اقاقیا صمغ عربی قردمانا هر یک چهار مثقال
اذخر بابلی جادشیر سکبینج قفر الیهود قیطوریون زراوند مدحرج جند بیدستر هر یک دو مثقال و در بعضی او
این ادویه زیاده میکند حب لبری بزر البنج زراوند طویل عود البلسان هر یک دو مثقال عدد
کل هفتاد جزو است و بگیرند چهار رطل و سی چهار مثقال است زعفران علیحده بگیرند و مرو افیون
دلبان علیحده بگیرند در طلای مطبوخ بنده علک و قنه در روغن بلسان بگیرند و طلها قنطار
سنر جدا بکوبند و ساير ادویه کوفته بیخته همه را با عسل مصفی سرشته در چینی سرشته و نگاه
بکوبند در ظرف آبگینه یا چینی نگاه دارند صفت نسخه دیگر قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص
افاعی بیست و چهار مثقال دار فلفل قرص اندروخون بهجائی گل شلغم مزروع الافاعی ابرسا
تخم شلجم بری اسقوردیون دارچینی افیون غاریقون عود بلسان دهن بلسان هر یک ده
مثقال فلفل سفید ابو فرمز مرمکی قسط سلیخه زعفران سنبل هندی شیطرج اشیع فراسیون
نفاح اذخر بوذنه کوهی کندر جعده اسطوخودوس فطراساليون مصطکی صمغ البطم رب کندر

نجافلین هر یک شش مثقال فلفل سیاه بلیت و چهار مثقال تخم کرفس کما فیطوس میعه
موحاماما ماردین طالی مختوم فو لما ذریوس درق اسفنج هندی قلقطار محرق چهار
رومی افیون اسارون عصاره لحیة التیس حب بلسان صمغ عربی تخم رازیانه فو ماما
سیالیوس فاقیا حرف ابیض بهوفار بلته یقون مالحوا اسلیخ هر یک چهار مثقال چند بیدستر
زراوند طویل دوقو قفر الیهود جاوشیر قیطوریون دفین بارزد هر یک دو مثقال بر نسق
سابق معجون سازند صفت قرص اسقیل که در تریاق بکار آید بگیرند اسقیل تر که بسیار
بزرگ نباشد و در خمیر گیرند و در تنور گرم که آتش آن ساکن کرده باشند در تنور بریان
و آنچه نرم تر آن باشد جدا کنند و نرم بکوبند و بوزن آن کرسنه و فتق با آن سرشته کنند
قرص سازند و در دفع قرص حاجت دست باید که بروغن گل چرب کنند و در سایه خشک کنند
قرص اندروخورون پوست بیخ دارشیشعان قصب الذریره عود بلسان اسارون مر
حماما مصطکی فطراسالیون سنبل هندی هر یک شش مثقال فقاح اذخر بوزیدان سلیخه دارچینی
هر یک بیست و چهار مثقال سنبل هندی اسفنج هر یک شانزده مثقال زعفران دوازده
مثقال هر یک را علیحده بکوبند و با شراب ریحانی کهنه شراب کشمش سرشته قرص سازند و در
سایه خشک کنند صفت قرص مذکور نسخه دیگر عود دارشیشعان قصب الذریره قصدا اسارون
عود بلسان حماما مو کبیر فراسیون هر یک هجده مثقال زعفران سنبل هندی اسفنج

هر یک دوازده

هر یک دوازده مثقال مرکی بلیت و چهار مثقال بیاشند قرص سازند صفت قرص مذکور نسخه
دیگر دارشیشعان قصب الذریره فراسیون عود بلسان سلیخه جعده مصطکی هر یک شش مثقال
دارچینی حماما هر یک بیست و چهار مثقال فقاح اذخر زعفران هر یک دوازده مثقال مجوان(?)
سفید بیست مثقال سنبل هندی شانزده علی الرسم قرص سازند صفت قرص افعی صید کنند
افعی ماده در استقرار اوایل ربیع و افعی باید که سر بزرگ [illegible] باریک [illegible] بباید که نیز بر سر
آن باشد و علامت ماده آنست که زیاده از یک شاخ بر سر آن باشد و میباید که افعی مذکور
سریع الحرکه باشد و در زمان حرکت سر از زمین بردارد و وقت تشنه باشد و از اراضی [illegible]
دحوالی [illegible] و حوالی رودها و مواضعی که بسیار نیزار است [illegible] باشد
صید نشده و میباید که در همان وقت که صید شد قطع کنند از سر و دنبال او بمقدار چهار اصابع
پس اگر بعد از قطع خون بسیار از او بیاید و بر همه [illegible] بهتر خواهد بود پس احتیاط [illegible]
آرند [illegible] و نمک بشویند تا [illegible] پس با آب و قدری نمک و شبت در دیگ سنگی با
گلی کرده [illegible] که گوشت او [illegible] استخوان او توان جدا ساخت پس استخوان
پاک کنند و در هاون سنگی نرم بکوبند و ربع وزن آن نان تنوری که در تنور خشک شده
باشد اضافه کنند و قرص سازند و باید که قرص بسیار تنگ باشد و در سایه خشک کنند
و گوی نمانند که بالکلیه [illegible] خشک شدن [illegible] بعد از آن آفتاب [illegible] و می باید که [illegible]

منفعت قرص ... اقتی است خفی میشود اشتق روغن بدن مالیده و پوست
بیفزاید باب ششم در ذکر ادویه که در مالیخولیا و صرع نافع آید اصطیخیقون که در کابوس که بسبب آن
اخلاط غلیظه است و علامت آن بلادت و کثرت نسیان و فساد است و کسانی که در اکثر غالب
سوداء دارند در سبات مذکور شد صفت ایارج لوغاذیا ایارج ارکیغانیس ایارج جالینوس
که در این مقام بکار آید در مالیخولیا مذکور شد صفت حبی که مردم قوی طبیعت را توان داد
ایارج فیقرا یک درم خربق سیاه دو دانگ سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل هر یک دو دانگ و نیم کثیرا یک دانگ
با آب کرفس حب سازند مجموع یک شربت است صفت ... شد ابیر کابوس دموی که علامت آن حمرت
لون و عجز و غلبه نوم است و فصد و حجامت ساق و تقلیل غذا احتیاج بدان نیست
مطبوخ افتیمون و ماء الجبن که در کابوس سوداوی که علامت کثرت فکر و قلت نوم و غور عین و کحلی
سوداء در خیال ... است در مالیخولیا مذکور شد صفت ... غاریقون که در صرعی که سبب
آن از نفس دماغ باشد و علامت آن تقدم اوجاع مختلف در سر و ثقل آن و در دوار ...
و دوار و حرکت لسان بغیر نظام است هرگاه سبب ... خون و صفرا باشد بکار آید ایارج
فیقرا یک درم غاریقون یک درم شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل ازرق هر یک
یک دانگ و نیم با آب کرفس حب سازند مجموع یک شربت است صفت مثرودیطوس که در این
علت بکار آید مذکور شد در سبات صفت معجون ... در این مرض بکار آید غاریقون

اسارون وج

اسارون وج قردمانا تخم سداب فرفیون فوتنج فاوانیا یک یک درم زراوند طویل ...
عاقرقرحا نانخواه فلفل دارفلفل ... تخم کرفس سنبل الطیب فودنج جبلی فطراسالیون هر یک دو دانگ و نیم
سکبینج ... حلتیت ... و در بعضی نسخ ... هر یک دانگ و نیم کمافیطوس کمادریوس
اسقوردیون هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند در بهار بخورند صفت
معجون ... دیگر غاریقون وج اسارون قردمانا تخم سداب فرفیون فوتنج فا
وانیا هر یک یک درم نانخواه فلفل دارفلفل تخم کرفس سنبل فودنج جبلی فطراسالیون هر یک
دو درم جنطیانا ... کمادریوس کمافیطوس اسقوردیون هر یک
سه درم بعسل مصفا ... شربتی دو درم در فصل بهار بخورند صفت محلله که در صرع و دوار
و صداع عتیق و رعشه و لقوه بارد بکار آید سکبینج اذخر هر یک یک درم و نیم جند بیدستر ...
هر یک پانزده مثقال تخم کرفس ... یک مثقال دارچینی ...
... اسارون هر یک شش مثقال ... افیون هر یک ده مثقال فلفل سفید
دوازده مثقال دارفلفل سنبل حماما زعفران هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی
سرشته بعد از شش ماه بکار برند صفت قرص ... حماما دارشیشعان قصب الذریره
فلفل سفید فلفل نانخواه هر یک نیم مثقال دارچینی ... زعفران مر هر یک شش مثقال
... یک مثقال سنبل الطیب ساذج هندی هر یک ... مثقال کوفته بیخته با شراب ریحانی یا بآب ...

ریشه قرص سازند بوزن مثقالی در سایه خشک کنند صفت شربت افسنتین که در صرعی که
سبب آن معده باشد علامت آن اختلاج و خفقان و لذع دایم در معده است حصول صرع
در جوع و هیجان انطلاق براز و درد و ریاح و سیلان منی در حالت صرع لذا علامات
معده است و حصول صرع باشد و آن بعد از قی و زیادتی و اقدام بعد از تخمه نیز از علامات
معده است اگر آنکه سبب ... کیفیت خلط باشد بکار آید در مالیخولیا مذکور شد صفت [illegible]
که در صرع معدی بکار آید سنبل الطیب گل سرخ مصطکی تخم کرفس شبت شیده باشد
[illegible] عود [illegible] به ... نمادکنند صفت شعشا که جهت ... آن آب
[illegible] گوشت [illegible] درین علت ... دارد و در جنون و امراض بارده سوداویه و بلغمیه
و سکته و لقوه و نسیان و برد دماغ و رعشه و شقیقه و ... اسقاط جنین و ... بول
و اوجاع رحم و ... دارد ... البان ... در معده
و اوجاع مفاصل ... بارده نیز نافع است ... قرنفل ...
فلفل [illegible] ... سفید ...
... سفید ... عود ...
هندی ...
حب بلسان عود ...

السقمونیا

اسقرم جفت افرنده جوز الانهار مقاشر ملح هندی احمر هندی ... یک درم ...
زعفران فقاع اذخر ... رازیانه زوفا ... هر یک ده ... ذهب ... فضه ...
زرنباد ... ارسا ... جز و ... هر یک ... ابریشم خام ...
... زرنباد درونج ... خطای ... الصافی ... هندی ... قرحا ... الیهود ...
... فارسی ... اربعه ... اصل ... زنجبیل ...
حب البان ... دارچینی ... هر یک چهار درم ... سنبل الطیب اسارون ...
فاقله ... هر یک هشت درم ... فقاع ...
...
فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل ... زراوند طویل زراوند مدحرج ...
هر یک بیست درم ... و ... بابلی ...
... سیاه چهار درم و چهار دانگ ...
سوسن ... هر یک ... درم ... پنج درم ... درم ...
... در ... عسل ...
با ... بعد از شش ماه مقدار ... با آب ... استعمال نمایند ...
ذکر کرده ترکیب ... خون و اخلاط صفت ایارج که در صرع بکار آید

ایارج فیقرا ایلدرم شحم حنظل دو دانک افتیمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانک نمک
هندی نیلی یک دانک مصطکی دو دانک مجموع یک شربت است و در هفته یکبار تبه بمیرون داد
صفت معجون عاقرقرحا که در صرع مفید است عاقرقرحا کوفته با دو مثل آن عسل صافی
سرشته پس هر صباح دو مثقال بخورند **صفت** تریاق اربعه که در این باب کبار اید حنظل دوی حب
الغار زراوند طویل ترکی اجزا مساوی با عسل سرشته و قرص کنند و در بعضی نسخ بول
و قطانغ مثبت است **صفت** تریاق ثانیه که مبدل المزاج رود حت زراوند طویل ربوند
چینی پوست بیخ کبر حب الغار مر ترکی قطانغ حنظل نارمجوبه کوفته بخته با عسل صافی سرشته
شربتی یک مثقال **صفت** معجون نجاح که در صرع سوداوی که علامت آن لاغری بدن
و کمودت لون و شوخ قولون است و در زمستان با سکنجبین عنصلی با شربت زوفا و در
تابستان تنها میدهند در مالیخولیا ذکر شده **صفت** داروئی که در صرع که سبب آن
صعود بخارات از اطراف باشد مثل بخار از انگشت دست و پا صروع قبل از صرع خرد اجزای
تا آن منکسر گشته بخیه تفریج آن عضو یک زاید فلفل خردل فرفیون اجزا مساوی کوفته
بعسل بلادر بکشند و بربندند **صفت** غرغره که بعد حرا العد از تنقیه بدن در حمام غرغره
کنند **صفت** سکنجبین عنصلی که در صروع اعراض مفید است در مالیخولیا مذکور شد **صفت**
معجونی که در صرع بلغمی و رطبی شود به سبب استفراغ و سعال حب الغار هر یک مثقال زراوند

زراوند مدحرج دو مثقال جند بیدستر اسقیل شوی هر یک مثقالی با عسل سرشته در
هر یک مثقال با سکنجبین عنصلی بخورند **صفت** باب ۹ در ذکر ادویه که در علاج سکته بکار آید
صفت حقنه که در سکته دموی که علامت آن حمرت وجه با کمودت و درور وراد و ارج و
عروق و نبض باشد علاج عاجلا دعوت حینی است بعد از فصد و حقنه نرم و در سکته بلغمی
که علامت آن ثقل بدن و بیاض لون و کثرت برازات و مجاهدات است اول دفعه استعمال
شود شحم حنظل قنطوریون دقیق تا کواه شبت شبت حلبه تخمدان هر یک شش مثقال
هر درم بوره ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ بکوفته عسل مصفی ده درم نهره و
علی الرسم ترتیب سازند **صفت** حقنه دیگر شحم حنظل بخور مریم قنطوریون دقیق عوطبنا
خربق اسفید هر یک ششی در یکمن آب بپزند تا ثلث بماند پس صاف کنند و یک استار از آن
حقنه کنند **صفت** روغن فرفیون که در سکته بلغمی بر مهرهای پشت و گردن مالند نفع
دهد شداب تازه بکوبند و یکمن آب آن بگیرند و ده استار روغن سوسن اضافه کنند و با هم
نهم آتش ملایم بجوشانند تا آب تحلیل رود پس عاقرقرحا جندبیدستر هر یک
درم جاوشیر ۵ زند فرفیون هر یک یک مثقال سائیده در روغن گرم ریزند و بکار برند
اگر روغن بلسان حاضر باشد یک درم داخل کنند و الا بدل آن روغن زیت داخل کنند
صفت روغن قطاله در سکته بلغمی بر مهرهای پشت و گردن مالند اهیلاذ فرازین

سکته



قرفیون شحم حنظل عصارهٔ قثاء الحمار فلفل زنجبیل کندش عرطنیثا خربق سفید جندبیدستر
مرزنجوش لقب نوش درشو شیر بورق خردل خرزهره عاقرقرحا مویزج سلیخ جاوشیر
صفت سعوطی که در این علت نافع است جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید کندش کوفته با آب
مرزنجوش سرشته شیاف کنند و بوقت حاجت در آب شسته سعوط کنند **باب یازدهم** در ذکر

خدر

ادویه که در خدر بکار آید صفت روغن قسط و روغن فرفیون که در خدر بلغمی بکار آید و علامت
آن ثقل بدن و کسل و بیاض لون و ثقل حواس است بعد از استفراغ و استعمال
ادویه منضجه از معاجین و غیره مفید است در اسکنه مذکور شد صفت تدبیر خدر دموی که
علامت آن حمرت لون با کمودت و بعد از فصد است و شد اپرساق و ساق دوقت بر آن شاهد
است از فصد و تقلیل و تبدیل مزاج الی بعد از فصد لقیه مانده باشد بر طبیب ظاهر است

فالج

باب دوازدهم در ذکر ادویه که در فالج بکار آید صفت حب که از قدما منقول است بجهت تنقیه
اعصاب میکوبند که نظیر ندارد صبر سقوطری شحم حنظل هر یک ده درم فربیون پنجدرم مقل
ازرق ده درم با آب کرفس حب کنند و از ده قیراط زیادت در نوبت اول بکار نبرند و یکهفته
بگذارند و هفتهٔ دیگر بیست و هفت قیراط بدهند و یک هفته صبر کنند و شش قیراط اضافه کنند تا سی و
شش قیراط رسد صفت معجونی که نفع را تا آرد و در ارکان که جهت دفع ماده بر آید زنجبیل وج
شیطرج هندی عاقرقرحا فلفل از هر یک ده درم فربیون پنجدرم مقل ده درم بلبله شکر آمده

یا یکره درم

یا یکره درم عسل بلادر بیست درم روغن کردکان ده درم کوفته بیخته بروغن کردکان چرب
کرده با عسل سرشته شربتی یک درم بعد از تنقیه استعمال کنند و در رعشه و سکته و لقوه نیز
استعمال نمایند صفت معجونی دیگر که همین نفع دارد زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دار
فلفل وج هر یک ده درم برگ اسطوخودوس حلتیت حنظل زراوند طویل حب الغار جندبیدستر
شیطرج خردل عسل بلادر هر یک پنجدرم کوفته بیخته بروغن کردکان چرب کرده عسل بلادر در
عسل ملکمزده معجون سازند صفت حب فرفیون سلیخ غاریقون شحم حنظل مقل از
هر یک یک جزو مقل را با آب کنند تا حل کنند و ادویه در آن سرشته و حب سازند شربتی
یک مثقال تا دو درم و نیم صفت حب شیطرج ایارج فیقرا بیست درم هلیله زرد مقشر ده درم زنجبیل
خردل هر یک دو درم و نیم فلفل دار فلفل هر یک پنجدرم شیطرج وج ملح هندی هر یک چهار درم
فانید چهار درم با آب کنند تا سرشته حب سازند شربتی تا دو درم و نیم صفت حب شیطرج
شحم دیگر سلیخ مقل جاوشیر هر یک دو دانگ شیطرج وج هر یک نیم دانگ ملح نفطی نیم دانگ
شحم حنظل غاریقون هر یک یکدانگ خردل دار فلفل هر یک نیم درم سقمونیا یک دانگ
زنجبیل نیم دانگ فانید نیم درم با آب کنند تا حب کنند مجموع یک شربت است صفت حب سلیخ
انتش سلیخ مقل جاوشیر شحم حنظل بزرالسفند هر یک دو دانگ صبر نیم درم زنجبیل چهار
دانگ با آب کنند تا سرشته جمله یک شربت است صفت حب منتن صبر زرد بوا هر یک دانگ مقل انیسون

جاوشیر سلیخ برابر اسفند هر یک دو دانک با آب گشنیز تر بسرشند تمام یک شربت است

صفت حب منتن بسنجه دیگر ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل مقل ریوند دقیق عصاره غافث

هر یک پنجدرم فرفیون چهار درم و نیم حلتیت جند بیدستر قنفل سلیخ جاوشیر سکبینج خردل

هر یک یکدرم با آب گشنیز سرشته حب سازند صفت حب دیگر که در این علت نفعی تمام دارد

حلتیت جند بیدستر شحم حنظل فطر ساليون دقیق هر یک نیم درم مقل آنقدار که او و در آن حب

کنند حیله یک شربت است صفت سفوفی که در هر بامداد سفوف را با بادام دادند حلوی

یکدرم قنفل نیم درم کرفته کتیم بکوبند صفت سفوفی دیگر جند بیدستر عاقرقرحا فطر ساليون دقيق

هر یک نیم درم فوذنج [illegible] درم مجموع در [illegible] با آب سداب کرده بدهند صفت ماء الاصول [illegible] پوست

بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر هفت درم رازیانه انیسون تخم کرفس نانخواه

سنبل فطر ساليون دقيق عاقرقرحا [illegible] هر یک یک درم [illegible] هر یک

چهار درم فوذنج تخم سداب [illegible] هر یک [illegible] جند بیدستر [illegible] آب بپزند

تا نیکو [illegible] صاف کنند و هر صبح چهل درم تا چهار درم روغن [illegible] روغن گل

بادام [illegible] صفت روغن قسط که در این باب [illegible] صفت

روغن سداب آب سداب [illegible] روغن [illegible] درهم آمیخته با آتش [illegible]

روغن بماند [illegible] جند بیدستر عاقرقرحا و فطر هر یک ده درم فرفیون پنجدرم

ساییده داخل

سائیده داخل کنند و الربعین درم روغن بلسان اضافه کنند بهتر خواهد بود والا روغن

روغن زیت کهنه صفت روغن سوسن که در این باب بکار آید سلیخه قسط حب بلسان زعفران

ناسوده مصطکی هر یک یک وقیه قرنفل قرفه هر یک نیم وقیه یک وقیه بلمین روغن زیت [illegible] دو سیر

عدد گل سوسن اضافه کنند و چهل روز در آفتاب بنهند صفت روغن شونیز بادام تلخ مغز

شونیز ساوی گل واحد علی حده نرم بکوبند پس با هم مالیده روغن کشند صفت ضماد فرفیون

روغن زیت کهنه بلمین موم زرد [illegible] فرفیون ناره ده درم روغن گل گرم کرده موم در وی

بگدازند و فرفیون سوده در آن افکنند و درهم بمالند تا هموار شود صفت ضمادی که اعضا را

گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش خلط موبرج هر یک یک وقیه فطر ساليون خردل هر یک

دو وقیه فلفل یکدرم فرفیون یک وقیه جند بیدستر چهار وقیه با روغن حب الغار ضماد کنند

صفت موم روغنی که در این باب نافع است سوسن زرد مبقعه سائله بار زد هم با

درهم بگدازند و موم و روغن سرشته ضماد کنند صفت حقنه که جهت فالج مثانه و علامت

آن بی اراده آمدن بول است روغن سداب یا روغن قثاء الحمار و جند بیدستر بار زد و جاوشیر

و حلتیت از هر قطعه استعمال کنند و بن آرا با آن چرب کنند صفت حقنه که جهت فالج مقعد

و علامت آن بی اراده آمدن براز باشد فطر ساليون دقيق شحم حنظل قثاء الحمار جوشانیده

صاف نموده روغن زیت کهنه پنج مثقال نمک هندی یک درم اضافه کرده حقنه کنند صفت

فالج مثانه

فالج مقعد

حقنهٔ دیگر بجهت فالج مقعد که بسبب زیادتی رطوبت باشد جوز السرو و مازو و جوز بوا
و فلفل هندی جوشانیده روغن مصطکی [illegible] اضافه کرده حقنه کنند باب
سیزدهم در ذکر ادویه که در تشنج استعمال میشود صفت طبیخ روباه و کفتار و کرده
خروس بچه که تشنج در کل واحد منهما تشنج امتلائی را که علامت آن ثقل و کسل کند و
و تمدد جلد و امتلای نبض و غلظت بول و لین ملمس بود و در آن و قلت عطش و کثرت
نوم و استرخا اعصاب و تقدم تناول اغذیه مولد بلغم و عدم مدافع است بعد از تنقیه بدن
دهد یا بخورند هر کدام که خواهند و طلا کنند و همچنین در پوست روباه سالم یا شکوفته در
دیگ کنند و نمک بسیار داخل کنند و آنقدر بجوشانند که مهرا شود و پس صاف کنند
و گرم در ظرفی کنند و در میان آن نشینند آنقدر که سرد شود و سه روز اول ماه و
سه روز در میان ماه و سه روز آخر ماه یکمرتبه صبح و یکمرتبه شام بدین نحو عمل کنند
و بعد طبیخ این پس از سه روز استعمال کنند و می باید که کفتار پیر باشد صفت
طبیخ دیگر که صاحب تشنج مذکور در آن نشیند منصوص بود و [illegible] دشتی پرزا را سفید
برگ عار [illegible] سعد کوفی [illegible] هر کدام قدری جوشانیده روز یکمرتبه در میان
آن نشیند صفت ضمادی که صاحب تشنج مذکور را نفع دهد و مغز [illegible] فربیون
موم [illegible] روغن سوسن مقل روغن بذر علی السویه مرتب سازند صفت ضمادی دیگر مقل

تشنج

روغن بذر روغن

روغن بذر روغن کنجد بلعاب حلبه ضماد کنند صفت روغن قسط و روغن سوسن و
الزرد و غنها که بجهت تشنج مذکور نفع دارد و در فالج مذکور شد صفت ضمادی که در تشنج
یابس که علامت آن تقدم اسباب مجففه از سهر و حمی حاده و تعب و جوع است قبلا قبلا
حادث شود و بالاغری عضو بکار آید روغن بنفشه بادام پیه مرغ موم زرد کدو [illegible] سر
بنفشه کوفته داخل کرده ضماد کنند صفت آبزنی که در تشنج یابس بکار آید جو مقشر نیلوفر
کدوی تازه خیار برگ خرفه آب هندوانه جوشانیده در آن نشیند صفت روغن کدو
که در این مقام بکار آید در جنون مذکور شد صفت روغن بنفشه بادام که در این مقام
بکار آید مغز بادام شیرین مقشر دو نیمه کرده و در من یاسمین [illegible] خشک در ظرف [illegible] کرباس نو
کنند تا [illegible] خشک شود و پس آن جدا کنند و سر بنفشه تازه بی علف [illegible] بر نهد
و هر چند روز دیگر پاره بنفشه تازه بگذارد در زیر جامه خواب اندازند و همه روز بر هم
زنند تا بوی بنفشه گیرد و بعد از آن معلق بیاویزند تا نیک خشک شود و پس بنفشه از آن جدا
سازند و روغن بگیرند صفت روغن نیلوفر که در این علت بکار آید روغن کنجد نیم من
در قدح چینی کنند و ده مثقال گل نیلوفر تازه داخل کنند و قدح را در میان آب
گرم نهند و آنقدر بجوشانند که مهرا شود باب ۱۴ در ذکر ادویه که کزاز و تمدد استعمال
میشود صفت روغنی نافع به کوره بهم شیر [illegible] که اخته روغن زیت قدری داخل

کزاز و تمدد

نموده استعمال نمایند صفت حقنهای حاد که در این باب بکار آید که هرگاه روده از
تیزی حقنه بجراحت شود دنبه گوسفند با روغن گاو در روغن دنبه حقنه کنند صفت ضمادی
موافق اراده تخم کتان ارده کنجد هر یک دو جزو آرد حلبه یک جزو همه را در شیر خر با روغن
بپزند و بر عضو نهند صفت ضمادی دیگر پیه بز پیه مرغ خالی منزوع از کاو پیه دنبه روغن
کنجد در هم گداخته و نشاسته سائیده داخل کنند بپزند و ضماد کنند باب ۱۵ در ذکر ادویه
که در علاج انواع صداع بکار آید صفت ضمادی که در صداع حار ساذج که علامت
آن هرگاه از سبب خارجی باشد وجود آن سبب یا تقدم آن و حرارت ملمس جلد و سرخی
و اعتدال بول و براز و خشکی دهن و تشنگی و درد گوش و سکون با اشیا باردات و
هرگاه از سبب داخلی باشد تقدم سبب خلطی و قلق و سوء فکر و تغیر حواس و فقدان نوم
است بعد از تعدیل مزاج بکار آید روغن گل سرخ ده درم گلاب ده درم سرکه شد از
یک درم تا ده درم بقدر زیادتی حرارت برگ بید برگ سیب برگ به برگ خرفه برگ
عنب الثعلب غوره کوفته در هم سرشته ضماد کنند و این ضماد از عقب سر که مبدأ
اعصاب است جور دارند و هرگاه گرم شود تبدیل کنند و چون علت با نحطاط آید
تبدیل و دیگر بار ده کم کنند و روغن بابونه گل بابونه دفعه دفعه زیاد کنند صفت نان
مغسول که از جمله غذاهای صاحب صداع مذکور است نان خشک در آب سرد کنند و

صداع حار ساذج

بارد

دیک ساعت بگذارند و آن آب از آن بریزند و آب تازه کنند و یک ساعت دیگر بگذارند
و آب تازه کنند و یک ساعت بگذارند و بریزند و دوغ ترش یا آب انار یا کبر یا آب غوره در
داخل کنند و بخورند صفت سفوف نقشه که جهت اسهال صفراوی و صداع صفراوی
که علامت آن شدت حرارت و استراحت از اشیاء بارده و پرحالی چشم و عطش و حرارت
فم و بیداری و سرعت نبض و صفار قاروره و صفرت بشره است بکار آید سر بنفشه
خالص مجوف ده مثقال قند سفید سائیده کف نمایند و از عقب آن پیاله آب گرم
بنوشند صفت شربت آلوی که جمیع صاحب صداع صفراوی نرم دارد آلوی سیاه
شسته در آب گرم شسته و به دست بمالند و قدری آب گلاب داخل کنند و بدست بمالند
و صاف نمایند و نیم وزن آلو شکر داخل کنند و بقوام آرند و بعضی اوقات در حین
خوردن قدری شیرخشت داخل کنند صفت مطبوخ هلیله زرد که در صداع صفراوی
بکار آید هلیله زرد بیست درم در یک من آب بجوشانند تا ثلثی بماند پس صاف کنند و سی درم
شیرخشت در هفتاد درم آب حلوه بخورند اگر شیرخشت نباشد بدل آن چهل درم
ترنجبین است صفت نقوع هلیله هلیله زرد پانزده درم کوفته آب آلوی سیاه صد و
سی درم اندک اندک در بادن بر هلیله پاشند و بسیار آنقدر که قوت هلیله بستاند
پس صاف کنند و سی درم شیرخشت یا چهل درم ترنجبین داخل کنند صفت نقوع هلیله بنفشه

دیگر هلیله زرد مقشر تربد هندی هر یک سی درم مویز منقی انزروت عناب منقی
سپستان منقی هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه خطمی هر یک دوازده درم
آلوی سیاه شصت عدد همه را در سه من آب بجوشانند تا بثلث آید بعد از آن یک شبانه
روز هر صبح هشتاد درم صاف کرده با قدری شیرخشت یا فلوس خیار شنبر یا شکر بخورند
صفت حب بنفشه که در صداع صفراوی بجهت تنقیه طبع نافع است بنفشه یک درم [illegible]
سقمونیا هر یک یک دانگ کوفته بلعاب اسبغول سرشته حب سازند صفت نقیع صبر که در این علت
بکار آید آب کاسنی فشرده بلعاب [illegible] هفت درم در شیشه کرده در آفتاب
نهند و در وقت حاجت سی درم از آن بخورند صفت ضمادی که بر سر مالند جهت صداع صفراوی
نهند بعد از [illegible] صندل سفید گل سرخ
فوفل هر یک جزوی افیون نیم جزو کوفته بآب کشنیز و گلاب سرشته ضماد کنند صفت روغن
[illegible] روغن سوسن [illegible] روغن قرنفل و روغن [illegible] که در رساله مذکور شد
در صداع بارد ساذج که علامت آن هرگاه از سبب خارجی باشد وجود سبب [illegible]
آن و ثقل حواس و میل طبع [illegible] اذا [illegible] هرگاه از
سبب داخلی باشد مثلا [illegible]
به پوشیدن است معتبر است احتیاج بتدبیر [illegible] بجهت صداع بارد بی ماده

[illegible]

صداع بلغمی

شبت بابونه [illegible] کرده در کیسه کرده ضماد نمایند صفت حب صبر که در صداع بلغمی علامت
آن شدت صداع بی حرارت و سرخی در چشم و [illegible] ثقل [illegible] حواس
و [illegible] و [illegible] و [illegible] فاروره [illegible] بکار آید صبر
سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی [illegible] درم گل سرخ [illegible]
زعفران هر یک یک درم [illegible] درم [illegible] حب سازند و در وقت [illegible]
[illegible] دو درم و نیم بخورند صفت حب صبر نسخه دیگر تربد [illegible] درم شحم حنظل یک دانگ و نیم
سقمونیا [illegible] هر یک دانگی کوفته بآب گرم یا عرق [illegible] حب سازند [illegible]
شربت است صفت حب اصطمخیقون و حب قوقایا که در [illegible] و حب [illegible] که در [illegible]
و ایارج فیقرا که در رساله مذکور شد در این علت [illegible] احتیاج [illegible]
صفت حب [illegible] بجهت صداع بلغمی ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار
درم [illegible] درم تخم [illegible] درم
تربد ده درم [illegible] افتیمون چهار درم کوفته [illegible] حب سازند و [illegible]
درم تا دو مثقال [illegible] صفت حب ایارج بجهت
صداع مذکور ایارج فیقرا [illegible] شحم حنظل [illegible] هر یک [illegible] سقمونیا [illegible]
عود هندی [illegible] هر یک [illegible] حب سازند [illegible] شربت است صفت ایارج [illegible]

ایارج ارکاغانیس که بعد از استفراغ استعمال جوب و ایارجات سابق در صداع
مذکور احتیاج میشود نسخه شحم حنظل بلیست و دو درم فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه
کمادریوس سقمونیا فلفل سفید دارفلفل هریک دو دوقه بصل الفار سندی فرفیون
صبر زعفران حب البلسان فطراسالیون اشق جاوشیر هریک یکدرم جعده دارچینی سلیخه
مر سنبل اذخر فوح جبلی زراوند مدحرج هریک یکدرم عسل بقدر حاجت شربتی چهار درم
با طبیخ افتیمون صفت ایارج ارکاغانیس نسخه دیگر فراسیون غاریقون کمادریوس شحم
حنظل اسطوخودوس هریک سه مثقال جاوشیر سکبینج فطراسالیون زراوند مدحرج
فلفل سفید هریک دو مثقال دارچینی سنبل جعده زعفران هریک چهار مثقال کوفته بیخته
با قدری ماء العسل و نمک هندی صفت حب قوی بجهت صداع مذکور افتیمون هفت درم
مویز منقی از دانه بلیست درم در یکمن آب بپزند تا ثلث باند پس صاف کنند و چهار درم
ایارج ارکاغانیس و یکدرم نمک در آن داخل نموده بنادق سازند صفت غرغره بجهت صداع
مذکور ایارج فیقرا عاقرقرحا کوفته بیخته در آبکامه حل نموده غرغره کنند صفت غرغره
دیگر عاقرقرحا صعتر خردل پوست بیخ کبر کوفته بیخته با عسل سرشته بسکنجبین عنصلی حل نموده بکار
دارند غرغره دیگر برنجاسف خشک صعتر انار دانه ترش صبر سادج کوفته با سکنجبین
عنصلی سرشته غرغره کنند صفت نطولی بجهت صداع مذکور پودنه دشتی نمام برنجاسف بابونه

الکلیل الملک

اکلیل الملک صعتر مرزنجوش شیح بحاشف شبت برگ غار علی الرسم بجوشانند بخار آن دارند
و آب آن بر سر چکانند صفت طلائی بجهت صداع مذکور که بعد از استفراغ ماده
بکار آید فرفیون با روغن یاسمین یا روغن سوسن بسایند تا مرهم شود پس طلا کنند در حال
درد ساکن شود صفت سعوطی بجهت صداع بلغمی شونیز چهار درم نوشادر
زبد هریک یکدرم و در بعضی نسخ بدل زبد بوره مسطور است کوفته بیخته با روغن یاسمین یا
روغن بادام تلخ گرم کرده در بینی و گوش چکانند صفت سعوطی دیگر قوی جند
بیدستر فرفیون هریک نیم دانگ در روغن سوسن آزاد حل کرده در بینی چکانند و عطوسها
که در صداع مذکور بعد از تنقیه بکار آید فلفل کندش جند بیدستر نرم کوفته در خرقه
بسته بو نمایند صفت طلائی منقول از محمد زکریا بجهت صداع بلغمی جند بیدستر فرفیون
افیون خردل همه را با شراب کهنه سائیده طلا کنند صفت منقول از ثابت بن
قره بجهت صداع بلغمی صبر فرفیون هریک دو درم صمغ عربی زعفران هریک
یکدرم و نیم جند بیدستر یکدرم نفط دو درم کندر سه درم انزروت یکدرم و نیم
افیون یکدرم و نیم بشراب پخته طلا کنند صفت نفیع هر که در این صداع بکار آید زمانی
که دائم باشد سنبل زعفران [illegible] فقاح اذخر کرفس [illegible] رازیانه نانخواه [illegible]
هریک یک [illegible] آنمقدار بجوشانند که آب نصف شود پس صاف کنند و بقدر [illegible]

آب ده درم صبر داخل کنند و در شیشه کنند و با آفتاب بنهند که روز بر ساعت شیشه
بجنبانند و بعد از آن هر صبح مقدار ده استار صاف کنند و یکدرم روغن بید انجیر
یا روغن بادام تلخ داخل نموده بخورند صف حبی که در صداع سوداوی که علامت
آن ثقل سر و سبکی باشد و چشم و سر کمودت لون و جفاف بدن و ابطاء وقت
نبض ... است سود و هلیله سیاه چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون
دو دانگ یک قرنفلی بسفایج ... معسول خربق سیاه هر یک یکدانگ حب سازند
جمله یک شربت است صف حبوب که در علاج ما مذکور شد در صداع سوداوی مفید
است احتیاج بذکر نیست صف نقیع صبر که در صداع سوداوی استعمال میشود هلیله
سیاه هلیله آمله مقشر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس بیخ اذخر بیخ سوسن هر
یک ده درم بسفایج قصب الذریره هر یک ... درم شکاعی بادآورد هر یک پنجدرم در
دو من آب بپزند تا نیمی بماند پس صاف کنند و ده درم صبر ... داخل کنند و در آفتاب
بنهند شربتی از ده درم تا بیست درم صف داروی مغنی که در صداع سوداوی
که بسبب معده باشد نافع است خربق سیاه در میان ترب کنند و بگذارند یک روز
پس آن ترب را پاره پاره کنند و خربق از آن دور کنند و آنرا با شبت و لوبیای
سرخ بپزند و صاف کنند و با سکنجبین عسلی مخلوط سازند و نیم گرم بخورند صف

صداع سوداوی

مغنی دیگر

مغنی دیگر بجهت صداع مذکور داروی از اول یک قرنفلی یکدرم نیم بوزند و یکدرم خردل
یکدرم و نیم بکوبند و ... و در مطبوخ زرد شبت و لوبیای سرخ بپزند
صاف کنند و سکنجبین عسلی اضافه نموده بنوشند صف سعوطی بجهت صداع که
از مادهای غلیظ ظاهر شود و علامت آن درد معده باگرانی گوش و ... در قعر چشم
و گردیدن از جای درد ... است استعمال میشود بعد از تنقیه بدن
از ماده موجب بخار ... ایارج ... نقیع صبر ایارج فیقرا یکدرم جاوشیر جند
بیدستر افیون از هر یک نیم درم ... یک دانگ شکر بوزن جمیع ... سرشته و
مقدار یک دانگ در بینی چکانند و اگر در شیر زنان حل کرده در بینی چکانند
نافع باشد صف حب ایارج که در صداع ریحی استعمال میشود ایارج فیقرا
نیم ... هر یک ده درم هلیله زرد هلیله کابلی هر یک پنجدرم افتیمون ... هندی هر یک دو
درم کوفته بیخته حب سازند شربتی از دو درم تا ... درم و اگر در بدن ماده سودا
باشد افتیمون زیاد کنند صف ماء الاصول بجهت صداع ریحی پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس هر یک ده درم بیخ اذخر انیسون هر یک پنجدرم اسطوخودوس
هفت درم غاریقون پنجدرم جوشانیده صاف نموده هر صبح سی درم گرم کنند و
به هفت درم گلنگبین در آن حل کنند و مرتبه دیگر صاف کرده چهار درم روغن

بر سر ضماد کنند صف ضمادی دیگر بجهت صداع مذکور عدس سماق گل سرخ برگ مورد
پوست انار جوشانیده خرقه بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند صف ضمادی دیگر بجهت
صداع مذکور برگ مورد گلنار پوست انار در سرکه و آب بپزند و قدری صندل و عود خام و
قصب الذریره بکوبند و با مقداری گلاب یا شراب کهنه داخل کنند و ضماد نمایند صف
ضمادی معتدل که در این صداع زمانی که مزمن شده باشد بکار آید انار ترش شیرین
شکافته با پوست ... شراب کهنه بپزند و ... ضماد کنند صف ضمادی دیگر معتدل
برگ مورد ... خطمی اکلیل الملک بکوبند و آب آن بگیرند و اگر بپزند و ثفل آن
و آب آن ... باشد پس روغن سوسن و شراب کهنه داخل کنند و چند جوشی
بدهند و قدری ... قصب الذریره و گل ارمنی ... کوفته در خرقه بسته با آن ... شده و
... آن ثفل زنند و خرقه بدان تر کنند و بر سر نهند صف ضمادی محلل بجهت صداع
مذکور ... یکدرم صبر ... درم مرداسنگ یکدرم موم پنجدرم روغن گل ... موم در
روغن گل بگدازند داروها کوفته بیخته ... داخل کنند و بر پارچه کتان مالیده
نیم گرم کرده بر پیشانی نهند صف ضمادی که محلل قوی تر از اجزاء مذکوره ضماد اول را در شراب
کهنه کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن یاسمین کنند صف اکسیر که
در حرارت سر بعد از ... بجهت ... نافع است ... هر یک ده درم

دم الاخوین

دم الاخوین از هر یک پنجدرم کوفته ... تخم مرغ ... خشک کرده بسایند و به بالش ...
اگر نخواهند با موی خرگوش ... جراحت باشد صف سعوطی که صداع خمار برا
بعد از قی یا تنقیه بمطبوخ هلیله با آب انار ... و ... در آب گرم
بسیار نافع باشد تخم کاسنی تخم کرفس ... سماق ... عدس مقشر گل سرخ طباشیر
صندل اجزاء مساوی کوفته بیخته یکدرم از آن با ... کافور در آب انار یا آب غوره بخورند
صف شربت ... که منع خمار کند اگر در حین که اراده شراب خوردن ... علاج ... ذکر
شد صف ضمادی بجهت صداع ... بنفشه گل سرخ نیلوفر بابونه هر یک دو مثقال اکلیل الملک
یکدرم ... بوزن کل کوفته بیخته ده استار روغن بنفشه ده استار ... آب با هم بپزند
تا ... داخل کنند و بآتش ... تا قوام ... نیم گرم ضماد
کنند صف ضمادی بجهت صداع ... بعد از حلق راس فرفیون دو مثقال کوفته ...
... حرارت باشد سفیده تخم مرغ در روغن گل سرخ و اندکی
سرکه داخل کنند و ضماد کنند صف ضمادی دیگر بجهت صداع مزمن فرفیون ده درم
موم زرد سی درم روغن شبت صد و پنجاه درم علی الرسم مرهم سازند باب ... در ذکر
ادویه که در امراض چشم بکار آید صف مدبر کردن ادویه چشم ...
که اصل ... کردن ادویه چشم آنست که اول ادویه مدبر کنند پس ترکیب کنند

امراض العین

بادام تلخ اضافه کرده بخورند واگر ده درم صبر سوده داخل کنند دیگر روز آفتاب بهتر
و هر روز ده درم تا پانزده درم با دو مثقال روغن بید انجیر بخورند اقوی باشد صفت
دواء المسک بارد نافع که در صداع بلغمی لیک را آید افتیمون ده درم صبر سقوطری هر یک بیست
درم ریوند چینی شش درم تا نخواه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم مثلث بار درین سادج
هندی مروارید ناسفته هر یک دو درم جند بیدستر یکدرم بعسل معجون سازند صفت دو
دواء المسک شیرین حار که در این صداع لیک را آید زرنباد درونج هر یک یکدرم مروارید
کهربا بسد ابریشم مقرض هر یک نیم درم بهمن سرخ و سفید سادج هندی سنبل الطیب قاقله
قرنفل جند بیدستر دواء المسک هر یک چهار دانگ کحل دار فلفل هر یک دو دانگ مشک یک دانگ
دبنم کوفته بیخته بعسل شهد آتش نبرده بعد از چهار ماه شربتی از یک درم تا دو درم صفت
معجون سنجرینا کبیر که در این صداع و امراض بارده غلیظه و وجع اسنان و برد معده
و برای استمراء قولنج و عسر البول نافع است جند بیدستر دارچینی اسارون فودنج
هر یک یکدرم دار فلفل فلفل سفید هر یک سه درم زعفران نیم درم آنچه که اجنبی است
در ماء العسل یکدانه دوا اجزاء باقیه را بکوبند و باعسل سرشته کنند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند صفت سنجرینا بنسخه دیگر جند بیدستر فلفل سیاه زعفران مو فودنج قراسیون
افیون فلفل سفید بارزد از هر یک دو درم فلفل یک درم دارچینی دو درم با عسل سرشته

صداع حار

الرغوه معجون سازند صفت سنجرینا صغیر که در نفع صبر لفلفاندارد جند بیدستر افیون
دارچینی فودنج قراسیون هر یک ده درم فلفل دار فلفل فلفل سفید زنجبیل هر یک
شش درم زعفران ربع دینار و در بعضی نسخ زنجبیل یکدینار داخل نموده اند عسل الرغوه
معجون سازند شربتی مثقال تا یک درم و در بعضی نسخ از یک دانگ تا دو دانگ
تریاق فاروق و مثرودیطوس که در این باب نافع است در اسباب مذکور شد صفت
روغن سعطی که در این قسم صداع بجهت مالیدن بر معده احتیاج میشود در مزاج مذکور
می باشد صفت ما الحم که در صداع یابس داده که علامت آن بیخوابی و خشکی بینی
و چشم و خفت سر باشد بجهت ترطیب آن در محرور با گلاب و آب سیب و برگ خرفه
و آب کدوی تازه و در مبرود با شراب کهنه و دارچینی و عسل میدهند و در حمی یوم
مذکور شد صفت روغن بنفشه بادام و روغن کدو که در این قسم صداع بکار
آید در نسخ یابس و در جنون مذکور شد صفت طلائی که در این قسم صداع بکار آید
موسیانی کوسا له بپر مرغ سکه در اهام آمیخته باشد صفت جهنای معهد معتدل که در
صداع که بسبب آن زخم و جراحت است بکار آید معلوم است صفت ضمادی
که در صداع مذکور که بایسته باشد بعد از فصد و تنقیه بکار آید که در صداع و نفوعات
بکار آید آب عنب الثعلب صندل الشجح فوفل زعفران گل ارمنی صبر حب المحلب علی الرسم

صداع بارد

و تنها بسیر هر نوع از ادویه دیگر است اما پیر بعضی سنگها چون شادنج و توتیا و مرقشیثا
و سنگ سرمه آنست که آب سوده گشته آب سود چنان باشد که ادویه بکوبند
و نرم بیخته و در آب کشند و بشویند و هر آب که در بالا ایستاده باشد در ظرفی دیگر
کشند تا در آنجا ته اندازد و همچنین آنچه در ظرف اول است دیگر بار بپزند و بدستور اول بشویند
و در ظرف دیگر کشند و زمانی بگذارند تا ته نشین شود پس آب آن را بریزند و در آفتاب بنهند و از غبار
نگاه دارند تا خشک شود پس بگیرند و دیگر احتیاط این خشک شده بپزند و بدستور بشویند
و خشک کنند تا هر درشتی که باشد از آن جدا شود این عمل بتازی تصویل گویند و
و تنها بسیر بعضی سنگها چون اقلیمیا و زاج اکثر آنست که اول آن را بسوزند پس تصویل کنند
و سوختن چنین باشد آنها را اشکنند و در کوزه کنند و گل حکمت کنند و بتنور در خانه آن
آنکه گران یکشب دارند و روز دیگر کوفته تصویل و صرف علاج و آنچه مانند همچنین
بسوزند پس تصویل کنند و بال پس سوخته را کوفته بخیزد آب بنهند و بکوبند
و تصویل کنند و استفراغ چند نوبت تصویل کنند تا نرمی بدرستی از وی برود
و سنبل بنا همچنین خورد کنند پس در هاون بکوبند تا قوت آن کم شود پس بپزند
اشنه را اول بدست بمالند تا پوست های سیاه از وی برود آب بر چکانند و
بکوبند دیگر بار بپزند تا چون مرهم شود و بهوا خشک و از غبار نگاه دارند پس بگیرند

بارده بکوبند و بگیرند ابن بتازی مهاکه بند و زنجار را تصویل کنند اندکی از
باب بار پا استفراغ ترکیب کنند و بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند و در آب
نهادند پس بپا دن بمانند تا حل شود پس بگیرند صاف کنند و ادویه در آن بریزند
و همچنین صمغ عربی و کثیرا و اگر خواهند صمغ عربی و کثیرا در شیاف استعمال کنند و ادویه
که بکوبند و بریزند و در سعد کم نرم حل کنند قبو تا آن کنند بار های کوچک و بر گچ پس
بهند در آتش نرم با خاکستر گرم بهند و نحوی که رسد تا فعل و قوت آن کم شود پس
در آن حل کنند و او وی را بدان پر شود و علاوه باید دانست که در ترکیب ادویه چشم آنست
که مقصود از هر دوائی حیثیت و منفعت در آن باب چند است آنچه بیشتر بکار آید و آنچه از بهر اصلاح و
قوام است کمتر کنی و همچنین نگاه باید کردن که این دارو که بکار می آید کیفیت آن آنچه اندازه است
اگر کیفیتی قوی و تیز دارد چون زنگار و زرنیخ مقدار آن باندازه مصلحت کنی و اگر چند
علاج است چون استفراغ بیشتر کنی تا بزود مقدار آن شکننده و اگر کیفیت آن تیز و منفذ
آن بسیار است چون توتیای غوره و مانند مقدار آن بیشتر کنی و قوت آن بجزوی دیگر
منعقد بکنی و ادویه نرم که قوت آن نباشد بیشتر کنی در صمغ کثیرا که نفع آن بسیار بسبب
کثیرائی و سکبینج و علت در شیاف مرارات مقدار تمام باید کرد از بهر آنکه مطلب ازشیاف
مذکور تحلیل آنست و فعل این هر دو در تحلیل آب قوی است و آب غوره و آب بیاد باشد

و آب ملیله و آب سماق و آب برگ خرفه و آب بادیان از بهر تقویت ادویه است
پس اولی آنست که ادویه را چند مرتبه بدان آبها تر کرده باز خشک کنند و مقصود
از [illegible] آنست که ادویه بقعر چشم دیر [illegible] مقدار آن باندازهٔ معتدل باید کرد و افیون
از بهر نگاه داشتن قوت ادویه است مقدار آنرا معتدل باید کرد و هر یک از ادویه
جدا جدا باید کوفت و وزن کرده ترکیب باید کرد و بعد از آن مرتبهٔ دیگر در هاون باید مالید
تا مخلوط شود و آنرا که خواهند شیاف سازند قطره قطره آب باید چکانید پس شیاف
کرده در سایه خشک کنند و از غبار نگاه دارند صفت کشیدن چشم [illegible] و
کشیدن دارو باید که چشم را آهسته [illegible] چشم راست را بدست چپ باید
کرد و با انگشت سبابه و ابهام و میل بدست راست گیرند و میل را گوشه که جانب بینی است
تا به دیگر گوشه رسد و میل را با انگشت وسطی و ابهام گردانند تا در چشم بگردد و دارو هموار
بچشم رسد و چشم از [illegible] میل [illegible] شود و چشم چپ را بدست راست را با انگشت [illegible]
باید گشود و چون میل از چشم بردارند یکبار انگشت بردارند تا آهسته چنین کشیده بهم
آید و میل بسیار باریک بنا باید ساخت خاصه سر میل و اگر خواهند که چشم بر هم نهند
برگرداشته مژه را با انگشت ابهام و سبابه باید گرفت و آهسته یکی قدری باید کشید
[illegible] میل بر پشت چشم [illegible] فرو برد تا برنی باز گردد و چون فارغ شود یکبار دست

یکبار [illegible]

یکبار دست بر دارند چشمی که بسیار درد کند میل بدان نباید رسانید لیکن دارو
[illegible] سوده حل کرده باید چکانید تا میل آلوده باید داشت تا [illegible] آن بچشم رسد
و هر گاه [illegible] کنند تا در کشیدن اول آنچه [illegible] شود و سوزش آن ساکن شود
میل دوم نباید کشید و هر گاه [illegible] باشد داروی نرم نباید کشید [illegible]
مزمن چون جرب و سبل و ظفره جز ادویهٔ تیز علاج نشاید و آنرا که [illegible] بر
خواهند داشت موضع [illegible] نباید رسانیدن و نباید خارانیدن چنانچه [illegible] رنج
رسد صفت [illegible] الرمان که چشم را قوت دهد [illegible] و حافظ صحت عین
باشد انار ترش و شیرین بگیرند و دانهٔ آن با پوست بکوبند [illegible] کنند و
در یک من از آن صد درم عسل مصفی داخل کنند و در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند و
کف بگیرند و بقوام آورده بچشم کشند سرمه که اجزاء چشم را قوت دهد [illegible] چشم و [illegible]
را صاف کند و ماده [illegible] باز دارد هلیلهٔ کابلی [illegible] مامیران زرد [illegible]
دو درم [illegible] مروارید ناسفته کف دریا شکر [illegible] زعفران سنبل هندی [illegible]
[illegible] توتیای هندی شیاف مامیثا کافور [illegible]
[illegible] گل سرخ هلیلهٔ زرد هر یک درمی کوفته بیخته [illegible] آب [illegible]
داخل کنند و خشک کنند [illegible] بکار دارند صفت طلائی که برد

[illegible] علاج [illegible] بلغمی [illegible] در باطن چشم [illegible] بر دارش با [illegible] سکنجبین بگیرند
[illegible] حل کنند و طلا کنند صفت طلائی دیگر محلل [illegible] انزروت
علک البطم [illegible] عسل با آتش حل نموده طلا کنند صفت طلائی دیگر موم زرد
کل علک البطم [illegible] عسل با آتش حل نموده [illegible] طلا کنند صفت
طلائی دیگر که برد و شیره را تحلیل برد کندر [illegible] هر یک دو درم لادن نیم درم موم [illegible]
[illegible] نیم درم کوفته بروغن سوسن یا روغن زیت سرشته طلا کنند
ذرور [illegible] که بعد از شکافتن [illegible] شیره بیرون آوردن [illegible] اگر شکاف
بزرگ باشد جراحت خشک کند انزروت [illegible] شیاف مامیثا
[illegible] دو درم [illegible] کل هر یک [illegible] درم زعفران یک درم [illegible]
دانگ و نیم کوفته [illegible] بکار دارند صفت شیاف [illegible] که ماده [illegible] را تحلیل برد
و در سلاق و جرب [illegible] و سبل [illegible] مفید است صمغ عربی کثیرا [illegible]
[illegible] زنگار زرنیخ سرخ قلقطار سوخته مس سوخته فلفل سفید دار
فلفل [illegible] سیاه [illegible] توبال مس سوخته [illegible]
هر یک دو درم [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] سوخته هر یک [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] آن [illegible] شیاف
[illegible] صفت شیاف [illegible] درم
[illegible] افیون هر یک دو درم [illegible] شیاف [illegible]
صفت [illegible] که بعد از کندن موی [illegible] موی [illegible]
[illegible] صفت
[illegible] طلا کنند
طلائی دیگر [illegible] هر یک یک مثقال [illegible]
مثقال سائیده در خون کبوتر [illegible] شیاف سازند [illegible] آدم [illegible]
طلا کنند [illegible] صفت طلائی دیگر [illegible]
[illegible] طلا کنند
صفت ذرور [illegible] که در آماس [illegible] بکار آید [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران
[illegible]
[illegible] بکار دارند ذرور [illegible]

وبکرا قوی از اول انزروت مدبر ده درم شکر طبرزد ده درم نشاسته یکدرم کف دریا
نیم درم علی الرسم استعمال نمایند صفت ذرور بنفشه که بعد از کشیدن ... یکبهره از
درم جفن بکار آید ذرور ملکایا نیم درم ذرور اصفر صغیر نیم درم مخلوط ساخته استعمال
کنند صفت ذرور ابیض ~~...~~ که در اکحال درم استعمال شود
انزروت مدبر ده درهم ... صمغ عربی ... شکر طبرزد ده درهم نشاسته ...
درهم نیم کوفته بکار دارند صفت ذرور اصفر کبیر که در اکحال درم جفن بکار آید انزروت
مدبر هفت درم شیاف مامیثا دو درم صبر افیون نشاسته گل هر یک نیم درم زعفران
نصف درم دانگی و نیم صفت ذرور اخضر که از استعمال اصفر کبیر ورم جفن باید کشید
توتیای کرمانی ... صدف سوخته مغسول هر یک ده درم شکر طبرزد نیم درم علی
الرسم ذرور ... ذرور بادسبل و جرب را نیز سود دهد صفت شیاف
احمر لینی که در سلاق ... جفن که آنرا سلاق گویند بعد از حکه بشوند
آب سماق و تضمید ... انار ... برگ کاسنی و برگ خرفه کوفته
... تخم مرغ و روغن گل آلوده هر شب ... نهادن و فصد و حجامت
کردن و صبح بحمام رفتن نافع باشد ساذج ... عدسی مغسول ... سوخته هشت
گهربا ... مروارید ساذج هر یک چهار درم صمغ عربی کثیرا ... دو درم

الاحوین

دم الاخوین زعفران هر یک یکدرم کوفته بیخته بشراب انگوری کهنه سرشته شیاف
دراز کنند تا میان آن و شیاف احمر حاد فرق باشد صفت شیاف احمر
حاد که جرب و سبل و سلاق و کهنه سود دهد بعد از تنقیه تنشا ... ادج عدسی
مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته دو درم ... قلقطار سوخته دو
درم افیون نیم درم زنگار دو درم و نیم زعفران هر یک یکدانگ و نیم زرنیخ
سائیده بشراب انگوری سرشته شیاف سازند عدد داده به نه رسد صفت
شیاف اخضر که جرب و سبل را سود دارد زنگار سه درم اقلیمیا زر آتش
صمغ عربی سفیداب قلع هر یک دو درم رشق را با آب سداب ... سوده داده به
کوفته در آن سرشته و شیاف سازند صفت شیاف اخضر نسخه دیگر زنگار سه
درم قلقطار سوخته شش درم اشق یکدرم رشق را با آب سداب ... گداخته
در آن سرشته صفت ... و شنا ... جرب ... و نزول ... مفید است
توتیای هندی دو درم اقلیمیای زر ... هر یک سه درم ...
ساذج هندی هر یک یکدرم زعفران مروارید هر یک دو درم کافور ... هر یک
یکدانگ ... سازند صفت باسلیقون جرب و سبل و ظفره و دمعه و
حکه را نافع است فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی هلیله زرد هلیله سیاه هر یک

نیم درم ... سنبل الطیب یکدرم و نیم کف دریا شش درم و نیم شنگرف نیم درم سنبل ... که
قرنفل هر یک چهار درم نوشادر یکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند حب ... ده
شربت است صفت شیاف سماق جرب و خارش سود دهد و چشم را سود
دهد سماق جوشانیده صاف کرده مرتبه دیگر بپزند تا غلیظ شود پس سفیداب قلع
و اقاقیا ... شیاف سازند و بوقت حاجت بآب غوره یا آب گرم سائیده بکار برند صفت
شیاف زعفران که مخصوص جرب است قلیمیا قلقند هر یک ... درم زعفران ... درم ...
... درم ... دو درم ... نوشادر ... نیم صمغ عربی ده درم جمله هفت جزو است بشراب
کهنه شیاف سازند صفت شیاف دیگر جرب و ظفره را نافع است مس سوخته ... درم
درم فلفل هشت درم اقلیمیا ... درم مرد و دانگ زعفران دو دانگ زنگار دو درم صمغ
عربی جمله درم با آب باران سرشته شیاف سازند صفت دوائی مخصوص جرب مس سوخته کرد
نوشادر نیم جزو کوفته با عسل سرشته استعمال نمایند صفت ... که بعد از استفراغ
تام استعمال میشود در جرب ... هلیله ... هر یک نیم درم ... فلفل هندی
زعفران شکر طبرزد عدس ... هر یک یکدرم ... نیم درم جمله ده ...
تا بیخته ... بقدر فلفل حب سازند صفت برود احمر که در سلاق و جرب و
دمعه و سبل بعد از ... که در شیاف احمر حاد مذکور شد بکار دارند توتیای کرمانی ...

هر یک ... هلیله زرد زنجبیل هر یک نیم درم دار فلفل مامیران هر یک دو درم و چهار دانگ نمک
هندی یکدرم کوفته بیخته با آب غوره پرورند چند مرتبه و استعمال نمایند صفت شیاف احمر
حلیل که در ... که عبارت از سخت شدن جفن است ... از خوردن اغذیه
موافق و کرمابه رفتن و بخار آب گرم داشتن و چشم با آب گرم شستن و به تنقیه بحجامت
نمودن نافع است و در سلاق مذکور شد صفت شیاف زبیره که در این علت بکار آید
و در سلاق نیز مذکور شد صفت شیاف ... که در علاج کمنه و آن بادی
غلیظ است که در جفن بهم رسد ... علت از خواب بیدار میشود ... و
در چشم او ریگ یا خاک ... لطیف ... بخار ... لطیفه
... استعمال میشود در جرب و سبل نیز نافع است ... ادج
مغسول دوازده درم زنگار نیم درم قلقطار سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم افیون
زعفران هر یک ... هفت ... کوفته بیخته بشراب کهنه با آب ... سرشته
شیاف کنند در بعضی ... ده درم ... و چهار درم قلیمیا زر اضافه میشود
صفت شیاف زبیره که در سلاق مذکور شد و صفت شیاف ... و شیاف
اسود که در ... مذکور شد ... در کمنه نیز بکار آید احتیاج بذکر نیست
شیاف احمر حاد و شیاف زبیره که در جرب مذکور شد در علاج سعفه جفن که علامت

استرخاء جفن

آن سبب پسر بن مژگان است و بعضی اوقات ریش می‌شود و ریم از آن می‌آید بعد از سقط
بدن نیز بکار آید احتیاج بود که شیافت **صفت** طلائی که در استرخاء جفن بعد از تنقیه بدن
سهلان و غیره و موافق نافع است صبر یکدرم اقاقیا چهار درم شیاف مامیثا افیون
افیون هریک چهار درم زعفران دو دانگ با آب مورد سرشته طلا کنند و اگر حرارتی باشد
با آب کاسنی تازه سرشته **صفت** طلائی که شستن مژگان با آن بعد از تنقیه بدن و
شستن روغن گرمابه و پوشیدن رخت پاکیزه قمل اجفان را تیغ دهد موزج با عاقر قرحا بوره
ارمنی از هر کدام که حاضر باشد گرفته سرشته در مژگان با آن بشویند **صفت** طلائی که قمل اجفان را
نافع باشد شب یمانی بگیرند موزج هم جزو کوفته در روغن حنظل بنوده بر این مژگان طلا کنند
صفت طلائی که قمقام و قردکه در اول را قمل بزرگ و دوم را قمل پا بدار گویند بعد از
تنقیه و پاک نمودن آنها مفید است شب یمانی موزج از هر یک یک جزو بوره ارمنی هریک نیم جزو
در سرکه عنصل سرشته طلا کنند **صفت** سرمه که انتشار را بعد از تنقیه غلیظ سبب مفید
است استخوان خرما سوخته دو درم سنبل رومی دو درم نرم نرم بسایند و بکشند **صفت**
سرمه دیگر که در این باب مفید است و جفن را تر نگاهدارد سرگین موش سرگین خفاش تیر(؟)
هر یک مساوی نرم کوفته بکشند **صفت** سرمه دیگر مفید در انتشار اهداب که سبب آن
مواد غلیظ باشد سرمه اصفهانی قلقطار زاج سوخته مساوی کوفته بعسل سرشته

بسوزانند پس نرم سائیده بکشند **صفت** سرمه دیگر فلفل یک درم اارزیر(؟) سوخته مغسول
زعفران هر یک یک دانگ و نیم سنبل هندی یک درم نرم کوفته بکار دارند **صفت** سرمه که مژگان
ریخته را بر آورد و آنچه ریخته باشد قائم کند خواه طفل و خواه غیر طفل سرمه ارزیر سوخته
هر یک یک درم توبال مس زعفران گل سرخ سنبل هندی کندر دار فلفل هر یک یک
دانگ و نیم استخوان خرمای سوخته بوزن کل بسوزانند در سفال نو و سایر ادویه
بکوبند و بر روغن بلسان چرب کنند و بکار دارند **صفت** سرمه دیگر استخوان خرمای سوخته
سنبل هندی سنگ لاجورد دو دانگ کوفته بکار دارند **صفت** سرمه که باثر بعض شهود(؟)
است مژگان بر آورد و دمعه باز دارد و روشنی چشم نگاه دارد قلیمیا زر کوفته ببیل
بشویند و در کوزه سفالین کنند و پارچه سفالین کج میان آن بقدر جوال دوزی سوراخ
کرده باشند بر آن نهند و گل بر بندند چنانچه سوراخ گشاده باشد و بر آتش انگشت نهند
تا آنچه در آتش بسوزد و دود از سوراخ بیرون آید پس سفال از کوزه بردارند و شراب انگور
آنقدر که دوا تر کند در آن کوزه بیرون آرند و بسایند از آن بگیرند و بگیرند و از روی سوخته
نیم جزو سرمه مغسول یک جزو نرم سائیده بکار دارند **صفت** سرمه دیگر سرگین خرگوش
هشت درم سرگین بز کوهی یک درم نرم سائیده بکشند **صفت** طلائی که در این باب بکار آید
مگس کشنده را خشک کنند و مقدار آن را بسوزانند و با هم برابر با پیه خوک طلا کنند

ریزش هدب

طلائی که در انتشار اهداب که با خارش و سرخی و سوختن باشد نقع دهد بکیرند اناری
درشت و درسر که بپزند تا مهرا شود و پس بسایند و بر جفن بندند **صفت** طلائی که سفید
شدن مژگان را بعد از تنقیه فایده دارد شقایق النعمان با روغن زیت با پیه بز با پیه خوک
هر کدام که بدست آید بسایند و بر مژگان مالند **صفت** طلائی دیگر مژگان را از سفید شدن
نگاه دارد و خفدن را بگیرند و بسوزانند و با پیه بز یا پیه خرس بسایند و طلا کنند جهت انفجار **صفت** طلائی
که در شعر بعد از تنقیه بدن و دشر قبل از انفجار مفید است مامیثا زعفران مرصاف سوخته جمله یا
هر چه حاضر باشد با آب کاسنی مجرائی طلا کنند **صفت** دوائی که در هنگامی که شعر گشوده
باشد بجهت پاک نمودن از ریم بسوراخ چکانند روغن گردکان کهنه شده بچکانند یا
مغز گردکان کهنه بکوبند و در آن کنند و مهره و خشک سوخته بالای آن ریزند **صفت** داروئی که شعر
از انفجار و بعد از آن نیز استعمال می‌شود اظفار الطیب مرسنج مساوی کوفته استعمال نمایند
فتیله که در سوراخ شعر نهند برگ شیرابه تاب انار ترش سائیده فتیله کنند و بدان
فرو نهند بعد از افشردن و از ریم پاک کردن **صفت** ضمادی که شعر تازه را بلند نماید نرم
کنند انجیر کوفته آرد گندم بشیر خمیر کنند و قدری زعفران داخل کنند و در شب دو سه روز
با شیر خمیر کنند و بر شعر ضماد کنند **صفت** شیاف مجرب که شعر تازه را نفع نماید آهک ناشکفته
دو دانگ شب یمانی اجزا مساوی بسایند و ببول کودکان سرشته و خشک کنند و بکار دارند

دمعه

رمد

قروری که شعر را با طلا کنند چون زاج اندروی بسیار کنند سوخته شیاف مامیثا
مساوی کوفته استعمال نمایند **صفت** شیافی که سیلان دموع که سبب آن کمی گوشت
ماق باشد مفید است و گوشت را ایر و باند شیاف مامیثا یک درم زعفران دو دانگ
نیم درم شب یمانی سوخته یک دانگ کندر دو دانگ کوفته با آب کهنه سرشته شیاف سازند و بوقت
حاجت با آب کهنه سائیده بچکانند **صفت** شیاف ابیض که ردع ماده رمد کند و درد
ساکن کند و معدل مزاج چشم باشد بعد از فصد و تنقیه مزاج بکار آید و سبب اگر دم باشد
علامت آن شدت حمره عین و عظم اسقاخ ورم و کثرت تمدد و رمص و درور دموع و
ضربان صدغین و سایر علامات خون است و اگر صفرا باشد علامات مذکور شدن ندارد و
وجع و سوزش و التهاب زیاده است و اگر بلغم باشد استرخا زیاده است با قلت حمره و
کثرت رمص و دموع و التزاق در نوم و ثقل و اگر سودا باشد ثقل با کمودت و جفاف و ازمه
و مغزان در چشم و قلت التصاق است و ان قسم صداع خالی نیست شیاف مامیثا اکلیل الملک
هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یکدرم افیون نیم درم کوفته با آب باران سرشته یا بسفیده
تخم مرغ حل کرده بکار دارند **صفت** نسخه دیگر که زیاده از اول تکمیل کند کل بارزده درم زعفران
هشت درم افیون سنبل هندی هر یک دو درم صمغ عربی هفت درم با آب باران سرشته **صفت**
برابو مای دیگر افوی از هر دو سرمه اصفهانی مغسول قلیمیا از هر یک هشت درم مس سوخته

معقول چهار درم اقاقیا هر یک دوازده درم افیون یک درم اشنه شسته تخم ... سرشته
بر وقت حاجت با شیر دختران حل نموده حل کرده صفت شیاف ابیض دیگر که در رمد
معتبر که سبب آن افلاطون غلیظ باشد بعد از تنقیه در جمیع اوقات بکار آید قلیمیای زر مغسول ده درم
دانه مروارید یک درم نشاسته ... درم ... یک ... درم افیون ... درم کتیرا
درم صمغ عربی چهار درم با آب باران سرشته و روی انجمد که بعد از سکون بکار آید
انزروت ده درم ... درم زعفران ... درم ...
... درم ... حضض ... بدو ... بکوبند و بیزند و صلایه کنند
و اگر در دمعه باشد باریک بسایند و الا در کره هر نوبه بعد از آن چشم را بطبیخ اکلیل
طبیخ اکلیل الملک با بابونه بشویند در اسفنجی با آن تر کرده بنم گرم بر آن چشم نهند
ضمادی که در آخر رمد طبیخ اکلیل الملک ... درم زعفران چهار درم کتیرا پانزده درم
همه را بکوبند تا چون مرهم شود بکار دارند و اگر در دباغی باشد اندکی پوست
خشخاش اضافه کنند صفت طلائی رادع که در اول رمد بکار آید صمغ عربی زعفران شیاف
ماميثا حضض سائیده بر پشت پلک طلا کنند صفت طلائی که علامت آن رمد حون با
بلغم باشد در ابتدا نافع است گرد آسیا ... زعفران کوفته شسته تخم ...
... بر پشت پلک طلا کنند صفت طلائی که ... حار ... که در ابتدا بکار آید

عصاره برگ ...

عصاره برگ کاهو عصاره برگ ... آب عنب الثعلب ... قطونا شسته تخم ...
طلا کنند صفت طلائی که ... یعنی چند ... زعفران ... مساوی با آب ...
بر طلا کنند صفت شیاف ابیض که در ابتدای رمد با شیر دختران سائیده استعمال
شود اسفیداب قلعی شسته ... درم صمغ عربی چهار درم و در بعضی نسخ افیون و کتیرا از هر یک
یک درم ... سائیده شسته تخم ... شیاف ... صفت ذروری که بعد از شیاف
ابیض بکار آید پوست تخم مرغ ... در ... چندان بشویند که پوستهای
نازک از وی جدا شود و بعد از آن در آب ... بشویند و در خرقه کنند و
... تا ... پوست که ... از آن جدا شود و در سایه خشک کنند و بسایند
تا چون مرهم بکار دارند صفت ... که بعد از ... ماده از چشم ... بکند
در رمد ... گرمابی ... کوفته بیخته ... آب ... بسیار و روی آن ... از
ظرف دیگر کنند و ... تا ده روز و بعد از آن خشک کنند و بکوبند
چشم ... ذروری بگذارند صفت شیاف ابیض ... که بعد از ... ماده
در رمد بکار آید اسفیداب قلعی شسته ... درم انزروت ... ده کتیرا افیون هر یک
... درم صمغ عربی چهار درم با آب باران سرشته شیاف کنند و بر وقت حاجت با آب ...
طلا کنند صفت ذروری ... که بعد از شیاف ابیض ... در رمد استعمال ...

در ورد ... مذکور است صفت طلائی که درد و وجع ... را ساکن کند عدس مقشر
صندل سرخ گل سرخ خشک ... با آب کاسنی ... صفت طلائی دیگر
بر شیاف ماميثا حضض زعفران افیون اقاقیا ... صندل سرخ مساوی سائیده
با آب عنب الثعلب طلا کنند صفت ضمادی که درد ... را ... گل سرخ
خشک پوست انار شیرین عدس مقشر ... در ... بکوبند و بر روغن گل چرب کنند
و ضماد کنند صفت ضمادی که درد چشم ... گرم بازدارد کاسنی
تازه در آب ... و برگ ... با آن بکوبند و بر روغن گل چرب کرده ضماد کنند صفت
شیافی که در ... بعد از ... کحل ... دختران ... کبوتر ... است
شادنج عدسی مغسول یک درم ... دو درم ... مروارید ... هر یک ... درم
نیم صمغ عربی کتیرا هر یک دو درم ... چهار درم ... اسفیداب قلعی ... سرخ
دم الاخوین زعفران کتیرا هر یک ... کوفته بیخته ... سرشته ... سازند
و با شیر دختران سائیده ... صفت شیافی که ... که از حرارت باشد
ساکن کند قلیمیای زر ... هر یک ده درم دم الاخوین ... مروارید ... هر یک چهار
درم کتیرا زعفران اقاقیا ... هر یک ... سرخ ...
... درم ... صفت شیافی دیگر که ...

ابار ...

هر یک ... درم ... معمول شیاف سازند صفت شیافی دیگر که ... زایل کند ... سرخ ...
... زعفران مساوی کوفته بیخته شیاف سازند و با شیر تازه سائیده بکار برند
صفت ضمادی که ... زایل کند ... از دانه برگ عنب الثعلب ... سائیده ... ضماد
کنند صفت ضمادی دیگر اکلیل دم الاخوین ... زعفران عدس مقشر ... روغن گل
و زرده تخم مرغ ضماد کنند صفت ... شیافی که ... و ... و سبل ...
... و سبل ... یکبار ... و ... اگر رقیق باشد ...
... شادنج عدسی مغسول ... تلیمیای ... مروارید ... زنگار دار
فلفل هر یک چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه کف دریا هر یک ... درم ...
سنبل هندی ... هر یک چهار درم ... هر یک دو درم زعفران ... در هر یک
یک درم ... کوفته بیخته بکار دارند ... صفت ... مفرد
و ... و ... فارسی ... نافع است ...
فلفل دار فلفل هر یک دو درم زعفران مروارید ... هر یک ... هلیله زرد ... کابلی
... هر یک ... درم ... هندی ... هر یک ... درم شادنج مغسول ...
درم کف دریا ... هندی ... اصفهانی ...
... هر یک ... صفت شیاف ...

که محلل ظفره است شیاف دیگر علاج سیلان دوازده درم صمغ عربی سفیداج هر یک شش درم
قلقطار سوخته زنگار هر یک دو درم کوفته بشراب انگوری کهنه یا آب بادیان تازه سرشته
صفت شیاف زنگار ظفره و سبل و جرب را سود دارد زنگار یکدرم هلیله زرد نیم درم [illegible] نحاس
و سنبل سوخته هر یک پنج درم [illegible] نیمدرم زعفران یک دانگ [illegible] هر یک یکدرم صمغ عربی
یکدرم سفیداج قلعی دارفلفل هر یک دو دانگ صفت داروئی سرشته ظفره و بیاض و
تاریکی چشم را سود دهد [illegible] بکار است هر یک چهار درم زعفران دو درم عسل
سرکوبی [illegible] صفت داروی دیگر ملایم تر ظفره را سود دهد [illegible]
هر یک یکدرم صمغ عربی نیم درم هر یک کوفته بشراب کهنه سرشته شیاف سازند صفت ادویه که
در انتفاخ ملتحمه بکار آید و انتفاخ مذکور چهار نوع است اول ریحی و علامت آن عدم ثقل است
و عدم رطوبت و قلت دمعه است دوم بلغمی و علامت آن ثقل و رطوبت عین و فرو رفتن
انگشت در آن و دیر زایل شدن موضع انگشت و بیاض لون سوم دموی و رطوبت باشد
و علامت آن ثقل و [illegible] انگشت [illegible] موضع انگشت و سرخی لون
چهارم است سوداوی و علامت آن ثقل و کمودت لون و صلابت ملتحمه صفت [illegible]
محلل و منضج [illegible] محلل که بعد از استفراغ ماده باید در قسم دوم و سوم بکار آید مذکور
شد و صفت شیاف احمر [illegible] که در قسم دوم و سوم بعد از تنقیه مفید است و [illegible]

مذکور شد صفت ضمادی محلل [illegible] بابونه اکلیل [illegible] بجای آن دارند
و [illegible] در آن ترکرده بر پشت چشم گذارند صفت شیاف [illegible] که در قسم اول بکار
آید [illegible] درم اقاقیا دو درم کثیرا صمغ عربی زعفران سنبل هر یک یکدرم کوفته با آب
باران سرشته شیاف سازند علاج ادویه ششم است صفت شیاف اسود که در قسم
اول مفید است و باید حقنه [illegible] اگر علاج کرده باشد [illegible] یکدرم و نیم زعفران نیم
درم مرداسنگ هر یک یکدرم افیون یک درم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف سازند عدد
ادویه هفت است صفت شیاف دیگر محلل ریح که از بیرون علاج کند [illegible]
درم و نیم زعفران نیمدرم مرداسنگ سنبل هر یک یکدرم افیون دو درم و نیم اقاقیا یک
درم جمله ادویه هشت است صفت [illegible] محلله جهت قسم آخر در علاج سرطان
مذکور شد میشود و باید که بعد از استفراغ سوداء استعمال نمایند صفت برود [illegible]
و با [illegible] و شیاف احمر این حاد [illegible] که در صلابت ملتحمه بعد از تنقیه
طبع و [illegible] و [illegible] بکار است و [illegible] و [illegible]
[illegible] بر پشت چشم نهادن و از اغذیه باد و احتیاط کردن استعمال میشود
مذکور شد صفت داروئی که باد و سبل و [illegible] بعد از فصد و استفراغ با ایارج فیقرا
[illegible] بانگام و ایارج فیقرا و احتیاط از اغذیه [illegible] سود دهد [illegible] یکدرم

[illegible] ده دانگ [illegible] یک و نیم صبر چهار دانگ کوفته با آب برگ [illegible] سرشته بقدر
عدسی حب سازند و هر صبح یک حب [illegible] و [illegible] حل کرده در بینی چکانند صفت
داروی دیگر [illegible] که مواد سبل را نافع است [illegible] کحل [illegible]
[illegible] کوفته و مقدار نیم دانگ در بینی چکانند صفت شیاف اسود که با حرارت
و [illegible] باشد استعمال میشود اقاقیای [illegible] صمغ عربی [illegible] هر یک
[illegible] افیون کوفته [illegible] سرشته شیاف سازند صفت [illegible] که در جرب [illegible]
که در سبل بعد از برگردانیدن جفن و مالیدن شیاف اخضر یا با [illegible] و
بعد از [illegible] استعمال نمایند [illegible] حضض [illegible] یک [illegible] شش درم
پرورده [illegible] اصفهانی پرورده هر یک یکدرم کوفته نرم بیخته استعمال
نمایند صفت ذروری که سبل [illegible] را سود دهد [illegible] در آب [illegible] سرشته
[illegible] اگر آب بسیار [illegible] شود و بعد از آن در آفتاب [illegible]
سازند و در وقت حاجت استعمال نمایند صفت شیاف دینارکون که سبل رقیق
[illegible] زرد [illegible] شیاف دیگر علاج [illegible] شیاف سازند
[illegible] علی که [illegible] آن ورم [illegible] ملتحمه و بعضی [illegible] و بعضی
[illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] بر شکل [illegible] باشد و الوان آنها مختلف اند بعضی سرخ و بعضی سفید بعد از
[illegible] لطیف [illegible] دور [illegible] صفت آن در [illegible] مذکور شد بکار آید پوست
[illegible] که [illegible] مذکور شد [illegible] ده باشد [illegible] و [illegible] درم از آن
[illegible] استعمال کنند صفت [illegible] که در دمعه که سبب آن حرارت
باشد بکار آید [illegible] معمول [illegible] هر یک یکدرم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] صفت [illegible] که در دمعه بار [illegible] بکار آید
یکدرم [illegible] هندی یک درم [illegible] دو درم [illegible] صفت [illegible]
[illegible] که در این قسم دمعه بکار آید در ظفره مذکور شد صفت داروئی که در دمعه
[illegible] ضعف [illegible] باشد سود دهد [illegible] هندی [illegible]
کوفته بیخته استعمال کنند صفت [illegible] در این قسم دمعه بکار آید هلیله
زرد [illegible] در آب [illegible] صاف کنند [illegible]
صفت [illegible] که در این قسم دمعه بکار آید [illegible] یکدرم [illegible] معمول یکدرم و
نیم اقلیمیا چهار دانگ [illegible] کوفته با آب هلیله زرد [illegible] و آب [illegible]
هر یک [illegible] بکار دارند [illegible] هلیله زرد [illegible]
[illegible] بریان کنند [illegible] آورده [illegible]

زعفران سائیده بکار دارند صفت ذروری که درد مقعد را از هوای سرد باشد بعد از شستن بدان بکار آید ورد گلنار حضض سوخته توتیان شبه یمان کرده سائیده بپاشند صفت کحل احمر که در دمعه و غبار نافع است زعفران یک مثقال کافور نیم دانگ سائیده استعمال کنند

صفت سرمه دیگر توتیای معدنی در میان خرما نهند و بسوزند پس پاک کنند و یک نیم درم ازین توتیا بگیرند و زعفران نیم درم با هم بسایند و استعمال نمایند صفت شیاف

آبار که در دو بیله بعد از فصد و اسهال و کشیدن تا شیاف ابیض افیونی و پاک از ریم بکار آید اقلیمیای زر سفیداب قلعی سرب سوخته سرمه اصفهانی صمغ عربی کتیرا آبار سوخته هر یک شش درم زعفران افیون هر یک یکدرم کوفته بآب باران شیاف

سازند عدد او و بر ده است صفت دیگر اقلیمیای زر هشت درم سرب سوخته آبار سوخته سرمه اصفهانی رای گاو کوهی سوخته اقاقیا هر یک ده درم افیون سه درم بآب باران سرشته عدد او و بر هشت است صفت نسخه دیگر آبار سوخته سرب سوخته سرمه توتیا کرمانی کتیرا هر یک هشت درم افیون نیم درم عدد او و بر هفت است صفت شیاف ابیض

کندری که بعد از زمان دبیله جهت پاک نمودن از ریم بکار آید سفیداب قلعی شش درم افیون نوشادر سه درم کتیرا زعفران یکدرم و نصف صمغ عربی سه درم کندر دو درم بآب باران سرشته شیاف سازند عدد او و بیست است صفت شیاف

[illegible marginal notes]

احمر لین کحل بکنند که در قرحه قرنیه بعد از انفجار و کردن حضض با دخورون مبین شیاف ابیض افیونی با شیر دختران در اشداد وجع و چکانیدن لعاب حلبه کحل در آن حل شده باشند در زمانی که انفجار دیر شود نافع است جهت پاک نمودن قرحه صمغ عربی کتیرا انزروت سه درم سفیداب قلعی یکدرم اقلیمیای نقره هر یک درمی عدد او و بر شش است صفت شیاف کندری جهت پاک نمودن ریم غلیظ قرحه احتیاج میشود در دبیله منفجره دیگر شیاف آبار جهت پر کردن موضع قرحه احتیاج میشود در دبیله منفجره مذکور شد صفت ذرور دامیران چینی قرحه و رشقه صعب که مانع رد باشد و بر شدن موضع است مامیران چینی شنج سوخته توتیای کرمانی زعفران انزروت بکار برند صفت شیاف احمر لین که بعد از بر شدن موضع قرحه بکار آید در علاج سلاق مذکور شد و صفت کحل اغبر که بعد از شیاف احمر لین بکار آید در ورد و صفت شیاف اخضر که بعد از استعمال شیاف فهادی بکار آید در جرب مذکور شد صفت داروئی که بیاض قرنیه را زایل کند بعد از اندمال عصاره شقایق النعمان و عصاره دفلی و بوره دقیق با عسل صافی درهم آمیخته بکشند صفت ذرور سکبینج که در بیاض غلیظ بعد از کشیدن شیاف اخضر که در جرب ذکر شده بکار آید سرطان بحری دست کوحل به اشد کف دریا سکبینج سنگ دان صماری توتیای جری پوست تخم مرغ

بیاض

مرغ هر یک دو درم و در نسخه دیگر سفیداب قلعی یکدرم توبال مس آبگینه شامی مروارید ناسفته عقیق سوخته سنگ سبز که کاردها بآن تیز میکنند دار فلفل سفال رنگین اقلیمیای زر توبال هندی بیخ مرجان حجر سوخته توتیای کرمانی توتیای محمودی کرکس البحر هر یک دو درم و در نسخه دیگر سنگ پشت نیم درم نمک اندرانی بوره ارمنی هر یک چهار دانگ نشاسته نیم درم کف آبگینه دو درم نشک خالص دو دانگ اجزا را بسایند و بکوبند و بکار برند عدد او و بیست است هر گاه طبیب داند که در بدن صاحب بیاض خلطی بلغمی غالب باشد فصد و اسهال نکنند بعد از آن استعمال ادویه حاده جلا ده می باید کرد قبل از استعمال ادویه جلاده بکام روند تا بیاض نرم شود

صفت ذرور سکبینج دیگر که همان فعل کند سکبینج سه درم نخود دو دانگ نیم درم روغن بلسان دو درم کندر دو درم اشته نیم درم پوست تخم مرغ سوخته دو درم بکار برند صفت توتیای هندی دو درم عدد او و بر ده است صفت ذروری مجرب پوست تخم مرغ و فلفل دو درم شکر طبرزد یکدرم هر دو را نرم سائیده استعمال باید صفت کحلی که در این باب بکار آید کف دریا

آبگینه اقلیمیای زر چون نیک بسایند بعمل برصفی کرده استعمال کنند صفت کحلی دیگر انزروت بوره ارمنی شکر طبرزد بالسویه

[illegible marginal notes]

دفت حاجت باب ۸

زنجبیل دو درم با هم به عسل کف گرفته سرشته استعمال نمایند صفت ذروری که در بیاض باشد توتیا اقلیمیای سرطان بحری مرجان سوخته عصفر هر یک دو درم مشک نیم دانگ صفت شیاف زبل بیاض کف آبگینه کف دریا سکبینج نوشادر شکر حجازی مساوی کوفته بیخته و درم و نیم مامیران چینی ده درم هر دو بکوفته در آب گرم تا بر بیع آید پس صاف نمایند و او بر در قدری از آن بریزند و بسایند و خشک گردد در سایه و مرتبه دیگر با قدری از بقیه آن آب بسایند و در سایه خشک گردد و همچنین بدین دستور آن آب تمام کنند و خشک گردد تا آب آخر شود پس شیاف سازند و استعمال نمایند صفت داروئی که بیاض را زایل کند تا سفید نماید مازو اقاقیا هر یک یکدرم قلقند نیم درم بآب شقایق النعمان سرشته شیاف سازند و در سایه خشک گردد و بسایند و مرتبه دیگر بآب شقایق النعمان سرشته خشک گردد و همچنین چند مرتبه این عمل کنند صفت مرهم که چشم را سیاه کند و از قرحه بر بود شده سرمه اصفهانی سه درم مردار سنگ یکدرم زنگار کافور هر یک دانگی دود چراغ نیم درم زعفران یکدرم عدد او و بر شش است صفت داروئی که در علاج حلقه قرنیه که علامت آن با وجع بسیار با سوزش باشد و گاهی چشم سرخ و دمعه باشد و وجع بعد از غبار شده هر گاه صاحب علت حرکت کند

سرطان قرنیه

که صداع بهم رساند و ماده رقیق حادی ریزد و اشتهای قطع شود نافع است اگرچه امید زوال مرض نیست تو تیای آب پرورده شسته شادنج مغسول انزروت بیاض هر یک یکدرم شیاف
مامیثا گل مختوم هر یک نیم درم بردارند و داروها را بعد از آن بسرشند با آب کشنیز تازه
تخم مرغ بازرده بهم آمیخته حادکت و باشد در خزان با آب گشنیز تازه بحکانند صفت
شیاف ملکایا که در کمره بکار آید که از زیاده مانند است و در طبقات ملتحمه بعد از بقیه بدن
دو دماغ و حکانیدن لعاب حلبه و کشیدن شیاف ابیض اندروی و کندری
دار دانه و راسنق هر یک نیم درم کند ده درم زعفران دو درم بلعاب حلبه بسرشند
و شیاف سازند صفت شیاف احمر لین که در کمره بکار آید مذکور شد صفت داروی معسل
که در کمره بکار آید مر زعفران صبر هر یک و قیه زعفران در شراب حل کنند بس صبر و مر
با آن بیامیزند بس بعسل بسرشند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و صبح و شام بکشند صفت
شیاف الورد که در این باب بکار آید و در وجع نیز بکار آید و ناخنه و بثور بزرگ و قروح
و سده قرنی را نفع دهد و باد و ها از چشم باز دارد برگ گل تازه هفتاد و دو مثقال جوشیده
محرق مغسول بیست و چهار مثقال زعفران شش مثقال سنبل هندی دو مثقال مر
صاف چهار مثقال صمغ عربی بیست و چهار مثقال افیون یک مثقال مر دو مثقال عدد
ادویه ده است کوفته با آب باران سرشته شیاف سازند صفت بعضی ادویه دیگر که در

کمه بکار آید بعد از استعمال شیاف درد در طرفه مذکور شد صفت شیاف برارات
که در علت انتشار که در صداع بار زیادتی رطوبت بغیبه باشد بعد از زوال صداع بکار
آید زهره غذاه زهره کلنگ هر یکی دو مثقال زعفران یکدرم فلفل صد و هفتاد عدد و ب
السوس نیم مثقال و چهار دانگ اشق دو مثقال کوفته با آب رازیانه تر بسایند و بعسل
بسرشند و در بعضی نسخ مذکور است که این ادویه در ظرف مسین باید کرد و بدل زهره
حزاه زهره صنعه العرجا آورده اند صفت شیاف برارات نسخه دیگر زهره کرکس نیم مثقال
زهره کلنگ دو مثقال سرگین سوسمار یک مثقال و نیم نطرون نیم مثقال فلفل دو مثقال
زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید یک مثقال با آب رازیانه بسایند و
بعسل بسرشند صفت نسخه دیگر زهره کرکس یک سرگین بشاح العین که آن
سقنقور است یک درهم و نصف نطرون نصف درهم همه با آب باران بسایند و شیاف
کنند صفت نسخه دیگر زهره زحیه دو درهم زعفران نیم درهم همه را با آب ترب تر
بسایند و خشک کنند باز بسایند و بکار دارند صفت شیاف زعفران که در
علاج طول حنیق حدقه که بسبب غلبه رطوبت باشد و نشد ابر مقدم و عظم مقله بر آن
گواهی دهد بعد از استفراغ بحب ایارج فیقرا و حب قوقایا و داشتن سینه
بکار آن اشق یکدرم زنگار یکدرم زعفران یکدرم و در بعضی نسخ جاوشیر یکدرم

اضافه کرده اند صفت اقلاد زعفران فرنگی شیاف مامیثا گل سرخ صبر مامیثا در
زنگار صمغ عربی مساوی کوفته بخته استعمال نمایند صفت داروی معسل که در ضیق حدقه بکار
آید اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین سوسمار یک مثقال زعفران دو مثقال
صمغ عربی یک مثقال کوفته با عسل بسرشند صفت معسلی دیگر فلفل اشق روغن بلسان زعفران
هر یک یکجزو اشق را در آب اندر یانه حل کنند و با عسل بسرشند صفت ذروری که در
علاج مطلق نوسنج بکار آید سفیداب قلعی یکدرم و چهار دانگ اقلیمیا نقره دو درم و
دو دانگ صمغ عربی یکدرم و یکدانگ انزروت نیم درم سرطان سوخته دو دانگ شادنج مغسول
چهار دانگ افیون دو دانگ کوفته استعمال نمایند عدد ادویه هفت است
صفت اکسیرین که در این علت بکار آید سفیداب قلعی مغسول درم اقلیمیا نقره صمغ عربی هر یک
چهار درم سرطان سوخته نشاسته افیون هر یک دو درم کوفته بلعاب اسبغول سرشته خشک کنند و
بسایند و استعمال نمایند اما باید که پیش از آنکه لبهای شکافتگی فرزنی غلیظ
کرده و چیزی سوی برفاد و اسپنه دارند و سخت باید بست و شیاف آبار باید کشیدن و شادنج
مغسول باید آورد و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا در آب عصی الراعی حل
نمایند و استعمال کنند بهتر خواهد بود و هر گاه لبهای آن غلیظ باشد برفاد
نرم ببندند و بر پشت برفاده انگشت برنگل چنانکه وزن آن از سه درم تا ده درم باشد

بر بندند و آنچه کهنه شده باشد علاج بیر بنان شد صفت مطبوخ فنطوریون که در علاج
نزول آب ایارج فیقرا بر مسهله میدهند فنطوریون دقیق یکدرم تربد سفید نیم درم
کوفته یکدرم اسطوخودوس کوفته هفت درم مویز منقی از دانه بیست درم بید مساد پنجاه درم آب
بجوشانند تا هفت باند ایارج فیقرا یکمثقال و نیم بجوشانند و از عقب آن حب شبت مذکور
و اگر ایارج در حرارت شده حل نمایند بهتر باشد صفت حب الذهب که در این علت
بکار آید صبر بیست درم هلیله زرد ده درم مصطکی گل سرخ بنات زعفران هر یک یک درم
و گل سرخ چند درم ستی یکدرم صفت نسخه دیگر حب الذهب صبر بیست درم هلیله زرد مصطکی
هر یک دو درم حب زنجبیل یکدرم صفت نسخه دیگر سقمونیا هر یکدو مثقال تربد
سفید هفت مثقال شیرینی دو درم و نیم صفت دوایی که در ابتدا نزول مفید است
وجع عینیت بحکل تخم بادیان مساوی کوفته بیخته در عسل سرشته هر صبح یکمثقال بخورند
صفت شیافی که در ابتدا نزول آب بکار آید خربق سفید یکدرم فلفل سفید بیوزیر
اشق یکدرم همه را با آب سرشته شیاف سازند و با آب بیان بسایند و بکشند و
اگر با عسل نیز بکشند مفید خواهد بود صفت شیاف مجرب زهره گاو ده درم حلتیت
یکدرم در خرقه در زهره مذکور باشد تا تمام حل شود پس یکدرم روغن بلسان اضافه کرده
شیاف سازند صفت شیاف برارات که در ابتدا نزول بکار آید زهره کلنگ زهره کرکس

زهره شبوط زهره عقاب زهره کلنگ زهره باز مساوی در ده درم از زهرها دو درم فرفیون
یکدرم شحم حنظل یکدرم سکبینج اضافه کنند و با آب رازیانه تر بشویند و بدستور سازند صفت
داروی که نزول آب و ضعف بصر را سود دهد حب الغار مقشر ده درم صمغ عربی یکدرم هر دو
را بکوبند و با آب بید کوک تا نرم شود باشند صفت داروی معجل جهت نزول آب سکبینج
دو درم حلتیت خربق سفید هر یک شش درهم عسل بقدر حاجت صفت داروی دیگر فلفل
شش درهم قلیمیا چهار درم سنبل حبشی تر ده درم زعفران یکدرم روغن بلسان یکدرم
ادویه با آب رازیانه تر سائیده و با زعفران در روغن بلسان سرشته باشند و دیه بیامیزند
و ده درم صمغ عربی سائیده اضافه کنند و بعضی اوقات با عسل و بعضی اوقات با آب
رازیانه استعمال نمایند صفت شیافی که ضعف بصر را سود دهد سکبینج جاوشیر
اندرانی فلفل سفید روغن بلسان زهره گاو نر دار فلفل نحل مساوی روغن بلسان [illegible] با آب
رازیانه حل نمایند و داروها که کوفته درهم سرشته باشند صفت برود ربانی که ضعف بصر را دفع
دهد آب انار ترش و شیرین را صاف کنند و بجوشانند تا نصف بماند و نصف آن عسل
اضافه کنند و [illegible] در آفتاب نهند و استعمال کنند صفت عزیزی مقوی باصره
قلیمیا [illegible] سنبل حبشی [illegible] هر یک یکدرم فلفل دار فلفل [illegible]
هر یک نیم درم [illegible] اندرانی [illegible] هر یک دو دانگ [illegible] یکدرم و چهار

دانگ نمک

دانگ مشک نیم دانگ کوفته با آب رازیانه تر سائیده خشک کنند و باز بسایند و استعمال
کنند باب هفدهم در دیگر ادویه که در امراض گوش استعمال میشود صفت روغن یاسمین
که معلوم است در روغن سوسن که در فالج و روغن قسط که در سکته مذکور شد در علاج سوء
المزاج بارد ساذج گوش که علامات آن وجع است بر عکس [illegible] داشتن
آن در هوای سرد [illegible] در هوای گرم و انتفاع [illegible] و مضرت از مبردات است احتیاج
بذکر نیست صفت روغن شبت که در این باب بکار آید تخم شبت خشک [illegible] در شیشه کنند
[illegible] روغن زیت [illegible] سر آن ببندند چهل روز در آفتاب نهند صفت قطوری که در علاج سوء
المزاج حار ساذج گوش که علامات آن ضد علامات سوء المزاج بارد ساذج است استعمال
میشود [illegible] انار ترش و [illegible] آن بر دارند و دانه او بکوبند و آب [illegible] بگیرند و بوزن آن
آب [illegible] کنند و قدری روغن گل [illegible] اضافه کنند [illegible] سائیده [illegible]
کنند و با آتش نرم چندان بجوشانند که بقوام آید [illegible] صفت روغن گل که جهت وجع اذن
که بسبب صعود ریاح حاده از معده که علامت [illegible] معده و عطش [illegible] داشته باشد
[illegible] و احمرار موضع [illegible]
بکار آید بعد از فصد باسلیق و اسهال [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] چندان [illegible] روغن بماند [illegible] در گوش چکانند

وجع اذن

واگر در دبیار باشد قدری افیون باشیر دختران بچکانند صفت احمده و اطلیه که در صداع
حار ساذج مذکور شد در وجع اذن که بسبب شیی در آفتاب و در جمیع ابارح سایح
که علامت آن احساس کیفیت در گوش و دجه و چشم و خشکی منخرین وکربت و عطش است که
آن عطش از مصفه باشد بسیار و ساکن شود و بعد از تنقیه دهن با ورد و دو غل بکار آید احتیاج بذکر
منسیت صفت روغن بنفشه با دام و روغن نیلوفر و روغن معتریج که در وجع اذنی که
بسبب انصباب آب گرم و میاه حار باشد که علامت آن خفت و گرمی گوش و صداع
موقر است بعد از فصد اگر علامت زیادتی خون باشد و نشاسته قین و دلک قدمین بکار
آید احتیاج بذکر منسیت صفت روغن حب الغار و روغن سداب و روغن بیدانجیر که
با آب سداب یا آب پیاز یا چند بیدستر یا افیون علی حسب الاحتیاج بعد از تنقیه دماغ بدن
و معده از بلغم در وجع اذنی که سبب آن صعود ریاح بارد معده است و علامت آن غثیان
و رطوبت دهن و صداع و استرخا و انصباب آب گرم بر سر است احتیاج بذکر منسیت
صفت دوهان مذکور که در وجع اذنی که سبب تحلیل ریاح بارده از نقل دماغ است
و بعد از تنقیه بدن با بارجات بکار می آید و علامت آن احساس و نقل و دوی و طنین در
گوش و نقل راس و میل اعصاب احتیاج بذکر منسیت صفت بخوری که در علاج سوء المزاج
بارد ساذج که علامت سبوق ملاقات از گم خوردن و کم خوابی و داشتعمال سهلات است

قطور سمع

بکار آید بقشر گل نیلوفر تخم توله برگ کلم سادی جوشانیده و نشاکا و قدری روغن بنفشه
با دام داخل نمایند و انبک گوش شیی بر آن نهند و سر به بخار آن بدارند صفت امر تفیل گوش
که در ثقل اذن صفراوی که علامت آن علامت غلبه صفرا است که منع سمع و نجار بکار
آید بعد از تنقیه بدن از اخلاط صفراوی و تبدیل مزاج هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم
گل سرخ گشنیز خشک هر یک پنج درم کوفته بیخته با روغن بنفشه با دام چرب کرده در عسل سرشند
شربتی یک مثقال و در بعضی نسخ گشنیز خشک مثل اجزا ممکیت صفت قطوری که در ثقل سمع
صفراوی بعد از تنقیه استعمال میشود در سوء المزاج حار ساذج مذکور شد صفت قطوری
حار که ثقل سمع که سبب آن بلغم و اخلاط غلیظ باشد و علامت آن انقطاع از آشبا اجادو
و تقدم تنقیه بلغم و ثقل در سر خلاف خصوصا در سجود است بعد از ازیشمن تخمه قوقایا
و ایارج فیقرا در کیب باشد حنظل و افیون و ملک هندی استعمال شود چند بیدستر کم درم
نطرون یک درم و نیم خوب نشیند یک درم و نیم و در بعضی نسخ بق چهار دانگ و نیم و نطرون دو
دانگ ملیکته کوفته با آب سداب اکتشته قرص سازند و بوقت حاجت سائیده بچکانند
صفت قطوری دیگر که ثقل اذن که بسبب خلط غلیظ باشد استعمال میشود کندش عود
چند بیدستر فربیون اشخم حنظل مساوی کوفته بزهره گاو سرشته قرص سازند و با آب
سائیده بچکانند صفت قطوری ایضا که در اخلاط غلیظ استعمال میشود حجر چند بیدستر

قرص آن مساوی کوفته بزهره گاو سرشته قرص سازند و بآب برگ بیدانجیر سائیده بچکانند

صفت حبی مجرب که ثقل گوش که از سده و اخلاط غلیظ و باد بوده باشد زایل کند

تربد سفید تراشیده کوفته تخم سپندان ده درم شحم حنظل ده درم انزروت ده درم … را

هفت درم هلیله زرد ده درم کوفته بیخته حب سازند و یکدرم بسهل بکار برند صفت قطوری

که از ثقل که بسبب اخلاط غلیظ باشد بکار آید علک البطم بکوبند و روغن خربق دو … و

بادام تلخ بکوبند بهم برابر نشاسته و یکه قطره صبح و دیگر قطره شام بچکانند صفت طبیخی نافع که در

ثقل سمع … بکار آید بابونه شبت برگ غار اگر نباشد پوست حب الغار

مرزنجوش فوذنج دشتی جاقرجا بکوفته در آب بپزند و صاف کنند در منفذ گوش …

کنند و بر عقب گوش بنهند و اگر اسفنجی با بنه تر کنند و بنهند خوبست صفت نطولی که در ثقل

سمع بکار آید برگ سداب بابونه اکلیل شبت پودنه دشتی بیخ سوسن سداب برگ غار صعتر زوفا

خشک حبه بلسان شیح مرزنجوش در آب بپزند و قمع در گوش بنهند و قمع را بر سر … سخت

گشته چنانکه بخار آن بگوش رسد و آوازهای قوی بلند بگوش او رسانیدن نفع دهد صفت

که ثقل گوش را کاملا نفع دهد هر صبح … در ثقل … و نمک … بکار برند و آب درین یک قطره در گوش

او چکانند صفت قرص خربق که جهت ثقل سمع که سبب آن چرک داخل عصب … از

خلط غلیظ پاک کند خربق سفید دو مثقال … شانزده مثقال کوفته … سائیده

قرص سازند

علاج حیوان داخل شدن در گوش …

قرص سازند و بوقت حاجت در سرکه حل نموده بگوش بچکانند صفت ادویه

که ثقل سمع را که سبب آن ورم در گوش باد و حمل حیوانی بگوش باشد مفید است

بچکانند … حیوان داخل شده را بکشد عصاره برگ شب عصاره

پیاز عصاره پودنه عصاره برگ شقایق النعمان یک ایشان تنها بچکانیدن کرم و

حیوان داخل شده را بکشد و جمیع زهرهای جانوران چکانیدن حیوان داخل شده

را بکشد صبر با آب … مفید است و از جمله … بجهت اخراج دود

آنست که دو درم … درم عسل و یکدرم روغن گل و سفیده تخم مرغ در هم سرشته

نیم گرم کرده و پیه پاره باآن تر کنند و بگوش در کنند و بآن گوش بگیرند و …

در … آن … از گوش بیرون … چیزها … گرم بیرون آورد صفت ضمادی

که در ورم حار گوش و … گوش را که علامت … و ثقل … حار است و علامت … اوی

و جمیع … ثقل است … فصد اگر … گل … آب

حلبه ماء العسل … ضماد سازند صفت ضمادی که در ورم گوش که ماده آن بسیار گرم نباشند

دانند و … سائیدن کرده باشد نافع است تخم

کتان کوفته خطمی سفید بابونه کوفته با ماءالعسل یا آب حلبه ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که اورام

گوش را … باقلا … روغن گل ضماد کنند بآن … هند

ورم … گوش

صفت ادویه دیگر که از آن مرهمها سازند جهت اورام گوش هرگاه مزمن شده باشد زفت رومی بقل ارزق شوح ملکی اشکیل بیعیه مغز قلم کاوکوهی علک البطم بابونه ردیمه کوسفند پیه بز امل سپید برک سیه عاقر قرحا برنج فرد ماناز بره مثقل اصول سوس مغز قلم کلنگ مغز قلم مرغ خانگی

صفت داروئی که اورام باطن گوش را بپزد و بیرون آرد که اخشه نیکو برهم با سقیقون روغن بیه بط بپزند و غاکه در هم آمیخته بکار دارند کل شهانیز نرم بزد است صفت مرهمی که اورام باطن گوش را ببرد و مرد ارسنگ اسفیداج هر یک دو فیه کشد از کرد رلب زیت نیمه هر یک یک جزو قیه روغن زیت نیمه تازه بکمن روغن کمن چنداکه کافی باشد بپیه را یکمدار نرم داروها در آن ریخته بوقت حاجت در شیر زنان حل نموده بچکانند اگر در آب حلبه نیکو حل نموده بچکانند انفع است صفت ضمادی که ورم گوش را بسود دهد آرد جو آرد باقلا بابونه بنفشه حظمی اکلیل الملک روغن بنفشه و آب گرم سرشته ضماد کنند صفت ضمادی که باکیزه دارد آن ریش بیرون داند و زرد من گوش را سود دهد بعد از تنقیه از چرک گوش و اخلاط عفیظ بدان حبر اندرون کنند ادم الاخوین حضض الطلبه بیاز نهارد بی که نیه در کرم حل کند و لنه لعل آورده کرده و بدین دو دو به یکبار داشته و نیکو نرم کرده باکوش قی والشد

صفت داروئی که در فرحه گوش تازه نفع دهد اشب بمانی در کچه تهن کرده در آن تن بهنه یا حشک شود و بعد از آن بکوبند و یکبار و بکار از آن بکوبند و یک دم از آن و یک دم

اذن

و یک دم سرکو فته در عسل سرشته و بچکانند صفت که ریم فرحه را با آن بشویند ارکه مورد کل سرخ در آب بجوشانند عسل در آن حل نموده اسفنجی یا کنه بدان تر نموده ریم فرحه را با آن بشویند صفت قطوری که بچکانند آن فرحه گوش را خشک کند شیاف مامیثا آب غوره عسل در هم آمیخته نیکو بچکانند صفت مرهم سفیداج که جراحت گوش را خشک کند شیاف مامیثا آب غوره عسل عفصی مرداسنگ کوفته بیخته یک من روغن زیت یک من در هم آمیخته بر آتش نهند و بجوشانند اندک اندک تا حل گشته و لحوج شده که بقوام آید صفت مرهم باسلیقون بزرگ که تمام ریشها و جراحتها اگر گرم نباشد سود دهد موم نیم من کتیبت و چیتم نارنج هر یک چهار در قم روغن زیت بقدار حاجت صفت ذروری که ریشهای تازه گوش را بپزاند و پاک کند و خشک کند دم الاخوین کف دریا انزروت کندر مرداسنگ شیاف مامیثا ساده که قدر مجموع نیکو بر میل بجوره در عسل فرو برند و داو به خشک بدان پاک شده و بگوش نهند صفت قطوری که هرگاه بگوش چکانند وجع و فرحه را ساکن کند مرکب از زعفران یا روغن بادام تحلیل کرده و اگر درد بسیار باشد اندک افیون اضافه کرده بچکانند صفت ادویه که در قروح مزمنه که متعفن شده باشد و بعضی ادویات حوان بر هنر شده باشد نفع دهد قلقلی با عسل آمیخته و زهره کاو یا زهره طلایع یا تیر تازه آمیخته با زهره مسهل تست

قطوری که در این علت هرگاه سبب آن خلط لزج باشد و علامت آن ثقل و تمدد راس و گوش و دوام طنین و تقدم اسباب مواد آن است بعد از استفراغ و تنقیه سود دهد قرنفل بیدرم مشک یکدانگ با آب سداب و آب مرزنگوش حل نموده بچکانند صفت قطوری که در این قسم بکار آید برگ صنوبر برگ غار جوشانیده نیم گرم نموده بچکانند صفت بخوری که در این قسم بعد از تنقیه بکار آید افسنتین مرزنگوش شیح سود ده صعتر در آب جوشانیده سر به بخار آن دارند صفت ادویه که در این علت هرگاه سبب آن جهت شدن ریم و صدید باشد و علامت آن است و قشر نیره و وجع گوش است در فرحه گوش مذکور شده از زنجی یا صدمه باشد استعمال شود جبر اقاقیا در کند در سرکه و شیره بخ ترنج سرشته طلا کنند و مغز بادام با عسل سرشته نیز نافع دست صفت تدبیری که آب در گوش فرو رفته بیرون آرد در ساعت که آب رفته باشد قدری آب بگیرند و گوش بر آن آب نهند و کف یکلوش بفشارند تا از آن آب و باد آب اول بیرون شد و یک پای بر جهد پس یکبار دست از گوش بر دارد که هر آب بیرون آید صفت تدبیر دیگر ساق شبت یا ساق را از باته مقدار یک شبر بگیرند و سر چوب بر یک سر آن و سر یکسر بگوش نهند و اطراف آنرا بگیرند و پنبه را آتش زنند و چون گشت تا بخار آتش بگوش رسد پس یکبار بیرون کشند صفت ضمادی که از ورم گوش که از آب

دهن نیم کره

رسیدن بهم رسیده باشد استعمال شود پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه بنفشه حظمی تخم کتان آرد جو بتقشه شیر زنان سرشته ضماد کنند صفت تریاق الاذن که اطبای قدیم جهت اعلال جمیع اذن خواه حار و خواه بارد و از اورام و قروح و طرش و سیلان صدید و تقدر حاسه و تحلیل شود و جلا ساخته اند در ادجاع بچکانند و در صماخ محلول یا جزی که مناسب باشد از حار یا بارد طلا کنند در اورام با جزی که مقابل علت باشد و از برای طرش و دوی و طنین فتیله با آن ملوث کرده بگذارند اصل الغار وزن عشر دراهم مقلیا بالزیت تهری ثم یعزل متوقند الابرسا وزن عشر دراهم سنبل الطیب ثلثه دراهم اسقوردیون خمسه دراهم فلفل ابیض سبعه دراهم لب البصل عشره دراهم نعلی با شراب حتی نهرت حنظل البط شحم التعلب من کل واحد عشرین درهما تغلیان جمیعا معا و یعزلان و فلونیا رومی المدقق درهما جند بیدستر خمسه دراهم یعجن بعقیده الثعلب مع سبعه دراهم افیون مصری و تیر کان حتی نجم ثم ابن الغرین مخفف عشرین درهما ورق ابیض عشره دراهم کندش زراوند مدحرج و الطویل من کل واحد خمسه دراهم خربق اسود دار چینی سنبجه من کل واحد خمسه دراهم ریاد العقار خمسه دراهم کبابه عشره دراهم حجر الیهود خمسه دراهم فتا الحمار و جعده من کل واحد سبعه دراهم شیاف مامیثا عشرین درهما یسحق الجمیع بالکل و یعجن الان عشره دراهم حب الغار ثم یسحق معمولا بالاشربه المرتبه و الادی اللذی قد

باشد زنان و فتیله که از قردمانا و نطرون و عسل الکحل سازند باید که لختهای الخ را پاک کنند
و بعد از پاک کردن چرک استعمال نمایند و بعد توبال مس و زرنیخ و عسل و سرکه نیز داروئی
ترسیت و خبث الحدید نرم سایند بهم مکرر بر بریان کنند و دو کس آن مقدار بگذارند
که بقوام عسل آید بعد از آن استعمال نمایند که مجرب است خشک کنند و پاک کنند
است صفت مرهم زنگار که جهت ناصور کوش زنگار و توبال مس هر یک چهار درم عصاره کنند
بکوفته در هم سرشته استعمال نمایند صفت داروئی که جالینوس جهت درد گوش با ریم
است و کرکرده بول گوسفند تا بالغ در پوست انار کرم کرده بچکانند داروئی که هر گاه
ریم بهم چرک آب دار استعمال نمایند فتیله زهره گاو ترکنند و بگوش اندازند صفت
مرهم مصری که چکانیدن آن جراحت گوش را از چرک پاک کند و زنگار کنند سرکه عسل مصفا
ساذی درهم آمیخته بر آن ترکرده بگوش اندازند صفت مرهم مصری بسیم دیگر هست درم عسل
هفت درم کرکم ... زنگار ... نرم سایند ... عسل پاک کم ارزند و کف بگیرند و زنگار داخل کنند تا زرد
سائیده و داخل کنند صفت ادویه که جراحت گوش را نافع که فضل نابستان ... شده و در آن متعفن
باشد و کرم متولد شده باشد و علامت آن خارش و خروج کرم بود و آن در مدتی ریا
آب بود دهنه آن برگ شفالوبوره ارمنی سائیده درهم محلول کرده بچکانند صفت
داروی دیگر که کرم گوش بکشد و بیرون آورد روغن دانه شفالو زهره گاو بچکانند

خون آمدن از گوش

صفت داروئی دیگر که کرم بکشد خرقی مستعمل بنابر بسائیده باید که محلول ساخته بچکانند
صفت ادویه که خون آمدن از گوش باز دارد زمانی که از افراط شود دو جهت نرم باشد ماز و
با نار ترش کوبیده بزنند و عصاره آن بچکانند و شیاف مامیثا و حضض ترمفید است
و عصاره عصی الراعی تشبیه نیز بغایت نافع است و عصاره بادروج سبب داغ کنند یا
خون باز دارد و نیز مانند خرگوش که چلمرده خون باز دارد و آب برگ بار تنگ بالا فیا
سائیده خون باز دارد صفت داروئی که خون بسته در گوش باز شود و نرم کند ابا
و سرکه نیم گرم بچکانند صفت قطوری که در دوی و طنین گوش نافع بود زکام حبس باشد و علامت

درد و طنین

آن است که در خلاء و خروج اشتداد و دارو بکار آید زمانی که مزاج حار باشد
روغن گل سرکه با هم چندان بجوشانند که روغن باز بماند بیکی افیون داخل کرده نیم
گرم بچکانند صفت قطوری که در این قسم زمانی که مزاج بارد باشد بکار آید جندبیدستر
جندبیدستر که سائیده داخل کرده افیونی داخل کرده نیم گرم بچکانند صفت قرص مجرب
که در این علت هر گاه بعد از سرسام آید استعمال شود خربق سفید رکه درم
زعفران بخور مریم نطرون دو درم کوکنه قرص سازند و بوقت حاجت سائیده استعمال
صفت داروئی که در این قسم بکار آید سرکه کهنه روغن سوسن باهم گرم شده نیم گرم
بچکانند و عصاره انشخیص و روغن آن تر در این قسم مفید است صفت

ویلطخ بالخل ویجعل فی الشمس ایاما بالکثیرة عشرین در حالت رعشه درهم نعلادن خمسه دراهم
زعفران خالص اربعه دراهم زنگار عشره دراهم مراره الثور عشرین درهما عصا
عصاره الکراث مجففه عشرین در هماقیه خمسه عشر درهما ملک اندرانی خمسه دراهم
نحاس المحرق رماد الذی یؤخذ من الشوت الذی یسبک فیها النحاس وقشور الرمان [illegible]
خالص یدق ویجعل فی قدر ویطرح معه قطعة من النحاس ویغلی حتی یذهب الثلث وینعقد عشرین درهما
عفص اخضر یغلی بالشراب حتی یذهب وزن عشره دراهم الباقلا المصری وهو الترمس عشره
دراهم سقمونیا خمسه دراهم ورق التعلیق وورق الاذاذ درخت محققین من کل واحد خمسه
دراهم شب یمانی محرق وغیر محرق وزرنیخ احمر من کل واحد ثلثه دراهم شحم حنظل ثلثه دراهم
رماد السلکه ای یعرف بالسلاة فان لم یوجد رماد الکرم وان وجد رماد رماد
الحلزون عشره دراهم زوفا یابس وصمغ فارسی وبزر [illegible] من کل واحد ثلثه دراهم
زنگار النحاس المشوی بالشراب وهو ان یرش علی مقالیح النحاس الشراب [illegible]
فی [illegible] فاذا [illegible] ثلثه دراهم [illegible] وعصاره [illegible] مجففه عشره دراهم
عصاره [illegible] وعصاره [illegible] من کل واحد ثلثه دراهم ورق [illegible]
[illegible] من واحد خمسه دراهم [illegible] متفرقه فی الخل والملح المجففه عشره دراهم
الدواء الذی یکون فی [illegible] والجدار اذا کانت [illegible] کثیرا

کثیر الادبل

کثیر الاربل [illegible] مدیره اذا [illegible] شی [illegible] ومنه نوع آخر [illegible] مدیره فلیبا اذا [illegible]
[illegible] ولا یصح ذلک فیجمع مع الادل ویخفف عشره دراهم [illegible] یغلی
البحر حتی [illegible] عشرین در هما [illegible] واجود [illegible] یغلی بالخل و [illegible] ویخفف خمسه
دراهم بول الکحل الاعرابی وبول البحر [illegible] من کل واحد خمسه دراهم ورق الآس [illegible]
بعد الدق عشره دراهم رماد العیدان [illegible] عشره دراهم بزر [illegible] قشور [illegible]
[illegible] عصاره [illegible] واحد خمسه دراهم [illegible] مصری [illegible] المغلی
ثم یغلی [illegible] واحد [illegible] دراهم رماد [illegible] بالقطران حتی [illegible]
القطران زماد [illegible] عشره دراهم یجمع ذلک [illegible] یجمع معا و
یخلط کذا [illegible] ثم [illegible] الرغوة [illegible] المعالجات

باب شانزدهم در ذکر ادویه که در امراض [illegible] استعمال میشود صفت
[illegible] که در [illegible] که سبب آن [illegible] ده باشد و علامت
آن قلت [illegible] ربع [illegible] بکار آید [illegible]
[illegible] سبب [illegible] بکار آن دارند صفت [illegible] دیگر که در این [illegible] بکار آید
[illegible] صفت [illegible] که در این علت
هرگاه سبب آن [illegible] باشد و علامت آن [illegible]

وجهت دفع رطوبات منفخ یا فتح است بکار آید بنفشه بابونه گل سرخ برگ شلیل و برگ
بید تخم توله برگ خرفه جو شاهتره سرپره بخار آن دارند واز آن آب نیم گرم بر سر بریزند صفت
بخوری که در این قسم استعمال شود شناکرم کشته سرگین خران چکانند در بینی به
بخار آن دارند صفت داروئی که در این علت هر گاه سبب آن سیاه باشد و علامت آن
انسداد منخرین و عدم سیلان فضول و غنه در کلام بکار آید بول شتر اعرابی در
آفتاب خشک کنند و بوقت حاجت در آب مرزنجوش یا آب برگ چغندر حل نموده بچکانند
داروئی دیگر زنج سرخ بوده ... نرم بسایند ... بول شتر اعرابی ترکنند و بآفتاب
نهند هر روز دو بار بکسانند و بگذارند که خشک شود و اگر بول دو مرتبه باز تازه کنند قوی
تر شود پس بوقت حاجت یکدرم از آن ... بر آتش بگذارند و قمع بر آن نهند
و سوراخ بینی بر بالای قمع نهند تا دود به بینی برود صفت داروئی دیگر ... سیاه بره
... صفت داروئی دیگر زهره ... تخم حنظل
... مساوی ... بمقدار ... نسازند و بوقت ... روغن ... بکشی
سائیده به بینی چکانند صفت داروئی که سده ... زایل ... شبانه روز
در ... بعد از آن بیرون کرده ... کنند و همچنین ...
تمام ... زننده ... صفت داروئی که در ضعف و نقصان شم که

بسبب خلط

که بسبب خلط غلیظ مجتمع در مقعاب باشد و علامت آن ثقل مقدم راس است علاج
شود بعد از استفراغ و تنقیه دماغ فلفل سفید هزار اسفند نرم کوفته با روغن بادام تلخ
کوفته در بینی چکانند صفت بخوری که در این قسم استعمال شود ... با سرکه
پخته ... بخار آن دارند صفت آنچه در سده رگهای نافع است ... مذکور ... بیابد
... گاه ... چیزی در بینی چکانند صاحب مرض را باید که ... آن ... و به
... بپس ... کرده ... در ... چکانند
و هر گاه بعد از چکانیدن سوزش بهم رسد قطره روغن گل بچکانند تا سوزش بنشاند صفت
ادویه که مفرد و مرکب آن در نتن انف که بسبب تعفن رطوبات مجتمعه در مقعاب باشد و علامت
آن تعفن رطوبت ... بعد از تنقیه دماغ بکار آید سعد سنبل گل سرخ ... قصب الذریره
... برگ مورد برگ ... صفت سعوطی که در نتن
انف که سبب آن معده ... باشد زایل کند قصب الذریره گل سرخ ... هر یک یکدرم
سعد سنبل هر یک چهار دانگ برگ مورد نیم درم کوفته بیخته استعمال نمایند صفت
سعوطی دیگر جهت نتن انف مذکور ... با عسل ... که
کرده به بینی ... صفت داروئی دیگر که در نتن انف بکار آید قصب الذریره گل سرخ
... هر یک یکدرم ... هر یک نیمدرم مشک ... کافور ...

نتن انف

چهار حبه کوفته فتیله کنند و بعسل تر کنند و ادویه بآن پاشیده استعمال نمایند **صفت** داروئی
مفرد که در این علت مجرب است بول خر چکانیدن است **صفت** داروئی دیگر از خراطین [illegible]
خوردن بشراب سائیده بچکانند **صفت** داروئی دیگر دار شیشعان با شراب بچشم
صاف کرده بچکانند **صفت** غرغره که در این علت مجرب است نافع باشد که سبب آن ماده [illegible]
در مصعات باشد بکار آید خردل کوفته با سکنجبین بروری شسته غرغره کنند **صفت** غرغره
دیگر که بعد از آن بکار آید سنبل سعد قرنفل شک در شراب پخته غرغره کنند **صفت**
موم روغنی که در جراحات خشک ریشه داربینی بکار بعد از فصد و اسهال انواع اگر در
باشد موم سفید مغز ساق گاو روغن نیلوفر یا روغن بنفشه یا دام یا روغن گل
علی الرسم مرتب سازند و اگر روغن گل از زیت انفاق بسازند بهتر است و زیت الانفاق
از غوره زیتون بگیرند **صفت** طلائی که در خشکی بینی که بسیار خشک باشد بکار آید کتیرا در
لعاب بنفشه حل کرده لعاب خطمی روغن بنفشه یا دام در هم آمیخته طلا کنند **صفت** موم روغن
دیگر روغن [illegible] مرغ خانگی مغز ساق گاو موم زرد قدری علی الرسم مرتب
سازند **صفت** داروئی که بر خراشیدن بینی طلا کنند مازو هلیله زرد با روغن گل یا روغن
بنفشه یا دام سائیده طلا کنند **صفت** موم روغنی که بریشهای بینی مالند روغن مورد و روغن
گل موم سفید مرداسنگ کلاب که علی الرسم مرتب سازند **صفت** طلائی که

قروح انف

سرپای بینی

سرپای بینی خشک کنند سبب [illegible] شراب کهنه روغن مورد در هم آمیخته بر آتش ملایم چندانکه
بجوشانند که سطبر شود و فوق بینی بکار دارند و اگر رطوبت و ریم بسیار باشد
سفیداب و مرداسنگ اضافه کنند **صفت** داروئی که در بثره بینی [illegible] شده باشد
که تر شده باشد بکار آید مرداسنگ چهار درم شب یمانی چهار درم سفیداب
سرب از هر یک دو درم بروغن مورد سائیده مرهم سازند **صفت** داروئی که در جراحات [illegible]
بینی بکار آید آب انار ترش در دیگ مسین بجوشانند تا نصف باند پس پنبه بآن آلوده کرده در بینی
بچکانند **صفت** مرهمی که ریش بینی پاک کند کندر زاج سیاه قلقطار قلقنطار از هر یک
هفت درم قلقدیس شش درم شب یمانی زراوند مدحرج مازو [illegible] از هر یک چهار درم [illegible]
یک درم کوفته بیخته در ده استار سرکه بپزند تا بقوام آید پس فتیله بآن آلوده کرده در بینی [illegible]
صفت داروئی دیگر که ریش بینی پاک کند و خون باز دارد شب یمانی زرنیخ هر یک چهار
درم زراوند مدحرج دو درم قلیمیا نقره دو درم مازو یک درم روی سوخته یک درم و تخم [illegible]
گلنار هر یک سه درم بوره یک درم و نیم زاج سیاه قلقطار قلقدیس هر یک ده درم
سرب سوخته یک درم کندر یک درم کوفته بیخته با سرکه [illegible] که بقوام عسل آید
پس بینی را با برگ چغندر بشویند و فتیله در آن تر کرده در بینی نهند **صفت** داروئی که در
بواسیر الانف بکار آید و [illegible] زائل کند انار ترش بگیرند با پوست بکوبند و [illegible]

بواسیر انف

نیم تخم کشیده و یک روز در [illegible] کرده بکوبند و روز دیگر تقطیر جدا کنند و نرم
بکوبند و شیاف سازند و آب آن را [illegible] در زیر سایه در آبگینه بچکانند
و اگر در چشم کشی قدری زرنیخ در داخل گرم [illegible] و در بعضی قدری فلفل و زنگار
داخل می‌کنند و اگر انار ترش را [illegible] انار و در آب انار داخل نمایند صفت دارویی
دیگر از [illegible] نرم بسایند و فتیله کنند از [illegible] انگوری تر کرده
و داروها با آن پاشیده در بینی نهند صفت دارویی دیگر [illegible] با سرکه [illegible] فتیله
با آن تر کرده در بینی نهند صفت دارویی دیگر فتیله در آب [illegible] با سرکه تر کنند
و [illegible] گوگرد خشک بسایند و با آن پاشیده و در بینی نهند صفت دارویی قوی‌تر [illegible]
[illegible] فلفل فلفل [illegible] [illegible] زاج [illegible] اجزا مساوی کوفته بیخته
نمایند و اگر فتیله [illegible] انار [illegible] که انگوری با آب [illegible] سرکه [illegible] با آن پاشیده
در بینی نهند مقدار است صفت دارویی قوی‌تر از آن فلفل فلفل [illegible] زنگار زاج
سیاه [illegible] مساوی کوفته بیخته [illegible] کنند [illegible] دارو بکار برند صفت
دارویی دیگر [illegible] هر یک [illegible] و فلفل [illegible] هر یک [illegible] کوفته بیخته
نمایند و هر گاه [illegible] چند روز مهلت [illegible] موم در روغن
که از موم و روغن گل و [illegible] ساخته باشند مجرب گشته صفت ادویه رعاف

رعاف

که قابض باشد عصاره لحیة التیس اقاقیا گلنار گل [illegible] عدس ماز و عصاره برگ
عصاره عصی الراعی و مانند آن صفت ادویه رعافیه که بسبب [illegible] بحران [illegible]
[illegible] عصاره برگ [illegible] عصاره برگ [illegible] لسان الحمل [illegible] صفت
ادویه رعافیه مفرده [illegible] خاک [illegible] صفت ادویه رعافیه [illegible]
فلفل و [illegible] زاجات صفت ادویه رعافیه که [illegible] بحران [illegible]
[illegible] آب [illegible] صفت [illegible] رعاف [illegible] فرما [illegible] اقاقیا [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] عصاره لحیة التیس با کافور [illegible] کافور [illegible]
[illegible] با کافور [illegible] عصاره لسان الحمل با کافور [illegible] عصاره عصی الراعی با [illegible]
و کافور [illegible] عصاره [illegible] مجرب است [illegible] ساییده [illegible] صفت
فتیله [illegible] ساییده با آن پاشیده در بینی نهند صفت فتیله دیگر فلفل [illegible]
[illegible] خاک [illegible] پاشیده [illegible] در بینی نهند
صفت فتیله دیگر [illegible] خاک [illegible] فتیله [illegible] صفت
فتیله دیگر فلفل [illegible] زاج [illegible] فتیله [illegible] پاره
[illegible] خاک [illegible] زاج [illegible] ساییده [illegible] صفت
[illegible] بازدارد [illegible] آب [illegible] آب [illegible] عصی الراعی [illegible]

برگ مورد در هم آمیخته گلاب داخل نموده غرغره کنند تر کرده بر بثرهای دهن نهند و اگر کهنه گشته
باشد حل کرده بر بثرها طلا کنند علاجی مجرب است و مسکن آن بسیار گرم کرده بر که
تا آن رنجه بر بخار آن دارند صفت شیافی که اطبای قدیم جهت خون آوردن از
بینی ساخته اند کندش [illegible] برنج زنجبیل [illegible] زهره گاو [illegible] شیاف ساخته و بوقت
احتیاج در بینی که خون آورد صفت طلائی که در ابتدای [illegible] بعد از راست کردن [illegible]
بینی بر پیشانی مالند دیگر [illegible] منع آن [illegible] نگاه دارد نافع است [illegible] زعفران را با
سنگ گل ارمنی [illegible] لادن [illegible] بر پیشانی [illegible] طلا کنند صفت غرغره که ماده نزله را از
ریختن بطرف حلق باز دارد و اول [illegible] آب عدس [illegible] غرغره کنند صفت غرغره
دیگر که همان نفع دارد [illegible] گل سرخ گلنار پوست خشخاش اندکی [illegible]
در گلاب [illegible] غرغره کنند صفت [illegible] خشخاش که در اول نزله و زکام
حار جهت تعدیل [illegible] منع انصباب [illegible] بعد از نضج
اگر [illegible] علامات آن [illegible] تخم خشخاش
در چهار رطل آب [illegible] شبانه روز [illegible] نیم کوفته [illegible] در آن آب بجوشانند
تا نصف باقی ماند صاف کنند و [illegible] داخل کنند و بقوام آرند و بعضی اوقات که ماده
بسیار گرم باشد قدری پوست خشخاش داخل نمایند صفت دوائی که در نزله و زکام

بسیار حار که

بسیار حار که ماده آن نیز رقیق باشد استعمال میشود خشخاش سفید [illegible] عدد [illegible]
و با پوست و تخم نیم کوفته در هفت من و نیم آب باران یک شبانه روز بخیسانند روز دیگر آنقدر
بجوشانند که نصف باقی بماند و صاف کرده [illegible] شکر [illegible] داخل نموده بقوام آرند شربتی هفت درم با
گلاب بخورند و بعضی اطبا اقاقیا و زعفران و [illegible] گلنار و عصاره لحیة التیس [illegible] یک درم
سائیده داخل میکنند صفت ادویه که جهت گرفتگی بینی سود دارد و [illegible]
تر کرده بر آتش افکنده بخار آن دارند صندل سفید [illegible]
سنگ را بسیار گرم کرده سرکه بر آن پاشیده سر به بخار آن [illegible] سبوس [illegible]
و سر به بخار آن داشتن سود دارد و گل سرخ [illegible] شکر طبرزد برگ مورد [illegible]
[illegible] نافع است صفت نطول که [illegible] بینی در زکام و نزله [illegible]
[illegible] تخم خشخاش نیم کوفته در آب بجوشانند و بخار آن دارند [illegible]
صفت حبی که صاحب علت زکام را در این علت [illegible] بکار آید صبر مغسول
[illegible] اسطوخودوس [illegible] صفت
حبی که در نزله و زکام بارد جهت [illegible] بعد از [illegible] گرم
کرده بر آن نهاده [illegible]
باشند صبر [illegible] اسطوخودوس [illegible]

فاشند دو دانگ مثقال رزق یک دانگ کوفته با آب پاک که تخم کرفس در او جوشانیده
باشند حل کرده شود صفت شربت زوفا که در نزله و زکام بارد مفید است
و علامت آن کلال حواس و کسل و استرخا از سنگینی و غلظت آب دهان و خورش
بعد از ملاقات سرد است خارجی است اکثر جنس زوفا یازده عدد مویز منقی از دانه
بیست عدد بیخ کرفس تخم کرفس رازیانه سرشفته پرسیاوشان زوفا خشک هر یک پنج درم
بیخ تهک ده درم جوشانیده صاف کنند و هر صبح چهار درم با دو مثقال معجون زوفا
بدهند و بعضی اطبا در این شراب سه درم زراوند طویل و پنج درم فراسیون
می‌افزایند صفت معجون زوفا [illegible] السوس زوفا یابس پرسیاوشان هر یک ده درم
فودنج فلفل هر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند دحرج تخم انجره هر یک پنج درم کوفته
بیخته بعسل میوزن سرشته معجون سازند صفت داروئی که سر بدان بشکافند مسام یک بار
و زکام برداند و تحلیل کند از آن سرخ پنج درم اکلیل الملک [illegible] هر دو را بسایند و در خرقه
بندند بر شکل [illegible] نیکو گرم کنند و [illegible] از آتش نهند و از آتش برون
آورده بسایند با شراب انگوری در حمام سر را بدان بشویند صفت لعوقی معالج
که در زکام و نزله بارد مفید است [illegible] گرم کرده شراب انگوری تلخ بان
باشنده سر به بخار آن دارند یا بر دماغ و اکلیل الملک و مرزنجوش در آن جوشانیده

بر سر او ریزند و شونیز [illegible] را کوفته در خرقه بسته بوی آن کشند و بوی عود و قسط و کندر
و آتش کرفس سود دارد صفت روغن بابونه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن
بان و روغن حب الغار و روغن سوسن گرم کردن اطراف و ناف و مقعد [illegible]
[illegible] زکام و نزله بارد سود دارد و [illegible] شیخ الرئیس معلوم شد صفت لعوقی او
که در زکام و نزله مزمن بجهت تفریح سر و تقطیع رطوبات احتیاج میشود خردل [illegible]
[illegible] باب ۱۹ در ذکر ادویه که در علاج لب و دندان و زبان بکار آید استعمال
میشود صفت موم و روغنی مجرب که در شقاق لب بکار آید بعد از آنکه بر شب ناف و مقعد
بر روغن [illegible] و از تری و [illegible] خیلی آورد و احتراز کنند
[illegible] روغن بادام [illegible] قلعی [illegible] کثیرا و گل ربع [illegible] روغن
علی الرسم مرتب سازند و طلا کنند صفت طلائی بجهت شقاق لب [illegible] سود
[illegible] علک البطم زوفا رطب کوفته با عسل سرشته طلا کنند صفت طلائی دیگر
عنبر در روغن بان حل کرده یا در روغن بان طلا کنند صفت طلائی دیگر که در شقاق
لب و خوردگی آن نفع دهد مرداسنگ [illegible] هر یک [illegible] درم
سوخته زعفران هر یک دو دانگ کافور یک دانگ موم [illegible] روغن گل ده درم
بهم مرهم سازند هر طلائی که استعمال میکنند [illegible] آن [illegible]

صفت ادویه که در بواسیر لب بکار آید بعد از فصد قیفال و چهار رگ و اسهال
مطبوخ افتیمون و آن غلطیست که در لب پایین بهم میرسد بقدر انگوری لوطی تیره رنگ
که منقلب میگردد اندلرا الطرف بیرون و در میان آن شق است و وجع ندارد و بعضی
اوقات در هر دو لب بهم میرسد چون دملی بزرگ و اقراص کلکلانج قلقند یقوتن و سایر
ادویه که در بواسیر مقعد مذکور شد خواهد بود اگر صاحب علت حاجت تری نداشته
باشد روغن گاو کهنه با این ادویه ضم کنند که حدت آن کم شود صفت حب صبر که در آکله لب
دانه بکار آید بعد از فصد قیفال و حجامت عقب کردن و فصد چهار رگ زیر زبان و اسهال
مطبوخ هلیله و قرص بنفشه و آن قرحه سائله که در اندک زمانی مواضع بسیاری بگیرد و متعفن
باشد صبر چهار درم هلیله یکدرم گل سرخ مصطکی هر یک دو دانگ [illegible] دانگ و نیم کثیرا
دو دانگ با آب کرفس حب سازند صفت دارویی که آکله [illegible] را بعد از [illegible] تنها و
کردکان [illegible] و دوغ و اقتصار غذا با اطعمه غوره و سماق و زرشک و انار دوا استعمال
شود نبات [illegible] بر کفچه آهنی بر آتش نهند تا سرخ شود [illegible] که آکله [illegible] خشک گشته
و بسایند و دو مثل آن نمک طعام داخل کنند و بر موضع علت ریزند صفت دارویی دیگر
ماهی برنج نمک سوده با آن بهم بر آتش نهند تا سرخ شود و بسوزد پس از آن کوبند ده مثل آن گل سرخ
خشک کوفته اضافه کرده بکار دارند صفت مضمضه که در این باب بکار آید قرظ [illegible]

مازو پوست

بواسیر لب

آکله لب

مازو پوست انار کزمازج گلنار پوست [illegible] و برگ [illegible] سماق بیخته [illegible]
کرده مضمضه کنند و اگر همراه این ادویه کوفته بپاشند نفع دهد صفت طلایی که در [illegible]
لحم لثه مفید است کشته زراوند مدحرج [illegible] درم [illegible] با سرکه [illegible] کوفته عسل
و سرکه که عنصل [illegible] طلا کنند صفت قرص [illegible] در آکله لب و لثه که تحلیل شده
باشد بکار آید قلقدیس [illegible] سوخته [illegible] قرطاس سوخته [illegible] دو درم [illegible] ساییده
[illegible] و قرص سازند و در سایه خشک کنند [illegible] که ساییده آن
مضمضه کنند تا خون بالا بیاید [illegible] غوره یا آب سماق یا گلاب شسته [illegible] و اگر [illegible]
سوزاننده [illegible] از مضمضه [illegible] گل [illegible] دو یک [illegible] نگاه دارند چند مرتبه
با این قرص مضمضه کنند [illegible]
و خونریزی باشد [illegible] دارو مضمضه کنند تا [illegible] شود [illegible]
صفت آن برگ [illegible] گلنار کزمازج عاقرقرحا مازو [illegible] پوست انار [illegible]
[illegible] که مضمضه کنند صفت اقراص قلقدیقون که در آکله لثه و دهان
بعد از آنکه به قرص [illegible] علاج شده باشد استعمال [illegible] درم [illegible]
باقی دو درم [illegible] اقاقیا زرنیخ سرخ زرنیخ زرد هر یک دو درم [illegible] درم [illegible]
چهار دانگ ساییده [illegible] سرکه [illegible] تا خشک شود هر صبح قدری در

نقصان لحم لثه

آکله لب

[illegible]

سرکه حل کنند و بر موضع علت طلا کنند تا خون از آن برود و پس دهان را بآن بشویند و بر دفع
کل طلا کنند تا سوزش تسکین شود بعد از آن مضمضه بجزئهای قابض کنند صفت آن عدس
گلنار کزمازج گل سرخ جوشانیده صاف نموده بآن مضمضه کنند صفت دارویی
که بعد از مضمضه بقوابض بپاشند و بر که عفص مضمضه کنند صفت سنون که بجهان [illegible]
نعل کنند پوست انار ترش پوست انار شیرین هر یک سی درم مازو گلنار شب یمانی از هر یک
سعتری سوخته هر یک ده درم سماق پانزده درم ملح هندی نوشادر هر یک پنج درم
کوفته با سرکه که چند روز در حب الآس آن خیسانیده باشند قرص سازند و بوقت حاجت در سرکه
حل نموده بر موضع علت مالند صفت ذروری خشک که در اکثر احوال ماده بکار آید تو تیا پرورده
دو درم و نیم زرنیخ زرد هر یک یک درم دیگر کندر گلنار سفید از هر یک یک درم سائیده بپاشند
و نحوی گفته اند این زرد ریحان بری زنجار و دو صفت مرهم اسفیداج که بعد از بالیدن
لثه از حرکت و خون باز ایستادن گوشت استعمال شود در جراحت گوشت مذکور شد
ذروری که گوشت بن دندان محکم کند بعد از آنکه تا یک جا بند تا خون و رطوبت از آن دفع
شود بآب قوابض مضمضه کرده باشند گل ارمنی جفت بلوط گلنار حب الآس هر یک چهار
درم خرنوب نبطی سماق منقی فلفل هر یک پنج درم کوفته بپاشند و بعضی گویند اگر
بعوض فلفل عاقرقرحا کنند بهتر باشد صفت ذروری که لثه را محکم کند و قطع خون کند

در تقویت دندان

و تقویت دندان کند و بوی دهان ببرد و دندان از افشادن و ناگاه کند
شدن نگاه دارد و منع التصاق دندان بیکدیگر کند عاقرقرحا زرنباد سعد کوفی
از هر یک شش درم قشور رمان مازو قشر کندر گلنار گل سرخ هر یک ده درم نمک
نفطی شب یمانی صدف سوخته از هر یک یک درم و نیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان
از هر یک یک درم مروارید ناسفته حبی سعد از هر یک سه درم فیلگوش سرخ پنج درم
الکاسی زرنباد آن اصل السوس چهار درم بکتند [illegible] گوزن دندان فیل سوخته
هلیله کابلی سعد تخم خرفه مغز [illegible] از هر یک سوخته ده عدد از هر یک
هشت درم کوفته بیخته کافور نیم مثقال داخل کنند و بر دندان و لثه مالند و بعضی اوقات
باسرکه مضمضه کنند و بعضی اوقات با زیت و روغن قسط ریخته بر دندان گذارند بجهت
دفع حرکت اما در سرکه کوفته انجم بهتر باشد بکنند صفت ذروری اسود بجهت
گوشت های دندان که الم کشیده باشد گوشت می ماند و گوشت زاید قطع میکند و خون
رفتن باز کند و قل گلنار از هر یک دو مثقال شاخ بز کوهی سوخته سکر مثقال کاغذ سوخته
یک مثقال نمک نفطی سرشته و سوخته سماق سعد کوفی از هر یک دو مثقال جوز
کف دریا دارچینی بیخ نی سوخته جوز سعد غنچه گل سرخ از هر یک یک مثقال نمک اندرانی
عاقرقرحا شب یمانی از هر یک نیم مثقال کزمازج استخوان هلیله زرد انجبار عود قماری سوخته

صندل سفید سک رامک پوست ترنج قرنفل برگ و تخم گرد و شاخ گوزن
سوخته از هر یک یک مثقال دم الاخوین اذخر کندر یکی از هر یک نیم مثقال علی الرسم سفون
سازند صفت ذروری که در قلاع کودکان که از دم باشد و علامت سرخی تر باشد
بعد از فصد مرضعه و صلاح شیر و معده بغذاهای ترش و ترب دهان صقل باشد گلنار
گل سرخ جلنار آرد عدس مقشر سائیده بپاشند صفت ذروری که در قلاع کودکان
بعد از تنقیه بدن مرضعه باب میوه ها با سرکه هلیله زرد بکار آید و علامت آن گرمی و خشکی
دهان و زردی لب باشد و سوزش است جلنار گل سرخ صندل سفید آرد عدس
اندکی کافور سائیده بپاشند صفت ذروری که در قلاع بلغمی کودکان که علامت آن
تری دهان و بیاض زبان و کمی سوزش است بعد از تقلیل رطوبت مرضعه و تغذیه بقلایا
دیگر و با معزو و کرد با مداوم [illegible] بکار استعمال میشود ماميران چینی سعد
حنا شب یمانی سائیده بپاشند صفت ذروری که در قلاع سوداوی اطفال استعمال
میشود بعد از استفراغ سودا از مرضعه و احتراز از ادویه و اغذیه مولد سودا
پوست انار شیرین ماميران سعد حنا سائیده بپاشند صفت داروئی
که قلاع بلغمی تازه نفع دهد بعد از استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا ماميران
برگ زیتون گز مازج سعد فاقله شب یمانی هلیله زرد سادی کوفته بپاشند صفت

ذروری که

ذروری که در قلاع سفید کهنه و سوداوی تازه را نفع دهد برگ زیتون اقاقیا هر یک ده
درم شب یمانی قلقطار سوخته هر یک دو درم دنبه ابرسا سعد هر یک دو درم زعفران کبابه هر یک
چهار دانگ سائیده بپاشند صفت ذروری دیگر که در قلاع بلغمی سعد را مفید است
عاقرقرحا کبابه چینی سعد فلفل سادی کوفته بپاشند صفت داروئی دیگر که
سائیده بعسل سرشته طلا کنند صفت مضمضه قلاع بلغمی اکامر سکنجبین در هم آمیخته
مضمضه کنند صفت داروئی که قلاع سوداوی زمین را سود دهد زرنیخ سرخ عاقرقرحا
شب یمانی ابرسا نوشادر سادی سائیده بقطران سرشته در خرقه بسته دو در کام حکمه کنند
و تا آن [illegible] بسوزد [illegible] سائیده بپاشند صفت داروئی دیگر زرنیخ سرخ زرنیخ زرد بوره
شب یمانی زاج کفشگران قلقطار هر یک یک درم کف دریا یک درم دنبه مازو پوست انار هر یک
چهار درم اقاقیا دو درم بقطران سرشته بدستور داروی اول مرتب سازند و بعد از
آن سرکه در آن حل [illegible] مازج [illegible] باشد مضمضه کنند صفت مضمضه که قلاع
صفراوی را سود دهد برگ زیتون برگ حماض سماق خرفه [illegible] سماق زرشک برگ
زرشک در آب جوشانیده با آن مضمضه کنند صفت ذروری که قلاع دموی را سود
دهد گز مازج حنا آرد عدس گلنار جلنار سماق سوده بپاشند صفت ذروری که
قلاع صفراوی را سود دهد صندل کشنیز خشک نشاسته کافور تخم خرفه کوفته اضافه ذرور

فوق گفته شد صفت [illegible] پیری بوی دهان که بسبب حرارت باشد که در سطح دهان و لثه
باشد علامت آن بخر که از سطح دهان است آنست که بسبب حلاوت دهان لزج
لزج باشد هرگاه مسواک کند و بسرکه و گلاب و غرغره کنند بوی زایل گردد و اگر
ماده گرم است رنگ دندان بزردی گراید و اگر سرد است بسپیدی تا سری اول فصد قیفال
و چهار رگ زیر زبان و حجامت باید کرد و پوست [illegible] گرد و گلاب باید [illegible] و سرکه مضمضه
کرد و مسواک [illegible] مطبوخ هلیله باید کرد و هر ساعت عاقرقرحا و کزمازج و فلفل
خاییدن صفت قرص [illegible] که در بخر بلغمی که سطح دهان [illegible] باشد [illegible] بعد از بدن
از بلغم و خاییدن پوست ترنج و قرنفل و [illegible] سازج هندی و [illegible] و عود خام سعد کوفی
و کبابه و جوز بوا و [illegible] قرنفل و زنجبیل و فلفل [illegible] و اگر ماده غلیظ باشد
خاییدن [illegible] و مالیدن دندان [illegible] استعمال [illegible] سوخته [illegible]
سوسن زعفران از هر یک [illegible] بعسل سرشته قرص [illegible]
بالای که [illegible] باشند [illegible] صفت قرص [illegible]
که در این باب بکار آید [illegible] سوخته یک درم زرنیخ دو درم و نیم [illegible]
فلفل سوخته [illegible] هر یک دو درم کوفته بیخته قرص سازند صفت [illegible] معده که
علامت آن آنست که بعد از تناول طعام کم شود و اگر دندان اوقات [illegible] از آن

بخار میشود

بخاری سیاه میشود و هر صبح یک پیاله آب [illegible] بخورند یا آب ترب با آلوی سیاه
بخورند صفت حب ایارج که در بخر بلغمی که بسبب آن از فم معده باشد بعد از تنقیه
و خوردن ایارج فیقرا یا با اطریفل بکار آید و علامت آن آنست که بخر وقت گرسنگی
در بین کم شود ایارج فیقرا [illegible] مثقال [illegible] دانگ [illegible] هندی [illegible] قرنفل
افسنتین [illegible] نانخواه [illegible] سازند صفت [illegible]
[illegible] که در سوء مزاج بارد [illegible] و در سوء مزاج بارد معده و [illegible]
که در این قسم بخر بعد از آنکه [illegible]
خورده باشند [illegible] بزرگ [illegible] خورده باشند [illegible] استعمال [illegible]
مذکور [illegible] صفت [illegible] که دندانها بدان مالند [illegible] کنند و بوی
و بوی دهان خوش کند و دندان را سفید کند [illegible] کف دریا [illegible]
[illegible] از هر یک یک درم [illegible] سوخته [illegible]
حب الآس [illegible] سوخته [illegible] هر یک دو درم [illegible]
مزاج دهان حار باشد صندل [illegible] هر یک دو درم کافور یک دانگ اضافه کنند
و اگر سرد باشد قرنفل کبابه [illegible] هر یک دو درم [illegible] دو دانگ اضافه
کنند و اگر معتدل باشد [illegible] صفت [illegible]

در دهان داشتن بوی دهان خوش کند جوز بوا قاقله قرنفل کافور قرنفل دارچینی
خولنجان هر یک یکدرم مشک دو دانگ سائیده بر سبیل رب با طلیه بسرشته حب کنند
صفت حبی دیگر پوست ترنج برگ ترنج برگ قلیمیا قرنفل جوز بوا انار مشک هیل
کبابه بسباسه هر یک در درم مشک دو دانگ همه را ایاجی از مذکورات فوق بسرشته حب کنند
و بسته یک دو حب در دهان نگاه دارند صفت حبی دیگر تراکی را میان تهی کنند و قرنفل
کوفته بجای آن کنند و سر آن را بهم باز نهند و در خمیر ترنجیده در گل حکمت گیرند و بر آتش
کنند تا پخته شود و گل از آن باز گشته و از خمیر بیرون آرند و بکوبند و بکار آیند
که بعربی طین الاکل گویند بسرشته و از جهت محرور یک دانگ کافور زرد یکدرم صندل
دو درم زرد آلوی خشک بگلاب سائیده با وی بسرشته و از جهت ترطیب التراع یکدرم
زنجبیل و نیم درم جوز بوا و دو دانگ مشک اضافه کنند صفت حب بنفشه که در جمیع علاج
ناخوش با قین که بسبب معده و دماغ باشد بجهت استفراغ ماده مفید است
بنفشه دو درم برگ خشک دو دانگ سنج ده دانگ سقمونیا یک دانگ و نیم
انیسون یک دانگ کتیرا یک دانگ حب سازند صفت حبی دیگر که در این باب بکار آید
صبر سقطری حجر درم مصطکی گل سرخ هر یک دو دانگ سقمونیا یک دانگ شحم حنظل
یک دانگ کتیرا یک دانگ بآب کاسنی حب سازند و بعد از استفراغ چند روز

اطریفل صغیر

اطریفل صغیر بخورند صفت حب ایارج فیقرا و ایارجات بزرگ که در این باب هرگاه که
ماده بارد و غلیظ باشد بکار آید در امراض دماغی مذکور شد صفت که در این باب
هرگاه سبب در اصل زبان باشد استعمال میشود هرگاه مزاج گرم و ماده رقیق باشد
برگ و گلاب با شراب خرنوب و آب کشنیز تازه مضمضه و غرغره کنند و هرگاه ماده غلیظ
باشد سرکه عنصل بسیار غلیظ باشد یعنی غرغره مهلت صفت غرغره که در استرخاء
زبان که بشرکت دماغ باشد و علامات آن ثقل سر و کندی در حواس و رطوبت منخرین است
بعد از تنقیه بکار آید اگر رطوبت رقیق باشد دار شیشعان گل سرخ فقاح اذخر بگلاب
زجوشانیده صاف نموده هیاتیر سفید سائیده داخل کرده غرغره کنند صفت غرغره
که در این قسم هرگاه ماده غلیظ باشد بعد از تنقیه بچوب و ایارجات بسیار استعمال شود صعتر
حاشا خردل عاقرقرحا بوسیج گیر کندش جوشانیده صاف نموده با آن غرغره کنند و بعضی ادویه
سرکه عنصل اضافه کنند و بعضی ثقل آنرا خشک کرده بمالند و بعضی اوقات کوفته بر عقب گردن
ضماد سازند و بعضی اوقات با قدری عنبر ولادن در هم سرشته حب سازند و بپوشند و در زیر زبان
نگاه دارند و آب دهان بینداختند و اگر استرخاء تام از سکته باشد فرفیون و کندش نرم
بکوبند و بپوشند و در زیر زبان بمالند تا دفع رطوبت کند صفت حبی که در زیر زبان نگاه دارند
علک البطم حجر درم حلتیت یکدرم کوفته بهم سرشته حب سازند صفت غرغره که در این علت بکار آید

نوشا در فلفل عاقرقرحا خردل بوره ارمنی زنجبیل مویزج صعتر زنجرش خشک شد نیز
ملح القطی مساوی جوشانیده بدان غرغره کند صفت معجونی که اهل هند ساخته
اند زبره کرمانی دو مثقال خرفع ملح القطی هر یک یکدرم دار فلفل صد عدد فلفل چهل
عدد شکر اسپرت اسپار کوفته بعسل بسرشند شربتی چهار درم صفت سنیق
که در صرع دهند و بلغوکش در بناو نسخه چنانکه در صداع ذکر شده و مالیدن
آنها و مالیدن آنها در این باب نافع است احتیاج بذکر نیست صفت داروئی
که در استرخاء زبان اطفال نافع است ملک کوفته بعسل بسرشته در زیر زبان
مالند صفت وحیزنا که در استرخاء زبان وسده و ثقل و سعال بلغمی در ربع و
دق ضیق النفس و یرقان سدی نافع است بذرالکرفس بذر الجرجیر بلکمین و بنم لبان مصطکی حب بلسان
زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب فلفل هر یک ده درم زراوند طویل زراوند
حبی هر یک بیست درم بزر بنا او دروتج هر یک چهار درم افیون زنجبیل قط
سلیخه هر یک [illegible] استار سعد ده استار صبر بیست چهار درم فرنجمشک
شش درم خربق ابیض گل سرخ مشو نیز هر یک شش استار کوفته با عسل
بسرشند صفت تختی که در حرقت زبان که از خوردن چیزهای ترش و شیرین
بهم رسد زایل کند تخم خربزه تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدو شیرین

حرقت زبان

تخم

تشقق زبان

تشنج زبان

ت [illegible] کنیز از تخمی کوفته حب سازند بعضی معالجات که در شقاق زبان بکار آید
لعاب بیلکو در دهان داشتن و سپستان در دهن داشتن و کف پا ورند
بر دیده هم مالیدن مفید است صفت مقئی و مسهلی که اخلاط فاسده معده
که از آن بخار متصاعد شود بسبب شقاق لسان و علامت آن خشکی دهانی
و امثال [illegible] نافع است [illegible] صفت ضمادی که
اگر در تشنج و استرخای زبان بعد از استفراغ بر عقب گردن نهند نفع دهد
و علامت عظم لسان و ثقل و عدم حرکت است بابونه اکلیل الملک شبت حلبه
برنجاسف خشک جوشانیده ضماد کنند صفت غرغره که در این علت بکار آید حلبه
انجیر بابونه برنجاسف خشک جوشانیده غرغره کنند صفت روغن شبت که در این قسم
بکار آید بگیر روغن کنجد در شیشه کنند و کرشبت و تخم خشک بر بلعید قیر داخل
کنند و چهل روز در آفتاب نهند صفت روغن برنجاسف که در این علت بکار
آید بدستور روغن بابونه است صفت طلائی که صاحب این علت را از آن
نفع بیند [illegible] آرد جو [illegible] در عسل [illegible] گرده [illegible] روغن حبه الخضرا
با روغن مغز [illegible] روغن [illegible] سداب علاج [illegible] مهره های پشت ضماد
کنند صفت غرغره [illegible] که در تشنج زبان که از حمیات حاده بهم رسیده باشد

ورم زبان

نقوع دهند تبرخرروغن بنفشه بادام روغن نیلوفر روغن مغز تخم کدو روغن بادام
شربت آب عنب الثعلب آب عنب الراعی آب کاسنی تازه و اگر روغنها حاضر نباشد
بآب بیکم غرغره کنند صفت مضمضه که در اول اورام حار لسان بکار آید بعد از
فصد و استفراغ بمطبوخ هلیله در دموی و در صفراوی استفراغ فقط
و علامت دموی حمرت لون و ثقل لسان رطوبت و وجع ممدد است و علامت
صفراوی صفرت و شدت وجع و کهت باشور لسان است آب کشنیز تازه آب برگ
کاهو آب کاسنی آب عنب الثعلب گلاب صفت مضمضه دیگر که در این وقت بکار آید بعد از
ماذکر عدس مقشر گل سرخ بیخ مهک پوست انار جو مقشر جوشانیده صاف نموده مضمضه
کنند صفت مضمضه که در اورام حار لسان در تحلیل رود عمل در تشنج تازه جوشانیده
مضمضه کنند صفت یعنی مضمضها که در اورام حار و اول اورام بارد بکار آید آنکه
که در آن بیخ مهک بابونه قلیل بار دیگر که در آن رازیانه پخته باشند مضمضه کنند صفت
مضمضه که بعد از کفتی اورام حار استعمال شود کشکاب عسل در آن حل نموده
مضمضه کنند صفت مضمضه که بعد از دفع ماده بکار آید مورد سماق عدس
برگ زیتون در شراب انگوری قابض پخته صاف نموده مضمضه کنند صفت مضمضه
که در اورام بارد زبان بعد از استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا و ماء العسل

ورم لهاه

بکار آید هرگاه که ماده بلغمی باشد بعد از استفراغ بمطبوخ افتیمون هرگاه که ماده
سوداوی باشد و علامت بلغمی بیاض و کثرت سیلان لعاب است و علامت
سوداوی سواد لسان است بیخ مهک مویز حلبه انجیر جوشانیده صاف نموده بدان
مضمضه کنند و اگر تخم کرفس و بیخ آن و تخم رازیانه و بیخ آن و بیخ اذخر اضافه کنند
قویتر شود صفت غرغره که در اورام حار ملاذه که بسیار باشد بکار آید رب
گردکان گل سرخ سماق خرنوب نبطی کزمازج گلنار اقاقیا در آب پخته غرغره
کنند صفت دارویی که در ابتدا اورام حار لباه بپاشند گل سرخ گلنار
مازو کزمازج صندل سفید سماق شیاف مامیثا عدس مقشر زردچوبه برگ مهک
مساوی کوفته بیخته در انبوبه کرده بدمند صفت دارویی که ملاذه حار را با آن بردارند
شب یمانی چهار درم گلنار شش درم زعفران دو درم کافور دانگ در هر یک
کوفته بیخته مثل تر کنند و ملاذه بدان بمالند صفت غرغره که بعد از برداشتن
ملاذه استعمال حب الآس کزمازج سماق در گلاب پخته غرغره کنند صفت
غرغره که بعد از استعمال قوابض بهوشی ملاذه بهم رسد نقوع دهند آب برگ
کاهو آب برگ خرفه شربت دیهیم آمیخته غرغره کنند صفت دارویی که ورم
ملاذه که سبب آن بلغم باشد بعد از استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا و ماء العسل

غرغره با آب انار و سکنجبین نافع است و علامت آن سوادت و ورم و تهیج و بیاض
لون و قلت وجع است شیاف مامیثا گل سرخ سماق رب السوس زعفران
نوشادر صمغ عاقرقرحا فلفل دار فلفل کرمانی زاج گلنار زرد چوبه هلیله زرد و شب یمانی
مازو حضض حنا اقاقیا قصب الذریره زرنیخ سرخ قطاط کعب سالی یکه سکر و زن [illegible] باشد
داشته باشد و لعاب داده باشند خطاطیف سوخته اجزا مساوی کوفته بیخته در
انبوبه کرده بدهند و اگر خواهند شیاف خرنوب رشته طلا کنند مازو سبز دو
جزو زاج سرخ سماق هر یک یک جزو صفت دارویی که در این قسم بکار آید شب یمانی
بلخ و نوشادر بلخ و نیم مازو سبز [illegible] جزو زاج سرخ سکر جزو چون بوقت [illegible]
زعفران سعد از تشنج قفاح اذخر عود بلسان رشته اضافه کنند و
در دهند و اگر خواهند بزنند و با آب آن غرغره کنند صفت طلائی که در این قسم
بعد از استعمال مذکورات بکار می آید عصاره قثاء الحمار نطرون سرخ فلفل
دقیق کوفته بیخته بعسل رشته طلا کنند صفت طلائی که در ورم صلب [illegible] بکار
آید علامت آن سوادی لون و صلابت است حلتیت بعسل رشته طلا کنند صفت
طلائی قوی تر که در این قسم بکار آید شب یمانی زنگار و نوشادر مساوی کوفته بیخته بعسل
بهم آمیزند و بدهان بدارند و [illegible] از ابدان [illegible] و اگر [illegible] ادویه را با سکنجبین [illegible]

غرغرهٔ الحلق

آمیخته غرغره کنند صفت [illegible] دارویی که بعد از استعمال ادویه مذکوره اگر
بوی [illegible] در علاج [illegible] باشد بکار آید پنج [illegible] در آب [illegible] اضافه کرده در دهان
نگاه دارند صفت دارویی که علاج [illegible] را که با حرارت باشد بعد از [illegible] غرغره
بعود [illegible] صندل سرخ گلنار گل سرخ کافور [illegible] رشته علاج را بدان بردارند
صفت دارویی که علاج [illegible] که با حرارت نباشد [illegible] و نوشادر مازو [illegible]
علاج بدان بردارند و بعد از آن با [illegible] خردل غرغره کنند صفت دارویی
که علاج [illegible] اطفال را بآن بردارند مازو [illegible] ساییده بکار برند و اگر [illegible] ایضا [illegible]
[illegible] علاج را بردارند صفت دارویی دیگر که علاج کودکان و بزرگان بردارد [illegible]
[illegible] خشک در سرکه جوشانیده [illegible] پس [illegible] و اقاقیا و گل [illegible] خرده
[illegible] کوفته بیخته [illegible] مرده [illegible] طلا کنند صفت ادویه
که در علاج دندان بکار آید آنچه سرد و خشک است صندل گل [illegible] کافور [illegible]
گلنار [illegible] مازو [illegible] فوفل [illegible] جو [illegible] پوست [illegible]
دارچینی [illegible] است [illegible] سعد دارچینی [illegible] شاخ گوزن سوخته
و نار سوخته [illegible] عاقرقرحا [illegible] پوست [illegible] عود [illegible]
سوخته [illegible] سوخته [illegible] سوخته و نار سوخته [illegible] زرد [illegible]

امراض [illegible]

وجع الاسنان

بوره مصطکی انگشت سوخته نمک سوخته بازو سوخته در سرکه کرده صفت سنونی که دندان را از اذی
حس کند و درد بنشاند هر گاه سبب حرارت باشد علامت آن اشتعال و ... و
خشک باشد بزر البنج افیون میعه بالسویه هر یک دو درم فلفل ... نیم درم بکلی درم
بدو شراب الکمثری سرشته بر دندان نهند صفت شیافی ... آب ... تخم
سرد کنند و مکرر در دهان نگاه دارند تا گرم شود و بعد از آن بریزند و اگر دفعه
اول و دوم درد زیاده شود غرغره نمایند و مکرر نگاه دارند که درد ساکن میشود و ...
بهتر از این نیست صفت داروئی که وجع ماده از دندان هر گاه ماده بلغم بارد باشد
و علامت آن ضد علامت حرارت است شبت بابونه بریان کرده در سرکه اندازند و بوره
آن ملک ... اضافه کرده بسایند و بر بن دندان نهند و بعد از آن بر دهن ...
با شراب الکمثری مضمضه کنند صفت ادویه که ماده باد و ریح را تحلیل برد و علامت
ریح تمدد و عدم ثقل است و حرکت و وجع از جائی به جائی ... باشد سکبینج ...
تخم ... عاقرقرحا ... خردل زرنباد ... فلفل ... کنند ... مرزنجوش
ساییده بر دندان بمالند و ... بالک ... و از بیرون ضماد کنند
صفت ضمادی که از بیرون بجهت تحلیل نهند بابونه ... تخم کتان کوفته
با ... ضماد کنند صفت داروئی محلل وجع ... روغن بابونه ...

درد دهان نگاه

درد دهان نگاه دارند صفت داروئی دیگر محلل اکثر خردل در سرکه و شراب ... بدان
مضمضه کنند و اگر ماده بسیار حار نباشد در شراب الکمثری بزنند صفت داروئی دیگر
محلل عاقرقرحا ... کلنار مساوی کوفته در شراب الکمثری ... بدان مضمضه
کنند صفت مضمضه محلل ... عاقرقرحا ... کوفته در شراب ... بدان
بدان مضمضه کنند صفت داروئی که محمد زکریا در حاوی ذکر کرده و مجرب است
بجهت تحلیل ... پنج مثقال برگ مورد ... در شراب ... کنند
... بر ... و در دهان گیرند و بعد از آن ... و ...
دندان نهند صفت داروئی دیگر محلل پوست بیخ کبر ... عاقرقرحا ... کوفته
در سرکه و شراب ... که باشد چندان بجوشانند که بماند پس بگیرند صفت
داروئی دیگر محلل ... حنظل ... مثقال ... چهار مثقال در سرکه با شراب ...
در دهان گیرند صفت داروئی دیگر محلل عاقرقرحا ... در سرکه بزنند صفت داروئی که
خاییدن آن تحلیل برد ... فلفل ... عاقرقرحا ... از دانه ...
قرص سازند و بخایند و لعاب از دهان بریزند صفت ... که ماده غلیظ تحلیل برد
و علامت آن ... گرانی عضو است فلفل ... عاقرقرحا تحلیل ...
درم ... درم کوفته ... بدان بمالند صفت تریاق فاروق که ...

ادویه که در ... بالکه در ... مذکور شد در این باب بجهت تحلیل ماده
بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت ادویه که با ... دندان را از ... کند و وجع ساکن کند
اول ادویه محلل در روغن زیت ... جوال ... گرم کنند و بآن روغن بزنند و
جوال ... گرم کنند و بآن روغن ... بر دندان نهند و ... آن ...
جوال ... کرده بر دندان نهند ... کار کنند و اگر از روغن
مذکور ... چنانکه دندان گرم شود سود دهد صفت ادویه که بدان درد
ساکن کند و وجع ساکن کند و تحلیل ماده کند ... حنظل ... تخم ... خصوصا
کرم خورده باشد ... برگ ... عاقرقرحا ... باید
که ... بر دندان نهند ...
بدندان ... صفت ادویه که بجهت کرم خورده و ... کند ... تخم ...
کوفته با موم بمالند و ... در بعضی نسخ تخم ... اضافه میکنند
بعوض موم ... صفت ادویه که در بعضی ...
درد دندان ساکن کند و ماده تحلیل برد ... عصاره بیخ ...
... و اگر ... ادویه ... جانب دندان درد ...
کند صفت ادویه که در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند ...

... مکرر ...

... بریان کرده ... سوده فلفل عاقرقرحا کوفته ...
با قطران سرشته ... کوفته ... باید که دارو ...
سوراخ ... که درد ... صفت داروئی دیگر بر سوراخ
دندان نهند درد ساکن سازد و حفظ کند که زیاده خورده نشود قطران
با عسل گرم کرده ... و بسوراخ دندان نهند صفت
داروئی دیگر ... مساوی بسایند و در سوراخ دندان گذارند و ... گرم
بدان نهند تا مصطکی ... صفت داروئی دیگر عاقرقرحا افیون زعفران
با عسل و قطران سرشته صفت داروئی دیگر ...
بسوراخ دندان نهند صفت ... در ... کند ... خورده
آن ... فلفل ... افیون ... هر یک ده
درم زعفران یک درم ... عاقرقرحا هر یک یک درم ...
زرنباد ... کافور ... کوفته بعسل سرشته
بعد از ... استعمال نمایند ... باید دانست که هر گاه یک دندان
خورده باشد بدین ادویه علاج نشود و اگر ماده ... دندانها ... در خوردن
کرده باشد اول ... بدان ... دندانها علاج کنند صفت

داروئی که بسوراخ دندان نهند حفظ کند از شکستن و ریختن خرنوب سیاه
کوفته بیخته با عسل سرشته در سوراخ دندان نهند صفت داروئی که منع زیاده
شدن سوراخ کند کافور در شستن دندان مالند و در سوراخ نهند صفت داروئی
که منع شکستن و ریختن بعمل برند پنج مهلک در شراب بیخته در دهان نگاه دارند
صفت داروئی که در دندان تیز بسبب [illegible] باریک و لاغر شدن دندان و
حرکت دندان [illegible] صفت داروئی که دردی که بسبب آن حرارت
نیز باشد ساکن کند بعد از فصد بذر قطونا با سرکه حل نموده در دهان نگاه
دارند و اگر ماده ورم رطوبت باشد بعد از تنقیه با ایارج فیقرا ملح هندی سایند
تا [illegible] داد دیه محلله که مذکور شد نیز مفید است صفت سنونی که جرم
دندان نگاه دارد و از ریختن نگاه دارد [illegible] درم هلیله زرد پنج درم
قرفه دارچینی از هر یازده درم شب یمانی [illegible] درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر
یکدرم دارفلفل [illegible] یکدرم زعفران [illegible] درم نمک [illegible] درم سماق [illegible] درم [illegible]
نمک درم قاقله چهار درم زرنباد شانزده درم گلنار چهار درم کوفته بدندانها
مالند صفت سنونی که جرم دندانها مستحکم کند جو [illegible] مقشر باندکی نمک
عسل و زعفران آغشته کنند و در کاغذ پیچیده در [illegible] در تنور آتش نهند

تا سیاه شود پس آنرا بردارند و عود خام گلنار [illegible] پوست انار [illegible] یک
کوفته بکار برند داروئی که دندان متحرک را که سبب آن رطوبت باشد قایم کند بعد از
استفراغ ماده که علامت آن سستی لثه و کثرت ریق و ثقل و کدورت
حواس باشد شب یمانی [illegible] آن [illegible] شراب [illegible] مضمضه کنند
صفت مضمضه بجهت [illegible] سکنجبین [illegible] در شراب [illegible] مضمضه صفت [illegible]
دیگر شب یمانی [illegible] درم نمک یکدرم سائیده برین دندان مالند صفت داروئی دیگر
پوست انار ترش [illegible] نمک [illegible] درم زرنیخ سرخ شب یمانی هر یک [illegible] درم گل سرخ سماق
هر یک [illegible] درم سنبل اذخر هر یک [illegible] درم کوفته برین دندان کنند صفت دوائی
دیگر پوست انار ترش استخوان هلیله زرد گل سرخ [illegible] گلنار مازو [illegible] مساوی
کوفته برین دندان مالند صفت دوائی دیگر نوشادر شب یمانی مساوی کوفته
درین دندان مالند صفت دوائی دیگر نمک [illegible] ده بعسل سرشته [illegible]
پیچیده در گل گیرند و بر آتش نهند تا سوخته شود پس آن نمک جدا کنند و بکوبند و از آن
ده درم برگیرند و فلفل [illegible] ده درم زعفران [illegible] سنبل مصطکی هر یک [illegible] درم
[illegible] سماق گلنار هر یک [illegible] درم کوفته در میان دندانها کنند
تدبیری که بعد از استعمال [illegible] اول واقع کنند [illegible] که مذکور شد

اگر نفع ندهد دندان متحرک را با ریسمان باریک بردارند قایم به بندند و این ادویه استعمال
کنند صفت سنونی که جلای دندان دهد و تغیر لون آن زایل کند برگ [illegible] سیب
زیادتی رطوبت باشد بعد از استفراغ کف دریا نمک با عسل سوخته ملح اندرانی
صدف سوخته زراوند مدحرج فلفل [illegible] سوخته سفال چینی سائیده دندانها
بدان مالند صفت سنونی دیگر که همان نفع دهد آبگینه سوخته [illegible] کوفته سنباده
مالند صفت سنونی که زردی و رنگهای فوت شده را از دندان ببرد زنگار با عسل
سرشته در دندانها با آن مالند و اگر [illegible] با آن بیامیزند نیز باشد صفت
سنونی که سیاهی دندان زایل کند [illegible] ده درم فلفل چهار درم [illegible]
درم مازو سوخته و در بعضی نسخ بدل مازو هشت درم [illegible] سوخته مکلت [illegible]
صفت سنونی که ماده مرجحی [illegible] لون را تحلیل برد سعد پنج درم سنبل یکدرم
فلفل [illegible] قسط زراوند مدحرج [illegible] هر یک [illegible] درم کف دریا [illegible] سنباده
سنباده هر یک دو درم سائیده مالند صفت ادویه که در کندی دندان که از
خوردن چیزهای ترش باشد بکار آید اگر صاحب علت حار المزاج باشد برگ و ساق
خرفه یا دو روج بخایند و اگر حار [illegible] باشد تخم خرفه و [illegible] یا زیت انفاق مضمضه کنند
صفت و اگر بارد المزاج باشد مغز گردکان و نارجیل و بندق و بادام تلخ و دردی روغن

زیت که در ظرف مسی یا [illegible] در آفتاب نهاده باشند و سبز شده باشد بخایند
و خائیدن علک البطم با موم زرد نیز مفید است صفت ادویه که بسبب کندی دندان
اجتماع بلغم ترش باشد در معده بعد از تنقیه معده بقی و با ایارج فیقرا و خوردن معجون
فنداد یقون استعمال شود و علامت آن آروغ ترش و بسیاری آب دهان و ترشی
[illegible] باشد حب الغار مغز بادام تلخ نمک [illegible] زراوند مدحرج و طویل [illegible] یک مقام در دهن
[illegible] بخایند و روغن بلسان و روغن بان بدندان مالند صفت ادویه که ضعف دندان
سوده [illegible] ضعف دندان از حالتی باشد که هر گاه چیزی گرم یا سرد بآن رسد درد کند
و اگر صاحب علت بارد المزاج باشد نان گرم و زرده تخم مرغ بریان کرده بدان گیرند و حب الغار
و شب یمانی زراوند طویل و شب یمانی در بن دندانها مالند یا ایارج فیقرا استعمال کنند
و روغن خردل در دهان نگاه دارند و تریاق بزرگ یا روغن بلسان بمالند و اگر
صاحب علت حار المزاج باشد روغن گل در دهان نگاه دارند و صندل و [illegible] قدری
کافور بدندان بمالند و برگ و ساق و تخم خرفه بخایند صفت تدبیری که بجهت
آسان برآمدن دندان [illegible] اطفالست [illegible] گاه دندان را به پیه مرغ و پیه [illegible]
و مغز کوشت [illegible] بمالند [illegible] در فارن [illegible] که اگر [illegible] [illegible]
گاه دندان بمالند [illegible] دندان بیرون آرد و اگر از مالیدن [illegible] [illegible]

عن الثعلب بار دغن گل بهم بزنند و نیم گرم کرده با آهستگی بمالند و از زمانی شروع
به بیرون آمدن میکند بنا کردن او را چو کسید صفت داروئی که دندان را بیفکند
و احتیاج بقطع نباشد باید که اول گوشت بیخ آنرا به نشتر جراحی کنند
بعد از آن ادویه مذکوره استعمال نمایند پوست درخت عاقرقرحا زرنیخ
... در آفتاب ... که بسایند تا بقوام عسل آید هر روز سه بار بر بیخ دندان
طلا کنند و دندانهای دیگر را حفظ نمایند دوائی دیگر که همان فعل کند
عاقرقرحا با بیخ قثاء الحمار کوفته بیخ ... که ... چهل روز در آفتاب نهند
و هر روز برهم زنند و هرگاه خشک شود سرکه تازه و بقوام عسل نگاه دارند
پس یک قطره بیخ دندان حکاکت بعد از جراحت نمودن اگر بیخ دندان سست شده
باشد بکنند و الا ... مرتبه بکنند و زرنیخ سرخ ... که پرورده همان
کار کند صفت داروئی دیگر انجره بارزد ساذج کوفته بیخته برگ ...
سرکه و زن آنها باهم کوفته قدری داخل کنند و طلا کنند صفت دوائی که بیان
قلع دندان میکند پوست درخت توت پوست بیخ کبر زرنیخ زرد عاقرقرحا
زرد چوبه شبرم بیخ قثاء الحمار ساذج کوفته بیخته با سرکه ...
بهند پس طلا کنند صفت داروئی دیگر که همان فعل کند بیخ ... اجزا ...

بلعوقی

درد ضیق
خنق الصوت

بکوبند و کوفته بیخته با سرکه طلا کنند باب در ذکر ادویه که در علاج حلق و حنجره و ذبحه و
خناق بکار آید صفت داروئی که در گرفتن آواز که بسبب برودت آب باشد و آواز آن تا آواز
گلنگ ماند بعد از خوردن لعاب بهدانه با شکر و شوربای مرغ فربه و طبیخ اسفاناج و ...
و زرده تخم مرغ و گرمابه معتدل مفید است انار شیرین در خرقه پیچیده در میان خاکستر
گرم نهند تا بپزد چون پخته شود پوست او برداشته و شربت نبات و روغن بنفشه و بادام تخم در آن ریزند
و بکرم بخورند صفت لعوق گرفتگی آواز که سبب آن رطوبت باشد و آواز آن تا آواز
... تازه ... مانند بعد از ... و خاییدن ... کنند تا استعمال میشود و علامت
آن ... استعمال ... و عدم احساس ... در آنجا ... و ثقل آن
با ... الم است ... کلم ... و ... کنند و عسل ... داخل
کرده بقوام آورند و اگر اندکی ... داخل نمایند فوری ... صفت لعوق زنجبیل که در این
قسم بکار آید زنجبیل صد درم در شیر تازه ... و هر روز شیر تازه میکنند تا نرم پرورده
شود پس آنرا ... درم ... کوفته با بیست و ... زعفران ...
درم ... عسل با شکر ... و بقوام آورند و ... صفت لعوق ...
که در این قسم بکار آید ... ده درم زعفران بیست درم ... در آتش ...
چون ... قدری از آن در دهان نگاه دارند صفت لعوق ... که در این قسم بکار آید

اگر خشک بود نه تر با خشک ساوی بخته نما فرمایند و صمغ عربی سائیده داخل کنند
و ... صفت لعوق ... که در این قسم بکار آید ... درم ... هر یک درم
زعفران سه درم ... کوفته با ... صفت داروئی که ... الصوت که
سبب آن سوء مزاج بارد باشد استعمال علامت آن در زمان بارد ... و
سعال و عدم ... خردل ... درم فلفل یک درم ... درم
بارزد هر یک چهار درم کوفته حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند صفت حب دیگر که در این
قسم بکار آید مغز بادام تلخ کتان ... هر یک دو درم ... صمغ عربی
رب السوس تخم ... هر یک یک درم ... ده درم حب سازند صفت دواء الحلق
که در این قسم بکار آید فلفل ... خردل زعفران ... کوفته بعسل سرشته
و بعد از ... استعمال نمایند صفت داروئه که بحة الصوتی که سبب ... و رنج
کشیدن و ... باشد استعمال شود و گرمابه و آسایش ... حلق
و شیر تازه و زرده تخم مرغ ... و شوربای اسفاناخ با مرغ فربه خوردن
و ... و تخم کتان و شکر خوردن و حب ... صمغ
عربی و ... رب السوس و مغز تخم کدو و مغز بادام شیرین ... تخم خیار
ساخته در دهان نگاه دارند صفت حبی که صاحب خناق صفراوی و دموی در

بحة الصوت
خناق صفراوی

ابتدائی

در ابتدای علت در زیر زبان نگاه دارد و علامت دموی حمرت وجه
و ... حلق و امتلای عروق ... حلق و ... و حلاوت ... فم است
و ... بطلوع ... باشند و علامت صفراوی قلت احتقان و شدت
عطش و التهاب و ... و جفاف و حرارت فم باشد ... سماق ...
هر یک یک درم کافور ... کوفته بلعاب ... حب سازند صفت غرغره که در
روز ... خناق و ذبحه استعمال شود آب ... تازه آب عنب الثعلب
و گل سرخ خشک و بیخ ... آن بزنند و صاف کنند و مغز خیار شنبر در
آن حل نموده غرغره کنند صفت ... که در خناق و ذبحه دموی بعد از
فصد و زدن ... معتدل بکار آید ... الحل ... عدس ... قشر
خطمی بابونه بنفشه روغن ... کرده ... بر ... و ...
حلقوم ... کنند صفت غرغره که در روز ... و چهارم خناق بکار آید آب
عنب الثعلب با آب ... مغز خیار شنبر در آن حل نموده غرغره
کنند صفت غرغره که در علاج ذبحه و خناق استعمال میشود بعد از
بعد از فصد و ... پوست ... کنند و ...
و صاف کنند و بوزن آن شکر ... کنند و ... بقوام آورند

و غرغره کنند صفت غرغرهٔ دیگر که در ذبحه و خناق بعد از فصد و حقنه بکار آید
مرضی پوست گردو کال [illegible] بسود و [illegible] انار [illegible] با پوست پاره
کنند و آن مقدار بپزند که نیم آن بسوزد پس بپالایند و نصف [illegible] رب توت
کنند و گوشت [illegible] بارزد و گلنار هر یک [illegible] بجوشانند [illegible] از آن بر
[illegible] حاجت بار که غرغره کنند صفت غرغرهٔ دیگر [illegible] گل سرخ
ثمر [illegible] گلنار [illegible] سماق در آب جوشانیده صاف کنند و بدان غرغره کنند
صفت غرغرهٔ دیگر گل سرخ صندل سرخ صندل سفید فوفل [illegible] در آب
عنب الثعلب با آب کشنیز تازه [illegible] حل کنند و [illegible] غرغره
کنند صفت دوا [illegible] که بعد از غرغره مذکور بکار آید [illegible]
بپزند و [illegible] نگاه دارند و نان [illegible] نگاه دارند [illegible]
[illegible] آن [illegible] روز [illegible]
[illegible] هر یک [illegible]
[illegible] زعفران و گل سرخ [illegible]
غرغرهٔ دیگر [illegible] زعفران [illegible] آمیخته غرغره
کنند صفت غرغرهٔ دیگر که در [illegible] بکار آید [illegible] تازه

[illegible]

مغز خیار شنبر در آن حل کرده غرغره کنند یا انجیر و حلبه [illegible]
خیار شنبر غرغره کنند [illegible] روغن گاو [illegible] عصارهٔ برگ کلم
اضافه نموده غرغره کنند [illegible] باشد غرغره کنند [illegible]
[illegible] حلبه [illegible] کشند [illegible]
غرغره کنند صفت غرغره [illegible] که بجهت انفجار بکار آید در خناق و ورم
[illegible]
[illegible] گل [illegible]
[illegible] بدان غرغره کنند و اگر [illegible]
[illegible] خیار شنبر [illegible] حل کنند و غرغره
کنند و ورم [illegible] صفت [illegible] که در انفجار [illegible] السوس چهار درم
[illegible] درم [illegible] برگ [illegible] صفت [illegible]
[illegible] انفجار [illegible] بعد از [illegible] بکار آید [illegible] گلنار پوست انار
[illegible] انفجار [illegible] صفت غرغره که بعد از انفجار
بجهت پاک نمودن [illegible] بکار آید روغن گاو با آب [illegible] غرغره کنند
صفت غرغره که بعد از پاک شدن [illegible] بکار آید [illegible]

هر یک [illegible] در آن [illegible] غرغره کنند صفت غرغرهٔ دیگر که در [illegible]
وقت بکار آید زرده [illegible] روغن بادام [illegible] در آن [illegible]
و غرغره کنند صفت غرغره که صاحب خناق صفراوی در اول [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] سرکه و گلاب [illegible]
[illegible] و [illegible] سماق و گلنار [illegible] شربت [illegible]
با آب غوره غرغره کنند صفت و شربت [illegible] که مذکور شد [illegible]
[illegible] صفت غرغره که در ابتدای خناق مذکور شد بکار آید [illegible] تازه
[illegible] در آن جوشانیده [illegible] غرغره کنند صفت
غرغره که در انتهای خناق مذکور شد بکار آید [illegible] در آب [illegible]
[illegible] کنند و مغز خیار شنبر در آن حل کرده غرغره کنند صفت دوائی
که [illegible] صاحب خناق صفراوی دهند گل سرخ گلنار [illegible] صندل
سماق [illegible] عدس [illegible] السوس [illegible]
[illegible] صفت طلائی که در این [illegible] بکار آید گل ارمنی صندل سفید فوفل
[illegible] عنب الثعلب و آب [illegible] و گلاب
[illegible] سرکه [illegible] بیرون طلا کنند صفت ضمادی که در این قسم

بعد از طلاء مذکور بکار آید [illegible] عنب الثعلب [illegible] تازه گلاب
روغن گل سرخ [illegible] ضماد کنند صفت دوا [illegible] که در علاج
خناق [illegible] بعد از [illegible] حقنه [illegible] غرغره [illegible]
[illegible] عسل [illegible] در آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible] زعفران هر یک [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible]
[illegible] آخر بقدر
[illegible]
روزی چهار نوبت غرغره کنند و از بیرون طلا کنند این نسخه [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
زعفران دارچینی [illegible] درم گل سرخ [illegible]
[illegible] درم [illegible]

قرص بسازند و در سایه خشک کنند صفت دواء الخطاطیف صغیر که حکم قرص
اسبوس دارد یا گواه بزر اسفند دارچینی زراوند مدحرج هر یک یکی وقیه کل ربع
خشک دو وقیه قسط رماد الخطاطیف یک وقیه و نیم زعفران یک وقیه پیاپیر
سنبل هر یک نیم وقیه با زوفا سبز ده عدد کوفته بیخته در عسل حل کرده
غرغره کنند صفت غرغره که در زمانی که خناق بدکر ضعیف شده بکار آید
دواء الخوخ طلف کمیت فقاح الحار سائیده نیم مثقال سرگین آدم اندکی در
بنفشه حل کرده غرغره کنند صفت گرفتن سرگین آدم شخصی مجرب را حب الصبر
در مصطکی با شکم براند پس او را سه روز نان ارزن بدهند و گاورس و نان برنج
و نان بلوط بدهند تا جمع زود خشک شود و سرگین خشک ازاو جدا شود
صفت طلائی که صاحب خناق بلغمی را سود دهد سرگین سگ عاقرقرحا سائیده
با عسل سرشته به بیرون و اندرون طلا کنند صفت طلائی که در صعوبت
این قسم بکار آید زهره گاو عصاره عوسج الربع عصاره فقاح الحار قطران
دقیق رماد الخطاطیف در سرکه سرشته از بیرون طلا کنند و اگر کار از قدرت
برسد عسل بلادر طلا کنند تا حلق ریش شود صفت دوائی که در صعوبت
و از ماندن این علت بجهت ماده احتیاج میشود نوشت از عاقرقرحا خردل کمند

نطرون فلفل

خناق سوداوی

نطرون فلفل بوره کوفته بیخته در حلق دمند یا در ماء العسل حل کرده غرغره
کنند صفت غرغره که در صلابت ماده این علت خناق بکار آید شیر تازه با
روغن آمیخته غرغره کنند صفت ضمادی که در خناق سوداوی بکار آید بعد از
فصد باسلیق اگر قوت اقتضا کند اشق شحم بابونج و مطبوخ افیتمون و
حقنه حاده غرغره بآبی که در آن اکلیل الملک تخم کتان بابونه حلبه پخته باشد
استعمال شود و علامت این صلابت ورم و کبودی لون و حمره و جفاف
دست آید در موضع ورم باشد تخم کتان حلبه شبت بابونه برگ کلم برگ خطمی
کوفته با روغن زیت و پیه بط کداخته سرشته از بیرون ضماد کنند صفت دواء الوان
که در این قسم با ماء العسل غرغره میکنند بزر اسفند تخم کرنب المخزدی بوره ارمنی
نوشادر اجزا سویه کوفته بیخته در ماء العسل جوشیده غرغره کنند و حل
تا اگر در حلق دمند و غرغره بدواء الخطاطیف بزرگ در این باب مفید است صفت تدبیری
که در خناق که بسبب زوال فقره اعنی ادب ربکان بعد از رد استخوان در جای آن
بدان سود استعمال شود و علامت آن عدم تقدر بر دفع آن و التفات
نگاهداشتن شیح در آب کرم بیاره و در آفتاب نگهدارند تا نرم شود پس بر گردن
بزان مالند و در بن غضروف گردن بندند تا خشک شود اگر رد فقره کرد کسی و متنع

زوال فقره

برنشانند فقره بر زرکان ملیک صفت غرغره که گر عرض که بحلق منبت کلکی را
تحلیل یابد کنند بیند از دو علامت این غرغره و دقیق الدم رقیق بانک کند که زیک
بانگ کرد و اثر داد غرغره کنند صفت غرغره دیگر که از فلفل نیم جوش نیم خرد خرد
کوفته در سرکه غرغره کنند صفت غرغره دیگر خردل بیخته و زرده و اجزاء کوفته در سرکه
حل کرده غرغره کنند صفت غرغره دیگر این شیح نان کرفس نیم جوش غرغره کنند صفت
غرغره دیگر بوره سکه درم کبریتی دانه کوفته اوقیه سرکه غرغره کنند صفت
دوائی که در زمانی که علق بیچ معده رسیده باشد تشنج عضلات الشیلی شیح تسیر
نرسس قسط تلخ بزرک کاتبی نرف کیل دارد هر یک کاهی سیم در سرکه ممزوج برند
و صاف کنند و بخورند صفت دوائی که در زمانی که علق از کام بجانب بینی برآمده
باشد بکار آید شونیز عصاره فقاح الحار حرتی در سرکه پخته در بینی چکانند یا آن
اشنان کنند و سایر ادویه که در غرغره ها مذکور شد در این سبب بکار
می آید صفت حیلی که علق را بیرون آرد دیگر که بر در دهان بر ریده نفاذ
بخورد و بحمام رود و لب بازنشیند و دیگر با خبر کند و هر ساعت آب سرد
کرده به برف یخ بخورد و در دهان گیرد و برزند و دیگر این کار کند تا بدین
حیله از بهر جستن آب سرد آن ممتنع را بگذارد و به بالا آید صفت حیله دیگر که علق را

ضیق النفس

به بالا آرد و همچنان سیر بخورد و به آفتاب بنشیند و دهان باز کند و کوزه آب سرد
بر آن نهاده تا از گرما که تشنه بطلب آب آید و اگر عجلت در دهان گیرند یا بر لب ایستد تا به او
آن بر آید صواب باشد باب پنجم در ذکر ادویه که ربو و ضیق النفس و سعال و
نفث الدم و ذات الریه و سل و ذات الجنب بکار آید صفت قرصی که بجهت نرم
داشتن و اعانت بر دفع ماده موجب ربو و ضیق النفس که ماده در قصبه ریه
با عروق باشد انبی یا در حلق گوشت باشد بکار آید و علامت آن وجود
خرخره در صدر و سعال و ضیق النفس و بیرون آوردن لسان در حین حرکت
باشد یک مثقال یک طعام یک مثقال عصاره فقاء الحار نیم مثقال اگر حاضر نباشد
بدل آن شحم حنظل یک دانگ قرص کنند شربتی یک قرص با ماء العسل بخورند
صفت ادویه مفرد که در ابتدای این علت بعد از تنقیه بلغم و فصد اگر احتیاج
شود بکار آید برنج چهار دانگ زراوند مدحرج کوفته تا بیخته و الم بخورند بعد از
آن سکنجبین از چهار دانگ تا یک مثقال در آب سداب جوشیده بخورند بعد از آن اسقیل
مشوی سائیده بعسل سرشته بخورند فطر اساليون غلیظ در آب جوشانیده با عسل
نیز نفع دهد اگر اول علت باشد و اگر مزمن باشد بدل آن فطراسالیون دفن کنند
و اگر بهرحال اگر فیه با عسل لعوق کنند نفع دهد و سکنجبین عنصلی نیز سود دهد

صفت حب غاریقون که بعد از استعمال ادویهٔ مفرده در این قسم بکار آید
غاریقون سه درم رب السوس یک درم فراسیون یک درم تربد نیم درم ایارج فیقرا
چهار درم شحم حنظل اندرونی مقل یک درم کوفته با آب کرفس حب کنند
شربتی دو درم تا سه درم و در بعضی نسخ بدل ترنجبین سکبینج صفت حب غاریقون
بر نسخهٔ دیگر غاریقون چهار دانگ و نیم شحم حنظل یک درم نیم رب السوس
نیم درم حب بکنند ... صفت حب غاریقون نسخهٔ دیگر ...
... غاریقون ... رب السوس یک درم غاریقون یک دانگ نیم ...
دانگ ... صفت حب جاوشیر که در ... مذکور شد
بکار آید جاوشیر نیم درم در آب ... حل کنند و نیم درم شحم حنظل سائیده
اضافه کنند و با ماء العسل بدهند و چون ... جاوشیر در این علت بکار است
و با ... باید که در زمان استعمال آن اعضا را ... کرم
خوشبوی ... صفت حب دیگر ... یک درم در آب ... حل کنند
و نیم درم ... بدان ... با ماء العسل بدهند صفت حب دیگر
شحم حنظل دو دانگ ... یک درم افیون نیم درم با عسل بخورند و
بعد از ... ساعت ... با ماء العسل بدهند صفت ... که بعد از استعمال

باکنان

پاک شدن سینه و مجاری نفس نفع دهد ... در میان ... رگ
و یک ... روز در میان بگذارند ... جدا کنند و بخورند بعد از آن
... صفت ... دیگر که در این علت بعد از خوردن حب بکار آید ...
یک درم نمک طعام یک ... نیم درم ... و غیره
... در ... آب ... صفت ...
... چهار درم ... با ماء العسل بدهند صفت ... سینه و مجاری
نفس را پاک کند ... العظم ... یک بار ...
... دهان ... صفت لعوقی که مجاری نفس را پاک کند ...
... درم ...
... صفت حبی که در این علت بکار آید ... خشک کرده یک درم
... چهار درم ...
... صفت
...
... استعمال ...
... صفت
دار ... دیگر که سینه و مجاری نفس را پاک کند ...

اجزا ساوی فلفل نیم وزن بکوبد با عسل سرشته هر صبح و شام بقدر فندقی
فلفل بخیسانند حاجت بزیاده دلی نتوان کرد صفت داروی دیگر جعده که ازان صبی
کما فیطوس چند به سائیده گرفته رازیانه و [illegible] بادیان هر یک یک مثقال کوفته با عسل سرشته
حلیم و شربت صفت ادویه دیگر منقی سفید چند به شیر [illegible] مدحرج رازیانج
هر یک [illegible] فلفل سفید عصاره قثاء الحمار هر یک یک مثقال شربتی نیم درم در ماء العسل
حلوه بدهند صفت دوائی که در این علت سود دارد خردل پوره هر یک [illegible] درم [illegible]
عصاره قثاء الحمار هر یک [illegible] گرفته با عسل سرشته شربتی بقدر نخودی گرمک
با ماء العسل بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاد باشد سکنجبین بدهند صفت داروی
قوی که بعضی اوقات در این علت بکار آید زرنیخ گرفته در [illegible] بقدر فلفلی حب
کنند و برف حاجت با ماء العسل با زرده تخم مرغ بدهند صفت داروی دیگر [illegible]
که اقصی گرمتر باشند بکار آید بوره چهار درم تخم سپیدان در نیم دقیقه ماء العسل بدهند
در حالیکه باید صفت داروی که در این علت [illegible] دود کنند کوکرد زرنیخ کوفته با سیه
کرده سرشته قرصها کرده و دود کنند و دود آنها را بران کیرند صفت داروی دیگر
مقل سائیده با [illegible] سرشته بدان دود کنند صفت داروی دیگر قسط
سنبل زعفران [illegible] آمیخته و [illegible] کرده دود کنند صفت دوائی دیگر زرنیخ زرد [illegible]

سائیده بابیه کاو

سائیده بابیه کاو کوفته ده روز متصل هر روز دو بار دود کنند صفت حلائی
که در ضیق النفس که از سبب [illegible] بکار آید و خانی که در ربو پیار باشد بکار آید علامت
آن تشنگی و [illegible] از هوای سرد و نفس متواتر و عدم ثقل سینه و عظم النفس
بعد از فصد باسلیق و خوردن شیرتها و مزورهای بارد و بعضی اوقات [illegible]
بار الحبین و ایارج [illegible] آب سیب آب [illegible] و طلا صندل سفید صندل سرخ
سائیده نیلوفر [illegible] کافور سائیده طلا کنند صفت روغن سوسن و [illegible]
حلبه با عسل و [illegible] بدقیق شود نیز با عسل در روغن شبت و [illegible]
دگر شد و در این علت هرگاه سبب رطوبت باشد [illegible] ضعف [illegible]
باشند و علامت آن انقطاع تنفس در وسط و انتصاب و لین نبض باشد احتیاج
بذکر نیست صفت مرطبات [illegible] مثل ماء الشعیر لبن حلیب و لبن بنات [illegible]
[illegible] و العرق مرطبه و اکلیه مراهم مرطبه [illegible] که در این علت سبب حرارت
و یبوست ریه باشد و علامت آن عطش [illegible]
در سکون بعد از تناول [illegible] ظاهر است صفت [illegible]
ضیق النفس [illegible] که سبب آن ریح غلیظ باشد و علامت آن [illegible] ثقل سینه
و خوردن چیزهای نفاخ است در علاج مذکور شد صفت [illegible] که در این علت

قسم بکار آید و در جلاب حلیم و سپستان زد حب البول و سلک کرده و در ابتدای بنز
سود دهد و قرص بهره کربای عود بیان سنبجه فردمانا او خو تخم کرفس انیسون یک درم
دار فلفل قسط فلفل سفید هر یک نیم درم شکر درم حب ده عدد الفاروج زعفران
هر یک چهار درم علی الرسم عسل لیرشته شربتی بکندقی تا یک درم بخورند جوعی
که در اول مذکور شد در این قسم بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت روغن حب الغار
و سایر روغن های گرم که کیفیت عملش تیج تقع و بدا اکثر در امراض دماغی مذکور شد
ضمادی که در این قسم بکار آید با برنز القلیل الملک مر بکرفس صعتر تخم شبت کرنب
تنجه بار روغن بابونه نیم گرم ضماد کنند صفت طبیخ حلبه که در ربو و ضیق النفس که از
سردی هوا ایم رسیده باشد بکار آید حلبه شسته مویز منقی هر یک پنج استر
آب باران یک کوزه جوشانیده صاف کنند و هر روز صبح چهل درم گرم کرده بخورند
طبیخ حلبه نسخه دیگر که در این قسم بکار آید حلبه الحرسانی بجوشانیده
صاف نموده قدری عسل داخل کرده هر صبح یک کفچه بخورند صفت لعوقی که سعال حار
یابس یا نزج که علامت آن تشنگی دایم و خشکی حنجره و حلقوم و سعال یابس
عدم نفث و ریزش و از هوای دافع از هوای بارد بکار آید لعاب بهدانه لعاب
تخم خطمی آب انار شیرین آب خیار آب خیار بادرنگ آب کدو آب برگ عنز

السعال

ابن منسلم ابد اسر

آب نبات شکر هر یک بیست درم صمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین مقشر شکر
عسکری هر یک پنج استار تخم خشخاش ده درم شکر طبرزد ثمن هم
بیوان کوفته بکوبند و در این لعابها و آبها بریزند تا معقود شود ولیکن ساعت
اندک اندک بخورند صفت لعوقی که سرفه حاد را به برد مغز خیار بخدرم مغز بادام
شیرین شش درم کرنان شربت السوس مغز بدانه هر یک سه درم تخم خطمی
تخم توله هر یک شش درم سپستان سی عدد مویز منقی از دانه بیست عدد اصل السوس
بخدرم قانید انشت سپستان دقانید و اصل السوس ساده در یک من آب بریزند تا نصف
آید پس صاف کنند و ده استار شکر طبرزد داخل کنند تا بقوام آید و دوبر
باقی در آن بیفشند و لعقی در حالی که گرم باشد پانزده درم علوس خیار شنبر و بخدرم
نقشه فکان و بیست عدد عناب و هفت درم خشخاش سفید با هم کوفته
داخل کنند و در وقت شش ده درم آرد باقلا داخل نیک بکند و سی درم
روغن بادام اضافه می نماید صفت لعوق کثیرا که در این سعال بکار آید کثیرا
بکوفته بلنجر و مغز بادام مقشر دو جزو کتیرا در جلاب حل نماید و مغز بادام کوفته
ایما کنند و بقوام آورند صفت حب السعال که در این سعال بکار آید نشاسته
صمغ عربی کثیرا مغز بادام شیرین مغز تخم خیار سادج ترنجبین منقی بیزند گل

لعاب بهدانه با لعاب اسپغول سرشته حب سازند صفت لعوقی که در این سعال بکار آید
زمانی که او از زنبیل باشد و حرارت زیاده باشد مغز بادام تلخ بادام با بر صد درم
نشاسته درم روغن بادام با آن خرما کنند و بپوشند لعوق صفت لعوقی که در سعال
بارد ساذج که علامات مفید علامات سعال حار بارد حب حلبه است لعید سکر و بهی
گرم بکار آید لعاب حب الرشاد و لعاب تخم کتان هر یک نخاله درم عسل صد درم باهم
بقوام آورند صفت لعوقی که در این قسم بکار آید سلیخ یکدرم روغن زیت یکدرم
باهم بیامیزند و حب سازند صفت شربت زوفا که در این قسم بکار آید انجیر زرد پانزده
عدد مویز منقی بیست و انیسون مقشر ده درم پرسیاوشان پنجدرم زوفا یابس
یابس یکدرم اصل السوس درم جوشانیده صاف نمایند و مرزه و لیطوس و سنبل با
با هم صفت روغن سوسن و روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین که مالیدن
آن در این قسم بکار آید معلوم است صفت شربتی که در این قسم بکار آید زراوند
اکر دری که مرج است و کیفیت فطر اسالیون اردم تخم کتان زوفا یابس یک یکدرم سیاه دانه
پنجدرم حلف البطم یکدرم مویز منقی هفت درم از این شربت بکوشانند و صاف کنند
و هر صبح پنجدرم تا هفت درم با روغن مرطاطی بکار برند صفت شربت دیافوده اگر در سعال
مادی حار که علامات تنگی و درخ و دغدغه قطعه خورد که لایی سینه دلالت و استدلال

در شب و عقب نیم است در زمانی که ماده رقیق باشد از زکام و نزله مذکور شد
صفت لعوق کثیرا که در این قسم نیز مفید است از سعال حار ساذج مذکور شد
حب السعال که در این قسم بکار آید نشاسته کثیرا رب السوس هر یک یکدرم افیون نیمدرم
و در بعضی نسخ بدل افیون بعصاره برگ کاهو یا عصاره برگ خشخاش کبیر شده و در
بعضی نسخ تخم بهدانه بلعاب اسپغول با لعاب بهدانه سرشته صفت لعوق این باسور که
در این قسم بکار آید تخم خشخاش سفید بیست درم تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی
کثیرا صمغ عربی تخم خیار مغز بهدانه هر یک پنجدرم تخم کاهو مغز بیست درم بذر قطونا پنجدرم
همه را سوای اسپغول کوفته کنند و تخم خشخاش و تخم خیار با درنگ و تخم کاهو را
در آب باران یک شبانه روز بخیسانند و اسپغول و خطمی جدا لعاب بگیرند و نگاه دارند
و کثیرا و صمغ عربی علیحده در ده درم آب محلول نمایند و دیگر رو تخمها که خیسانیده اند بکوبند
تا لطف باید صاف کنند و لعابها و کثیرا و صمغ عربی حل کرده داخل کنند و بمن شکر
اضافه کنند و بقوام آرند صفت حب السعال که در این نوع بکار آید به بعضی کثیرا رب السوس
هر یک یکدرم مغز تخم کدو مغز بادام شیرین تخم خشخاش هر یک دو درم آرد باقلا
پوست خشخاش تخم یک یکدرم شکر ... درم کوفته در لعاب بهدانه سرشته حب سازند
صفت شربت زوفا که در این قسم سعال بکار آید هر گاه ماده غلیظ باشد مذکور شد

قسم ... گاه سرفه در شب زیاده باشد بکار آید مرسعه کنند هر یک یک مثقال
افیون یک دانگ و نیم صفت لعوقی که در این بکار آید تخم کتان بریان کرده و فلفل
بکوبند و کوفته بعسل مصفی سرشته و اگر بدل فلفل به دانه کرمی با تخم کتان کنند
روا است صفت لعوقی دیگر جاورس خردل مغز بادام تلخ کوفته بعسل سرشته
صفت معجونی که در این قسم بکار می آید مویز منقی صد درم در جلاب بخته چند پیالی
از یک شبانه روز بکوبند و ده درم بدان سرشته و هر صبح سه درم بخورند
لعوقی که نیز در این قسم بکار آید مغز بادام تلخ مقشر ده درم مایر زد و میعه سائله هر یک چهار
درم زعفران جاورس هر یک ده درم با عسل سرشته صفت لعوقی دیگر سیاه دانه
چهار درم فلفل ده دانه مغز جلغوزه ده اوقیه روغن بادام یکدرم روغن گاو عسل
بقدر حاجت صفت لعوقی دیگر بابونه و حلبه هر یک سه درم زعفران یکدرم
جاورس مغز بادام تلخ هر یک چهار درم با عسل سرشته صفت لعوق سیر
پاک کرده نیم درمن روغن گاو بپزند تا مهرا شود بکوبند عسل اضافه کنند و بقوام
آرند صفت معالجات دیگر سعالی که در قرحه بسبب ورم و قرحه ریه است در
علاج ذات الریه و ذات الجنب و شوصه مذکور شد خواهد صفت داروئی که
در آمدن خون از حلق زمانی که ماده نزلی باشد بسبب نزله و خون از شش و سینه نباید

و علامت آن دفع خون است بی تنحنح با ذوق رفیع هر گاه از قصبه ریه باشد
و دفع باسعال باشد هر گاه از ریه و مراقی بعیده باشد بعد از فصد و تعدیل
مزاج عضوی که از آن خون می آید و امالهٔ ماده باسفل به مالش ساق پای و
حقنهای حیّنه و تخم بزر ان ملینات و تعدیهٔ باتحیس و کدوی تازه که طلای قهری از آن
بخته باشد طباشیر گل ارمنی هر یک پنجدرم کهربا هر یک سه درم گل ارمنی گل مختوم شامی
عدسی پوست یکدرم افیون دو درم تخم خشخاش سفید سه درم تخم خرفه مقشر پنجدرم
رب السوس سه درم اقاقیا عصاره لحیة التیس هر یک سه درم کرفس بخته بیست درم برز
قطونا داخل کنند با آب کوک ... از آب زرشک بخورند و اگر حرارت قوی باشد
سه درم کشته اضافه کنند و به شیش پیاله و خون باز دارد و کرشک
و قرصه خشک کنند و کوفته بر دیا صفت دارو دیگر که در نفث الدم نافع
و مراکشند گل مختوم هر یک پنجدرم صمغ عربی هفت قسم بسد کهربا هر یک سه درم
گلنار دو درم کوفته بیخته شربتی دو درم با آب برگ بارتنگ بخورند صفت دوا که در نفث الدم
که بسبب طرقیدن رگ باشد از ریادتی خون باشد بکار آید و علامت آن عظم نبض
و حمرت بشره و سایر علامات زیادتی خون و حصول دفعی باشد بعد از فصد و تناول
مطبوخ هلیله و زرید با اقراص کافور و غیره گل ارمنی گل مختوم طباشیر برشته ...

نفث الدم

بیست دانه پستان پنجاه دانه موویز منقی ده درم انجیر زرد ده دانه اصل السوس
ده درم جو مقشر نیم کوفته تخم خشخاش هفت درم تخم حلبه خطمی کتیرا بهیدانه
هر یک پنجدرم در ده من آب بپزند تا بنصف بماند پس صاف کنند و هر صبح بمقدار چهل درم
گرم کرده با پنجدرم خمیره بنفشه اصل بدهند و اگر سه درم روغن بنفشه اضافه کنند
بهتر باشد شربتی که سینه و طبع صاحب این قسم سعال را نرم کند عناب بیست دانه
سپستان سی دانه موویز منقی از دانه ده درم بنفشه خشک چهار درم اصل السوس
نیم کوفته چهار درم انجیر زرد ده دانه در یکمن و نیم آب بپزند تا بنصف بماند پس صاف کنند
جلبه را شربت باشد در شیشه هفت درم فلوس خیار شنبر ده درم ترنجبین
داخل کنند صفت شربت بنفشه که صاحب این قسم زمانی که باید بنوشد و قبض طبع
بکار برد برگ بنفشه تازه یکمن در آب گرم ... بپزند تا به ثلث آید پس صاف نمایند
و مقدار هفت درم از این ... فلوس خیار شنبر ... درم ترنجبین و شکر ... درم
لسان الثور ... صفت ... مسهل ... ان ... است صفت
مرهم روغنی که در این قسم زمانی که از حبس حرارت و سوزش کند استعمال
نمایند مرهم زرد و روغن گل ... خیار ... آب برگ خرفه همه را در دهان
مالیده خوب کنند ... صفت طلائی در این قسم
که ... شده

[illegible]

که ... شده باشد که ... ریزه ... مانند قدری ...
با الجبر ... صفت شربتی که در سعال ... بلغمی
بکار آید انجره ده دانه مویز منقی ده درم حلبه ... تخم ... تخم کرفس
پرسیاوشان ... ایرسا ... هر یک پنجدرم در ... آب
چندان بپزند که ثلث بماند هر صبح ... مثقال گرم کرده با ... مثقال از معجونی که مذکور
میشود بخورند صفت معجون رب السوس زوفا یابس پرسیاوشان هر یک ده درم
فودنج ... فلفل ... درم ... تخم انجره هر یک پنجدرم
و در بعضی نسخ ایرسا ... هر یک پنجدرم ... بکوبند ... بعسل سرشند
صفت معجونی که در این قسم ... ماده غلیظ ... بکار آید ...
بارد ... خردل فودنج ... فلفل تخم انجره ... کوفته ...
سرشته ... صفت حب ... که در ... مذکور
شد در این سعال بکار آید ... صفت حبی که ماده غلیظ
باشد رب السوس پنجدرم ... هر یک ... درم ...
با العسل ... صفت حبی ... رب السوس کتیرا ...
... صفت حبی که ...

شربتهائی بر ریان ... لحیة التیس گلنار ... سماق بریان گل ... اقاقیا ...
... لسان الحمل ... الکرث ... درم ... باشد
... المورد ... دهند ... الایات ...
... صفت حبی که در نفث الدم ... که بسبب طرقیدن
عروق با ... استعمال شود ... گلنار ...
... آرد ... اطراف ... روغن گل ...
... دوائی که در نفث الدم که بسبب ... باشد
و علامات آن ... استعمال ... است بعد از فصد
... بکار آید
... گل ارمنی ... هر یک ده درم ... هر یک ...
صمغ عربی کتیرا هر یک ... درم تخم خشخاش سفید ... خرفه ...
... لسان الحمل هر یک هفت درم اقاقیا ... لحیة التیس هر یک پنجدرم ...
... درم ... صفت
اقراص ... که در این قسم استعمال ... مقعده استعمال خواهد
... صفت ادویه که در نفث الدم که بسبب ... باشد از
از ... مانی ...

ادرار ... با فراط بعد از فصد ... اطراف ... در هوای معتدل بکار آید
سنبل دارچینی سلیخه سعد قط کندر زعفران مصطکی ... گل ...
بادیه ... مثل گل مختوم و گل ارمنی و صمغ ... کتیرا ... و ...
... گل ... گلنار ... کوفته ... مذکوره
در آب ... شده و دو درم از ادویه ... بدهند نفع دهد صفت
دوائی که در این قسم بکار آید ... لحیة التیس ... طباشیر سلیخه ...
کوفته ... درم ... بدهند صفت دوائی دیگر که در این قسم بکار آید
... پنجدرم ... هر یک پنجدرم ... درم
... درم ... اقاقیا ... در آب ... با در آب گل
... صفت ... که در این قسم بکار آید در نفث الدم که بسبب ... باشد
مذکور شد صفت مرهم روغنی که در این قسم نفع دهد ... در ... قابض
... بلدار ... صفت
صفت دوائی که در این نفث الدم هرگاه بسبب ... خفیف ...
... بکار آید از فصد ... گل مختوم ...
هر یک ... درم گل ارمنی ... درم ... زعفران هر یک ... درم ... درم ...

و شام بخورند صفت شربتی که جمیع صاحب ذات الریه را نرم کند بعد از فصد بکرد
سال [illegible] ابیر و علامات آن تب دایم صعب [illegible] و تنگی نفس و ثقل مقدم سینه و حمرت
وجه خصوصی صفت حمره چشم و ورم اجفان و عطش و خشکی زبان و خرخری در اثناء
در هوای سرد و [illegible] هرگاه ماده حار باشد و شدت ضیق النفس و کثرت [illegible]
در آن ولی حرارت و حمره و عطش هرگاه ماده بلغم باشد فلوس خیارشنبر مویز منقی
از ده [illegible] هر یک [illegible] در چهار [illegible] آب [illegible] تا به نیمه آید پس صاف کنند و یک [illegible]
[illegible] الثعلب اضافه کنند جمله یک شربت باشد بار و شربت بقدر قوت
بیمار
صفت طلائی که ماده ذات الریه را نضج دهد در اول بکوبند روغن بنفشه بادام [illegible] پس [illegible]
و لعاب [illegible] اضافه کنند و [illegible] بابونه و خطمی و [illegible] و بنفشه و [illegible]
[illegible] اضافه کرده [illegible] صفت ضمادی که در این علت زمانی که ماده قائم باشد
بکار آید [illegible] صفت لعوق [illegible] مغز [illegible] دانه و [illegible]
و در این باب نیز بکار آید [illegible] بکوبند [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] مغز [illegible] دانه هر یک [illegible] کتیرا [illegible] هر یک [illegible] درم مغز [illegible]
درم [illegible] ده درم [illegible] و شربتی [illegible] درم باشد [illegible] صفت
لعوق [illegible] ضیق النفس مذکور شد و در این باب نیز بکار آید احتیاج

بذر نیست

بذر نیست اما بعضی اوقات [illegible] با پوست خشخاش با بن عود کرده [illegible]
کم شدن [illegible] صفت ضمادی که در این باب زمانی که [illegible] و ورم نضج یافته
باشد و نزدیک انفجار باشد بکار آید علامات آن اشتداد تب و [illegible] نفس و گرانی
سینه است و در حالی انفجار [illegible] که بعد از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] استعمال نماید [illegible] علامت البطم [illegible] خشک
در [illegible] سفید [illegible] ضماد کنند و اگر خواهند [illegible]
[illegible] و [illegible] صفت [illegible] که ماده را نضج [illegible] خطمی تخم خیارین
تخم [illegible] تخم خربزه [illegible] السوس [illegible] اکلیل الملک بنفشه [illegible]
[illegible] بلعاب تخم [illegible] قرص سازند [illegible] ایام [illegible] صفت
[illegible] و تریاق کبیر که در این علت زمانی که انفجار نزدیک باشد بجهت
انعکاس حرارت غریزی و استیلا بر دفع ماده [illegible] ماده [illegible] از باب
[illegible] مذکور شد صفت لعوق حب الصنوبر که بجهت [illegible] ماده [illegible]
ده درم کتیرا تخم خیار [illegible] مغز بادام [illegible] السوس [illegible] خطمی
[illegible] یک درم [illegible] تخم کتان [illegible] مغز بادام [illegible]
مغز [illegible] دانه هر یک [illegible] تخم را [illegible] و [illegible] عسل [illegible]

[illegible] خرما در روغن گاو و عسل بپزند تا مهرا شود و داروها کوفته در آن [illegible]
و در بعضی نسخ [illegible] صفت قرص که [illegible]
بجهت [illegible] بعد از فصد [illegible] و سکون [illegible] خشک [illegible]
که [illegible] قدری [illegible] آب [illegible]
داده باشند استعمال میشود [illegible] باید [illegible] مغز [illegible] کوزن
[illegible] مغز [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] تخم خرفه [illegible] خشک [illegible]
[illegible] صمغ عربی [illegible] گلنار [illegible] درم [illegible] عصاره لحیه التیس هر یک [illegible] درم کوفته
[illegible] گلنار [illegible] قرص سازند [illegible] صفت
قرص [illegible] که در این علت [illegible] که مذکور شد بکار آید [illegible] ده درم [illegible]
گل [illegible] هر یک [illegible] درم صمغ عربی [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] قرص
[illegible] درم صفت مطبوخ خیارشنبر که در این علت زمانی که در بدن [illegible] باشد
بکار آید [illegible] خیارشنبر [illegible] بنفشه خشک [illegible] درم [illegible] ده دانه
سپستان پنجاه دانه [illegible] آب [illegible] صاف کنند و [illegible]
آن حل کنند و [illegible] صفت [illegible]
[illegible] خیارشنبر پنجاه درم [illegible] خشک [illegible] ده درم عناب پنجاه [illegible] دانه سپستان [illegible] دانه

گل بنفشه [illegible]

[illegible] درم [illegible] تا نیم آب [illegible] صاف کنند و [illegible]
چهل درم روغن [illegible] چهل درم [illegible] بنفشه [illegible]
[illegible] بقدر قوت قدری [illegible] صفت دوائی که بعد از [illegible] و [illegible]
[illegible] آرد باقلا [illegible] سرطان ماده [illegible] روغن [illegible]
دانه [illegible] و قدری شکر داخل نموده بخورند صفت [illegible] السعال زمانی که رطوبت
در سینه باشد مذکور شد در سعال حار مادی صفت [illegible] زمانی که [illegible]
در سینه باشد و [illegible] استعمال نمایند [illegible] الحل [illegible]
روغن بنفشه بادام یا روغن مغز کدو [illegible] و بعد از [illegible] بی
[illegible] در دق مذکور شد با [illegible] اصل [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] صمغ عربی و کل [illegible] صفت لعوقی که خشکی [illegible]
نرم کند آرد باقلا مقشر پانزده درم [illegible] صمغ عربی هر یک [illegible] السوس
ده درم تخم خطمی پانزده درم [illegible] ده درم مغز بادام مقشر [illegible]
[illegible] تخم خیار [illegible] تخم خربزه [illegible] مقشر [illegible]
دانه [illegible] مغز [illegible] با [illegible] درم [illegible]
نایل شود و قدری [illegible] اضافه کنند و [illegible] نگاه دارند [illegible]

صفت
که در این علت هر گاه دماغ گرم باشد و ماده نزله بر ریه ریزد نفع دهد تخم خشخاش
سیاه ده درم تخم کاهو مقشر سی درم مغز بهدانه تخم خطمی از هر یک پانزده درم کتیرا ده
درم صمغ عربی پنجدرم یک شبانه روز در آب تر کنند و با آتش ملایم بپزند تا نصف بماند پس صاف کنند
و بگیرند شکر سفید ده استار و شکر تبرزد ده استار بگدازند و صاف کنند و بقوام آرند و در شیشه نگهدارند
نیم درم صبح و نیم درم شام بلیسند هر صبح ده درم با شراب عناب یا با آب کشمش بنوشانند حتی که سعال
شب در روز همان نگاه دارند مغز بهدانه کتیرا صمغ عربی هر یک سه درم تخم خشخاش گرد
مقشر از هر یک هفت درم رب السوس پنجدرم کوفته بلعاب اسبغول حب سازند صفت
شعیب بر وفق زمانی که ماده در سینه ثقیل و دشوار رفع شود استعمال کنند انجیر
سی دانه پستان پنجاه دانه پرسیاوشان پنجدرم بیخ بلفرفیه ده درم مویز منقی
بیست درم انجیر بهدانه در دو آب جوشانند تا ربع بماند صاف کنند و بشکر و نبات قوام آرند
اصل بدهند صفت حبی که رطوبت سینه و همان سعال کم کند و جراحت کم کند بر تو کون
نابت باران قسط ترک بهدانه ساده کوفته بیخته هر یک چهار دانگ رب السوس
پنجدرم کتیرا یک دانگ حب سازند و بحسب قوت و ضعف زیاده و کم میتوان کرد
قرصی که در این علت زمانی که خون باریک رفع شود گل مختوم سه درم گل ارمنی نشاسته
گل سرخ هر یک چهار درم کهربا حب الآس بر یک نیم درم تخم خرفه سرطان نهری سوخته دو درم

هر یک نیم درم کتیرا چهار درم شیاف معمول هر یک نیم درم صمغ عربی هفت درم رب السوس
پنجدرم کوفته بیخته با آب بارتنگ قرص سازند هر یک یکدرم با نیم دانگ با آب بارتنگ یا باب
خیار بدهند صفت خوردن شربت که در این علت زمانی که پوست زردی بر بدن ظاهر شود در قانون
گفته که نوشیدن جمیع شربتها بیکجای بابد آورد تا از خطرها ایمن باشد و زن حامله آنست که
بار آرد باید نشود اگر شیر خورده خوردن باید که از وقت تا آن چهار پنج ماه گذشته
و قدحی که در آن شیر خورده باشد بیکمرتبه باید شسته شود و اگر قدح از نقره یا روی سفید باشد
بهتر است و در جبین و نوشیدن خورد از آن نزد یک بیمار دارند و قدح را
در جبین دو شستن در میان آب گرم نهند و روز اول پانزده درم بدهند و روز دوم
دو مثقال زیاده کنند اگر در روز اول طبع اجابت نکرده باشد با شکر بدهند
و روز سیم چهل پنجدرم بدهند بهمین طریق اضافه کنند اگر طبع نرم نشود دو درم ملح
هندی و پنجدرم شکر تا یکدرم در شیر حل کنند و اگر اجابت بشود دو درم ملح هندی
و پنجدرم شکر یکدرم در شیر حل و اگر اجابت شود پنجدرم روغن بادام در شیر داخل کنند
از جمله طبع را چنان نگاه دارند که در روزی یک مجلس زیاده نشود و دو مجلس کمتر نشود و بهترین
شیرها شیر زنان است بعد از آن شیر خر بعد از آن شیر بز و می باید که علف گوسفند برگ بارتنگ و
برگ لبلاب و اطراف رز و برگ کاسنی و برگ امرود سبز باشد تا قوت قبض در او باشد

زرشک پلاو بهتر باشد اگر مقصود دوا کردن از جراحت علف انار حامض و حمید قوقی و کاسنی بحراثی باشد
هر گاه شیر را بغذا دهند با آن میتوان داد اگر نفع زیاده شیر را بکم کنند بهتر باشد و اگر طبع
نرم نشود شیر با طراتیب بدهند و اگر معده ضعیف باشد با زیره و کرویا بدهند صفت خوردن دوغ
زمانی که بیمار با شد و دوغ احداث کنند تا مسکه از آن جدا شود و لیکن بیکجای معتدل بشود دوغ بستانند
بس شیر ترشیده ده درم خورده کنند و سی درم دوغ آهن تاب در هم آمیخته باید یکجا از زرد
بدهند روز دوم یکدرم نان و ده درم دوغ اضافه کنند و همچنین هر روز یکدرم نان ال کند
و ده درم دوغ اضافه کنند تا دوغ باید بهمچنین هر مجلس تا دو دوغ و نان بمقدار اول است صفت
لعوقی که سعال زمانی که از ادویه بارده منفع نشود از ادویه حاره نزدیک باشد رفع استعمال
نشش روباه خشک کرده را از هر پنج مهک پرسیاوشان کوفته بیخته از شکر جلابی سازند بقوام
عسل داده و به بدان باشد و هر یک صبح کجور یک صفت نقلی که شیخ در قانون کرده میگوید که
من از جزا به بسیار از هم و سر دو داد گلقند تازه است و در چندانکه تواند بخورد و اگر
تا بان بخورد خراب است و میگوید زنی را دیدم که علتی بود که سعال اثم دو مرگ را ساخته بود و
گلقند او را نفع داد و گلقند تازه و قریب شد و میگوید بعد از آن گلقند هر مقدار گلقند دادم
زرسم که قرار گشته و غذا در این ایام نخود و شهوج و کبک و گنجشک فربه و با جهو ماهی
بریان باید داد و بعوض آب ماء العسل و اگر در میان تب باشد کشکاب جانی بدهند

سفوف الطین که سعال زمانی که طبع نزله نرم باشد بیدهند صمغ عربی نشاسته گل ارمنی
حب الآس هر یک ده درم کندر سیاوشان هر یک نیم درم شربتی یکدرم صفت قرص کافور که
در این علت زمانی که نزله باشد بکار آید مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ
مغز بهدانه هر یک نیم درم گل سرخ سکر در جمع عربی بادام خندان نشاسته کتیرا رب السوس طباشیر
هر یک یکدرم تخم کاسنی یکدرم کافور نیمدرم قرص سازند صفت شربتی که هر صبح بدهند بنفشه تازه
تخم بهدانه ده درم کتیرا هفت درم تخم پانزده درم شکر ده درم در یک آب حل کنند شبانه
روز و با آتش ملایم چندان بپزند تا بنیمه آید پس صاف کنند و بگیرند شکر داخل کنند و
بقوام آرند صفت شربتی دیگر آب شیرین بیکجا آب سکر با هم به نیمه آید پس شیرین شکر اضافه
کنند و بقوام آرند صفت شربتی که ذات الجنب را نفع دهد بعد از فصد و علامات آن تب
دایم و وجع ناخس در تحت اضلاع و ضیق النفس و سعال و نبض منشاری است پس اگر سبب دم
موافق باشد علامات آن تند و حمرت وجه است و عظم نبض و شدت ضیق النفس و حمرت نفث
است و اگر دم سوداوی باشد شده تکثر بیس فم و شدت و خشونت زبان و سواد
آن و ناچار تغیر و سعرو و سر او دلیل است و اگر دم بلغمی باشد وجع ثقل و خفت
وقت تحس و بیاض نفث با حمره نبض است و علاج کل فصد است لاکن در فصل باسلیق
اما سار رشد اینرو در مطلع اطفال است بنفشه خشک سی درم عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه

خوردن ... (margin note)
خوردن دوغ (margin note)
ذات الجنب (margin note)

سویق مقشر تخم خطمی بکوبند و آنرا با آن یک ده درم فلوس خیار شنبر هشت درم شکر
علی الریق بقدر ما آرند و بار دیگر بادام بدهند صفت مطبوخی مسهل که در ذات الجنب بعد از
ظهور نضج اگر احتیاج شود بدهند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه بنفشه ده درم
فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین سی درم جوشانیده صاف کرده بدهند و اگر
خواهند که قوی تر شود سه درم سنا الشور(?) اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد ده درم
پنج هلیله و اگر خواهند قوی تر شود ترید تراشیده بکوفته اضافه کنند صفت ضمادی که ماده
ذات الجنب را ببرد و سالک(?) کند بنفشه خطمی از هر یک یک کف و پنج هلیله دو جزو آرد جو باقلا
هر یک یک جزو نرم کوفته با موم روغن سرشته ضماد کنند و اگر به تحلیل احتیاج زیاده شود تخم کتان
زیاد کنند و اگر حرارت بسیار نباشد بدل روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن نرگس کنند
و اگر حرارت قوی باشد بدل تخم کتان برگ نیلوفر و کدو تازه بکنند صفت طلائی دیگر
سگ(?) و جو آرد جو اکلیل الملک پوست خشخاش کوفته بیخته ضماد کنند صفت در ذکر
ادویه که در علاج قلب احتیاج میشود صفت ضماد صندل که در ضعف قلب حار که علامات آن
خفقان و عظم نبض بسیار و سرعت و تواتر و شدت حرارت [illegible] و غم بی سبب
و سوزش و تشنگی و مفرح(?) [illegible] از هوای گرم و انتفاع از هوای سرد است بعد از فصد
با مسهل بکار آید صندل [illegible] گلاب سائیده قدری سرکه خشبوی داخل کنند و کافور [illegible]

دا[illegible]

و آب سیب ترش و آب به قدری آب انگور اضافه کنند و پارچه کتانی در آن تر کرده
به هوای سرد خشک کرده ضماد کنند صفت شربت صندل که در این قسم بکار آید صندل سفید
سائیده سی درم کشنیز خشک کوفته پنج درم در آب غوره پانزده درم سرکه قدری آب خالص
کنند صندل و کشنیز را یک شبانه روز در آنها خیسانیده روز دیگر تا آتش ملایم بجوشانند
تا ثلث باقی ماند پس بسیار بمالند و بخرقه گذرانند صاف کنند و یک من نبات در آن حل کنند و بعد
زعفران در خرقه بسته در آن افکنند و بر بالای آتش دارند تا بقوام آرند و خرقه زعفران
در آن مالیده بیرون آرند پس ده درم طباشیر و نیم مثقال طباشیر و نیم مثقال کافور و ده درم
صندل سفید سائیده دقیقی که نیکو نرم باشد داخل کنند شربتی پنج درم با شیره تخم خرفه
بدهند صفت قرص کافور که در این قسم بکار آید طباشیر گل سرخ نیلوفر هر یک چهار درم مغز تخم خرفه
مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدو هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک دو درم و نیم صندل سفید
سائیده سه درم سرطان نهری بریان رب السوس هر یک یک درم زعفران کافور هر یک دو دانگ
ترنجبین ده درم کثیرا یک درم و نیم خلط یکی ده آب انار ترش و نیم کوفته بلعاب بهدانه [illegible]
شیری که تشنگی و حرارت قلب بنشاند آب انار ترش آب سیب ترش آب [illegible]
آب ریباس آب غوره مساوی از شکر بوزن آنها علی الرسم بقوام آرند صفت شربت ابریشم
در ضعف قلب بکار آید و احتراز از قرح و به و سده لکن باید در استسقا و جمیع امراض

بارده را نافع و باه را زیاده کند ابریشم خام پنجاه درم در آب انگور خیسانند یک شبانه
روز و روز دیگر بجوشانند تا به نیمه آید پس صاف کنند و خولنجان و وج و مصطکی هر یک یک درم
زعفران یک درم علاوه کرده اضافه کنند و با یکمن قند بقوام آورند شربتی چهار درم و بعضی
اوقات که زیادتی تقویت عنبر یا مشک یا مفیض مزاج اضافه میتوان کرد صفت شربت
ابریشم دیگر که حکیم عماد الدین محمود شیرازی در رساله که جهت تقویت بدن و تسمین و تقویت باه و نفع
ذکر کرده ابریشم خام باریک شکافته جهت کرده سفید و جهت مویز برد و سنج تیمی عود سوده
صندل یکمثقال سوده دو مثقال آب پوست ترنج یکمثقال سنبل مصطکی بهمن
سادج هر یک یکمثقال بکوفته در کتان کرده ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب
مشک خالص هر یک یکمثقال عرق گاوزبان عرق بید مشک آب سیب شیرین مصفی
آب به مصفی آب امرود مصفی آب انار شیرین مصفی هر یک چهار درم نبات سفید
قند سفید هر یک یکمن عسل مصفی یکچهار یک صفت ترکیب ابریشم را با گلاب و آب بهره
و عرقها و آبها را آن قدر بجوشانند و آنقدر که هوا باشد ابریشم را بیرون
آرند و لیف زنند و در آن نبات و قند کوفته بگدازند و در قوام در ظرف علیحده تعبیه
کنند و مشک را با آن بعد از آنکه شربت قریب بقوام رسیده باشد
باقی را متعاقب حل کنند در ظرف طلا یا چینی یا نقره که در آن اندکی بمالند و بعد

دلشته اعلا دو[illegible]

دلشته اعلا دو دو کنند تا معطر شود و هر روز ده مثقال با عرق بید مشک
بخورند صفت سفوفی که در این قسم بکار آید گل سرخ طباشیر هر یک اربع کشنیز خشک دو
درم کافور شعر اسک تنی یکمثقال تا بیست صفت سفوف دیگر مروارید کهربا بسد لسان الثور
شب یمانی گل مختوم هر یک یکمثقال و نیم شکر طبرزد هفت مثقال شربتی دو مثقال با شراب سیب
صفت مار الجبن که در این قسم بکار آید معلوم شد صفت ضمادی که در ضعف قلب و خفقان
بارد که علامات آن رطامت لون و کسل و کمی تشنگی و انتفاع از هوای گرم و ضعف نبض
و ضعف و ضیق نفس و اختلاج و نفع در حین است بکار آید قسط سنبل سعد دارچینی
سنگ کوفته با آب مورد و ترو شراب ریحانی سرشته ضماد کنند صفت معجونی که در این قسم بکار آید
بهار دانه و پوست پاک کرده بکوبند و آب آن بگیرند و یکشب بگذارند تا صاف شود و
روز دیگر بیلایند و ثفل آن را دور سازند کهنه یکشب بگذارند و روز دیگر بجوشانند و بدست بمالند
و صاف کنند بگیرند از این شراب و یکمن از آب به مصفی هم بیامیزند و یکمن عسل داخل کنند و کشنیز
و دارچینی و قرنفل و مصطکی و قاقله کبار و کبابه هر یک یک درم عود هندی نیم درم زعفران
چهار دانگ و نیم کوفته در خرقه بسته در این شراب افکنند و بر بالای آتش بجوشانند
تا بقوام آید پس حل کنند و یکسا[illegible] یک دانگ مشک سوده داخل کنند صفت ترباق فاروق
شرود لبطلوس که در این قسم بکار آید در جمیع مذکور شد صفت جوارش عنبر که در این قسم بکار آید

در علاج معده ذکر میشود صفت سفوفی که در این باب احتیاج میشود که با چند بیذر
هر یک یک درم پوست ترنج فستق تخم کشوث هر یک نیم درم کوفته با عسل سرشته بدهند صفت سفوفی
دیگر نعناع کهربا هر یک نیم درم تباشیر هر یک سه درم قرنفل دو درم شربتی دو درم
با شراب سیب یا شراب انگوری میبه بدهند صفت دوا المسک تلخ که در ضعف قلب
بارد و رطب بکار آید علامت آن آنست که صاحب او پندارد که دل او در میان آب نهاده اند
و خفقان بر سان او بود که پندارد کبوتر بچه در آب شنا [illegible] و طپید بعد از استفراغ
بحب ایارج فیقرا نسخه که در باب جمع مذکور شد مرکب از ایارج فیقرا با مثقال ایارج فیقرا
و یک درم افتیمون سائیده استعمال کنند در باب صداع مذکور شد صفت دوا المسک
دوا المسک شیرین حار که در این قسم بکار آید در صداع مذکور شد صفت مفرح حار که در
این قسم ضعف قلب بکار آید کهربا برگ [illegible] قلنجان ابریشم مقرض تخم بالنگو هر یک دو درم
لسان الثور گل سرخ هر یک چهار درم مروارید بسد درونج سنبل هندی یک درم و نیم
برگ بالنگو دو درم و نیم بهمن سرخ سفید هر یک چهار دانگ نیم قرنفل یک درم عنبر
مشک هر یک دو دانگ نیم یاقوت دو درم جوارشی معتدل دو درم زعفران یک درم
نبات سه درم کوفته بخته بعسل مصفی سرشته شربتی دو مثقال [illegible] که
در ضعف قلب بارد و رطب بکار آید گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل [illegible]

هر یک سه درم قرنفل زرنباد زعفران [illegible] قاقله هندی جوزبوا هر یک دو درم کوفته
بخته آمله منقی [illegible] در بحمن آب بپزند تا ثلث بماند پس بمالند و صاف کنند و بکمی عسل
داخل کرده بقوام آورند و ادویه در آن سرشته شربتی یک مثقال قبل از طعام و بعد از آن [illegible]
خورده و دل را قوت دهد و دماغ را تقویت کند [illegible] تازه [illegible] فرح [illegible]
و [illegible] کشته صفت سفوفی که در این قسم بکار آید [illegible] ریحان [illegible]
سعد هر یک سه درم [illegible] درونج هر یک [illegible] مشک [illegible] مروارید هر یک یک درم
شکر سفید [illegible] شربتی سه درم با شربت افسنتین صفت شربت افسنتین رومی
یک درم گل سرخ پانزده درم سنبل ده درم زرنباد شیر [illegible] دو درم در ده من آب بپزند تا به نیمه
پس صاف کنند [illegible] بیست درم با سفوف بدهند صفت ضعف قلب و خفقان حار یابس مثل بیدار
[illegible] سوء مزاج حار یابس [illegible] علاج و ضعف قلب و خفقان بارد
یابس مثل علاج [illegible] است صفت حبی که در سوء المزاج سوداوی مذکور که متولد
شده باشد از بلغم زبد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی هر یک یک جزو ایارج فیقرا
یک جزو نیم عود هندی [illegible] حب سازند شربتی دو درم یا سه درم صفت حبی که در این قسم دیگر
بکار آید زبد افتیمون هر یک [illegible] شحم حنظل جوارشی معتدل هر یک [illegible] نفطی
یک دانگ خربق سیاه [illegible] اسطوخودوس دو دانگ [illegible] یک دانگ

حب [illegible] صفت حبی که در خفقان سوداوی که از صفرا محترق شده باشد زبد افتیمون
سنا مکی شاهتره هر یک پنج [illegible] هلیله زرد یک جزو دو دانگ نیم دو جزو لاجورد مغسول
مقشر یک جزو مصطکی یک جزو دو دانگ گل سرخ یک جزو [illegible] کرفته حب سازند شربتی چهار درم
با آب سیب [illegible] صفت حب [illegible] که سبب خفقان سوداوی محض باشد بکار آید
هلیله کابلی افتیمون هر یک پنج درم ایارج فیقرا یک جزو نیم اسطوخودوس [illegible] سیاه یک
جزو یک دانگ مصطکی عود خام سفایج هر یک [illegible] جوارشی معتدل از یک جزو دو دانگ
شحم حنظل یک جزو کوفته [illegible] حب سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال [illegible]
خورده [illegible] صفت [illegible] که ماده سوداوی دفع
کند هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک یک درم افتیمون قرنفل هر یک نیم درم دوا المسک تلخ
سه درم [illegible] تا خمیر شود [illegible] ریحانی حل کنند و بدهند
و در بعضی نسخ [illegible] قرنفل یک درم و نیم جوارشی معتدل [illegible] صفت حبی که در این قسم بکار
می آید ایارج فیقرا افتیمون اسطوخودوس هر یک [illegible] جوارشی [illegible] یک دانگ و نیم
عود هندی مصطکی نعناع هر یک یک دانگ و نیم شحم حنظل غاریقون ملح نفطی هر یک
یک دانگ و نیم خربق سیاه [illegible] صفت سفوفی
که در این قسم خفقان استعمال شود هلیله کابلی هلیله سیاه [illegible] تخم [illegible] تخم بالنگو اسطوخودوس

لسان الثور افتیمون گل ارمنی عود هندی سعد قرنفل [illegible] هر یک یک درم کهربا [illegible]
ابریشم محرق جوارشی معتدل هر یک یک درم و نیم [illegible] هر یک چهار درم کوفته بخته
یک مثقال با آب [illegible] صفت [illegible] که در این قسم مفید است لسان الثور [illegible]
سی درم [illegible] سنبل سادج هندی هر یک دو درم [illegible] چهل درم در [illegible]
بماند [illegible] صفت دوا المسک که در این
خفقان بکار آید مصطکی دارچینی قرنفل سنبل [illegible] قاقله [illegible]
سعد [illegible] عود خام زعفران دارچینی [illegible] تخم بالنگو [illegible] تخم [illegible]
کهربا ابریشم مقرض سادج درونج زرنباد هر یک [illegible] مثقال [illegible] کوفته بخته پوست
هلیله کابلی ده استار [illegible] آب ده [illegible]
صاف کنند [illegible] عسل صاف کنند و بقوام آورند و ادویه در آن سرشته شربتی
یک مثقال یا یازده مثقال شراب سیب شیرین بخورند باب [illegible] در امراض ثدی صفت
ثرب و ثدی [illegible] بعد از [illegible] سوء مزاج بدان که [illegible]
ظاهر است با سوء مزاج ثدی که علامات [illegible]
[illegible]
[illegible]

ارده کنجد را در شراب انگوری حل کنند و صاف کنند و بخورند و ثفل آنرا ضماد کنند

کنجد اسود شراب طعامی معتدل که منی زیاده کند و مسکن درم صفت تمکو خرسبی درم جو مقشر

نخود مقشر بیست درم پسته تازه بیست درم اگر برگ نباشد تخم آن ده درم نودری ده درم

همه را بکوبند و مرغ بیست درم آنرا بجوشانند با چهار عدد دو شاخ بادیانه در یکمن آب بپزند تا پنجاه درم

بماند پس صد درم شیره تازه داخل کنند و بپزند و بخورند روغن بادام و بیست درم شکر افشانند

گداخته کرده بدهند صفت شربتی دیگر که منی زیاده کند ده درم روغن گاو و کداخته با لبنی

شراب انگوری آمیخته بدهند صفت شربتی دیگر ساق لاله آرباجو مقشر بپزند و صاف کنند

قدری شکر داخل کرده بنوشند صفت شربتی دیگر تخم کندر تخم بادرنگ شلغم تخم اسپست

تخم ترب تخم کندنا تخم رازیانه مساوی آرد نخود بریان مثل جمیع کوفته بیخته شربت تخم کنجد درم

کنجد با پیه استخوان تازه بخورند صفت طعامی که منی زیاده کند تخم کندنا تخم شبت حلبه تخم ابهل

نودری هر یک یک درم برگ بادیانه تازه سبوس درم در آنجا خانگی کنند و هر صبح سبی درم عسل

ده درم روغن گاو افشاند کنند و نان در آن کنند و بخورند و اگر مزاج گرم باشد بدل عسل

شکر کنند صفت ضمادی که منی زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادرنج کوفته پنج درم

حلزون آب بادرنج سرشته بر پشت ضماد کنند صفت ضمادی که بنکیه علیحده با ملاح آورد

نیم ...ی جو مقشر بخته برشته طلا کنند صفت داروئی چند که منی در ...ست زیاده نرم

نرم کند زمانی که سبب زیادتی حرارت باشد روغن بنفشه بادام حالبلان قیاکم بر سر بینند

رکیان ... و روغن بنفشه بادام و آب شیره تازه در برگ خرفه ضماد کردن صفت ضمادی که چربی ... بمالند

... آن سردی و قبلی باشد نرم کند بوزنه خشک کوفته بپزند تا مهرا شود و در روغن

در روغن افشانه نموده ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که در این قسم بکار آید حلبه کوفته پنجم بابونه کرده

حلبه سرشته و ضماد کنند صفت طلائی که در این قسم بکار آید خراطین بوده طلا کنند صفت

نطولی که در این قسم سود دهد مرا شیون بوده آرد تخم در برگ عاقرقرحا کرفس زیره نبطی کچر

سنبل تاها حکات صفت دوائی که خوردن آن نفع دهد تخم رازیانه آب رازیانه

بنوشند صفت ادویه که نطول این بکار آید ... برداشتند روغن کل طلا کنند ... تخم

زیره کوفته ... ضماد کنند بعد از استعمال مجففات واو ... ... در حمام در خلوه

واستعمال ریاضت و فی و فصد چون کراهت این مرض جهار ... ارزاق چهارم علاج

نرسته بشد اول انکه از خوردن طفل زیادی ماند سبب روح خارجی محبس شده فاسد میگردد

دوم انکه بجهت ... مقدار حرارت ... میشود و فاسد میگردد سیم آنکه طفل زیاد از

قدری که هضم تواند شود میخورد چهارم آنکه ندی ... میشود و باعث سوء مزاج آن میگردد

صفت ادویه که در ورم ندی که بسیار ... بکار آید آب کشنیز باسکنجبین سرخ باکشنیز تر کشند

در پستان افکند و ... باشند سبب انگوری ... ضماد کنند در ... سایده

بار روغن گل و سفیده تخم مرغ طلا کنند صفت نطولی که در این قسم بکار آید شبنم ... بابونه شبدم

چند نمدیده در آنجا پخته بر سینه و پستان اینها حکیمات صفت ضمادی که در زمانی که ریسه شده

و متعفن شده باشد بکار آید چغندر بپزند تا مهرا شود ... با مغز نان و آرد باقلا بکوبند

در روغن کنجد داخل کنند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر ارده کنجد روغن گاو ... آرد باقلا

بهم سرشته ضماد کنند صفت ضمادی دیگر تخم کتان ... حلبی تخم حلبی ... هر یک انگشت

کرفس بپزند و ضماد کنند صفت ضمادی که در کوفتگی پستان بکار آید ... گرد انه ... بابونه

سرشته ضماد کنند صفت ادویه که در ابتدای ورم پستان بکار آید ... با ... در شاخ

کوسفند کرده بر اموضع نهند سکنجبین و روغن گاو و آرد باقلا در هم سرشته ضماد کنند

برگ عنب الثعلب کوفته بر روغن گل چرب کرده ضماد کنند و بعد از سه روز با خیره والطیه

مذکورست در علاج ورمی که بسبب پستان شیر کرد احتیاج میشود صفت خیره که در ورم

پاره پستان بکار آید بابونه کوفته در آب برگ آب ... سرشته ضماد کنند و ضماد

برگ کرفس ... صفت ضمادی که درد پستان را برد و پلک ... کن

کنجد سوسن ... ساییده ... کوفته ... روغن کنجد

و مغز ساق گاو و ... سرشته ضماد کنند صفت طلائی که پستان را نگاه دارد که بزرگ

نشود اسفیداج قمولیا هر یک ده درم عصاره برگ بید ... بر کشند و قدری

روغن مصطکی داخل نموده طلا کنند و پوست ... بن باشد و تر کرده ... کرده

بر پستان پوشند و به حمام کمتر روند صفت طلائی دیگر گل ... که آنرا طین الحر گویند بیست

درم ... درم ... و ... روز طلا کنند صفت طلائی دیگر گشنیز ...

... سرشته طلا کنند طلائی دیگر طین الحر ... با ... سرشته طلا کنند صفت ...

سوده با روغن ... در هاون ... سایند تا قدری ... داخل شود و بپوشند طلا کنند

باب بیست و چهارم که در علاج درد ... و ... معده کند صفت ضمادی ... که

در ورم حار ... در ابتدا بکار آید آب ... آب ... آب برگ خرفه ...

ساوی با موم و روغن از موم و روغن گل در هاون بمالند تا آمیخته شود صندل سفید

سائیده داخل کنند و در میان ... ضماد کنند صفت ضمادی دیگر آرد جو صندل ...

آب ... تازه در هاون کوفته بر میان ... ضماد کنند صفت ضمادی که

در این ... آرد جو ... مثل ... و آب ... و ...

ضماد کنند و اگر خواهند که قوی ... مثل ... و ... کبوتر

کبوتر ... افزوده کنند قوی تر شود صفت ... که در ... البلع بکار آید

اگر سبب آن سوء مزاج حار باشد علامت آن شدت عطش و ... از شرب

آب سرد است ... آب ... ... خرفه با لعاب ... نوشند

آب کاسنی و آب شیر تازه و آب کاهو و تضمید با بابونه و کافور و آب برگ
کاهو و کشنیز و تدهین بروغن بنفشه سودمند است اگر سبب مزاج بارد و تری باشد علامت آن
ضد علامات حرارت است و تدبیر آن آشامیدن شربت دینار و شربت بادنجویه با طبیخ
افسنتین و مصطکی و جند بیدستر و مربع بادام جرعی و قطع باشد و اگر سبب رطوبت
تری باشد علامت رطوبت فم و کثرت ... ساق و تدبیر آن خوردن شربت سیب و به و
حب الآس و تمر هندی و طبیخ بهمنین و گل سرخ و اهلیلج و نخدان و تدبیر بروغن ناردین و زیت
و اگر سبب یبوست مزاج باشد علامت آن ضد علامت رطوبت باشد و تدبیر آن
شربت بنفشه و نیلوفر با لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و تمر هندی تازه و خیسانیده و تدهین
بروغن تخم کدو و روغن بادام و تضمید بر اضطلی بنفشه با لعاب تخم مرو و روغن بادام باشد
صفت قرص کافور که در سوء المزاج حار سافج معده که علامت آن ترشی آروغ و التهاب
دهان و تشنگی و لذت یافتن از هوای سرد بکار آید طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیار
مغز تخم خرفه هریک یکدرم گل سرخ هفت درم کافور یکدرم زرشک منقی شش درم گل ارمنی
چهار درم کوفته بیخته با آب به سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال یا نیم با آب خرفه یا دوغ
گاو دهند صفت سکنجبین سفرجلی که در این قسم هرگاه معده ضعیف باشد مفید است
به زرشک ... و دوانه پاک کرده بکوبند و آن ... بکاهند و ... صاف کنند

و مقدار یکمن آب بیخ است ... شکر سفید داخل کنند و بقوام آرند صفت
شربت انار که در این قسم بکار آید آب انار ترش یکجزو شکر نیم جزو بجوشانند و اگر سبب
زیادتی ضعف احتیاج شود دو دانگ عنبر بود تا زه در آن بیاشامید و بیرون آرند صفت سفوفی
که در این قسم بکار آید گل سرخ ده درم طباشیر سه درم کشنیز خشک دو درم شربتی دو درم با یکی
از شربتهای مذکور بدهند صفت ضمادی که در این علت بکار آید آب برگ کدوی تازه برگ
و ساق خرفه را بکوبند صندل سفید ساییده اضافه کنند و اگر سوء المزاج حار بعد
خشکی باشد شیر مقشر بادام و روغن بادام و شیر خر باید داد صفت شربتی که مواد دفع کند
هرگاه عادت قی کردن باشد و علامت زیادتی مواد از ... و غثیان و خروج آن باشد
یا بزاز یا بول و ... بعد از حل ... در آن نیم
خربزه و بیخ ... در آن ... باشند ده درم سکنجبین ده درم نمک طعام با هم آمیخته بیاشامند
صفت مطبوخ افسنتین که مواد فوق معده را دفع کند افسنتین رومی نیم درم گل سرخ چهار درم یا ده درم
تمر هندی بیست درم همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا ربع باند صاف کنند و مقدار سی درم
سکنجبین یا هفتاد درم از آن مطبوخ حل کرده صاف کنند و یکدرم معجون داخل کنند
دیگر صفت مطبوخی دیگر که همین عمل کند تمر هندی بیست درم آلوی سیاه بیست عدد
گل سرخ ده درم تخم کاسنی یکدرم پودنه ... از کلاب ... سی درم سکنجبین در آن حل کنند

و صاف کنند و دو دانگ ... ساییده اضافه کنند صفت شربتی ... شربت افسنتین ...
که با ایارج بجهة پاک کردن معده از مواد ... افسنتین رومی نیم درم گل سرخ بیست
درم در یکمن آب ... تا ربع بماند پس صاف کنند و قدری شکر در آن حل کنند صفت حب ایارج
که شربت افسنتین بدهند ایارج فیقرا یکدرم هلیله زرد گل سرخ هریک نیم درم آب کاسنی ...
حب سازند صفت ماء الجبن در زمانی که مواد در معده متولد و بلغم و جمع باشد ... و دفع
کند شیر بز که کاسنی و کاهو و کشنیز تازه ... داده باشند ... و ...
سکنجبین ساده ... مقدار دو دانگ ... از آتش ... بود
تا ... صاف کنند دو دانگ ... هندی ... زرد
باشد و بیست مثقال ... در آن حل کنند ... صفت مطبوخ تمر
که در این باب نفع دهد افسنتین رومی نیم درم گل سرخ هفت درم ...
ده درم آلوی سیاه بیست عدد مویز منقی از دانه بیست درم تمر هندی بیست
درم در ... آب بجوشانند ... صاف کنند ... چهل درم
یا ده درم شکر و یکدرم ... صفت نوعی ایارج فیقرا که معده از صفرا پاک کند
... و دارچینی هریک ... حب ... عاب
معده ... باشد ... کند ... صفت

شربت انار ... که معده از صفرا پاک کند ... انار ترش آب انار ... از هریک
یکمن با آتش نرم بجوشانند ... صاف کنند و یکمن شکر اضافه کنند و بقوام آرند و
یکدرم ... زعفران ... درم
صفت گوارش ... که معده را از رطوبت پاک کند ... یکدرم
... گل سرخ ... عود ... کافور ... افسنتین ...
... گل ... حرارت ... و ... باشد
بادی بدهند صفت جوارش طباشیر که معده را قوت دهد طباشیر ده درم گل سرخ ... درم
سماق منقی ... درم گلنار یکدرم ... یکدرم مصطکی عود خام هریک ... درم شربتی
... درم با آب ... صفت جوارش طباشیر ... گل سرخ ده درم طباشیر ... درم
یکدرم ... درم کافور ... درم مصطکی ... شکر ... گل
... صفت جوارش ... که معده را قوت ... دارد
هریک ده درم عود ... شربتی ... درم صفت طلائی که معده را
قوت دهد گل سرخ صندل سفید قدری کافور با آب ... و گلاب ... بسایند
... صفت ... که در زمانی که ... باشد ...
... و آب ... بکار آید ... گلاب ...

پس از دو ساعت معجون خیارشنبر. صفت حبی که در این قسم بکار آید هلیله زرد یک درم و نیم
سقمونیا دو دانگ مصطکی دو دانگ غاریقون نیم درم در آب عنب الثعلب سرشته بدهند. صفت حب
امروسیا مجفف که در این قسم بکار آید صبر سقمونیا افسنتین ملتی هر یک نیم درم زرد و زنجبیل
کرفس تخم نیم درم سقمونیا دو درم و بعد از استفراغ تقویت کنند معده را به کل قند و جایشته در
کل سرخ تخم کرفس. صفت شیری که سوء مزاج حار با بیش ماده مره که علامت آن تشنه عطش
خشکی زبان و زردی لبان و سر جلب زیب مزاج معده و شدت آن و خوردن شکر و دوا
ولعابهای تازه و افسجه طهور حقیقت بادیه معمول اندر قین شیره و روغن بادام و شکر است.
صفت معجون فتاد اولیقون که در سوء المزاج بارد سازج معده که علامت آن قلت هضم
در بالای اشتها و نفخ و قراقر و لین شکم باشد است بکار آید زنجبیل فلفل سنبل الطیب
درم مصطکی نانخواه هر یک چهار درم تخم کرفس بوزیدان هر یک نیم درم زیره کرمانی
سلیخه حب البان عاقرقرحا هر یک دو درم ساذج هندی یک درم کوفته با عسل سرشته. صفت
دواء المسک اوراشیبا که در باب صداع و فلاحق که در حمی ربع و دیگر [illegible] و ابطلوس
که در باب سبات و حلبه که در امراض قلب مذکور شده و در این علت با جلابی که در آن آنیسون
و مصطکی و عود و سنبل پخته باشند بدهند احتیاج بذکر نیست. صفت جوارشی که در این
علت با جلاب مقوی بدهند انیسون نیم درم فلفل دار فلفل هر یک دو درم زنجبیل

خولنجان هر یک دوازده درم جوز بوا قرفه قرنفل هر یک نیم درم مشک نیم درم شکر تبرزد با عسل
سرشته شربتی سه درم. صفت سفوفی که در این ضعف معده بکار آید از چیزهای گرم و خشک
افزار که و چیزهای گرم و زمش سرشته ریحانی مزاجی قبیل و سیر و عسل بدهند و در روغنها
خوشبوی بر فم معده مالند چون روغن سوسن و روغن قسط یا روغن بیان آن چه قدری
موم و گردک مصطکی درد رکا دارند و اگر سوء المزاج مفرط باشد زفت گرم ضماد کردن
نیز سود دهد. صفت اطریفل صغیر که در ضعف نافع است و که در حمای بلغمی مذکور شده و در سوء المزاج
رطب ساذج معده که علامت آن قلت عطش و نفرت از اغذیه رطبه و تازی باشد و کثرت لعاب
و سستی نزول طعام است احتیاج بذکر نیست. صفت معجونی که در سوء المزاج بارد رطب
معده که علامت آن تازگی تری دهان و ارتخای ژرنگ و قلت شهوت و میل با غذیه حریفه و غشی
وقت عطش یا عطش کاذب یا ضعف انبعاث لعاب و کثرت تهوع است استعمال نمود و بعد از
خوردن مایع شور و ترش و تخم ترب تخم کرفس انکم زنجبیل هر یک نیم درم از آن با سکنجبین ترنج
و در طبیخ لوبیا و شبت مطبوخ نیم گرم بدهند. صفت مقوی اول کیشیده زنجبیل سنبل الطیب نیم جوز
هر یک نیم درم بورنا نان بلعطام هر یک نیم درم کوفته سکنجبین عسلی سرشته در طبیخ زیرا
و شبت حل کرده دهند. صفت برشعشا مجرب. صفت حب اصطمخیقون که در باب طب نافع
فیثرا که در باب سکته و حب ماء الاصول که در باب فالج مذکور شده و در این علت استعمال آنها نفع است

دفع بقیه بلغم بدهند احتیاج بذکر نیست. صفت جوارشی بجهت درد سر که در این قسم
استعمال مجرب است ساذج هندی دو درم قرنفل جوزبوا زعفران عود خام هر یک
سقمونیا مصطکی هر یک نیم درم شکر نیم درم آب کرم معلوفه بدهند. صفت
ایارج که معده را از اخلاط غلیظه پاک کند تخم کرفس شش درم افتیمون رومی اسارون بادیان
از هر یک دو درم فلفل سفید ساذج هر یک نیم درم قسط سنبل رومی کاشم
هر یک دو درم زعفران مصطکی هر یک نیم درم صبر مثل همه سرشته شربتی یک مثقال. صفت حب الایارج
که در این قسم که گاه از ایارج کاره باشند بدهند حب البان عود هندی سلیخه دارچینی
مصطکی سنبل اسارون زعفران اسارون قرنفل جوزبوا هر یک نیم درم شکر غاریقون
دو مثقال زبده ده درم سقمونیا دو مثقال تحلیل کرده در آب کرفس سرشته حب سازند شربتی
دو درم و نیم. صفت کمونی کبیر که در این علت بعد از استفراغ بکار آید زیره کرمانی مدبر سه
درم زنجبیل سداب فلفل بوره نان هر یک دو درم کوفته با عسل سرشته. صفت کمونی سیبختجه
که مزاج تحلیل برد و تحیه را انفع دهد و هضم کند بوره نیم درم کمون کرمانی مدبر فلفل سفید
دار فلفل فلفل سیاه هر یک جزو قال الشیخ و هذا ای المرئی بعمل علی تشحیم
در ماعل من اجزاء متساویة فی جمیع اخلاطها اعنی الکرفس والفلفل والدار والفلفل والیه رفی
و هذا النوع یحل الطبیعة جدا و هی خلاص الاصناف باقیه لم تنقص بسبب و من البورق النصف

هذا الکمیه و یجاز من الکرفس [illegible] حاذق ثم یغلی و یکون ابیض و فی الکلمه یقوی المعده
الذی من الدار فلفل الاسود و هذا الی لیست صغارا و لا منجمه و لا یکون قشره غلیظا بل من القلبه
الوزن الکبار الصحیح و البورق فلیکون ان الجید الذی لم کانت طبیعته محتبسا البورق الدی
تقدمن و هو الاحمر و اذا اعلم ان کان محل الطبیعه استعملت البیع رفی الاکثر و یکون بالطبع
من النصف من کیل و اعلی من الادویه والورق السداب ایضا فیکون بانیجیرا رد ذلک
انه صفه شدیدا کان حارا و اکان استحانه فوق المقدار وان لم ینتفع انفع
رطوبه ما نقصیه لم یبع ستقه الجمع فی من اجل ذلک لا ند یطلعها یا قوا احده و هذاه اربعه
الفاف رمان حلمن بعض ترو الزنوده ما لاجتهاد فی حفظ علیه مدفها البرعسل
فاذا اصحبت الیها و فی ماء الشیر او فی غذاء آخر برای و هذا ادویه بوجد تفرد ا
قبل الغذاء و بعد الغذاء والذی یخلط بالعسل فادفی فی هذا الحال و ذلک انه یذهب البقع
املاه و ینبغی ایضا ان یکون العسل جیدا اذا احتیج ان یکون و هو فی الحال الرواج و ینبغی
تغره و یحتاج ان یعلم ان الملح اذا اردت ان یکون استعمالهم النزفی الی ان یکون
فی الادویه مجرب و الادوی. صفت معجون فلافلی که در این قسم بکار آید
فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی لوبیا به آمله مقشر شیطرج هندی نارمشک
بزر برنج قصب الذریره ثعلب مصری تخم سلیخه اسارون هر یک ده درم بادیان نیم درم عسل مصفی بیست درم

کرفته بوقت خواب یکسر چندان عسل ریزند چهل شبانه روز در میان جو نهند بعد از آن
شربتی یک مثقال صفت معجون خلافی که در این قسم بکار می آید در حمی ربع بکار آید و مذکور شده
صفت قرصی که جهت تقویت معده و دفع بلغم با کلیتین سود دهد گل سرخ سه
درم عود سنبل مصطکی سلیخه اذخر دارچینی افسنتین از هر یک یکدرم کوفته به شراب ریحانی سرشته
قرص سازند هر یک یک درم [illegible] ایشان در
آن [illegible] صفت [illegible] که معده را قوی کند [illegible]
نرمی باز دارد [illegible] و تفل آن را در شراب کهنه [illegible]
[illegible] چهار من عسل مصفی چهار من [illegible] آمیخته
بقوام آورند و از آتش بگیرند و مشک و عود هندی و جوزبوا و قرنفل و زعفران
و دارفلفل و قاقله هر یک دو درم کوفته داخل کنند شربتی پنجدرم تا ده درم صفت
شراب سنبل که در معده بلغمی [illegible] سود دهد [illegible] شربتی بیست درم
[illegible] کنند و دو من عسل صاف [illegible] کنند و بقوام آرند
شربتی ده درم صفت شراب [illegible] از انافع است و معده [illegible]
در دو من آب بجوشانند و کف بگیرند و بقوام آرند پس از آتش بگیرند و یکدرم مشک
و یکدرم زعفران سوده در وی حل کنند شربتی از دو درم تا پنجدرم صفت شراب [illegible]

[illegible]

که تقویت معده و دماغ کند [illegible] سود [illegible] است [illegible] و زعفران از هر یک یکدرم [illegible]
صفت شراب عود هندی عود هندی [illegible] از هر یک پنجدرم [illegible] و قرنفل و
مصطکی و جوزبوا از هر یک دو درم نیم کوفته در خرقه بسته [illegible] تا نیمه بماند [illegible]
خرقه را بدر آرند [illegible] داخل [illegible] و بقوام آرند
و یکدانگ مشک سائیده داخل کنند شربتی پنجدرم صفت شرابی که این قسم معده را
سود دهد پوست ترنج ده درم عود هندی [illegible] زنجبیل ساذج هندی قاقله
زنجبیل دار فلفل [illegible] قرنفل مصطکی سنبل [illegible] جوزبوا از هر یک دو درم [illegible] کوفته [illegible]
جدا در خرقه جدا بسته و در [illegible]
[illegible] و دو من عسل [illegible] داخل کنند و بقوام آرند و از آتش [illegible] و مشک و عنبر [illegible]
هر یک [illegible] داخل کنند شربتی [illegible] درم تا پنجدرم جوارش عود که معده را
قوت دهد عود و قرنفل زنجبیل قاقله ساذج زنجبیل دار فلفل هر یک دو مثقال زعفران یکدرم
کوفته با عسل مصفی بسرشند شربتی [illegible] درم صفت سفوف عود که معده را از رطوبات پاک کند
قرنفل کبابه از هر یک پنجدرم مصطکی [illegible] از هر یک [illegible] درم عود خام [illegible]
گل شربتی یک مثقال تا [illegible] مثقال [illegible] صفت جوارش [illegible] که برودت معده و قولنج
و ضعف [illegible] را سود دهد پوست ترنج عود هندی کبابه قرنفل قاقله جوزبوا از هر یک پنجدرم

نارمشک انیسون تخم کرفس [illegible] از هر یک [illegible] درم روغن [illegible]
[illegible] زعفران از هر یک [illegible] درم عنبر یک مثقال [illegible] روغن [illegible]
هر دو در عسل حل کنند [illegible] بسرشند شربتی از یکدرم تا دو درم جوارش
نارمشک که [illegible] معده [illegible] زنجبیل فلفل دار فلفل از هر یک [illegible] درم نارمشک [illegible]
سنبل [illegible] کوفته [illegible] بعسل بسرشند حب [illegible]
[illegible] که معده را پاک کند دارچینی قصب الذریره سلیخه [illegible] تفاح اذخر [illegible]
[illegible] کوفته در ده من آب [illegible] تا نیمه آید [illegible] صاف کنند [illegible]
و در [illegible] زعفران [illegible] مصطکی [illegible]
صبر [illegible] شربتی [illegible] درم تا [illegible] درم صفت [illegible]
معده سرد [illegible]
[illegible]
آتش [illegible] عسل داخل کنند و بقوام آرند شربتی
[illegible]
[illegible] صفت دارویی که [illegible] بعسل
سرشته [illegible] در طعام [illegible] داخل کنند صفت شراب [illegible] که تقویت معده

[illegible]

[illegible] حلوبات [illegible] تخم کرفس تخم [illegible] رازیانه انیسون [illegible]
[illegible] قرنفل دارچینی دار فلفل [illegible] سنبل قرنفل جوزبوا زنجبیل [illegible]
هر یک یک مثقال [illegible] ده مثقال همه را در دو من شراب [illegible]
[illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] کوفته [illegible]
[illegible]
[illegible] مصطکی که معده را قوت دهد [illegible] درم مصطکی
[illegible] درم [illegible]
[illegible] که در [illegible] معده [illegible]
معده [illegible]
[illegible] استعمال شود
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفت معجون [illegible] که در [illegible] معده [illegible]
[illegible]

مغز بادام تلخ فلفل دار فلفل وج بردشته از هر یکی یک درم جند بیدستر جاوشیر سلیخه از هر یک
دو درم با عسل سرشته شربتی سه درم صفت معجون ابهل که در این مرض بکار آید ابهل نانخواه
کندر دارچینی وج سعد سادج کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی مثقالی تا دو درم صفت جوارشی [illegible]
که در این باب بکار آید در سوء مزاج بارد معده ذکر شده صفت جوارشی [illegible] زنجبیل [illegible]
فلفل دارفلفل از هر یک [illegible] درم انیسون مصطکی [illegible] از هر یک دو درم
[illegible] پانزده درم نانخواه تخم کرفس یک دو درم کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی دو درم
صفت کمونی که در این باب نفع کند در سوء مزاج بارد ذکر شده صفت ضمادی که در ریاح [illegible]
که علامت آن غلظت طبع و باد [illegible] بعد از [illegible] هضم در [illegible] است [illegible]
[illegible] حب الغار [illegible] معده [illegible] کوفته بیخته ضماد کنند صفت [illegible]
که هرگاه [illegible] طعام خورند [illegible] دو ساعت [illegible] معده [illegible]
[illegible] آرام [illegible] در میان [illegible] روز [illegible]
[illegible] در سکنجبین عسلی [illegible] روز دیگر در این سکنجبین [illegible]
[illegible] آن [illegible] بعد از [illegible] قدری [illegible]
صفت [illegible] که بعد از قی کردن [illegible] نفع دهد در [illegible]
صفت معجون [illegible] بعد از [illegible] در این علت بکار آید [illegible]

ضعف شهوت

مذکور شد صفت [illegible] که در این کوفت بکار آید بعد از قی [illegible] انیسون تخم کرفس از هر یک
چهار درم افسنتین رومی ده درم [illegible] درم فلفل جند بیدستر افیون از هر یک دو درم
نیم کوفته بیخته [illegible] صفت [illegible] بعضی ادویه که در ضعف شهوت [illegible]
محال [illegible] معده است و علامت آن آنست که آنچه خورده باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] بکار آید [illegible] زرنیخ [illegible] فلفل [illegible] که [illegible]
[illegible] کرده باشند [illegible] در این باب نفع است [illegible]
[illegible] غذای [illegible] زیره [illegible] باشند [illegible]
[illegible] افیمون [illegible] صفت ضمادی که در این علت [illegible]
دماغی که [illegible] معده می آید بعد از [illegible] دماغ استعمال [illegible] علامت آن آنست [illegible]
[illegible] طعامهای [illegible] حب الغار [illegible] از هر یک ده درم [illegible]
پانزده درم [illegible] ابهل [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک چهار درم [illegible] درم [illegible] سنبل [illegible]
چهار درم مصطکی [illegible] درم کوفته [illegible]
[illegible] ضماد کنند صفت [illegible] که در سوء مزاج حار معده که در سوء مزاج بارد
معده مذکور شد و [illegible] که بعد از بیماری [illegible] ضعف [illegible]

باشد احتیاج بذکر نیست صفت شربت پودنه که در این ضعف شهوت بکار آید انار
[illegible] با پوست بکوبند و [illegible] پودنه را بکوبند و آب بگیرند و نصف آب
انار و چند وزن آن شکر داخل کنند و بقوام آورند شربتی [illegible] صفت سفوفی که در این
[illegible] بکار آید [illegible] ده درم [illegible] دو درم قاقله [illegible] صفت
شربت [illegible] که در این [illegible] بکار آید افسنتین رومی صد درم
[illegible] آب [illegible] و صاف کنند [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible] ده استار
[illegible] دو استار عسل و پانزده استار آب [illegible] داخل کرده و
با آتش نرم بقوام آرند صفت بعضی تدابیر که در جوع الکلب [illegible]
باشد استعمال میشود و علامت آن بسیاری اکل و [illegible]
لاغری بدن و سوزش فم معده در زوال آن [illegible] خوردن غذا [illegible]
[illegible] نهادن [illegible] معده [illegible]
و جوارش [illegible] آب [illegible] دادن [illegible]
[illegible] دادن [illegible] صفت غذائی که در این [illegible] بکار آید
بره [illegible] و [illegible] زیره [illegible] دو [illegible]

جوع الکلب

جوع البقر

جوع البقر

از آن برداشته و در آن [illegible] اندکی [illegible] دارچینی [illegible]
کوفته بیخته در آن [illegible] صفت جوارش [illegible] که در این علت هرگاه [illegible] معده [illegible] استعمال
شود زمانی که [illegible] در سوء مزاج بارد معده مذکور شد صفت معجون [illegible]
که در این باب نفع دهد فلفل نانخواه انیسون [illegible] سنبل [illegible] درم [illegible]
سی درم کوفته [illegible] شربتی [illegible] درم صفت بعضی تدابیر که در جوع البقر [illegible]
و [illegible] در سوء مزاج حار بدن و معده بکار آید [illegible]
و خوردن [illegible] صفت
[illegible] که صاحب جوع البقر را نفع دهد و آن [illegible] معده و [illegible]
[illegible] زیره [illegible] دارچینی [illegible]
[illegible] آب [illegible] و آب [illegible]
داخل کنند و [illegible] و [illegible] داخل
کنند و [illegible] صفت ضمادی که در این علت بکار آید [illegible] سنبل [illegible]
مصطکی [illegible] قدری [illegible] کرده ضماد کنند صفت
دوائی که [illegible] که [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] درم [illegible]

صبر زرد نشاسته ده درم خشخاش خاف شش درم تخم کاهو چهار درم مرو درم [illegible]
در میان آب زیره مانند بنه [illegible] اسهال کند این جمله بکوبند و شربت باشد یک [illegible] صفت
دوائی که در این علت بکار آید فاقله [illegible] مغاث [illegible] بمساوی نبات بوزن کل [illegible]
یک درم صفت دوائی که در این علت بکار آید [illegible] دو درم [illegible] یک درم [illegible]
هلیله سیاه بلیله آمله [illegible] بجلد [illegible] الحدید [illegible] مثل آن آب [illegible]
[illegible] کشند [illegible] روز [illegible] صفت [illegible] آن [illegible] آن [illegible] بیان کرده
در [illegible] و [illegible] کنند [illegible] بیان کرده و [illegible] کند چند [illegible]
بدین [illegible] و بکار برند صفت دوائی دیگر [illegible] درم هلیله بلیله آمله [illegible]
یک درم [illegible] ابریشم [illegible] شربتی یک درم [illegible] که در آن مصطکی
و [illegible] صفت [illegible] که در این علت بکار آید [illegible] حامله
[illegible] استخوان [illegible] بیان [illegible] بیان [illegible]
آب آن [illegible] و اگر این [illegible] در آب [illegible] که فلفل سائیده در آن کرده [illegible]
[illegible] صفت ادویه که [illegible] کل اگر خورند [illegible]
[illegible] صفت دوائی
که رفع عطش که [illegible]

عطش

[illegible]

حرارت [illegible] و مطبوخ هلیله با ماء الجبن [illegible] درم هلیله زرد دو
دانگ [illegible] ده درم شکر [illegible] آن [illegible]
[illegible] ماش [illegible]
[illegible] بادام [illegible] صفت قرص [illegible] کافوری که در عطش [illegible]
[illegible] و علامات آن آنست که از استنشاق هوای [illegible] ده درم
[illegible] صفت [illegible] عطش تخم کاهو تخم خیار [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] صفت آبی که تسکین عطش کند [illegible]
مغز خیار مغز خیار بادرنگ [illegible] و کلاب [illegible] کند و قدری
کافور در آن [illegible] آن [illegible] افزایند و قدری [illegible]
سائیده داخل کنند و بعوض آب [illegible] صفت شرابی که تسکین [illegible]
[illegible] که ده یا [illegible] کنند [illegible] زبان [illegible]
[illegible] و اگر ترشی خواهد آب انار ترش [illegible] آب انار [illegible]
آنقدر [illegible] و اگر خواهند [illegible] شکر کنند و اگر [illegible]
بعوض شکر عسل کنند و هر گاه ترشی [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] هر گاه شیرین [illegible] خواهند [illegible]

فواق

و بادی [illegible] فلفل [illegible] صفت [illegible] که فواق بلغمی را بعد
از قی کردن [illegible] و [illegible] آب [illegible] تخم [illegible] سود درم و
علامات آن کثرت [illegible] و ثقل معده [illegible] طعام در معده [illegible] است
[illegible] صفت [illegible] که در سوء مزاج بارد معده و تریاق فاروق که در باب
[illegible] که در علاج و تریاق اربعه که در باب [illegible] مذکور شد و در این قسم [illegible]
که علامات آن حدوث بعد از [illegible] و خوردن اغذیه [illegible] و [illegible] است
بکار می آید احتیاج بذکر نیست صفت [illegible] کردن [illegible] که
[illegible] آن [illegible] معده [illegible] اخلاط حاده و علامات آن حرقت [illegible] معده
و حدوث بعد از اکل غذا [illegible] سودا یا صفرا است [illegible]
[illegible] یا [illegible] بادام و امثال آنست احتیاج است معلوم است صفت ادویه
که در این علت [illegible] و علامات آن [illegible] و [illegible]
[illegible] مذکور است صفت ادویه که در فواق [illegible] بعد از استفراغات و [illegible]
حاده [illegible] و غیره در [illegible] مذکور
[illegible] صفت [illegible] که در سوء مزاج بارد معده و [illegible] که در باب [illegible] مذکور شد و

در علاج [illegible]

[illegible]

حب [illegible]

در علاج [illegible] بعد از قی بکار می آید احتیاج بذکر نیست صفت حب مصطکی که
در [illegible] بعد از قی بکار می آید مصطکی دو مثقال قرنفل یکمثقال قاقله [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] یکمثقال [illegible] یکمثقال [illegible] صفت
معجون [illegible] که در [illegible] و معجون [illegible] که در [illegible] که در سوء مزاج
بارد معده مذکور شد در علاج [illegible] بلغمی و سوداوی [illegible] بکار آید احتیاج بذکر نیست
صفت [illegible] ادویه که [illegible] که [illegible] آن [illegible]
رسیده باشد [illegible] مصطکی [illegible] قرنفل
[illegible] و معجون [illegible] و [illegible] و معجون [illegible]

[illegible]

مذکور شد [illegible] نافع است صفت [illegible] که [illegible]
[illegible] که سبب آن صفرا باشد و علامات آن التهاب عطش و حرارت [illegible]
است بعد از قی [illegible] استفراغ [illegible] صندل سرخ
[illegible] صفت هلیله که در سوء
مزاج بارد معده [illegible] در ضعف [illegible] مذکور شد
[illegible] بلغمی [illegible] بعد از قی [illegible] اسهال [illegible]
با عسل [illegible] احتیاج بذکر نیست صفت [illegible] و علامات آن

عدم التهاب و عطش و وجود تقیح و قراقر و حموضت با ملوحت با علاوه مایحتاج مالیخولیا است باید و بعد از آن
بلغم و بلادر و ورد و سماق قطره سبب المخیه و گرفته بریان کرده بین سرکه شسته شربتی یک مثقال با ملح
بدهند و اگر سبب قی صفرا باشد از عضوی یا از تمام بدن مطبوخ هلیله در نقیع صبر و فصد
باسلیق تنقیه کنند و علامت آن اعراض صفراوی باشد بلکه بعد از قی ساکن شود و اگر عود
کند **صفت** ضمادی که در این علت که ماده از بدن بریزد بعد از تنقیه بکار برند آب بریان
آب بریان صندل سفید گل سرخ مورد ... عود کافور ملوسی معده ضماد کنند
شربتی که قی مذکور باز دارد و درد جگر ساکن کند آب آلو سیاه آب انار
هر یک ده درم ... مصطکی یکدرم زعفران چو دانگ با زعفران بسایند و در
این آب حل کنند جمله یک شربت باشد **صفت** شربتی که قی صفرا باز دارد آب انار ترش
آب سیب ترش آب لیمو آب سماق حب الآس ... هر یک ... در آب
... جمله یک شربت باشد ... شربتی ... یکدرم ...
سائیده بدهند **صفت** شربتی دیگر که قی صفراوی و اسهال صفرا باز دارد ... ترش
سیب ترش امرود ... انار ترش ... آب ... سماق آرد
... حب الآس ... در آب ... بسایند ...
بقوام آرند ... پوست ... در آن ...

صفت سفوفی که

صفت سفوفی که قی صفرا باز دارد عود خام هر یک ... درم گل سرخ پودنه
... هر یک نیم درم سماق چهار درم انار دانه ده درم کوفته با شراب سیب یا شراب ریباس
یا آب ... بدهند **صفت** سفوفی دیگر گل سرخ و سماق هر یک پنج درم گل ... و ...
سه درم کوفته کافور نیم درم ... بسایند شربتی سه درم با آب انار ترش یا سیب یا آب ...
بدهند **صفت** سفوفی دیگر که قی صفراوی باز دارد طباشیر سفید نیم درم گل سرخ چهار درم
تخم خرفه تخم حماض هر یک نیم درم سماق ده درم ... هر یک یک مثقال گل ...
ده درم ... سه درم عود خام سه درم شربتی دو مثقال با شراب ... **صفت** ...
که در علاج قی بلغمی ... که ماده در فم معده باشد بکار آید ... شانه ...
... سکنجبین عسلی ... سائیده ... یکدرم ...
صفت دواء المسک ... که در ... بکار ... سوء مزاج بارد معده ...
بوده که در ... مذکور شد و در این ... قی کردن نفع دهد احتیاج بذکر
نیست **صفت** حب ... و غیره و حب مصطکی که در ... ترش ...
که ... و حب الافاویه که در ... معده مذکور شد و در ... مذکور که ماده در فم
معده ... اسهال بکار ... احتیاج بذکر نیست **صفت** ... که ماده بلغم ...
در ... معده ... آن ...

آب ... که ... در آن ... باشد بخورند ... **صفت** ... که ... معده
را از بلغم پاک کند ... هلیله سیاه هلیله کابلی هر یک دو درم ... گل
... هر یک درم ... فلفل ... ایضاً ...
هر یک دو درم ... مصطکی ... درم ... ایضاً ...
... **صفت** شربتی که بعد از قی بلغمی ... معده را قوت دهد ...
... مصطکی ... درم ...
... یکدرم عود هندی ... یکدرم ... سائیده ...
کند **صفت** سفوفی که بعد از قی بلغمی معده را قوت دهد ... مصطکی عود
... هر یک دو درم ... یکدرم با ده درم گلقند بدهند **صفت** سفوفی دیگر که
در این ... بکار آید عود مصطکی هر یک ... و ...
... هر یک ... شربتی یک مثقال با آب ... بدهند و اگر ...
... **صفت** ضمادی که بعد از قی بلغمی بکار آید
... مصطکی سنبل عود ... جوزبوا قاقله ... زعفران
کوفته با ملوسی ... **صفت** ... که در علاج ... الدم که سبب آن ...
... باشد ... بعد از فصد ... قوت ...

زمانی که ضعف

زمانی باشد بکار آید صمغ عربی پانزده درم کهربا ... گل ... طباشیر سفید ...
گلنار ... هر یک ده درم ...
هفت درم ... سه درم افیون یکدرم تا دو درم شربتی سه درم با آب باران یا آب ...
... **صفت** قرص کهربا ... که هر گاه ... و علامت آن ...
... معده باشد ... هر گاه ... باشد ... مذکوره
بعد از خوردن ... باشد ... از جمله علامات است
بکار آید ... هر یک ... کهربا ... درم ... گل مختوم هر یک ده درم
... دو درم ... گلنار سه درم افیون دو درم دارچینی ... درم ... ده قرص سازند شربتی
یک قرص ... **صفت** قرص
گل که در قی الدم ... بکار آید ... اصفهانی ... معقول ...
هر یک سه درم گلنار ... هر یک دو درم ... معقول ... هر یک ...
زعفران هر یک نیم درم ... یکدرم ... کوفته ... با آب باران ... قرص سازند
هر یک دو درم شربتی ... **صفت** ...
... که در ... مذکور شد ... قی الدم که سبب آن ... باشد
بکار آید احتیاج بذکر نیست **صفت** ... که در ... معده ...

و عوق ناقص است بکار آید تخم شبت فودنج در آب [illegible] نبات و صاف کند با سکنجبین [illegible] بدهند
یکجا [illegible] و خوردن جمیع انواع [illegible] مضر است [illegible] [illegible] در معده نفع
عظیم دارد صفت ضمادی که در [illegible] حاره که علامات آن کرب و عطش شدید و بی قراری و وجع معده
و التهاب و قلق شدید است بعد از دفع اغذیه فاسده در معده تجربه سکنجبین [illegible] بر معده نهند
صندل سرخ [illegible] برگ [illegible] و [illegible] قدری کافور قدری صفت ضمادی دیگر آرد جو
اسپغول [illegible] ضماد کنند صفت ضمادی دیگر به [illegible] [illegible] گل سرخ کشنیز
افسنتین سود مصطکی روغن [illegible] در هم آمیخته ضماد کنند صفت ضمادی دیگر به [illegible] برنج
شکوفه تخم [illegible] آس سماق اقاقیا گلنار [illegible] آب [illegible] [illegible] ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر خاک [illegible] گل [illegible] [illegible] مانند صفت
[illegible] که قی باز دارد [illegible] آس [illegible] انار [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] صفت [illegible]
علاج [illegible] قی باز دارد [illegible] سوء المزاج [illegible] و علامات این [illegible]
[illegible] و [illegible] اغذیه [illegible] ده [illegible] قاقله کبار
[illegible] درم [illegible] ده درم [illegible] ده درم
[illegible] صفت قرص [illegible] ده درم [illegible]

فافهم [illegible]

قاقله [illegible] کافور [illegible] دانک [illegible] دانک [illegible] بسازند
[illegible] یکمثقال با [illegible] شربت [illegible] صفت قرص [illegible] بازدارد پوست انار [illegible]
[illegible] حب الآس سماق [illegible] گل ارمنی [illegible] [illegible] یک [illegible] درم [illegible]
قرص سازند [illegible] یکمثقال [illegible] اسهال [illegible] باز دارد صفت [illegible] که در علاج [illegible] باز دارد [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] ده درم [illegible] یکدرم [illegible] دو درم [illegible] یکدرم [illegible] مصطکی
افیون [illegible] هر یک [illegible] یکدرم [illegible] قرص سازند [illegible] صفت قرص [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یکدرم سنبل مصطکی هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] گل [illegible] یکمثقال صفت [illegible] که در علاج [illegible] آن
[illegible] [illegible] [illegible] استعمال شود اطراف اوراد در آب [illegible]
و [illegible] گل ارمنی در آب [illegible] حل نموده به پای او طلا کنند [illegible] او [illegible]
[illegible] [illegible] اگر ضعیف [illegible] شود [illegible] او [illegible]
و [illegible] او [illegible] ماء اللحم [illegible] که در علاج سوء المزاج بارد
معده مذکور شد در حلق او [illegible] [illegible] گرم [illegible]
[illegible] از گل [illegible] گرم [illegible] بمانند [illegible]
کردن او [illegible] و اگر اسهال از حد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ان [illegible]

[illegible] ده [illegible] صفت ضمادی که در علاج ضعف حاذبه معده که علامات آن [illegible]
غذا و ثقل و [illegible] او [illegible] و خفقان [illegible] و [illegible] او [illegible] شده [illegible]
فی شود [illegible] از [illegible] غذا خوردن حرارت [illegible] بکار می آید گلنار مصطکی سنبل [illegible]
گل سرخ [illegible] [illegible] [illegible] معده ضماد کنند صفت [illegible] که در ضعف
ماسکه معده که [illegible] علامات [illegible] رطوبت [illegible] شده باشد و علامات آن کثرت [illegible] و
غثیان و [illegible] [illegible] مدفوع [illegible] بلغم و [illegible] است بعد از [illegible] معده [illegible]
با اسهال [illegible] [illegible] بکار آید هلیله کابلی [illegible] هلیله سیاه [illegible] ده درم
حب [illegible] [illegible] یکدرم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سنبل [illegible]
صفت [illegible] دیگر که در این قسم بکار آید [illegible] حب الآس [illegible] ده [illegible]
[illegible] مصطکی گلنار [illegible] هر یک دو درم [illegible] دوازده درم [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] [illegible] درم [illegible] صفت شربت [illegible] که در تحلیل معده مذکور [illegible] اطریفل [illegible]
که [illegible] در این قسم نفع [illegible] احتیاج [illegible] صفت ضمادی که [illegible] بکار
آید [illegible] گلنار گل سرخ [illegible] [illegible] گلاب و آب [illegible] ضماد کنند صفت
[illegible] که در ضعف ماسکه که [illegible] حرارت باشد نفع دهد و علامات آن [illegible] بعد از
[illegible] ماده [illegible] خوردن ادویه و اغذیه حاره [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] و نفع آن [illegible] است [illegible] گل سرخ گلنار [illegible]
[illegible] درم [illegible] صفت ضمادی که [illegible] مذکور [illegible] سود [illegible]
سرخ و سفید [illegible] سرخ [illegible] [illegible] [illegible] بسازند [illegible]
هر گاه سوء المزاج حار مذکور با ماده باشد علامات آن [illegible] و غثیان [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] استعمال [illegible] ضماد کند صفت اطریفل که در
علاج ضعف [illegible] ضعیف [illegible] و علامات این سوء المزاج بارد است
خواه مادی و خواه ساده مذکور شد استعمال [illegible] هلیله کابلی هلیله [illegible]
[illegible] هندی [illegible] هر یک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible] کرده [illegible] صفت اطریفل [illegible] دیگر که در
این علت بکار آید هلیله بلیله آمله [illegible] هندی [illegible] فارسی [illegible]
قاقله [illegible] هر یک [illegible] درم دارچینی چهار درم [illegible] سیاه و سفید [illegible] هندی
هر یک [illegible] [illegible] [illegible] کوفته [illegible] درم [illegible] کوفته بیخته [illegible] بادام
چرب کرده معجون سازند صفت اطریفل [illegible] که در [illegible] ضعف [illegible] بکار آید هلیله کابلی
بلیله آمله هر یک [illegible] مصطکی دو [illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible] در
[illegible] حل کنند [illegible] [illegible] کوفته بیخته [illegible] بادام چرب کرده معجون سازند صفت

جوارش عود که در علاج ضعف معده مذکور بکار آید سنبل ناخن گل ارمنی مصطکی هر یک یک مثقال
عود خام سه مثقال جوزبوا قرنفل هیل کبابه هر یک دو مثقال و نیم تخم کرفس یک مثقال و نیم
سه مثقال گل سرخ قصب الذریره هر یک دو مثقال کوفته بعسل سرشته صفت جوارش عود دیگر که
در این نفع دهد گل سرخ جلاب هر یک ده درم عود چهار درم مصطکی تخم کرفس هر یک
شش درم کوفته بشربت سیب بالنار سرشته صفت ضمادی که [illegible]
[illegible] زیره با سیمان زیره [illegible] عود هندی مصطکی لادن [illegible] قشور کندر
قرنفل مسک [illegible] فاقله صغار فاقله کبار زعفران با [illegible]
سنبل زیره گل سرخ [illegible] مسک [illegible] که بوی [illegible] برگ [illegible]
برگ مورد [illegible] روغن مصطکی [illegible] ضماد [illegible] جالینوس [illegible] شده که
هرگاه [illegible] تحلیل [illegible] یاقوت [illegible] جمیع [illegible]
معده [illegible] صفت [illegible] که در ضعف [illegible]
[illegible] ثقل [illegible] خورده باشد [illegible]
[illegible] عدم [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] جوارش عود [illegible] روغن مصطکی [illegible] اغذیه [illegible]
[illegible] نافع است صفت دوائی که در این علت نافع است [illegible]

ضماد فاتر

سرخ خام گلهای خشک کرده [illegible] مثقال [illegible] شربت [illegible] سود مند است
[illegible] صفت سودن [illegible]
آتش [illegible] صفت شربت [illegible]
که در این علت [illegible] مورد [illegible]
و تخم از آن جدا [illegible] صفت [illegible]
[illegible] ورم [illegible] علامت [illegible]
و غثیان [illegible] بعد از فصد باسلیق [illegible]
روغن گل [illegible] معده [illegible] صفت
ضمادی که در ابتدا از ورم حار بکار آید [illegible]
[illegible] صفت [illegible] بکار آید [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] صفت ضمادی که از چهارم تا هفتم
ورم حار بکار آید [illegible] زعفران
[illegible] از هفتم تا چهاردهم [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] ورم حار [illegible] معده [illegible]

ورم معده (margin)

[illegible] چهار درم [illegible] گل سرخ [illegible]
درم [illegible] گل [illegible] صمغ عربی [illegible] درم [illegible] چهار درم
[illegible] صفت قرص گل [illegible] معده [illegible] استعمال شود
گل سرخ [illegible] سنبل [illegible] چهار درم و در بعضی نسخ [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] صفت قرص گل [illegible] گل [illegible]
سنبل [illegible] چهار درم اکلیل الملک [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] قرص [illegible] صفت ضمادی که
در ابتدا استعمال [illegible] خطمی [illegible]
[illegible] خطمی [illegible] اکلیل الملک [illegible] روغن [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
در معده [illegible] صفت ضمادی دیگر که در این وقت استعمال شود [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible]
[illegible] موم زرد چهار وقیه روغن [illegible] در بعضی نسخ
اکلیل الملک [illegible] صفت ضمادی که جالینوس در انتها ورم حار معده بکار برده
[illegible] مصطکی [illegible] روغن ناردین [illegible]

مرهم وروغن

موم در روغن [illegible] مصطکی [illegible] کرده باشد
[illegible] شود [illegible] در معده
[illegible] زیاده [illegible]
[illegible] زیاده کردن [illegible] صفت روغنی که در این علت بکار آید
روغن بادام [illegible] مصطکی [illegible]
درم [illegible] روغن [illegible]
[illegible] صفت ضمادی [illegible]
[illegible] صفت [illegible] ماده [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] صفت [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
آن انفجار [illegible] معده [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] دو درم

کل ارمنی سه درم کوفته بیخته با ربّ [illegible] صفت داروی دیگر سودبخشنده خشکی [illegible]
دو درم جمع [illegible] هر یک [illegible] کل سرخ [illegible] کافور [illegible] زعفران [illegible]
هر یک [illegible] کوفته بیخته با آب [illegible] قرص سازند و بسایه خشک کنند شربتی یک مثقال
با [illegible] صفت مطبوخ اکلیل الملک [illegible] درم [illegible] آن
[illegible] آب [illegible] درم است بعد از گذشتن
هفت روز که [illegible] آب [illegible] تازه و آب [illegible] تازه هر یک [illegible] و دو درم روغن
بادام [illegible] خورده باشند استعمال کنند اکلیل الملک [illegible] بابونه هر یک ده درم
در چهار رطل [illegible] آب [illegible] ربع بماند [illegible] چهار درم با دو درم روغن [illegible]
و سه درم روغن بادام [illegible] صفت مطبوخ دیگر [illegible] ده درم [illegible] فقاح
اذخر مصطکی [illegible] درم [illegible] مطبوخ اول [illegible]
[illegible] چهل درم [illegible] درم روغن بادام [illegible] و دو درم روغن [illegible] صفت
ضمادی [illegible] اکلیل الملک [illegible] بابونه [illegible] دو درم افسنتین [illegible]
[illegible] مصطکی ده درم [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] زرد [illegible]
روغن سوسن روغن [illegible] هر یک [illegible] زعفران [illegible]

فدر بی [illegible]

[illegible] روغن یکبار [illegible] صمغها در آب حل کنند و داروها را کوفته بیخته در آن [illegible]
و در بعضی [illegible] درم [illegible] صفت ضمادی دیگر [illegible] سعد اذخر
سنبل [illegible] صفت قرص سنبل [illegible] درم [illegible] آن [illegible]
و نقل [illegible] وسواس باشد بعد از خوردن [illegible] ماء الاصول [illegible]
[illegible] ماء الاصول با روغن [illegible] روغن بادام [illegible] روغن سوسن
بکار آید صفت فقاح اذخر [illegible] گل سرخ [illegible] قصب الذریره سنبل [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] قرص سازند هر یک [illegible] شربتی یک مثقال [illegible] صفت ضمادی [illegible]
[illegible] بکار آید اکلیل الملک [illegible] افسنتین [illegible]
[illegible] صمغها
[illegible] حل کنند و داروها [illegible] صفت ضمادی دیگر [illegible] بادام [illegible]
[illegible] سنبل مصطکی سعد اذخر [illegible] صمغها در آب حل کنند و داروها
آن [illegible] صفت ضمادی دیگر [illegible] سنبل مصطکی سعد [illegible]
درم افسنتین سه درم صمغها در شراب حل کنند و داروها [illegible] صفت ضمادی دیگر
[illegible] ده درم افسنتین [illegible] ده درم [illegible] سنبل [illegible]
سه درم [illegible] پانزده درم صمغها در آب حل کنند و داروها [illegible]

ضمادی دیگر [illegible] ده درم گل سرخ [illegible] سنبل سه درم قصب الذریره سعد اذخر هر یک ده درم
مصطکی [illegible] درم [illegible] سعد [illegible] هر یک [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] طعام [illegible] ضماد [illegible]
چهار ساعت [illegible] بعد از چهار ساعت که طعام خورده باشند باز ضماد کنند صفت روغن
[illegible] بهترین روغنهاست [illegible]
[illegible] قولنج [illegible]
[illegible] قصب الذریره [illegible]
برگ [illegible] هر یک
دو [illegible]
[illegible] بپزند چندان [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] هر یک
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
گل سرخ [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] سنبل و [illegible] سه روغن [illegible]

[illegible]

[illegible]

آب [illegible] برگ [illegible] سازند

باب بیست و پنجم در ذکر ادویه و شرابها که در [illegible]
[illegible] علامت آن [illegible] زبان
[illegible] اسهال
[illegible] بکار آید بعد از فصد [illegible]
آن [illegible] گل سرخ [illegible]
ده درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] اول چهل درم آب [illegible]
و همچنین [illegible] بیست درم زیاده کنند تا هفت [illegible] صفت سفوفی که [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] گل سرخ [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible]
داخل کنند و [illegible] صفت [illegible] مطبوخ هلیله زرد [illegible]
[illegible] این علت [illegible] صفت
[illegible] علامت آن [illegible]
است [illegible] حرارت است [illegible] بدون [illegible]

[illegible]

مزاج حار بادی بعد از استفراغ بکار آید عصاره زرشک بار زرشک منقی ده درم
گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر هر یک سه درم
نشاسته دو مثقال با سکنجبین بیاشامند تخم کاسنی بدهند و اگر در غثیان باشد رب کدو درم
قرص بر زبان در قرص باد کنند صفت قرص کافور که در سوء المزاج حار با دق مفید باشد گل
سرخ طباشیر صندل سفید هر یک سه درم تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو تخم
کاهو هر یک دو درم کثیرا یکدرم کافور دو دانگ نیم مثقال قرص سازند هر یک دو درم
شربتی یکدرم صفت قرص طباشیر که در سوء المزاج حار کبد که علامت آن زمانی که طبع
نرم باشد و اراده قبض داشته باشند بکار آید تخم حماض گل طباشیر زرشک منقی هر یک
یکدرم لک مغسول ریوند چینی هر یک یکدرم زعفران نیم درم عصاره الکرم قرص سازند و اگر قبض
باشد جمع کنند آن را هر یک یکدرم رب السوس دو درم زیاده کنند صفت قرص دیگر گل سرخ
گل نیلوفر هر یک ده درم گل سرخ هر یک دوازده درم صندل سرخ لک مغسول فوفل هر یک
هفت درم زعفران سه درم ریوند چینی یکدرم مصطکی طباشیر هر یک سه درم و نشاسته هر یک
درم کافور دو درم و نیم کوفته با آب عنب الثعلب و آب کاسنی قرص سازند شربتی یکمثقال
با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب صفت ضمادی که در اوایل این علت نافع باشد که طبع نرم باشد
صندل او یک آب خرفه آب کاسنی آب برگ سورد و نرم موم زرد روغن گل ضماد

کنند و اگر طبع لب ار نرم باشد فوفل طباشیر گل سرخ اضافه کنند صفت ضمادی دیگر گل
سرخ صندل کافور بگلاب سائیده ضماد کنند صفت ضمادی دیگر گل سرخ صندل آب خیار
یا در رنگ آب یا در رنگ خطمی خشک کوفته در آن سرشته روغن گل اضافه کرده ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر آرد جو آرد عدس آب خیار یا در رنگ آب کدو روغن گل صفت ضمادی که در بدایت
علت بکار آید صندل سرخ صندل سفید هر یک کوفته و نیم زعفران نیم فشرده افسنتین چهار و نیم
کافور قدری که بوی او ظاهر شود کوفته بیخته موم در روغن حل کرده ادویه در آن سرشته
ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که در این وقت بکار آید گل سرخ ده درم صندل یکدرم سنبل
خطمی سفید هر یک یکدرم کافور زعفران هر یک دو دانگ موم روغن گل عینی الی حالم و کنند
صفت ضمادی که این طبع بکار آید به گل سرخ بخته ضماد کنند صفت حبی که در سوء مزاج بارد مادی
کبد که علامت آن سفیدی و زبان و عدم تشنگی و سفیدی و رنگ بول و سیاهی
و سبزی و سفیدی رنگ و قدر نبض و بودن استشهاد و سفیدی و کم بوی براز و
ثقل طرف راست است بکار آید استفراغ استعمال نمایند و ایارج فیقرا غاریقون هر یک
یکدرم لک مغسول یکدانگ ریوند چینی دو دانگ افسنتین مقل ازرق هر یک دانگ تا آب کرفس
حل کرده ادویه در آن سرشته مجموع یکشربت است و در اول شب بخورند صفت مطبوخ بلیله
که در طبخ بخورند بلیله کابلی بقدر ده درم افسنتین رومی عافت هر یک یکدرم گل سرخ

درم تربد سفید بکوفته سه درم سنبل یکدرم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک
دو درم سازج بادیانه انیسون هر یک دو درم افتیمون یکدرم سقاقل بکوفته در آب هفت درم مویز منقی
از دانه بیست عدد انجیر پانزده عدد جو سائیده صاف کنند و بیست درم جلاب حلال کرده
درم از این مطبوخ حل کرده بدهند صفت ماء الاصول که بعد از استفراغ ماده احتیاج باشد
پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه هر یک یکدرم انیسون
بادیان هر یک چهار درم سنبل دو درم گل سرخ هر یک یکدرم در ده من آب بجوشانند تا ثلث باقی بماند
صاف کنند و از بیست درم تا چهل درم با سه درم روغن بادام بخورند شیرین کنند صفت
ماء الاصول دیگر تخم کرفس هر یک یک ده درم تخم هر یک هفت درم فطراسالیون دقیق
عاقرقرحا انیسون هر یک یکدرم فوه ماذریون زراوند طویل هر یک چهار درم سنبل الطیب
شیر افروخته باشد طلح هر یک یکدرم جندبیدستر یکدرم در شش من آب بجوشانند تا ثلث باقی بماند در
بعضی نسخ سکنجبین اسارون هر یک دو درم مصطکی هر یک یکدرم اضافه کنند صفت شربت
افسنتین که در این قسم بعد از استفراغ بکار آید افسنتین رومی هفت درم فطراسالیون مصطکی
هر یک چهار درم گل سرخ دو درم غاریقون سازج سنبل هر یک دو درم زعفران
یکدرم بکوفته دو من عسل و چهار من شراب الکرم در هم آمیخته ادویه در کیسه نموده
بنهند و در آن اندازند و هفت روز در آفتاب گذارند پس صاف کنند و شکر بر او یکمن

ادویه تازه کنند و هفت روز در آفتاب گذارند تا سه بار شربتی سی درم تا چهل درم صفت
قرص افسنتین که در این علت بعد از استفراغ بکار آید افسنتین رازیانه مغز بادام تلخ
مقشر مساوی کوفته قرص کنند شربتی یکمثقال با ماء الاصول یا سکنجبین عسلی صفت قرص ریوند که
در این علت استعمال شود بعد از استفراغ ریوند هشت درم فوفل معسول هر یک چهار
درم تخم کرفس انیسون غافث هر یک یک درم کوفته با سکنجبین عسلی سرشته قرص سازند
شربتی یکمثقال صفت قرص ریوند نسخه دیگر با سنبل مصطکی عصاره غافث عصاره
افسنتین رازیانه انیسون هر یکی دو درم ریوند ده درم نیم دو مثقال با سکنجبین عسلی
بدهند صفت دواء اللک که در معده و کبد و آستسقا که از برودت باشد استعمال شود
دسته یکمثقال لک مغسول قصب الذریره زراوند چینی فلفل اسارون قسط الزیره قرد
فطراسالیون کافور زراوند مدحرج هر یک شش درم ریوند چینی سنبل جوز بوا قوه هر یک سه درم
سازج بادیان مصطکی قرنفل مصطکی حب البان یکدرم و نیم فوه اذخر زعفران فلفل هر
یک یکدرم کوفته با سرشته شربتی یکمثقال صفت دواء الکرکم کبیر که در سوء مزاج بارد کبد
استعمال شود زعفران دوازده درم فوه اسارون قطراسالیون ریوند
هر یک چهار درم سنبل شش درم قسط سلیخه فقاح اذخر حب البان یکدرم فو دو درم
رب السوس جعده غافث هر یک سه درم روغن حب البان هر یک یکدرم کرسوی

سه درم با عسل سرشته شده شربتی یک درم با ماء الاصول سوده جگر و سپرز و بادهای غلیظ
دو درم صفت رابع ابها **صفت** دواء الکرکم شیخ ابن ذکریا رازی به تحریر کرفس ابهل سنبل اذخر
هر یک یکی فو سنبل قسط بحری دو جعده عصاره غافت [illegible] اسکس از هر یک
نیم و نیم زعفران یک و نیم درم با عسل سرشته شربتی یک مثقال با ماء الاصول بدهند **صفت** قرص
[illegible] ثابت بن قره [illegible] را زیانه بادام تلخ مقل افسنتین رومی سادج [illegible]
بادآورد [illegible] شربتی یک مثقال با ماء الاصول **صفت** قرص غافت [illegible] کل
سنبل از یک دو درم تخم کاسنی ده درم طباشیر دو درم شربتی یک مثقال **صفت** معجون بادرنگ
معتدل است سنبل رومی سه درم افسنتین دو درم با عسل سرشته شربتی دو درم
با سکنجبین بدهند **صفت** بیماریهای بارد کبد را سود دهد زعفران افیون چند سنبل
بذر البنج قنطاریون دمامالخ خشخاش سیاه سنبل تخم غافت [illegible] کرده [illegible]
بریان کرده سادج [illegible] افیون در [illegible] شراب ملمود در عسل سرشته و بعد از
شش ماه در [illegible] بدهند در آن نحو **صفت** تا ماه [illegible] نفع [illegible]
زعفران قسط سنبل افیون سنبل از یک چهار درم عصاره غافت هشت درم
تخم کاسنی ده درم کوفته در عسل سرشته و در [illegible] دیگر عود [illegible]
چهار درم مشک **صفت** حبی که بیماریهای کبد را دهد و استسقا و تبهای کهن را سود

وبه افسنتین رومی [illegible] مصطکی زعفران ریوند [illegible] انیسون [illegible]
[illegible] ب [illegible] النعلب سرشته شربتی [illegible] مثقال **صفت** چند
که از این نوع بکار آید شراب الموردی که [illegible] ده رطل بغدادی المیان مصطکی [illegible] رطل
زنجبیل قاقله قرنفل دارچینی زعفران قنقل [illegible] درم [illegible] ده [illegible] این
شراب و عسل [illegible] آتش نرم [illegible] شراب [illegible]
کسر و یک درم مشک [illegible] اضافه کنند [illegible] **صفت** [illegible] افسنتین مصطکی سنبل
[illegible] درم [illegible] جهار درم [illegible] سائله [illegible] یک درم
[illegible] یک درم [illegible] سوسن سرشته و بعضی اوقات یک درم [illegible]
داد درم اکلیل الملک [illegible] **صفت** [illegible] دیگر [illegible] مصطکی [illegible] و گل سرخ
جزو [illegible] سنبل [illegible] زعفران [illegible] **صفت** [illegible] که جگر را از
اخلاط [illegible] فاسد زیانی که دافعه آن معروف شده [illegible] اکلیل الملک
ریوند چینی [illegible] درم عصاره غافت [illegible] تخم [illegible] افسنتین [illegible]
تخم کاسنی ده درم تخم [illegible] چهار درم شربتی [illegible] معجونی که جالینوس
[illegible] بیماریهای جگر [illegible] ازان [illegible] کرده [illegible]
مثقال زعفران یک مثقال و در بعضی نسخ [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

دارچینی یک مثقال و در بعضی نسخ سنبل نیم مثقال سنبل [illegible] مثقال اذخر دو مثقال [illegible] چهار مثقال [illegible]
[illegible] چهار مثقال و [illegible] مثقال [illegible] مثقال مقل را در شراب حل نموده او [illegible]
سرشته شربتی یک مثقال و اگر حرارت بسیار باشد افیون و بذر البنج اضافه کنند **صفت** سکنجبین [illegible]
معتدل که سده محدث [illegible] و علامت آن سده [illegible] ثقل [illegible]
[illegible] کاسنی تخم کاسنی [illegible] [illegible] چهار [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] ریوند است [illegible] **صفت** ماء الاصول که سده محدث
[illegible] مزاجی که بسیار حار [illegible] بکار آید [illegible] را زیانه پوست
بیخ کرفس بیخ سوسن بیخ اذخر هر یک ده مثقال مصطکی [illegible] ریوند چینی قسط [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] دانه [illegible] یازده عدد [illegible]
درم [illegible] درم روغن بادام تلخ [illegible] **صفت** دوائی [illegible] ریوند
[illegible] شربتی یک مثقال با سکنجبین **صفت** [illegible]
بادام تلخ [illegible] ریوند هر یک [illegible] شربتی یک مثقال با سکنجبین **صفت** دواء الملک
و دواء الکرکم [illegible] قرص [illegible] در علاج سوء المزاج بارد [illegible]
و در سده محدث [illegible] بکار آید احتیاج [illegible] **صفت** [illegible] سده [illegible]

[illegible] انیسون تخم کرفس [illegible] افسنتین بادام تلخ [illegible] ریوند
چینی [illegible] عصاره غافت [illegible] شربتی یک مثقال با سکنجبین **صفت** دوائی که
سده [illegible] علامات آن [illegible] است با ثقل قلیل در کبد
لیکن در اوایل علامات مذکوره [illegible] باشد اما بعد در کل [illegible]
کل علامات [illegible] قیراط [illegible] غاریقون [illegible] هر یک [illegible] دانگ [illegible]
[illegible] **صفت** دوائی دیگر [illegible] سده [illegible]
یک مثقال ریوند چینی هر یک [illegible] دانگ [illegible] **صفت** مطبوخ
[illegible] سده [illegible] چهار درم افسنتین رومی [illegible] درم
اکلیل الملک [illegible] درم [illegible] چهل درم [illegible] درم [illegible]
بادام تلخ [illegible] مطبوخ ریوند [illegible] ریوند چینی دو درم افسنتین رومی [illegible]
[illegible] درم [illegible] عدد [illegible] ده درم
[illegible] چهل درم [illegible] بادام **صفت** [illegible]
در علاج سده [illegible] بکار آید [illegible] **صفت** [illegible]
که در [illegible] دواء الملک و دواء الکرکم [illegible] در علاج
سوء المزاج بارد [illegible] [illegible]

که در مرج و امر دوب که در بود و فتق الثقب و معجون الجوالکی در رنج معده مذکور شد و در
علاج سده مفهوم کبد احتیاج میشود عاجب [illegible] صفت معجون فوذنجی که در این قسم بکار
آید بود و دوشتی فطراسالیون سیالیوس هر یک بیست درم تخم کرفس نانخواه هر یک
چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهل درم و در بعضی نسخ بیست و چهار درم با
عسل بسرشند صفت داروی معتدل که سده محکم کبد را بگشاید [illegible] اربع
کاسنی و دوشتی هر دو درم مازریون سه درم [illegible] بعض مصطکی بسرشند شربتی [illegible] درم
تا چهار درم و بعضی اوقات دو درم افسنتین رومی اضافه میکنند صفت ضمادی که سده
مفهوم کبد را بگشاید اشق فطراسالیون مصطکی زعفران و روغن نار دین موم
می ارسم ضماد کنند صفت ضمادی دیگر آرد ترمس جعده قوه انیسون تخم کرفس را زیانه
روغن نار دین موم [illegible] صفت دوائی که اورا دکنه ساکن کنند عصاره ریکس درد
وقبه با سکنجبین بنوشد صفت داروی دیگر که همین فعل کند [illegible] رکس هر دو وقبه بوند
حبی بندرم زعفران هر دو دانگ تخم کرفس رازیانه هر یک یکدانگ [illegible] با طبیخ باز شد
صفت دوائی دیگر گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هر دو درم عصاره غافث عصاره افسنتین
لک مغسول [illegible] زعفران فقاح اذخر قوه الصبغ اسارون تخم کرفس رازیانه
انیسون هر یک یکدرم عود بلسان هر یک نیم درم شربتی دو درم با گلقند آفتابی بدهند

[illegible] دوائی

دوائی که در وجع کبد که با اسهال باشد بکار آید لک مغسول ریوند سنبل هر یک مثقال
حب الحدید نعمت درم با جو و قبه [illegible] شیر زر بر هند شربتی دو درم با سکر درم صفت [illegible]
که ازورم حار دموی بعد از فصد با سکنجبین استعمال میشود و علامت ورم حار و انتقال میل به
نیست کمی [illegible] و تنگی نفس و درد میان کبد و حمره کردن و سعال بی وقت و تب گرم و تشنگی بیش
اندازه و کمی اشتها و قی صفرا سوختم و خشکی زبان و سردی اطراف است و اگر ورم
صفراوی باشد شکل آن هلالی بود و سعال یابس و تنگی نفس بیشتر باشد و اگر ورم از
مغره باشد ثقل و تشنگی زیاده و سرفه کمتر [illegible] ده درم گل سرخ طباشیر هر یک نیم درم
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رازیانه دو درم شربتی دو مثقال
با سکنجبین و اگر ورم با سرفه باشد دو درم کثیرا و سه درم رب السوس زیاده کنند و اگر حرارت زیاده بود
دو دانگ کافور زیاد کنند و باشیره تخم خرفه بدهند و بعضی اوقات لک و ریوند زیاده کنند
صفت سفوفی که او این علت بکار آید و حرارت سیال کند اداء [illegible] بکار آید مغز تخم
خیارین مغز تخم خربزه هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر هر یک سه درم رازیانه تخم کرفس
انیسون هر یک دو درم زرشک چهار درم ریوند یک مثقال و در بعضی نسخ رب السوس دو درم لک مغسول
چهار دانگ زعفران سنبل مصطکی افسنتین هر یک یکدرم کافور دو دانگ اضافه میکنند و از
سفوف باشد و در اوایل با شیره تخم خرفه و سکنجبین بدهند و در میان با سکنجبین بزوری صفت

[illegible]

ضمادی که در ابتدای بعد از فصد بکار آید بهار افسنتین که در آب تر کرده بکوبند و صندل با مورد بسرشند
و روغن گل اضافه کنند صفت ضمادی دیگر که در ابتدا نیز بکار آید هرگاه حرارت
بسیار باشد تراشه کدو تر آب عنب الثعلب آب کشنیز تازه آب کاهو آب اطراف رزابیب
لسان الحمل صندل سرخ صندل سفید موم روغن کافور جمیع با گلاب با موم و روغن گل
بکار برند صفت ضمادی دیگر به در طبیخ افسنتین پخته کوفته با روغن گل ضماد کنند صفت
ضمادی دیگر به پخته کوفته با آرد جو و گلاب بسرشند و هرگاه چند روز بگذرد و تحلیل
احتیاج شود در ضمادها مصطکی و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و نعنا زیاده کنند صفت
ضمادی که در انتهاء ورم حار بکار آید صندل سفید و سرخ و گل سرخ هر یک پنج درم بابونه اکلیل الملک
بنفشه آرد جو هر یک چهار درم افسنتین فوفل نعناع بنفشه هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب
هر یک دو درم زعفران [illegible] کافور قیصوری دو دانگ با موم و روغن بنفشه بادام و روغن بابونه
بسرشند صفت ضمادی که در اختلاط بکار آید صندل سرخ و سفید فوفل بنفشه بنفشه هر یک
ده درم گل سرخ بابونه تخم کتان افسنتین اکلیل الملک بر سیاوشان هر یک پنج درم سنبل
مصطکی هر یک سه درم زعفران یکدرم و نیم با روغن بابونه و موم زرد و درم بسرشند صفت ضمادی
جو بریان مصطکی و قبه بابونه اکلیل الملک هر یک چهار درم روغن سوسن [illegible] صفت سفوفی
که در ورم سده کبد بلغمی برد و طبع نرم دارد هلیله زرد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث مغز تخم خیار

بادرنجبویه

بادرنجبویه هر یک سه درم لک مغسول ریوند چینی هر یک یک درم سقمونیا نیم درم [illegible] دو درم [illegible] هند
صفت سفوفی که ورم کبد و دبیله آن را برد و هرگاه منفجر شود و پاک کند و علامت دبیله انفجار
می و سایر علامات ورم حار است با تقدم و نیز شب خوابیدن و نرم گشتن و علامات انفجار
آنست که تب فرو کند و ادرار با بول ریم و بهر سد و ثقل و الم کم شود و حلق [illegible] خشک
یکدرم تخم [illegible] بدرم آرد باقلا یکدرم حب بالمو و قبه شکر و سکر در قبه شیر خرما بکتیرا بسرشند صفت
داروئی که بعد از انفجار دبیله و پاک شدن از ریم جهت بهبود شدن جراحت بدهند با
ماء العسل با گلاب و سکنجبین ساده و گل مختوم مصطکی کاسنی گل مختوم هر یک یک مثقال شکر
دم الاخوین گل سرخ طباشیر هر یک دو مثقال شربتی یک درم صفت ضمادی که در ورم دبیله
کبد را نضج دهد بابونه اکلیل الملک سنبل اکلیل خطمی تخم کتان نرم شیر با زربان
روغن خشک دانه مساوی ضماد کنند صفت ضمادی دیگر آرد جو بوره سرگین کبوتر
علک البطم بود نیم زفت کنند هر یک بمقدار حاجت ضماد کنند صفت ضمادی که در ورم صلب
وی کبد که علامت آن صفره لسان و درد جنب و فرو رفتن و تهور مقارب آن شده
الهب و قذف انواع مره و منفره و وجع است بعد از اسهال بعد از طبوخ بار دفع
و زبدی کبد باشد بکار آید [illegible] بکار آید دقیق شعیر صندل آرک کاسنی و سیر کرد
[illegible] ضماد کنند صفت نضج علته که در ورم صلب علامت آن آنست که در تحت اضلاع [illegible]

ورم حار کبد

دبیله کبد

ورم صفراوی

ورم صلب

ورم بلغمی

صلب محسوس شود و یا وجع درب و در لب بن فاسد شود و با بزال و اشتهائی بود بجهت نطع درم
کردن استعمال میشود حلبه ده درم در استار آب بزند تا ثلث باقی بماند و صاف کند و سه درم روغن
بید انجیر اضافه کرده بدهند **صفت** حقنه که بوخاردرم صلب استعمال نموده مویز منقی سی درم
انجیر خشک بیست عدد عناب بیست پنج کرفس سه درم انیسون هر یک دو درم حلبه خشک ده
درم جوشانیده صاف نموده سه درم روغن بید انجیر و دو درم روغن بادام بر آن اضافه
نموده بدهند **صفت** حبی که بعد از تنقیه بوخا میدهند ایارج فیقرا یکدرم غاریقون دو
عصاره غافث تخم کشنیز انیسون هر یک یکدانگ تا یکدانگ حب النیل بادام کابلی بدهند
قرص معتدل که در این علت نفع دهد نشاسته مجمد دلکر با کل سرخ ده درم سنبل دو درم
زعفران یکدرم مر یکدرم قسط یکدرم و نیم مصطکی دو درم مغز بادام تلخ یکدرم و نیم
مقل ارزق سه درم مقل را در شراب حل نمایند و ادویه در آن سرشته بر قرص
سه درم شربتی بکفرص با کاسنی یا آب کرفس یا آب کاکنج رازیانه بدهند **صفت** معجون
کل که در این علت بکار آید کل سرخ چهار مثقال تخم کرفس هفت مثقال ریوند
لک هر یک یکمثقال و نیم سنبل سنبجه زعفران هر یک سه مثقال ریوند مثقال مرد
زعفران در کیسه جلکرده واداره و بعد کوفته با دیگر بیامیزند و بعضی سرشته شربتی
نیم مثقال با طبیخ ریوند فابد **صفت** طبیخ ریوند فایل سه درم بر سیاوشان بیخ مهک

با ابن اللمام

هر یک یکدرم حلبه ده درم تخم کشنیز هفت درم تخم تولد تخم حنظلی سعد هر یک چهار درم انجیر ده عدد
مویز منقی بیست درم علی الرسم بزند شربتی چهل درم با یکمثقال روغن بادام تلخ و یکمثقال روغن بید انجیر
صفت دوای اکرکم در انابت باد معجون لک که در این علت نیز بکار آید مذکور شد **صفت** سفوفی که
در این علت بیکاه حرارت باشد با کمر حل شراب نه میدهند هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک تخم و
تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک سبع جزو شربتی سه درم با مقدار **صفت** ضمادی که در این علت بکار
آید حماما در شراب انابیس تخم شبت فراسیون مغز تنبیه کوفته داخل کرده ضماد کنند **صفت**
ضمادی دیگر حلبه تخم کتان هر یک ده درم مسحوق سازند موم زرد هر یک یکدرم تا بیط بیخ خبازی
هر یک هفت درم روغن بارزد بیست درم **صفت** ضمادی که در این علت زمانی که حرارت باشد
استعمال شود بابونه اکلیل الملک هر یک تخم و بنفشه خشک دو جزو حلبه تخم کتان هر یک نیم جزو
مصطکی ربع جزو روغن بنفشه موم بقدر ضرورت **صفت** دوائی که در اسهال کم که زمانی
از آن سحی باشد که از خارج کبد را وارد شده باشد استعمال شود و در بوتجی کلنار درم الاخوین
زنبانی ساده زنجی بیک مثقال تا بیت سنداری درم و حرارت یا اپل یک شده دخون باشد
دار **صفت** قرص که در این قسم بکار آید و در آن قوت رجوع و شدید و تحلیل باشد گلنار ده درم
اکلیل الملک ده درم کل سرخ چهار درم اقاقیا چهار درم سنبل هندی زعفران هر یک سه درم
مصطکی قشور کندر هر یک چهار درم کل ارمنی هشت درم کوفته با آب سیب الحلو سرشته قرص

سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص دیگر طباشیر ده درم لک مغسول هفت درم ریوند چهار درم
زعفران سه درم و نیم حاشا چهار درم نخود سیاه هفت درم کل ارمنی ده درم قندری
مومیائی در روغن سوسن حل نموده و ادویه با آن روغن چرب کرده قرص سازند شربتی سه درم
صفت دوائی که آزموده و اعتقاد تمام دارد در بوتجی کل ارمنی حب الاس آس مجموع بدهند
دوائی که در این قسم نافع کرده شده باشد بکار آید ریوند لک کحل کوفته قرص سازند **صفت**
ضمادی که در این قسم بکار آید عود زعفران حب الغار مقل فقط الزیره مصطکی موم روغن
سوسن علی الرسم سازند **صفت** حبی که در علاج بارد کبد که علامت آن علامات سوء المزاج
بارد کبد باد و سببه بجهت استفراغ بکار آید ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم
کوفته حب کنند و در اول شب بخورند و بخواب روند **صفت** مطبوخ هلیله که بامداد بخورند بعد از حب
خوردن هلیله سیاه هلیله کابلی هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم غافث چهار
درم بیخ بادرم تخم کشوث سه درم انیسون سه درم سقانیج یکدرم بکوفته ریوند نیم مثقال
مویز منقی بیست درم علی الرسم بزند و صاف کنند و قند سی درم ترنجبین ده
آن حل نموده بنوشند **صفت** قرصی که در این علت بکار آید انیسون تخم کرفس بادنجویه قیصوم
هر یک سه درم فوه لک مغسول هر یک دو درم ریوند مصطکی سنبل هر یک یکدرم و نیم عصاره
غافث زعفران هر یک یکدرم و نیم کوفته بجهت با شراب کهنه سرشته قرص سازند شربتی یکدرم با کمونی

مفرح الصحة

عسر طحال

صفت ماء الاصول که در ورم بارد جدا به کبد بکار آید و **صفت** مطبوخ افتیمون که در ورم بارد
مفتوح امنده که در سوء المزاج بارد کبد مذکور شد **باب ۳** در ذکر ادویه که در علاج طحال
بکار آید **صفت** مطبوخ هلیله زرد که در ورم حار طحال که علامت آن تب و سوزش و تشنگی و
ظهور ورم باشد بعد از فصد باسلیق یا حبل الذراع و اسلیم از طرف چپ استعمال شود
هلیله زرد و هلیله سیاه هر یک هفت درم و نیم شاهتره افسنتین هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث
هر یک یکدرم و نیم ثلوی سیاه بقدر ضرورت جوشانیده صاف نموده سحرگاه یکمثقال
ایارج و یکدرم غاریقون حل کرده بدهند و **صفت** مطبوخ افسنتین که در این ورم با سکنجبین
بدهند تخم کاسنی تخم کرفس تخم خیار کدو خشک کوفته دو درم با سکنجبین بنوشند **صفت** ضمادی که
در ابتدا بکار آید سیب بکسته با کسیر تر نموده و قدری تند با زره خیار یا بادرد آن سرکه
ترکرده و گرم بر سپرز بندد و کوبیدن آن بر بالای آن نهند **صفت** ضمادی که اگر بسیار حاد ضماد
اول بدرا شده باشد بکار آید سرکه گرم کرده تند با زره خیار در آن ترکنند و بنهند و
حرارت قوی تا شد ترک سداب این کار نشاید **صفت** ضمادهای دیگر که در این قسم بکار
آید عاقرقرحا کلمه یا برگ کرنب یا سنبل که تر کرده سود دارد و چغندر که تخم ضمادی انک
وا اگر کرکر دهان ترد و دمان بیا بر بند و قرنیه شود **صفت** قرص غاریقون که در این علت گاه شروع
در صلابت کرده باشد تا گشوده با سکنجبین میدهند و علامت آن انتفاخ بطن

و صلابت بسیار در شکم و خروج از موضع و از خوردن غذا تعذر او بود و فساد هضم
و شرب آب [illegible] و هزال بدن باشد غاریقون یک درم طباشیر زرشک تخم کرفس هر یک دو درم
گل یک درم عصاره غافث سنبل الطیب مصطکی ربوند پوست بیخ کبر در سرکه خیسانیده خشک کرده
هر یک یک درم و نیم قرص کنند هر یک دو درم شربتی با سکنجبین بدهند صفت مطبوخی که صلابت
طحال را [illegible] لطیف نافع است هلیله سیاه ده درم شاهتره یک درم
بیخ اذخر غافث هر یک یک درم کزمازج سه درم جوشانیده صاف کرده شربتی یک درم ایارج فیقرا
با دو درم [illegible] صفت حبی که در این قسم بکار آید ایارج فیقرا هلیله [illegible] هر یک ده درم غاریقون
[illegible] هر یک یک درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] درم شربتی دو
در [illegible] صفت قرص [illegible] که علامت [illegible] ده درم پوست بیخ کبر زراوند
طویل [illegible] هر یک دو درم کوفته بیخته با سکنجبین [illegible] صفت قرصی دیگر که در این علت
استعمال شود [illegible] چهار درم فلفل سفید سنبل الطیب هر یک دو درم اشق [illegible]
حل کنند و ادویه در آن بسرشند شربتی [illegible] درم [illegible]
این قرص [illegible] صفت قرصی که
در صلابت طحال بکار آید [illegible] پوست بیخ کبر هر یک ده درم زراوند مدحرج [illegible]
[illegible] چهار درم اشق چهار درم [illegible]

هفت درم اشق را بسرکه حل کنند و ادویه در آن بسرشند دو درم با ماء الاصول یا سکنجبین [illegible]
صفت قرص کبر [illegible] دیگر پوست بیخ کبر چهار استار زراوند طویل دو استار تخم [illegible]
فلفل هر یک شش درم اشق چهار استار علی الرسم قرص سازند صفت [illegible] نافع
[illegible] استار در سرکه [illegible] یک شبانه روز در سرکه آن مقدار که در این مدت
[illegible] چند روز دیگر [illegible] سوده بآن بسرشند و قرص کنند و
بگذارند که بسوزد پس بکوبند و هر روز یک مثقال با سکنجبین بدهند صفت سفوفی دیگر تخم
سفیدان [illegible] چهار درم کوفته [illegible] و آنچه [illegible] کنند [illegible] در تنور [illegible]
کنند و بکوبند و بسرکه [illegible] صفت سکنجبین که در این
علت بکار آید پوست بیخ کبر [illegible] کزمازج پوست [illegible]
[illegible] صفت سکنجبین دیگر پوست
بیخ کبر [illegible]
[illegible] با عسل سکنجبین سازند
و یک درم زعفران سائیده داخل کنند صفت دارویی که در این علت بکار آید هفت عدد [illegible]
[illegible]
تنور گرم [illegible]

درم بدهند شیخ میگوید این علاجی مجربست هر گاه این ادویه خورند [illegible] باید
کرد صفت ضمادهایی که در این علت بکار آید [illegible] در سرکه [illegible] با
باندازه [illegible] بزنند و بدان سرکه ترکنند [illegible] اکلیل الملک در سرکه
بزنند [illegible] سائیده [illegible] باندازه [illegible]
[illegible] عسل [illegible]
درم اشق [illegible] درم بوره ده درم سرکه سائیده ضماد کنند [illegible]
آن با سرکه [illegible] ضماد کنند صفت ضماد [illegible] پوست بیخ کبر [illegible]
[illegible]
[illegible] ضمادی باید که [illegible] باشد صفت ضمادی قوی [illegible]
[illegible]
نرم بسایند [illegible]
[illegible] پس بکار دارند صفت ضمادی دیگر قوی اشق و [illegible]
[illegible] ضماد کنند صفت ضمادی دیگر قوی اشق بادام تلخ هر یک ده درم [illegible]
بسرکه [illegible] ضماد کنند صفت [illegible] که [illegible]
آرد [illegible] بیخته [illegible]

که رفع طحال را بتحلیل برد و علامت آن [illegible] در جانب ایسر احساس ورم غیر صلب است [illegible]
[illegible]
سازند [illegible] کزمازج
هر یک یک درم [illegible] هفت درم شربتی سه درم با سکنجبین بدهند صفت دارویی
دیگر کزمازج ده درم تخم [illegible] ده درم تخم کاسنی تخم خرفه [illegible] هر یک یک درم شربتی سه درم
با سکنجبین بدهند صفت دارویی دیگر [illegible] که در این باب بکار آید روغن [illegible]
روغن [illegible] اکلیل الملک
[illegible] باب بیست و هفتم در ذکر ادویه که در یرقان
زرد و سیاه بکار آید و علامات [illegible] صفت
سفوف هلیله که با ماء الجبن بدهند در یرقان زرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بادام [illegible] روغن بادام تلخ [illegible] روغن [illegible] اضافه کنند [illegible]

و شبت تخم [illegible] یک درم تخم خربزه یک درم انیسون یک درم تخم کرفس نیم درم با سکنجبین علی الرسم
بدهند صفت شربتی که در این قسم یرقان زرد بکار آید بوره یک درم آب [illegible] دو وقیه شراب
ریحانی یک وقیه درهم آمیخته و صاحب علت در آبزن نشانند و قدری جمع کنند در این شربت [illegible]
در حال زردی زایل گردد اما این شربت بعد از آن دهند که ماده نضج یافته باشد صفت قرص
افسنتین که در این علت بکار آید زمانی که [illegible] باشد افسنتین سه درم غافث سه درم هر
یکی درم غاریقون دو درم افتیمون [illegible] تخم کرفس تخم [illegible] مصطکی سنبل [illegible] هر
یکی یک درم [illegible] افسنتین [illegible] قرص ساخته شربتی یک درم صفت قرص افسنتین [illegible]
ریوند که در این قسم بکار آید در علاج سوء المزاج بارد کبد مذکور است صفت ضمادی که در
این قسم بکار آید [illegible] اکلیل الملک بیخ خطمی [illegible] افسنتین [illegible]
سائیده بروغن قسط یا روغن سنبل خمیر کنند در جگر بندند صفت مسهلی که در
این قسم [illegible] که سده در میان زهره و امعا باشد بکار آید و علامت این [illegible]
قولنج است مثل یرقان و اگر سده میان کبد و زهره باشد اول یرقان [illegible]
و بعد از آن قولنج هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره ده درم [illegible]
[illegible] هر یک پنج درم [illegible] بیست درم مصطکی انیسون هر یک سه درم [illegible]
[illegible] بیخ کبر هر یک هفت درم [illegible] پنج درم افتیمون پنج درم فلوس خیار شنبر ده درم

آلوی سیاه

آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی پانزده درم در یک من آب بجوشانند تا ثلث بماند پس
صاف کرده شیر خشت هفتاد درم [illegible] پنج درم غاریقون دو دانگ [illegible] هندی دو دانگ [illegible] ده
[illegible] و بدهند [illegible] سفوفی که با ماء الجبن در این قسم بعد از مسهل مذکور بدهند هلیله
سیاه افتیمون یک درم [illegible] هندی یک دانگ [illegible] ایارج فیقرا نیم درم جمله یک شربت باشد اما بقدر قوت
زیاده و کم میتوان کرد صفت سفوفی که در این قسم [illegible] هرگاه سده مذکوره زایل شود
باید [illegible] شربتی که از نضج [illegible] عارض گرده باشد استعمال شود هلیله
زرد سه درم [illegible] افتیمون یک درم [illegible] نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ جمله یک شربت است
با پنجاه درم ماء الجبن [illegible] صفت سکنجبین بزوری [illegible] که سده که میان
کبد و زهره است بکار آید ترکیب [illegible] حرارت مزاج [illegible] صفت
مسهلی که در یرقان اسود که سبب آن از طحال باشد و علامت آن سیاهی [illegible] رنگ
و بول [illegible] بعد از [illegible] الرسم [illegible] بکار آید
هلیله زرد پانزده درم هلیله کابلی هفت درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] دو درم بسفایج چهار درم
[illegible] بیست درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی ده درم افتیمون پنج درم
[illegible] شیر خشت هفتاد درم [illegible] ایارج فیقرا [illegible] غاریقون [illegible]

یرقان اسود

[illegible] این مسهل چند روز [illegible] صفت سفوف هلیله که در این قسم بعد از خوردن مسهل
مذکور با ماء الجبن یا سکنجبین افتیمونی ساخته باشند استعمال شود هلیله زرد سه درم
هلیله کابلی دو درم افتیمون یک درم ایارج فیقرا نیم درم [illegible] هندی یک دانگ جمله یک شربت است
[illegible] زیاده و کم [illegible] صفت سکنجبین که در این بکار آید بیخ کرفس بیخ [illegible]
[illegible] هر یک ده درم انیسون افتیمون [illegible] اسقولوفندریون [illegible] تخم کرفس [illegible]
[illegible] در سرکه [illegible] صاف کنند و با عسل سکنجبین سازند [illegible]
[illegible] صفت ضمادی که در این قسم بکار آید [illegible]
[illegible] افسنتین [illegible] بیخ کبر هر یک ده درم گل ده درم مقل [illegible] درم
[illegible] درم مقل [illegible] در سرکه حل [illegible] در آن [illegible]
در هر گاه ضماد بردارند [illegible] ضماد را با سرکه [illegible]
در هر گاه [illegible] شربتهای [illegible] مثل آب عنب الثعلب و آب کاسنی [illegible]
صفت مسهلی که در این قسم [illegible] طحال باشد بکار آید و علامت [illegible]
که بول و رنگ [illegible] سیاهی [illegible] هلیله زرد ده درم هلیله سیاه
هفت درم افسنتین پنج درم [illegible] پانزده درم بیخ [illegible] بیخ کبر بیخ کرفس [illegible]
بیخ کاسنی از هر یک پنج درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی پانزده درم افتیمون

سه درم [illegible]

سه درم جوشانیده صاف کرده ده درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده یک درم ایارج فیقرا نیم درم
غاریقون [illegible] بیاورد از عقب آن ماء الجبن صفت دوائی که در این قسم بکار آید آب برگ
آب برگ کبر هر یک [illegible] وقیه و نیم آب عنب الثعلب [illegible] وقیه آب کاسنی دو وقیه آب برگ کبر
جوشانیده صاف کنند و فلوس خیار شنبر ده درم در آن حل کرده بنوشند
سکنجبین که در این قسم [illegible] بکار آید تخم کاسنی تخم کرفس [illegible] بیخ [illegible] بیخ کاسنی
بیخ کرفس [illegible] در سرکه [illegible] از آن سکنجبین سازند صفت ضمادی که در این قسم بکار آید
[illegible] اطراف [illegible] هر یک ده درم گل سرخ بیست درم صندل سفید بیست درم [illegible]
خطمی پانزده درم بنفشه ده درم [illegible] هفت درم [illegible] بیست درم زعفران
پنج درم سنبل [illegible] هر یک هفت درم مصطکی سه درم [illegible] چهار درم
مقل ده درم [illegible] در سرکه آمیخته [illegible] و قدری [illegible] روغن
[illegible] بر طحال [illegible] برگ [illegible] بر برگ کلم [illegible]
ضماد کنند و ملاحظه کنند که اگر حرارت [illegible] باشد بعلاج [illegible] مشغول شوند
و اگر سده از [illegible] باشد بعلاج طحال مشغول باب [illegible] در [illegible] که در علاج
استسقا بکار آید [illegible] [illegible] [illegible] که در علاج استسقای زقی که از حرارة
کبد باشد استعمال [illegible] ثابت بن قره [illegible] [illegible]

استسقای زقی

بعض و عوض و مانند آن است و بس آن منفصل پس حب ملوک از آن زد یک گاه مریض
از چینی لحمی دیگر بکرد دهاد و بست بران برنج صفت پس اگر حرارت باشد علامت شربت آن
بارد در طب کنند است برگ بادرنجبویه که بکمقته در سرکه خیسانیده باشند و خشک کرده باشند
هلیله زرد مقشر غاریقون سفید هر یک پنج درم عصاره افسنتین شکر ده درم بسباسه گل سرخ
تخم کاسنی مغز تخم خیارین رب السوس هر یک دو درم کوفته بیخته ترنجبین منقی و فلوس خیارشنبر
فانید هر یک پانزده درم هر سه را در آب گداخته بقوام آرند و ادویه در آن سرشته شربتی از
دو درم تا چهار درم صفت طلالج دیگر که در این قسم بکار آید نسخه مجد ذکریا بادرنجبویه
مدبر ترنجبین غاریقون هلیله زرد هر یک پنج درم عصاره افسنتین شکر درم گل سرخ تخم
کاسنی هر یک دو درم رب السوس دو درم با ترنجبین منقی و فلوس خیارشنبر حل کرده
سرشته شربتی دو درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد دهند صفت معجونی مسهل
که در این قسم بکار آید به را پاره کنند و سه روز در سرکه خیسانیده بوزن آن بادرنجبویه
تازه بادی سایر بندو به بکوفته سرشته است و بار شکر داخل کرده بقوام آرند و با
بادرنجبویه تازه سرشته داخل کنند صفت معجونی دیگر مسهل تخم کاسنی تخم کشوث هر یک ده
درم عصاره [illegible] خشک بیست زرشک پانزده درم لک مغسول ریوند چینی
هر یک پنج درم عصاره افسنتین [illegible] ده درم با آب کاسنی دهند صفت حب ریوند نسخه مجد ابن

مجد ابن ذکریا که در این قسم بکار آید ریوند چینی عصاره غافث تخم کاسنی هر یک سه درم
غاریقون پنج درم بادرنجبویه مدبر ده درم شربتی دو درم و نیم با هفت مثقال سکنجبین صفت حب
قوی که در این علت بکار آید بادرنجبویه مدبر یک درم [illegible] مصطکی سوخته نیم درم فرفیون
یک دانگ و نیم شکر طبرزد سه درم [illegible] ادویه در آن سرشته حب سازند
هر یک شربت باشد و این حب [illegible] زعفران [illegible] سازند صفت حب دیگر قوی تر بادرنجبویه
مدبر نیم درم [illegible] مغز بادام شیرین یک درم و نیم کثیرا یک دانگ و نیم شکر [illegible]
ادویه جمله یک شربت باشد اگر از این حب ها [illegible] در معده پدید آید
روغن بادام بخورند و اگر حرارت [illegible] باشد انار دانه [illegible] زرشک با طباشیر [illegible]
صفت حب شکر نسخه مجد ابن ذکریا که در این علت بکار آید مغز تخم خیار بادرنگ [illegible] تخم
کدو هر یک دو درم گل سرخ بادرنجبویه مدبر هر یک سه درم و دو دانگ [illegible] مصطکی
نیم درم کثیرا نیم درم عصاره [illegible] سرشته شربتی دو درم و نیم با سکنجبین یا آب کاسنی با
آب عنب الثعلب دهند صفت سکنجبین که در این قسم بکار آید تخم خیار تخم خربزه
تخم کاسنی هر یک ده درم کوفته تخم کرفس [illegible] تخم خربزه و تخم خیار کوفته [illegible]
کرده و تخم کاسنی در سرکه [illegible] روز [illegible] روز دیگر [illegible] باشد
[illegible] در آب [illegible] با این سرکه [illegible] شکر اضافه کنند و بقوام

آرند در میان [illegible] بکوفته در آب [illegible] اضافه کنند [illegible] صفت سفوفی که در
این قسم بکار آید و اورا [illegible] حرارت زایل کند مغز تخم خیار بیست درم مغز
تخم خربزه پنج درم تخم کرفس تخم کدو رب السوس هر یک دو درم شکر پنج درم با سکنجبین
[illegible] صفت سفوفی دیگر که در این قسم بکار آید گل سرخ [illegible] تخم [illegible] خیار بادرنگ
تخم خرفه [illegible] هر یک ده درم عصاره غافث عصاره افسنتین هر یک [illegible] سنبل مصطکی
هر یک نیم درم لک مغسول دو درم بادرنجبویه مدبر سه درم ریوند چینی دو درم زعفران
یک درم [illegible] سه درم [illegible] نیم درم [illegible] شکر [illegible] درم [illegible] و اگر حرارت
قوی باشد با سکنجبین [illegible] صفت سکنجبین [illegible] سفید [illegible]
غافث و افسنتین [illegible] صفت سکنجبین که طبع نرم کند
برگ بادرنجبویه [illegible] سرکه [illegible] برگ بادرنجبویه [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] پس بر [illegible] شکر طبرزد داخل کرده بقوام آرند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] حار باشد [illegible] و اگر دل ضعیف باشد قدری
آب [illegible] اضافه کنند و اگر [illegible] بادرنجبویه در سرکه [illegible] روا باشد
صفت سفوفی مسهل که در این قسم بکار آید تخم خیار تخم خرفه [illegible] هر یک
یک درم عصاره غافث ریوند چینی هر یک [illegible] لک مغسول تخم کشوث هر یک دو

درم شربتی یک مثقال [illegible] با ماء الجبن صفت قرص مسهل برگ بادرنجبویه
[illegible] درم [illegible] گل سرخ رب السوس هر یک بیست درم قرص سازند هر یک
یک مثقال شربتی [illegible] صفت قرص مسهل که در این قسم بکار آید زمانی که مریض
ضعیف باشد تخم کاسنی دو درم بادرنجبویه عصاره غافث غاریقون هر یک
یک درم و چهار دانگ گل سرخ دو درم [illegible] تخم خیار [illegible] دو درم و نیم جمله یک شربت
باشد با سکنجبین صفت قرص زرشک که در این قسم بکار آید و [illegible]
بعد از مسهل استعمال کنند زرشک منقی رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم خرفه
[illegible] هر یک [illegible] درم مصطکی سنبل عصاره غافث [illegible] زعفران هر یک [illegible]
درم تخم [illegible] تخم کاسنی هر یک [illegible] درم طباشیر دو درم و نیم ترنجبین منقی [illegible]
درم [illegible] ادویه در آن سرشته قرص کنند شربتی یک مثقال با سکنجبین یا آب
انار [illegible] صفت قرص زرشک نسخه دیگر زرشک منقی لک مغسول ریوند چینی گل
سرخ عصاره [illegible] تخم کاسنی مساوی با ترنجبین قرص سازند صفت [illegible]
[illegible] که در این قسم [illegible] انتری که [illegible]
[illegible] فصل [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] باشند [illegible] بعضی اوقات [illegible]

سبد است صفت داروئی که در شربت کشته زمانی که از خوردن آن اسهال زیاده شود
حب المحمودة مدبر کوفته بیخته بیست درم فرطرانیت بکوفته هر یک یکدرم تخم کرفس
سه درم همه را در شربت [illegible] کنند و در ساعت بگیرانند بس [illegible] کنند و دیگر روز
صفت خوردن شیر بحری که شیخ ذکر کرده است قبل از خوردن [illegible] چند روز غذا
کم کرده و اگر ممکن باشد دو شبانه روز هیچ نخورد و روز اول ده درم [illegible]
دیگر روز کوشت نخورد [illegible] که بعد از سه روز اطلاق کند و الا حال از
دو حالی نیست یا در بدن غذا شود و علامت آن آنست که [illegible] بهم رسد
یا در معده نیز شود و [illegible] ظاهر شود و [illegible] نفس و خلق [illegible] آید [illegible]
در این وقت [illegible] که دیگر [illegible] شد بر آوردن آن از معده [illegible]
آن مشغول شود صفت ضمادی که در این قسم بکار آید سرگین گاو خشک کوفته [illegible]
و آرد کرسنه چهار جزو [illegible] با بول گوسفندان با بول [illegible] ضماد کنند صفت
ضمادی دیگر آرد حلبه آرد جو [illegible] هر یک [illegible] علک البطم [illegible]
علک [illegible] در آن [illegible] ضماد کنند ضمادی دیگر آرد
جو [illegible] سفید [illegible] گل ارمنی [illegible] ضماد کنند
صفت حب سکبینج که در علاج استسقاء زقی که از [illegible] باشد بجهت استسقاء

[illegible]

استسقاء [illegible] بکار آید صبر افتیمون هر یک [illegible] غاریقون [illegible] افسنتین
سه درم سکبینج [illegible] سقمونیا [illegible] مصطکی [illegible] هر یک یکدرم کوفته بیخته حب سازند
شربتی یکدرم [illegible] صفت حب سکبینج [illegible] سکبینج [illegible] غاریقون هلیله [illegible]
هر یک [illegible] اسارون [illegible] عصاره غافت سنبل [illegible] هر یک دو درم و اگر حب سازند
شربتی [illegible] درم و اگر با عسل [illegible] شربتی [illegible] درم تا چهار درم صفت قرص [illegible]
در این قسم بکار آید [illegible] هلیله زرد مساوی شربتی از [illegible] [illegible]
یکدرم [illegible] صفت حبی که بجهت اسهال آب [illegible] در این قسم بکار آید [illegible]
[illegible] مساوی حب سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال صفت حبی دیگر عصاره افسنتین
سنبل [illegible] هر یک [illegible] غاریقون [illegible] هر یک یکدرم [illegible]
[illegible] صفت حبی دیگر [illegible] مساوی [illegible]
حل کنند [illegible] شربتی یکدرم تا یکمثقال [illegible]
دو دانگ [illegible] فرفیون [illegible] هندی [illegible]
[illegible] باشد صفت حب غاریقون غاریقون ده درم عصاره غافت [illegible]
دو درم شکر طبرزد ده درم [illegible] یکدرم [illegible] اسهال زیاده شود
ده درم [illegible] عصاره غافت [illegible] صفت تریاق فاروق [illegible]

و [illegible] و معجون [illegible] که در امراض [illegible] مذکور شد و در این قسم بعد از اسهال [illegible]
[illegible] بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت دوائی که در این قسم [illegible]
آید مصطکی [illegible] درم سنبل یکدرم [illegible] هر یک [illegible] شکر طبرزد شربتی
ده درم [illegible] صفت ادویه مدبره که در این قسم بکار آید [illegible] تا [illegible] سنبل
[illegible] اسارون [illegible] صفت ضمادی که در این [illegible]
استسقاء بکار آید [illegible] هر یک ده درم [illegible]
سعد زعفران هر یک [illegible] عود هندی [illegible]
درم [illegible] الملک [illegible]
[illegible] هر یک ده درم [illegible] مصطکی [illegible] درم گل [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible] حل کنند [illegible]
[illegible] که [illegible] ده درم [illegible] صفت
دوائی که در این قسم سود دارد [illegible] روغن [illegible]
کوفته [illegible] صفت معجون حب الغار [illegible] در استسقاء [illegible] بکار آید [illegible]
[illegible] یکدرم [illegible]
[illegible] حب الغار [illegible] هر یک دو درم

[illegible] استسقاء

استسقاء لحمی

سکبینج چهار درم جاوشیر [illegible] درم [illegible] آب حل کنند و ادویه کوفته بیخته با عسل سرشته
شربتی از دو درم تا سه درم صفت معجونی دیگر که در استسقاء طبلی بکار آید [illegible]
[illegible] هر یک ده درم [illegible] سکبینج [illegible]
جاوشیر هر یک [illegible] درم [illegible] با عسل سرشته شربتی از دو درم [illegible] صفت
[illegible] مزاج [illegible] معده [illegible]
[illegible] بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت ضمادی که در این قسم [illegible]
[illegible] ضماد کنند صفت قرص [illegible]
در استسقاء لحمی بکار آید در استسقاء [illegible] صفت حب سکبینج که در این قسم بکار
آید [illegible] اسود [illegible] مصطکی [illegible] اسفند [illegible]
زرد هر یک دو درم [illegible] سکبینج [illegible] درم شربتی از دو درم تا [illegible] درم صفت [illegible]
[illegible] در استسقاء لحمی بکار آید صبر [illegible] ده درم [illegible] سقمونیا چهار درم سنبل
[illegible] مصطکی [illegible] هر یک دو درم زعفران [illegible] غاریقون [illegible] درم [illegible]
شربتی از دو درم تا سه درم صفت حب [illegible] بوست [illegible]
[illegible] شربتی از دو درم تا [illegible] درم صفت قرص [illegible]
[illegible] در این استسقاء بکار آید [illegible] هر یک [illegible] درم اسارون [illegible]

خصیتا سنبل مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون ناگره اهبل مغز بادام تلخ قوه افسنتین
عصاره غافت هر یک دو درم قرنفل زنجبیل هر یک نیم درم شربتی یک مثقال صفت کلکلانج کبیر
که در این قسم استعمال بکار آید الک مغشش سنبل گل سرخ دو فلفل اسارون
قوه ریوند نمک هندی ابرسا خار بقون هر یک شش درم کمافیطوس بولوس
زراوند طویل سارون مصطکی عود بلسان هر یک کابلی نفخ حنظل هر یک چهار درم
عصاره غافت عصاره افسنتین سعد اذخر هر یک نیم درم تخم کرفس تخم شربتی
السوس سقمونیا هر یک ده درم تخم کرفس تخم را از بادیان هر یک درم
پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم کوفته بیخته بکار دارند بلیله زرد هشت درم
هلیله سیاه یازده درم آمله بیست درم هندی پنجاه درم در یازده
من آب بجوشانند تا ربع باند صاف کنند و در آن حل کنند و صاف نمایند دو
من قند در این آب حل کنند و بقوام آرند روغن گاو یازده بادیان
جام بیست درم مادریون بجوشانند و در آن روغن گاو بریزند تا
آب برود و روغن بماند و صاف نمایند کوفته با این روغن بیالایند صاف کنند
با قند بقوام آرند شربتی از چهار درم تا پنج درم باشد باب النعلب
بدهند دوا الکرکم که در این قسم استعمال بکاری آید در سوء مزاج بارد

کرم [illegible]

کبد مذکور شد صفت ضمادی که در این قسم استعمال بکار آید شیح بو جافر فربیون
نطرون رانج بسه کادانی کنند در هم سرشته بر کبد ضماد کنند صفت ضمادی دیگر ایضا
شیح بو جافر اشق یازده درم مقل ساذج ده درم ابرسا یک درم صبر بیست درم زعفران ده
درم عاقر قرحا بیست مقل ده درم جاوشیر درم رانج یازده درم مقل ساذج ده درم
زیت انفاق بوره کنند بر کبد بارد ضماد زعفران در شراب کهنه حل کنند و موم روغن
سازند از موم زرد و روغن بادرنجبویه و در آن بسرشند و بر برگ کرنب مالیده
بر جگر بندند و اگر در کبد ورمی باشد بسبب اطلیه که سابقا بیان آن گذشت صفت ضمادی
دیگر گذشت ضماد کنند باب بیست و نهم آنست که هیچ از غذا هضم نشود و حجمه مجلس
شود او را اسهال شود و علامت آنکه باشد از دغدغه حلق و قصبه ریه صداع و غدد
و اشتباه از نوم و همچنین از علامات خام است قلت اسهال در بهار خصوصا در فصل گرما
اگر با ماده منصبه را از دماغ صفرا باشد علامت آن مرارت فم و جرد و عطش و تلهب در دغدغه
دغدغه مقعده و اگر بلغم باشد علامت آن ملوحت و حلاوت و کثرت بزاق باشد و اگر
سودا باشد علامت آن طعم حموضت باشد و اگر دم باشد علامت آن
حلاوت باشد بلوحت باشد در مدفوع خون باشد اما اگر آید بعد از اسهال
بجاورج رانغیر او باشد آن بحسب خلط و اگر خون باشد در قوت باشد بعد از فصد عدس

[illegible]

اسهال

گل سرخ بیخ بهمن ساده جوشانیده ماقرده با سکنجبین ساده و قدری زعفران در آن
حل کرده غرغره کنند صفت غرغره که ماده نزله باز دارد و دفع خوانق دید سنبل کوفته آب
لسان الحمل آب برگ کوکنار آب عنب الثعلب گلاب درهم آمیخته غرغره کنند صفت دارو که مانع
خشخاش نیم که در علاج زکام و نزله مذکور شد آنچه نزله باز دارد اقاقیا
برگ سماق عصاره لحیه التیس گلنار کتیرا زعفران هر یک چهار دانگ کوفته در بکر حل تعداد
شربت جلابی خشخاش در آنکه از آتش گرفته باشند و افزون کنند بقدر حاجت توقف جلاب
بخورند شربت خشخاش که نزله باز دارد و اسهال و ماغر اسود دهد گل سرخ صمغ
عربی هر یک چهار درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه هر یک شش درم رب
السوس نشاسته کثیرا هر یک دو درم زعفران نیم درم شب یمانی دو درم صفت ضمادی که صاحب
دماغ گرم را بکار آید صندل سرخ قرنفل اقاقیا برگ نیلوفر ... آرد جو
عدس مقشر زعفران خشخاش سادی بالتیح برگ و آب برگ خرفه ... ضماد
کنند صفت طلائی که صاحب دماغ سرد را بکار آید فرفیون کمر زیره کاو
بالند بعد از آن با برگ جعفری و نمک بشویند صفت ضماد غافی که در این قسم بکار
آید کندر و قسط لادن سرآت الگنت و مخی بدو در آن درآمیزند صفت ضمادات
و اطلیه دیگر که در این قسم بکار آید در علاج حسبات و ... مذکور شد صفت

سعوط [illegible]

اسهال

سفوف حب الرمان که در اسهال مراری که علامت آن آنست که بعد از تنهای سوء قضم با
خوردن شراب کهنه و عسل و مثل آن بهم رسد و تلخی دهان و تشنگی و زردی مدفوع و تشنگ
و تپ ابر سابق بیان گرای ایسه بعد از استفراغ صفرا در بیان بسیار باشند بکار آید
انار دانه بریان صد درم کشنیز خشک پنجاه درم سماق کلک هر یک یازده درم عرق
سعد سفیدی گردنارج هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی از دو درم تا سه درم صفت قرص طباشیر که در
این قسم بکار آید گل سرخ صمغ عربی بریان گل ارمنی حب الاس طباشیر هر یک پنج درم
تخم حماض بهنت دو درم حب الاس چهار درم نشاسته بریان سه درم شربتی یک مثقال صفت
قرص طباشیر نسخه دیگر گل سرخ هشت درم تخم حماض بریان صمغ عربی طباشیر هر یک
چهار درم تخم خیار تخم بریان هر یک شش درم شربتی یک مثقال صفت ضمادی که در این قسم بکار آید
صندل سرخ صندل سفید قرنفل گل سرخ مازو گل ارمنی اقاقیا سک از هر یک جزوی
بکلاب سرشته ضماد کنند بر معده صفت ضمادها که در این قسم بکار آید در سوء مزاج حار کبد
مذکور شد صفت بحیحی کشکاب که غذای صاحب اسهال کبدی سبب زیانی که سبب اسهال
ضعف هاضمه باشد و علامت آن صفت ملک مانه بسبب جگر را با سیب بمانه آب چندان
بزنند که ملک بمانه باشد بس بجرند و اگر داشته باشند ضعف باشد صاف کنند و
آن صاف بکار برند صفت غذائی که در اسهال کبدی مذکور زمانی که قوت باشد

اسهال کبدی

بسیار ضعیف نباشد بکار آید تخم حماض بریان کوفته بر جگر بریان شده کباب کرده بدهند

صفت سفوفی که در این قسم بکار آید گل سرخ نشاسته زرشک منقّی الک مغسول هر یک

سه درم نوره خایه مقشر سفید نشاسته مقلو هر یک ده درم ربوند یک درم

تخم حماض سه درم زعفران یک درم [illegible] یک درم تا دو درم با دوغ ترش یا آب [illegible]

صفت سفوفی که در اسهال کبدی که با سحج باشد بکار آید تخم خطمی مقشر هر یک یک درم

[illegible] صمغ عربی هر یک ده درم همه را بریان کنند و بکوبند ده درم گل ارمنی

[illegible] شربتی سه درم با شراب آب [illegible] صفت دوائی که در زمانی که سحج خشک

باشد بکار آید تخم خطمی تخم [illegible] تخم [illegible] سه درم ساده با

روغن گل [illegible] ده درم بدهند و اگر زیاده [illegible] چهار [illegible] در آب

حلوا [illegible] سه درم صفت معجون [illegible] که از سوء مزاج بارد معده [illegible]

که در صفت [illegible] مذکور شد در اسهال کبدی که بسبب ضعف قوت جاذبه

کبد باشد با شراب بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت داروئی جاذبه

جوز [illegible] عدد فاقله قرنفل [illegible] نشاسته [illegible] هر یک دو درم [illegible] سه درم [illegible]

چهار درم دارچینی [illegible] سه درم [illegible] چهار درم حب الآس [illegible] درم [illegible]

[illegible] شربتی چهار درم داروئی که اسهال کبدی [illegible] گل

گل [illegible]

گل سرخ گلنار عصاره قرظ کزبره بریان مردم اصفهان شود [illegible] هر یک یک درم سنبل

هفت درم مصطکی سه درم زعفران اقاقیا هر یک چهار درم شربتی دو درم با شراب [illegible] صفت

ضمادی که در این قسم بکار آید گلنار گل سرخ تخم گل [illegible] سنبل مازو زعفران مساوی کوفته با

مورد و گلاب و آب سیب سرشته بر کبد نهند صفت سفوف طین که در اسهال کبدی

دموی بکار آید و علامت خون آنکه نشستگاه [illegible] درد [illegible] باشد و علامت ضعف آنکه [illegible]

باشد در هر چند روز یک دو روز بار [illegible] و باز آمدن کبد و چند روز علت زیاده شود

خلطی غلیظ باشد [illegible] آن بیاید گل ارمنی طین [illegible] صمغ عربی بریان حب الآس

هر یک ده درم دم الاخوین کندر هر یک دو درم شربتی سه درم با شراب مورد

صفت قرص طباشیر که در این قسم [illegible] بکار آید طباشیر چهار درم گل سرخ تخم

حماض بریان هر یک هفت درم صمغ عربی بریان گل ارمنی گل رومی مطوط هر یک یک درم

حب الآس ده درم نشاسته بریان سه درم شربتی [illegible] فرمی که در این

اسهال هر گاه خون [illegible] باشد و منقطع [illegible] و سیاه

[illegible] بکار آید گل ارمنی طباشیر [illegible] تخم حماض [illegible] گل سرخ صمغ عربی بریان

سرطان مساوی کوفته [illegible] سرشته شربتی سه درم صفت قرص کافور [illegible]

[illegible] که در این قسم اسهال بکار آید در علاج [illegible]

[illegible] معجون؟ [illegible]

چیزی عجیب چون [illegible] از موم [illegible] انواع اسهال [illegible] را در ساعت باز دارد

[illegible] خرگوش است [illegible] مثقال [illegible] درم [illegible] روز

اول [illegible] روز دوم [illegible] اگر کفایت نشود روز دیگر [illegible] درم اگر در [illegible]

[illegible] روز [illegible] صفت معجون خوزی [illegible]

محمد زکریا که در اسهال معدی زمانی که [illegible] آن بسبب رطوبتی باشد که [illegible]

شد و میان معده و غذا ضعیف شده باشد و علامت آن ثقل معده و دفع غذا هضم

نایافته بار طوبت لزج و کمی [illegible] رطوبت لزج باشد بعد از قی کردن

و دفع رطوبت [illegible] استعمال [illegible] شود [illegible] بریان نرم کوفته

سی درم حب الآس شصت درم خرنوب [illegible] کلنار مازو هر یک ده درم [illegible]

سعد مصطکی سنبل هر یک [illegible] درم کوفته با شکر بقوام آورده یا عسل کف گرفته

سرشته شربتی از درم تا چهار درم صفت معجون خوزی نسخه دیگر از [illegible]

[illegible] سنبل [illegible] هر یک ده درم صفت ده [illegible]

[illegible] عدد فاقله قرنفل [illegible] هر یک چهار درم [illegible]

[illegible] هر یک دو درم [illegible] سه درم [illegible] درم [illegible]

[illegible] چهار درم [illegible] فلفل دار فلفل هر یک [illegible] درم [illegible] کابلی ده [illegible]

[illegible] ده عدد حب الآس

[illegible] ده عدد حب الآس بوزن کل و در بعضی نسخ زنجبیل ده درم سعد ده [illegible] کوفته

[illegible] بقوام آورده سرشته صفت معجونی [illegible] که در این قسم بکار آید ناخواه کلنار کندر

مساوی کوفته [illegible] سیاه با دانه [illegible] داده [illegible] آن [illegible] شربتی مقدار

جوزی صفت معجونی دیگر کلنار [illegible] خرنوب [illegible] هر یک [illegible] درم ناخواه [illegible]

هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] صفت سفوف [illegible] بریان کرده کوفته [illegible] درم

[illegible] خرنوب [illegible]

کلنار هر یک ده درم شربتی دو درم [illegible] درم صفت [illegible] که در این قسم بکار آید [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] بلیله کابلی [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] سنبل [illegible] دار فلفل زنجبیل سعد هر یک ده درم [illegible]

چهار درم حب [illegible] سه درم عسل بوزن کل [illegible]

[illegible] علی [illegible] نیم [illegible]

دو درم و در بعضی نسخ [illegible] دو درم اضافه [illegible] صفت [illegible] که در آن

[illegible] بکار آید معلوم [illegible] صفت [illegible] دار فلفل جوز [illegible] هر یک [illegible] درم

زنجبیل [illegible] هر یک دو درم [illegible] با عسل [illegible] سرشته

نبری یکم درم صفت سفوف خشخاش تخم خشخاش کشنیز مساوی کوفته نبری از دو درم
تا سه درم با آب سرد صفت سفوف نام ملقبا که در این قسم مفید است هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله زرد
همه را بروغن بادام بریان کنند هر یک یک درم زیره کرمانی مدبر تخم گشنیز مدبر بریان حب الرشاد
بریان هر یک نیم درم تخم کرفس مدبر هر یک چهار درم مصطکی سنبل قاقله عود هندی از
یک دو درم سعد سه درم کوفته بیخته حب الرشاد نبری یکم درم تا سه درم شام
بخورند صفت سفوف عود که در این قسم بکار آید عود خام زیره مدبر قاقله دانه انگور یکی
بریان مساوی نبری یکم درم حبی که در این علت بکار آید مرکوفه از آن چند بید مشک
مساوی نقد فلفل حب سازند نبری با عرق [illegible] از بزرگان و بعضی بدل [illegible] تخم
کرفس مشکک صفت حبی دیگر افیون [illegible] زعفران مساوی نقد [illegible]
[illegible] نبری دو حب صفت معجونی که در این قسم بکار آید افیون چند [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] مساوی کوفته [illegible]
نبری [illegible] صفت ضمادی که در این قسم بکار آید [illegible]
[illegible] روز در روز دیگر [illegible] آن [illegible]
در آن [illegible] صفت قرص طباشیر که در اسهال
معدی که سبب آن ضعف هاضمه باشد و علامت آن [illegible] و تنگی دهان د

حرارت و دفع ثقل

و حرارت و دفع ثقل [illegible] استعمال شود طباشیر سماق هر یک نیم درم تخم خرفه
بریان ده درم تخم خرفه بریان [illegible] هر یک [illegible] درم صمغ عربی بریان [illegible] نبری از
یک مثقال تا دو درم صفت جوارش طباشیر که در این قسم بکار آید طباشیر گل سرخ تخم [illegible]
صمغ عربی بریان هر یک دو درم کلنار سماق [illegible] [illegible] هر یک [illegible] درم
زعفران افیون هر یک دو مثقال حب الآس ده درم [illegible] [illegible] نبری
[illegible] صفت جوارش سماق [illegible] درم [illegible] [illegible]
[illegible] هر یک ده درم شکر بوزن کل [illegible] نبری [illegible] درم
صفت دوائی قابض سماق [illegible] ده درم [illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] صفت شرابی که از اسهال [illegible] باز دارد [illegible]
[illegible] تخم خشخاش [illegible] بوزن کل [illegible]
سویق حب الرمان [illegible] سماق قدری [illegible] اگر حرارت [illegible]
[illegible] صفت دوائی دیگر [illegible] دو دانگ افیون دو دانگ
[illegible] نبری [illegible] صفت سفوفی که در اسهال معدی که سبب ضعف
[illegible] از زیادتی بلغم [illegible] و علامت آن [illegible]
حب الرشاد [illegible] حب الآس سماق [illegible] هر یک [illegible] نبری دو درم

نبری دو درم صفت دوائی دیگر که در این قسم بکار آید تخم [illegible] دو درم [illegible] یکدرم [illegible]
انار دم الاخوین [illegible] [illegible] الکر [illegible] باران [illegible] صفت [illegible] این قسم
اسهال باز دارد [illegible] [illegible] و [illegible] بریان کنند [illegible] بیان شد [illegible]
بکوبند و انار دانه بریان و سماق [illegible] هر یک [illegible] [illegible]
[illegible] هر یک ربع وزن [illegible] کوفته [illegible] استعمال کنند صفت جوارش [illegible] که در اسهال
معدی که سبب ضعف [illegible] باشد از زیادتی رطوبت [illegible] و علامت آن علامت
ضعف [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] بکار آید [illegible] خوردن
خرنوب نبطی بلوط [illegible] هر یک [illegible] دانه انگور [illegible] حب الآس هر یک دو جزو آرد
کنار [illegible] کوفته [illegible] نبری از یکم درم تا چهار درم قرص
کلنار که در این قسم بکار آید کلنار تخم گل [illegible] هر یک [illegible] درم سماق [illegible]
[illegible] هر یک یکدرم [illegible] [illegible] نبری
یکدرم [illegible] صفت قرص دیگر [illegible] کلنار تخم گل سماق هر یک [illegible] درم
بلوط بریان زیره مدبر هر یک چهار درم [illegible] ده درم دانه انگور [illegible] بریان
[illegible] [illegible] نبری دو درم [illegible] صفت [illegible] که در ضعف [illegible]
[illegible] مذکور شده در این باب بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت

دوائی که در آن

دوائی که در این قسم هرگاه [illegible] باشد و علامت آن آنست که [illegible] دهان
[illegible] و بوی بد از دهان آید و در خوردن [illegible] [illegible] تشنگی غالب بود
و اگر [illegible] [illegible] بعد از [illegible] [illegible] هلیله سیاه استعمال
شود صمغ عربی یکدرم [illegible] دو درم روغن بادام [illegible] درم [illegible]
صفت دوائی دیگر [illegible] با بارتنگ تخم [illegible] در آب [illegible]
روغن بادام [illegible] بخورند ضمادی که در این قسم بکار آید [illegible]
تخم حب الآس [illegible] کلنار گل سرخ [illegible] قرظ سماق
اقاقیا [illegible] هر یک یکدرم [illegible] ضماد کنند و اگر یکدرم زعفران
و دو درم عود [illegible] [illegible] باشد صفت غذائی که در این قسم
بکار آید [illegible] [illegible] ده [illegible] پانزده درم [illegible] بادام [illegible]
بریان کرده [illegible] صفت بعضی ادویه که در این قسم اسهال هرگاه [illegible] داروی
[illegible] بکار آید [illegible] بریان [illegible] روغن گل [illegible] و سفوف [illegible] که در اسهال
[illegible] مذکور شد [illegible] [illegible] باشد [illegible] درم حب الرشاد
بریان روغن گل [illegible] کرده [illegible] و اگر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دم الاخوین [illegible] صفت

سفوف حب الرمان که در اسهال معدی که بسبب الصبیان بسبب ورم ... باشد و علامت
آن ... مدفوع و اشتها ... و آفسر زرد و بجهان ... و لذع در معده
و حموضت هم است بعد از فصد باسلیق و حب الرفوت ... اشتها ...
بجوع ... بجهت تقویت هم معده سود دهد حب الرمان ده درم بهمن سرخ زربان دو درم
زرنباد ... کهربا تخم ... تخم شاهسفرم ... ریحان ... سکر
درم ... در این قسم بکار آید انار دانه ده دانه ...
آب ... قدری ... داخل گشته صفت سفوفی که در این قسم
بکار آید کندر سعد جوز بوا ... بعد ... درم ... است
... و اگر حاجت باشد ... ماده سودا از معده نگاه دارد

باب سی یکم در ذکر ادویه که در اسهال معدی بکار آید صفت سفوفی که در ذرب
الامعا که بسبب ... رطوبتی لزج باشد که ثقل ... المعده ... بعد از تنقیه زود ...
... بکار آید و علامت آن آنست که ... مدفوع ... اخلاط ...
و فرق میان ذرب المعده و این علت آنست که در آن غذا ... دفع شود
... سعد مصطکی تخم کرفس ... دانه ... دانه ...
... درم انار دانه ... ده درم کوفته ... سکر درم صفت ضمادی ...

اسهال معوی

ذرب الامعا

[illegible]

همین قسم ... مصطکی ... حب الآس ... برنج ... چهار درم
آرد جو ... گل سرخ ... کندر ... درم
کوفته بیخته ... صفت ضمادی که بعد
از آن ...
... و در آن حل کرده
... صفت ضمادی و ...
... زعفران ... ده درم مصطکی ... درم سعد ...
ده درم ... تخم ... حب الآس ده درم ... ده درم ...
... ضماد کنند و اگر ... ده درم ...
... صفت سفوف ... که در ذرب الامعا ...
علامت آن ... معده باشد و فرق آنست که در این قسم ...
...
...
... صفت ضمادی که در این قسم
... گل سرخ ...

کوفته ... صفت ... که در این
قسم بکار آید روغن گل سرخ گرم کرده موم سفید در آن حل کرده ...
... صفت سفوف ... که در این قسم بکار آید گل
ارمنی گل مختوم ... گل سرخ ... درم ... ذرب الامعا
که بسبب ... صفت سفوف
مقلیاثا که در ... تخم حماض تخم ...
... دو مثقال ...
... کافور ...
... مثقال گل ارمنی ده مثقال کهربا چهار مثقال
...
... صفت دوائی که در این قسم اسهال ...
... حب الآس ...
... صفت دوائی دیگر در اسهال ...
...
...

[illegible]

... درم
...
... صفت ضمادی ...
...
... صفت ...
... گل سرخ ...
...
...
...
... صفت ...
... روغن گل ...
...
...
...
... صفت ...

از آن دفع با ماء العسل هر گاه فساد زیاد باشد با شیره برنج اگر اسهال زیاد باشد
بکار برند زرنیخ سرخ زرنیخ زرد هر یکی یک مثقال آهک آب نرسیده شش مثقال کاغذ
سوخته اقاقیا یا مجموع را بسایند و با برگ بارهنگ سرشته قرص سازند و از نیم
درم تا درم بکار دارند صفت قرص دیگر نسخه که در ربع دهقان نخواهان مجرب است
شده کاغذ سوخته هر یک نیم درم زرنیخ سرخ هشت درم عصاره لحیة التیس مرداسنگ
هر یک درمی زنگ زوره سفیداب هر یک نیم مثقال آهک دو درم حلی الرسم قرص
سازند و باین دستور حقنه کنند آرد برنج شسته خشک کرده با موز باد و انه بکوبند
و در آب حل کنند و بمالند و ما قبات و مقدار بنجدرم تا ده درم از قرص
سائیده در آن حل کنند و بکار دارند و بان برگ مورد و آب اراک با اینک
استعمال کنند صفت داروئی که در نسخه کرب آن بلغم شود باشد بکار آید
علامت آن تقدم استفراغ مدلک رهاشد و عدم جمع و کثرت ریاح و در اثر
و در جمع ثقل لازم که منتقل نشود و لکی سوزش از علامات است تخم مرو بریان هلیله
هلیله کابلی بریان در روغن گاو هر یک نجدرم تخم کتان بریان تخم مرو بریان نانخواه بریان
تخم کشنیز تخم سپندان بریان بوده حجی هر یکی درم جمیعا سوای سپندان
بکوبند شربتی سه درم با شراب مورد صفت داروی دیگر جهت همین قسم تخم

سپندان

تخم سپندان بریان ده درم تخم کرفس بریان حب الآس بریان از هر یک نجدرم زیره مدبر
هفت درم برنج با دام ده درم همه را بکوبند جز تخم سپندان شربتی سه درم
قرص کهربا و قرص گلنار و قرص طباشیر که در اسهال خون گفته شد درین زلقها
در تدبیر
زرده باشند در علاج فی الدم مذکور شد صفت سفوفی که در نوع صادق که سبب آن
التهاب حرافت باشد بدهند و قرص بیان ذحیر صادق و کاذب آنست که هر گاه از
نشستن بهم برخیزد و بیرون آید صادق است و الا کاذب است بلوط بریان ده درم
صمغ عربی صمغ بر صمغ سنجد هر یک نجدرم گل ارمنی تخم حماض بریان تخم خرفه هر یک نجدرم
ثبت کهربا دوغ سوخته هر یک چهار درم همه را سوای بکوبند بکوبند شربتی دو درم
سوفی نافع حکت برجیره زرده تخم برنج با روغن گل آمیخته دو درم اگر مخلوط سازند و مرداسنگ
سنگ سفید مغسول داخل و ستر آن نرگس و ردا صفت حبی دیگر افوا که هر گاه خون بسیار
واقع شود اقاقیا گلنار و مرداسنگ سفیداب قلعی نشاسته بالی نشاسته دم الاخوین
صمغ عربی گل ارمنی مساوی کوفته بخته باره زرده و سفیده تخم مرغ مخلوط ساخته حب کرده
نرم برداشته صفت شیاف که در دماک نکار آید کندر دخان الکحل صمغ عربی هر یک
فرودی افیون ربع جزو شیاف سازند و استعمال نمایند صفت سفوف مقلیثا که در ذحیر
که سبب بلغم شود باشد بکار آید هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نجدرم در آب بخته شسته

و خشک کرده در روغن گاو بریان کرده و بکوبند و تخم کتان بریان و تخم کشنیز بریان
حب الرشاد بریان رب عطری هر یک نیم وقیه گل ارمنی بکوبند شربتی سه درم صفت سفوف مقلیثا
نسخه دیگر هلیله کابلی نیم مسبب درم ارشدت فانیض نیم بناره زرد زنجبیل سه درم و
سایر خشک کنند تخم کتان بریان تخم مرو بریان هر یک ده درم حب الرشاد بریان بجدرم
کوفته با ماء العسل سرشته قرص سازند و در شبه دیگر بریان کرده بخوری که نشود بدفعات
حاجت بسازند و استعمال نمایند شربتی سه درم صفت سفوفی که درین قسم زحیر
بکار آید مغز جوز بریان سه درم تا چهار پنجدرم کندر بجدرم کوفته تا سه درم بنوشند
صفت شیافی که درین قسم زحیر بکار آید کندر مر زعفران تخم بنج مساوی کوفته
شیاف سازند صفت شیافی دیگر ازوا ازان زعفران تخم بنج چند اندکی سلیخ
افیون مساوی شیاف سازند صفت ضمادی که در زحیر که سبب ورم حار مقعد باشد
بعد از فصد باسلیق بکار آید بنفشه نیلوفر برگ کاهو حی العالم برگ نیلوفر جو سائیده
روغن اضافه نموده ضماد نمایند صفت ضمادی که در زحیری که بسبب ورم بارد مقعد باشد
بکار آید حلبه تخم کتان تخم توکلیج خطمی کوفته برگ کلم بابونه کاو اضافه کرده ضماد نمایند
شیافی که در زحیر کاذب نافع است خطمی سفید بوره ارمنی شحم حنظل
شکر سرخ حلی الرسم شیاف سازند باب سیزدهم در ذکر ادویه که در امراض مقعد بکار آید
ورم مقعد

صفت حب کم

خروج مقعد
صفت طبیخی که جلوس در آن و ضماد ثقل آن مقعد بیرون آمده را سود دهد گل سرخ عدس
بنفشه پوست انار جفت بلوط جو سائیده جمع نمایند و در آب آن نشیند و ثقل آنرا
بکوبند و با روغن گل خام آمیخته ضماد کنند صفت داروئی که جلوس در آن خروج مقعد که از
بر دربایند زایل کند جفت بلوط مازو گل سرخ خشک مازو ریوند بریان کرده با روغن زیت
کوفته جوشانیده در او نشیند صفت دیگر آهن تازه زنگار کوفته در سرکه آب کهنه بسیار
بسیار روز در آن نشیند بعد یک حب پس خود را خشک کرده و بر روغن تخم مرغ با مغز زرد
آن با مغز سفال جو کیسه دارد و این دارد که ذکر شود بر آن باشیره جوز آنار مازو شاه
بلوط صدف سوخته کاغذ سوخته مازو گلنار مثقال سرطان عصاره لحیة التیس جفت بلوط ماکثیر
بلاس کنه مساوی کوفته با برگ مورد سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند و
بوقت ضرورت بکار برند صفت داروئی مخرجی کلف کرباس و بیخ سوسن انار خشک صدف
سوخته عصاره لحیة التیس اقاقیا اسفیداج سرب یا سفالی بکوفته بکار برند و بکام شود صفت
داروئی که در ورم حار مقعد را سود دهد گل سرخ عدس بنفشه برگ عنب الثعلب برگ مورد نارنج
برگ صمغ نهند صفت داروئی که از مقعد سنگ جراحات باشد بعد از نشستن آن
ورم مقعد
سطوح که در کواراض و آن باشد نفع دهد سر سبحه مخلوط ساخته هشت درم گل سرخ سماق
استرخاء مقعد
هر یک چهار درم مرد درم کوفته بخته استعمال نماید صفت ضمادی که استرخاء مقعد

که برازی احتباس آید و سبب آن افتادن نباشد در فالج مذکور شد و ضماد را باید که در
بهره‌های زیرین نشست ضماد کنند صفت مرهم کافور که در شقاق مقعده که سبب ورم
یا امتلای عروق باشد بعد از فصد مفید است موم سفید [illegible] دو درم و نیم روغن گل
ده درم مرداسنگ پرورده دو درم [illegible] افیون هر یک [illegible] را با [illegible]
نخج نرم ساییده بکار برند صفت مرهم مقل در شقاقی که بسیار گرم و سوزان نباشد
بکار آید موم مصفی روغن کنجد به لعاب [illegible] کاو کوهان [illegible] مقل را در لعاب [illegible]
حل کنند و در هم آمیخته استعمال کنند صفت داروئی که در شقاق مقعده که سبب ورم
باشد بکار آید برگ [illegible] [illegible] بپزند و بکار برند
بر ورم [illegible] سازند و استعمال کنند صفت داروئی که در ورم صلب بکار آید مرداسنگ
پرورده موم زرد اسفیداب قلع به لعاب [illegible] هر یک چهار درم زعفران
یک درم و نیم زرده [illegible] نرم [illegible] روغن کنجد [illegible] علی الرسم مرهم سازند
صفت حب مقل در زمانی که با شقاق طبع خشک باشد بکار آید هلیله کابلی هلیله
سیاه بلیله آمله مقشر هر یک ده درم مقل مساوی کل در آب گندنا حل کنند و ادویه
را کوفته در آن سرشته حب سازند شربتی دو درم صفت حب مقل [illegible] دیگر طبع
کند هلیله کابلی ده درم سقمونیا [illegible] درم [illegible] مقل ازرق در آب گندنا حل
دو درم [illegible] پنج ده درم

[illegible]

کرده با نجده درم علی الرسم حب سازند شربتی دو درم صفت مرهم باسلیقون که در شقاق
زنی بکار آید زفت [illegible] موم زرد هر یک بیست مثقال بارزد چهار درم ادویه را در روغن
زیت حل کنند و بکار برند صفت معجونی که صاحب شقاق و بواسیر را نرم کند مقل ده
مثقال کبیر الحنظل [illegible] بیرون کرده سیاه بیست مثقال درهم کوبند و بوزنت
حاجت [illegible] بگذارند صفت جوارش مقل که صاحب بواسیر و شقاق و دفع فضول سودا
سودا [illegible] هلیله کابلی بلیله آمله [illegible] هر یک ده درم [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] بیست مثقال در آب [illegible] ادویه را در آن سرشته شربتی [illegible]
مثقال [illegible] صفت اطریفل مقل [illegible] که در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار
هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم نقل قلوقی [illegible] درم عسل سرشته شربتی چهار
درم صفت ضمادی که وجع بکار آید اکلیل الملک [illegible] درم زعفران
افیون [illegible] درم [illegible] سفید [illegible] کوفته [illegible] مقل
[illegible] درم [illegible] زرده [illegible] عددی
[illegible] باشد و [illegible] زرد آب [illegible]
کل [illegible] صفت [illegible] دیگر [illegible] سفید
سفیداب قلع [illegible] روغن [illegible] علی الرسم مرهم سازند صفت ضمادی که وجع

کم کند و مقعده را نرم کند کندنا پاره کرده شب در دیگ [illegible] کند و سر آن را بگیرد
و در آتش ملایم نهند تا به [illegible] شود پس روغن گاو داخل کنند و در روغن گرد کان
تازه اضافه کرده و در بادیان [illegible] ضماد نمایند صفت ضمادی دیگر
مقل ازرق هر یک دو درم [illegible] افیون نیم درم روغن مغز زرد آلو
[illegible] درم [illegible] در روغن گل حل کنند و با هم آمیخته مرهم سازند صفت
داروئی [illegible] که [illegible] باید که بعد از فصد [illegible]
و مالیدن روغنها و نشستن در آب گرم استعمال نمایند شحم حنظل [illegible] درم مغز
بادام [illegible] چهار درم کوفته [illegible] عدد از آن در [illegible] استعمال نمایند
که [illegible] آب [illegible] ده بار [illegible] بردارند و [illegible] کنند که گشاده
شود صفت [illegible] دیگر شحم حنظل کوفته مقل [illegible] مساوی [illegible] بکار دارند
صفت روغنی [illegible] هر یک ده درم [illegible]
درهم مخلوط ساخته [illegible] داخل [illegible] نیم رطل عسل
روغن مغز زرد آلو [illegible] روغن کنجد داخل کنند [illegible]
[illegible] صفت حب مقل [illegible]
هلیله سیاه هلیله کابلی هر یک ده درم سقمونیا ده درم تخم [illegible] مقل پانزده

درم مقل را در آب

درم مقل را در آب گندنا حل کنند و ادویه بدان سرشته حب سازند صفت حبی که آمدن
خون از ناسور باز دارد هلیله سیاه بلیله آمله مقشر مساوی در روغن گاو بریان کنند از
هر کدام ده درم صدف [illegible] کهربا [illegible] درم [illegible] دو درم مقل بیست درم [illegible]
کوفته [illegible] مقل [illegible] حل کنند و ادویه بآن سرشته حب سازند شربتی دو درم
صفت حبی دیگر که خون باز دارد هلیله کابلی [illegible] نجده درم [illegible] درم مقل در
آب گندنا حل کرده پانزده درم [illegible] کوفته حب سازند شربتی دو درم [illegible] صفت
[illegible] که خون باز دارد [illegible] هر یک دو درم [illegible]
درم کوفته [illegible] شربتی یک درم [illegible] آب گرم [illegible] صفت قرص کهربا که خون باز دارد
کهربا [illegible] هر یک [illegible] کل مختوم هر یک نیم درم کوفته
[illegible] قرص سازند صفت قرص کهربا [illegible] کهربا [illegible] کردکان [illegible]
[illegible] درم افیون [illegible] قرص سازند
صاحب [illegible] اعتقاد [illegible] درم باید کرد [illegible] درم و [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] گردکان [illegible] آن [illegible]
شربتی دو درم [illegible] صفت معجون خبث الحدید که در خون [illegible] بواسیر
بکار آید خبث الحدید [illegible] پانزده درم [illegible] سیاه بلیله آمله [illegible] هر یک پانزده درم

شیطرج سنبل ادخر سعد زنجبیل فلفل کند رهریک ده درم کوفته بیخته با عسل آمله آمیخته شربتی بقدر
یک گوز بزرگ صفت معجون نقل که بجهت باز داشتن خون و دفع نزف کهربا هلیله سیاه بلیله
آمله مازو سوراخ نباشد در سرکه حب ... بلوط قرنفل کلنار بانخواه فوفل هر یک بیک درم
... مصطکی هر یک یک درم نقل بیست درم با عسل سرشته شربتی ... درم
صفت ... که چون ... ... درم الاخوین ... کلنار
مساوی کوفته بیخته ... ... شیاف ... ... روز
آلوده کنند و بر آن موضع نهند ... اگر مفید نباشد فلفل ... بازدادا فاقیا ...
کنند و اگر آن نیز مفید نباشد روغن زیت ... ... روغن گرم ... کنند
و بران موضع داغ کنند ... صفت ... ... چون
بازدارد برگ مورد گلنار ... ... بسادی ... مساوی نیکو کوفته
بیخته در آن بیاشند ... صفت ... که ... الاخوین ... و ... باک
کند ... ... هلیله زرد ... ... مصطکی ... فلفل ... ...
هر یک ... ... اسارون هر یک ... کوفته بیخته روغن گاو ... ... عسل دو
رطل بغدادی ... ... صفت ... کم
بواسیر ... کنند و طعام بخورد و ... کند ... ... شیطرج

کم ... ...

نخم کنند با هر یک ... نوشادر ... ... چهار جزو مقل بقداری که او دو به
از آن توان ... ... حب ... صفت زروی که باسور ...
کند ... ... حرف ...
مساوی ... ... باشد صفت داروئی که بواسیر ... آمده را ...
کند ... ... مساوی ... ... آلوی ...
... طلا کند صفت داروئی ... دم الاخوین ... ...
و موضع را باید ... ...
طلا کند ... صفت ... ...
... ... مساوی نیکو ... ... موضع را
در صبح و شام ... صفت ... اسفیداج ... دم الاخوین
مساوی کوفته بیخته ... روغن ... ... علی الکرم
... ... صفت ... که بواسیر ...
... ... صفت داروئی از ... ...
... ...
... ...

کوفته ده درم از آن بی درم روغن گل در روغن زیتون و روغن زیت مساوی اول کند
دگرت در آن حل کند پس داروهای دیگر در سرشته کنند و بکار دارند صفت داروئی دیگر
... زرنیخ زرد زرنیخ سرخ نوشادر زراریح قوة الصبغ مساوی کوفته
سنجار ساییده قرص سازند و در سایه خشک کنند ... حاجت ساییده بکار دارند
صفت داروئی قوی ... ... زرنیخ زرد زرنیخ سرخ ...
زراریح ... ... مساوی کوفته ... سنجار ... قرص سازند و اگر
خواهند که قوی تر شود ... ... و اگر خواهند که نرم تر شود ...
... و اگر ... ... صفت داروئی که ...
خشک کند ... ...
... صفت ... ...
و آن ... ...
... ...
... ...
که خشک شود ... صفت ... ...
باشد ... ... بغدادی سنجار ... ...

... ...

... رطل ... ربع رطل نوشادر ربع رطل ... ... باشد ...
پس خشک کنند و مرتبه دیگر ... ... نگاه دارند ...
باسور ... ...
... ...
... ... صفت ... که اسقاط ...
کند زرنیخ سرخ با عسل ... مساوی ... صفت داروی دیگر
... ... مساوی نیکو ...
... صفت داروی دیگر ... ...
مساوی کوفته ... ... صفت
... ...
... ...
... ...
... ... صفت ... ...
... ...
هر یک ... ...

تا دو مثقال تا بکرم بخورند صفت حبی دیگر که بواسیر حس و ریح بواسیر را نفع دهد
زرنباد درونج هلیله سیاه مقشر هر یک جزوی عاقرقرحا زرنباد قنقل دارفلفل تخم گندنا
مقل مساوی کوفته بیخته بآب گندنا سرشته حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم
تا ... باید صفت حبی که باد بواسیر سردی که در ... آرزوی گل خوردن داشته
باشد و صاحب ... را سود دهد و طعام بگوارد و ... و لاغر را فربه
کند حب الحدید ... در آب ... و هر روز آب تازه کنند بعد از آن خشک کنند
و تخم سپندان سفید از هر کدام جزوی تخم جرجیر تخم کرفس تخم ترب تخم گندنا تخم گزر تخم بادر
تخم جلبهنگ ربع جزو کوفته تا ... بقدر نخودی حب سازند شربتی ...
حب ... یکبار یا دو بار بخورند صفت سفوفی که باد بواسیر را نافع است ...
... دو درم ... صفت سفوفی که
... باد و ... سود ... دارچینی قرنفل
... فلفل سفید دارفلفل ... تخم ... حب الآس زنجبیل
فرنجمشک قاقله اجزا مساوی کوفته با عسل ... سرشته شربتی دو درم تا دو مثقال صفت
حقنه که باد بواسیر را نفع دهد ... درم آب گندنا ... درم
روغن ... روغن حب البطم ... فانید ... حقنه کنند

حقنه کنند

حقنه است صفت ضمادی که در اخراج مقعده منفعت دارد ... روغن گاو
... صفت دارویی که گوشت ... مقعده را بعد از ...
... خشک کنند ... مساوی ساید ...
دارو ... کلف ... سفید زیاده کند
... باب سی و چهارم در ذکر ادویه و کیفیت استعمال آن باید دانست که ادویه
... باید استعمال کرد و در روز قبل از خوردن دوا ... خوردن
... واگر ... خورند ... خواهد خورد
... قبل از خوردن دارو ...
... دارو ...
... زنجبیل ...
...
...
...
...

و تخم ... و ... آن و آب سماق ... و گل مختوم ادویه
حاره را با عسل یا آنکه ... بخورند ... باید
... داروی فاضل و مسهل افسنتین هلیله کابلی ... هر یک کابلی
... مثقال ... سیاه هر یک مثقالی ... سفید شکر درم ...
... شربتی بقدر ... صفت
دیگر ... افسنتین رومی هر یک ... درم و دو دانگ
... صفت دوایی که ... حب الفرج ...
... زنجبیل ... کابلی ... هر یک چهار درم
... بقدر ... صفت
داروی که ...
... درم ...
درم کوفته بیخته شکر درم ... صفت داروی
... کابلی ...
... صفت داروی ...
...

صفت حقنه که ... حب القرع ...
درخت توت ...
... صفت حقنه
دیگر ... شحم حنظل ... ده درم افسنتین
رومی ده ...
... صفت
حقنه دیگر ... ده درم ...
... شحم حنظل دو مثقال صبر زرد دو مثقال عصاره ...
... قطران ... سیاه ...
حقنه کنند صفت حقنه دیگر ... افسنتین ده درم
...
صفت ضماد ... ضمادی ...
...
... صفت ضمادی دیگر ... شحم حنظل ...
... حب القرع ... صفت ضمادی دیگر

شونیز کوفته با طبیخ شحم حنظل بیاشامد و محجمه بر بالای ناف و محجمه الفرع بر
ناف ضماد کنند صفت ضمادی دیگر صبر افسنتین شحم حنظل قطران زهره گاو بهم آمیخته ضماد کنند
بر شکم [illegible] صفت ضمادی دیگر زهره گاو زیره قطران ترمس [illegible] کوفته با عسل
یا [illegible] گاو یا پیه گاو سرشته ضماد کنند باب سیم در ذکر ادویه که انواع قولنج را استعمال
میشود صفت حقنه که در قولنج [illegible] که بسبب خوردن ادویه یابسه باشد بکار آید حلبه تخم کتان
خطمی بابونه انجیر سپستان سبوس گندم جوشانیده صاف نموده روغن بنفشه یا کنجد
[illegible] نمک هندی یکدرم عسل ده درم زهره گاو یک مثقال اضافه کرده حقنه کنند [illegible]
سبب قولنج بسی خوردن اطعمه یابسه باشد مثل بلوط و جاورس و علامات آن ظاهر است
یا سبب [illegible] خوردن [illegible] و علامات آن ظاهر است یا سبب حرارت امعا است و علامات آن [illegible]
و [illegible] عطش و التهاب [illegible] و [illegible] سودا [illegible]
و علامات آن آنست که [illegible] بسیار باشد
یا سبب کثرت [illegible] بول است و علامات آن ظاهر است یا سبب [illegible] امعاء و کثرت عرق
است و علامات آن نیز معلوم است و علاج آن مطلقا خوردن [illegible] یا روغن بادام
یا مرقه [illegible] دو [illegible] احتقان [illegible] است [illegible] خوردن
زیادتی غذا [illegible]

ان شاء الله [illegible]

دستار [illegible] و در [illegible] طعام [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] و در کثرت [illegible] و تریاق بزرگ
در [illegible] بارده و [illegible] و [illegible] طعام [illegible] است [illegible] صفت
حقنه که در قولنج بلغمی بکار آید و علامت آن [illegible] و [illegible] و [illegible] بلغم
[illegible] قولنج [illegible] حلبه تخم کرفس هر یک ده درم
[illegible] درم از آن [illegible] هر یک [illegible] ده درم
روغن [illegible] ده درم عسل [illegible] نموده حقنه کنند صفت حب [illegible] که در [illegible] استعمال
نمایند [illegible] صفت [illegible]
قولنج [illegible] علامات آن [illegible] و خوردن [illegible] است
علامات بلغم حب [illegible] دو درم [illegible] یکدرم [illegible] صفت [illegible] که
در قولنج بلغمی [illegible] است [illegible] شحم حنظل [illegible] در شکر [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
دیگر [illegible] ده درم شحم حنظل [illegible] دو درم [illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت حقنه که در قولنج بلغمی بکار آید [illegible]
[illegible]

قولنج بلغمی

سبوس گندم [illegible] برگ خطمی ده [illegible] سپستان [illegible]
برگ [illegible] صاف نمایند و [illegible] درم از آن [illegible]
[illegible] مثقال و یکدرم [illegible] دو دانگ [illegible]
[illegible] عسل و یکدرم روغن [illegible] حقنه کنند صفت حقنه
[illegible] برگ [illegible] خطمی سفید [illegible] سبوس گندم [illegible] ده [illegible]
[illegible] چهل درم [illegible] ده درم روغن [illegible] دو مثقال روغن [illegible]
مثقال [illegible] حقنه کنند صفت حقنه که [illegible]
[illegible] خطمی [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] ده [illegible] روغن [illegible] حقنه کنند
صفت حقنه که [illegible] قولنج [illegible] سفید [illegible] هر یک [illegible] زعفران
[illegible] چهار درم اضافه کنند [illegible]
آن [illegible] حقنه [illegible] صفت حقنه [illegible]
استعمال [illegible] شحم حنظل دو درم [illegible]
[illegible] ده درم [illegible]
حقنه کنند [illegible] حقنه [illegible]

[illegible]

[illegible] صفت حبی که [illegible]
[illegible] شحم حنظل دو جزو [illegible] صفت حب دیگر [illegible]
[illegible] شحم حنظل دو درم [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] صفت حبی دیگر [illegible] دو جزو شحم حنظل دو جزو [illegible]
جزو [illegible] که [illegible] حاجت [illegible] اطلاق شود [illegible]
[illegible] صفت حبی که زود عمل کند [illegible]
[illegible] صفت حبی دیگر که زود اطلاق شود [illegible]
[illegible]
صفت حبی [illegible]
صفت حبی که در وجع قولنج [illegible] اطلاق [illegible]
هر گاه صاحب قولنج را [illegible] صفت حبی که [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
صفت حب [illegible] وجع قولنج [illegible]
[illegible] شحم حنظل [illegible] ده درم [illegible]

ابریشم سوخته دو درم قاقله پانزده درم صفت معجونی که قولنج را بگشاید مرمکی نخود درم بسر کهن چهار درم
تخم کرفس انیسون از هر یک شش درم قاقله پانزده درم شکر تبرزد بقدر صفت معجونی که جمیع انواع
قولنج را بگشاید علک الانباط سه درم سکبینه ده درم مویزج یک درم [illegible] عاقرقرحا تخم کرفس
حب الغار تخم اگره [illegible] جندبیدستر از هر یک دو درم سقمونیا چهار درم کوفته [illegible] حب الغار
حرکت [illegible] گاو [illegible] صفت معجونی که جمیع انواع قولنج را
بگشاید سکبینج جندبیدستر تخم کرفس [illegible] سقمونیا [illegible] حل کنند
و بسایند در عسل حل کنند [illegible] صفت معجون [illegible]
[illegible] چهل درم [illegible] دوازده درم [illegible] السوس [illegible]
تخم [illegible] قاقله و عسل [illegible]
داده [illegible] کوفته [illegible] کنند [illegible]
درم [illegible] صفت معجونی از خواب [illegible] و جمیع [illegible] قولنج [illegible]
فلفل دار فلفل [illegible] حب الغار [illegible]
افیون [illegible] عسل [illegible]
صفت معجونی [illegible] فلفل دارفلفل [illegible] مساوی از جمیع ده درم
سقمونیا [illegible] عسل [illegible] در حال [illegible] درم

بانکوبم

از نیم درم و در حال [illegible] مثقال صفت جوارشی [illegible] قولنج [illegible]
را سود [illegible] سقمونیا ده درم قاقله [illegible] زنجبیل دارچینی قرفه [illegible] یک نخود درم [illegible]
همه را با عسل سرشته شربتی [illegible] ده درم صفت معجون [illegible] که [illegible] زنجبیل
فلفل [illegible] سقمونیا ده درم [illegible] برگ [illegible]
ادرم [illegible] کوفته با عسل صاف معجون سازند
شربتی از [illegible] درم تا چهار درم صفت جوارش [illegible] قرنفل دارچینی
سنبل الطیب سلیخه [illegible] مصطکی فاقله [illegible] زعفران [illegible] چهار درم [illegible] سقمونیا [illegible]
درم [illegible] هر یک [illegible] کوفته [illegible] بعسل سرشته شربتی چهار درم [illegible]
[illegible] صفت [illegible] اصفهانی [illegible] کرده [illegible]
در [illegible] عسل صاف [illegible]
[illegible] زنجبیل دارفلفل قاقله [illegible] دارچینی زعفران [illegible] درم کوفته [illegible]
شربتی [illegible] مثقال [illegible] صفت [illegible] قولنج [illegible]
از هر یک [illegible] زهره گاو از هر یک [illegible] درم [illegible]
و اگر [illegible] کند [illegible] صفت [illegible]
نخود زهره گاو [illegible] صفت [illegible] بعد از آن [illegible]

بکار آید روغن بید انجیر دو مثقال ماء الاصول روز اول بخورند و هر روز نیم مثقال زیاده
کنند تا هفت روز پس روغن [illegible] زیاده کرده بودند [illegible] دو مثقال [illegible]
خوردن شربت [illegible] و بعد از آن [illegible]
یا بعد از خوردن شربت [illegible] بعوض [illegible] العسل بخورند شربت انجیر [illegible]
باب بسیار موافق است و طبع نرم دارد [illegible] چهار [illegible]
[illegible] زنجبیل دارچینی [illegible]
زنجبیل [illegible] کوفته [illegible] در آب [illegible]
صفت حقنه که در قولنج ریحی بکار آید علامات [illegible] قولنج [illegible]
قولنج [illegible] درد [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] نقل [illegible]
[illegible]
پس [illegible]
[illegible] قطر اسالیون [illegible] مساوی [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] سکبینج [illegible] درم [illegible]

واحلموده

واحلموده حقنه کنند و اگر خواهند جندبیدستر [illegible] صفت حقنه [illegible]
[illegible] بکند [illegible] روغن [illegible] و اگر [illegible]
برگ [illegible] عصاره آن [illegible] روغن باید [illegible] است پس [illegible]
از این روغن [illegible] بزرالبنج [illegible] حقنه کنند
و اگر [illegible] بزرالبنج [illegible] قولنج [illegible]
نفع دهد [illegible] مساوی [illegible] عسل [illegible]
آلوده کنند [illegible]
بعد از آن [illegible] صفت [illegible] جندبیدستر
زعفران [illegible] صفت [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] در آب [illegible]
و چهار [illegible] عسل [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
صفت [illegible] قولنج [illegible]
[illegible] در آب [illegible]
مفید است صفت حقنه که در قولنج [illegible]

رطوبت منفعت است و علامات آن حمی حاد ده و عطش شدید و تقی مرار در در دو عرق و ثقل و غیر ماده در موضع ورم و
حدت نبض با یح است تخم بادروج تخم توله کل خطمی زر ده تن بهدانه مساوی بر زند و صاف نمایند و
یکوقیه فلوس خیار شنبر و یکوقیه روغن بادام شیرین داخل کرده بکار برند صفت حقنه دیگر که درین قسم
بکار آید بنفشه خشک ده درم خطمی سفید بخدرم سبوس گندم ده درم اگر حرارت بیشتر باشد بدل آن
جو کشنده و کوفته شده و صاف کنند و یکوقیه روغن بنفشه و یکوقیه روغن شیرین و دو درم بوره ارمنی
نموده حقنه کنند و تیر باید صفت ضمادی که درین قسم بکار آید بنفشه تر و برگ خطمی برگ عنب الثعلب
برگ کاکنج نرم کوفته بنفشه خشک خطمی خشک کوفته بخته آرد جو بابونه و اکلیل الملک بادی بابونه
و ضماد کنند صفت ضمادی که درین قسم روغن بابونه موم روغن بنفشه برابر آن خرد آرد باقلا
دو جزو زرده تخم مرغ برابر ده دو جزو لعاب تخم کتان بقدر حاجت لعاب تخم کتان و آرد باقلا
برسند و موم را با روغنها گداز ند و دو درم شب یمانی ضماد کنند صفت طوق بنفشه که در قولنج
ورمی بکار آید بنفشه خشک ده درم فلوس خیار شنبر بخدرم موبز دانه بیرون کرده بیست
عدد عناب ده دانه سپستان سی عدد جو شانیده صاف کنند و شکر طبرزد بر آن اضافه کنند
و آهک اسفار روغن بنفشه داخل کنند و چندان بجوشانند که بقوام آید صفت اسارنجه
سائیده داخل کنند شربتی از بخدرم تا هفت درم بخورند طبع را نرم نگاه دارد صفت
منقوله بطوس و زیتون فاروق که در سابق دیابطوس و سنجر بتا که در صداع

دوم نادر انبیا

و حب ها که در ابتدای قولنج مذکور شد در قولنجی که از ضعف واقعه قولون باشد که علامت آن دفع
نادر شده است زمانی گذشت و حقنه زمانی که عشا تحریک اسهال احتیاج بدان گرفت
صفت طبیخی که درین قسم بکار آید سنا مکی چندی شاه تره جوز بوا سنبل الطیب افسنتین تخم کرفس سیاه مویز جوشانیده
و صاف نموده روغن بادام در آن انداخته نموده بنوشند صفت ضماد که جهت قولنج مذکور نافع است فیض المثقال بروغن
بید انجیر روغن بادام روغن سوسن یک مثقال سائیده بر ناف طلا کنند صفت شربتی که در ابتدا و سن
ورمی بکار آید دوا درد ریست که در ابتدا و دفع قولنج مجرب است در امراض حاره است و خلاص از آن کلی و علامت
آن است که درد از امعا بطرف معده برگردد از دفع شود و بعضی اوقات خیلا با عقل و خفقان نیز
و دماغ با ضعف معده و تصعیر بخار و جمع ایمن بسند بنفشه خشک اکلیل الملک خطمی بابونه جو شانیده صاف
کنند و چهار وقیه از این گلقند طبیخ باده و وقیه خیار باده و وقیه لعاب آب عنب الثعلب بیا پخته ده درم
فلوس خیار شنبر در آن حل کرده و دو درم روغن بنفشه ده درم شکر سفید اضافه نموده بنوشند صفت
سفوفی که قی باز دارد و قولنج که مناسب و ابلا و سن است اند ادو ثقل در ابتدا و قای شده سود ده مصطکی
و نقل زنجبیل فلفل دار فلفل جوز بوا اجزا مساوی کوفته سفوف سازند و زان وزن با شکر با آب بقوام آورده
بکار برند شربتی از یکدرم تا دو مثقال باب سیم در ذکر اودیه که در علاج بکار آید صفت شیری که از
هزار و قلت شحم کلیه علامت آن بیاض لون و درد وجع نرم در صلب و لاغری بدن و قلت منی
باه است سبب آن اکثر جماع و اشتغال و نیم سفیده بادره است بکار آید شیر مخلوط بدان

و اکل بسوب مثل بادام و نارجیل و فستق و خوردن سپرمرغ خاگی و بط و نان با جهامذکور بجهه اصفهانی
نیز از روغن گاو و حبوب داد و نان بدین نسوت و ستم قلیه صفت الزنجبیل که در اعانت بکار آید تکلیف خمیر هلیله گزن تخم کرفس متقال جو زبات
و باقی معالجات در باب تقویت باه مذکور شد صفت مرض طبا شیر حبه معروف که جهار بعد از فصد اکثر قوت نقصان کند
و استعمال مثل ربیب و ریب بکوشت سرکه و تریت و اسفاناخ و زرشک و تقدیه بعدس و سماق دانه غوره و بادنجان
و سرکه و کوک کشک و دراج و تیهو بکار آید و علامات آن بول غلیظ و گیی و درد و عدم میل جماع و لگی بول
و تشنگی باشد گل سرخ سماق منقی طباشیر تخم خرفه گل مختوم گل ارمنی گل قبرسی صندل سفید
هر یک یکدرم و ترنج سائیده نشاسته ریحان سه درم تخم خماض طباشیر هر یک دو درم تخم تخم خرفه بریان حب الآس مقشر بلوط بریان
هر یک نیم درم اقاقیا دو درم کوفته بیخته با کمی و نیز اسپغول آمیخته سازند شربتی یکدرم صفت بایی اکحل الذی الا الآخر
گلنار جمع عربیا هر یک یکدرم کثیرا دو درم بایست غوره با رشته مورد بهی انه صفت ضمادی که در این جنس
بر نسبت بعد ملل سرخ طباشیر کشاق گل ارمنی صندل سفید عصاره لحیه التیس گل مختوم هر یک دو درم
کعک بعدا دی سه درم خشک بنفشه هر یک ده درم خرنوب نبطی بر که زرد خشک هر یک یکدرم ستک
سه درم کوفته با تخم رب یرشته و آب سیب بر شرشن جوزقه مالیده بر ناف گرده نهند صفت دافعی که در این
باب بکار آید لحیه التیس برگ نیز خطمی کو زریره و سرب تیر گل سرخ نیم کوفته شیح دراکحل وان شیر صفت دانه
کاه پیچی که در وجع اسنان و نفرس و طلب که در قی الدم مذکور شد و بات آنکه که در اخلاط جهت تقویت
گلبه با شیر استر سید و بید فیل سفید دار فلفل بزر البنج هر یک نیم مثقال افیون ده مثقال زعفران نیم مثقال

دو

طرائق بار

تخم کرفس کوهی سنبل الطیب تخم کرفس نبطی نیم مثقال سازج هندی حب بلسان عاقرقرحا از
هر یک یک مثقال و در بعضی نسخها بجای تخم کرفس دو قوت است کوفته بیخته بعسل ضبط بیسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی از یک دانگ تا یک مثقال با طبیخ بیسرشبوان داده در قولنج با طبیخ سنبل الطیب با سنان
سید صفت قرص کوکب که تیر استعمال با طبیخ جعده با طبیخ زرابه در اخلاط جهت کلیه مید دهند در
تقویت معده و تسکین وجع دندان که م خورده و سرفه کهنه و قروح امعا و دفع سموم و قرح
مثانه مجرب دارند صفت آن صمغ بلسان شبت سنبل سلیخه گل مختوم پوست بیخ نعناع هر یک چهار
مثقال افیون زعفران قسط کوکب الارض که آن را سبق گویند هر یک چهار مثقال قرار یشون حب الکرم حب البلسان
سلیخه سلیمه تخم کرفس هر یک بیست مثقال صمغ ادر اسبه بر جای حل کنند و ادویه کوفته بیخته با ان
بسرشند و قرص سازند و قرصی یکدرم در سایه خشک کنند صفت بعضی اطبا که در انبدای سی درم حار
جلیه و علامت آن بی لون و لازم ملایم در اکثر اوقات خالی نباشد و بعضی اوقات رعاف باشد
رانده و ثقل در پشت و کلیه باشد بعد از فصد باسلیق کار آید بنفشه زرد جو با گلاب خطمی سفید صندل ابیض
بالسان سائیده کند و تازه روغن گل آب عنب الثعلب حل الرسم ضماد کنند و بعضی از جات
یشت بادی وجع پوست خشخاش اضافه کنند صفت ضمادی که در ورم حرارت کلیه با سوس
در رجوع و تشنگی و سایر علامات مذکوره و کمی ثقل باشد بکار آید موم سفید روغن گل ده درم
و روغن بنفشه ده درم آب کشنیز آب عرفه ده درم و سرکه با هم آمیخته فرقه بدان تر کرده بر گرده

ورم کلیه

بهند صفت ضمادی که بعد از ضمادهای مذکور بکار آید چون بر ضمادهای مذکوره بارده کنند و اگر
خوالم کشد و دمل رود عصاره روغن شسته و کشد صفت ضمادی محلل آن دکند هم بحجه برای حلبه
برگ کلم برنج بهمت نخست خطمی ماهو عسل روغن شیره ترید و صاف کند و ضماد کنند و اگر
بطلاء و بیه برنج خالی اضافه کند بهتر بود صفت ضمادی منضج اگر در ماء العسل تر بندنا بهتر شود خاصه
کند و اگر ابن سا و ماذریون را اخل کند قوی تر شود صفت شربی منضج بحم آن بربان کمیها
نشاسته مثقال جهار کثیرت است صفت شربی که از ورم دموی بکار آید عناب دانه مویز
کرده عدس مقشر تخم خشخاش سفید کثیرا جسنت صد درم در هفت من کل آب بپزند تا جهار صد درم
آب بماند بس او وزنه الکشد تا بیالاید و جهار صد درم شکر اضافه کنند و القوام آرند و هر روز
هیبت درم باده درم سکنجبین بجهانی بدهند و اگر با شکر تازه تخم خیار بن باشیره تخم خربزه و دکد
دیگر خورده بدهند باشد صفت مطبوخ بلیله که در ورم مراری مخلوط بادم بعد از فصد سلیمی
داده مقرر انهار دن فصد سفید بلیله زرد منقی ده درم ترنجبین منقی از دانه هیبت درم
آلوی سیاه سی عدد عناب سی عدد سپستان بنجاه عدد نفشه ممست تخم کشوت
دو مثقال کاسنی کاسنی بر کهای ده درم جوشانیده صاف نمایند و بادرده درم قلوس خیار
شنبر در آن حل کنند و طبوخ شسته نبا اضافه کنند و نیم گرم بدهند و اگر حاجت شود بعد ده
روز دیگر نوبت بنه صفت ضمادی که بعد از نضج بکار آید آرد جو خطمی اکلیل الملک حلبه تخم کتان

نقوع مسنه بادام

نقوع ترنجبین منقی انجیر بستر شد و باید روغن بنفشه بادام ضماد کنند صفت ضمادی که بحمیت انفجار
ورم بکار آید آرد کرسنه سرگین کبوتر کرده آسیا ضماد سابق اضافه کنند صفت ضمادی البرود
که بعد از انفجار ورم و ظهور ورم در بول بحمیت بالک کردن مجری بدهند تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار
ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خرفه تخم خطمی سفید مغز بادام کثیرا نشاسته رب السوس تخم خشخاش
سفید گل ارمنی تخم کرفس بزرالبنج هر یک دو درم و در بعضی نسخ بزرالبنج یک درم سکنجبین شربتی یک درم
با شراب بنفشه بدهند و در جمله علاج قروح آلات بول نافع است صفت سفوفی که در ین حالت
تخم خیار مغز تخم کتان هر یک سه درم نشاسته گل ارمنی هر یک سه درم تخم خشخاش
شربتی دو درم صفت قرصی که گرده و مثانه را پاک کند مغز تخم خربزه و خیار بادرنگ
و کدو هر یک بیست درم نشاسته مغز بادام صبابه صمغ عربی هر یک جهار درم رب السوس شش درم
تخم خطمی تخم خیار بن تخم خرفه مقشر مغز حلغوزه مغز فندق حب الصنوبر سقشی تخم حماض مغز بادام
تلخ صمغ عربی بادام هر یک یک درم رازیانه دو درم زعفران یک درم خلال جینی دو درم تخم کرفس
کرفس سا زند با یک کاسنی شربتی دو درم با مخیه بدهند صفت ضربت اگر که از ورم بار د
جگر بعد از قی بسیار خوردن کلنگبین علی الرسم بکار آید و علامت آن نقل و تمدد و رنج خصم
وردی و دیر بول کردن و بیاض بول و برازو است اجتناب از هوا و آب سرد و الطوس حفظ ربه باید
با انجیر برآورده کرده و آن آب بزند تا نیمه بماند بس بالاید و نیم وزن آن عسل اضافه کنند

و تقلوم آورده و اگر خواهند که طبع نرم شود به بکمن از آن شربت دو درم شیر انجیر اضافه کنند صفت
لعوق خیار شنبر که در ورم بارده کلیه بکار آید عسل خیار شنبر شکر خرو عسل انجیر بلخ و بادام آنچه شستن
کند با تقوام آید شربتی یک لعقه صفت لعوق خیار شنبر شیخ دیگر طبع نرم کند و رفع درم دهد
تحلیل کند انجیر را در آب تر کرده صاف کند و بافدری المیعین کوفته نشانده و عسل خیار شنبر اضافه کنند
بکار برند صفت شربتی که در این ورم بکار آید بابونه اکلیل الملک شیخ ترک شد است هر یک شانه مثقال
برگ کلم برگ جغندر هر یک دو دسته خسک خطمی دو مثقال بیجاد و شادو نیم جلبه تخم کتان سوس
کنده خطمی هر یک کمثت انجرسی عدد بنفشه کمشت جوشانیده صاف نموده هفتاد درم از آن باده
درم روغن شیر دو نیم درم روغن بیداانجیر جهار دانک بوره ارمنی نیم درم نمک ازرق وزن مالند و هر روز جنان
حقنه کنند تا نضج دهد و اگر منفجر باشد با دو کشته صفت داروئی که بعد از انفجار بجهت منقی ربع را بکار آید
شب وقت خواب یک درم ایارج فیقرا بدهند و شربتی کمنه آب سرد از حقنه آن جرعه جرعه بنوشند
داروی دیگر صفت تاکوه زبره کرمانی مصطکی هر یک یک درم و نیم اسطوخودوس و ورق دونیم درم و سنبل و بادام
با برگ ترنج با آب برگ بادرنجبویه سرشته سازند از حب جهار دانک بدهند یک حب بجز
قبل از طعام یا بعد از آن با شراب بالک کنند و تمدد ماده کنند صفت ضمادی نافع سنبل و دواله
مصطکی نیم درم صبر یک درم زعفران جهار دانک ساییده با روغن یاسمین موم زرد و روغن بساز ند
صفت ضمادی که ابو ساهرا از ورم سوداوی کلیه که علامت آن ثقل فی الجمله در پشت و کمری

در زمان

ورقت بول و الم محال و اعراض مالنخولیا و وجع قلیل اگر ده دد و باشد آن پشت درد و ضعف
اسفل بدن و بعضی اوقات کوسیده زیاده باشد علامت ابتداء استسقاء است بعد ازین و سایر
شدابیر که در ورم بارد مذکور شد و استفراغ مطبوخ افتیمون و ماء الجبن و اقتصار بر غذا بر ترنجبین
و اگر احتیاج شود در تنقیح و بول ظاهر شود فصد باسلیق بکار آید تراشه کدو شیر افتیمون بکوفته
بید برگ تویه کوفته آنگاه شیر و در هاون انداخته کنند و بسیار بسایند تا کبود شود و بعد از آن
محلول آن بسا مخرود مقداری روغن بنفشه بادام اضافه و باز بسایند و بر کرده طلا کنند و هرچه
کتان شیر بالا تر کنند و بر کرده طلا کنند و خرقه کتانی به شیر آن تر کنند و بر موضع کرده او کنند
و هرگاه خشک شود باز تر کنند این ضماد بیست درم فصل سوداوی بکار آید و هم اوستاد کوید
من در این ضماد آب کاسنی و آب شیر تر اضافه کرده ام و در علاج قوی تر بکار داشتم و یا اکثر صاحب
علت نقی و فصد و سایر تدابیر فرمان نمی برد بجهت و ورزان شد صفت حقنه که در ورم صلب
کلیه که بعد از ادرار جار بار رد و باسواحی شد بهتر رسیده باشد استعمال شود بعد از قی و
نفع نماید بعد از فصد باسلیق بکار آید خسک کمشت برگ کلم برگ جغندر هر یک دو دسته خطمی
در شده سبوس در شده تشنه یک کمشت انجیرسی عدد بر سیاوشان کمیت برای حمه آب
خیار بادرنگ یک مثقال فوذنج کمشت نیم جون بنده صاف کرده نیم رطل بعد از ان باشد
زرده تخم مرغ و با بجده درم مایسنان درم روغن شیره بادام آنچه سه بار باین دشنه حقنه نماید

که در این قسم بکار آید بعد از آنکه موضع را به پیه بط دمیده نرم و ملینه مغز ساق گاو چرب کرده باشند
تخم کتان حلبه تخم توله هر یک یکدرم زنبق خطمی هر یک چهار درم مقل اشق علک البطم هر یک سه درم
مقل و اشق را در آب حلبه حل کرده و ادویه را در آن بسرشند و ضماد سازند صفت ضمادی که او را درم
صلب سود نافع باشد بالتمام در این علت نیز نافع بود صفت سفوفی که بعد از تنقیه هر گاه رحم
باز آید بکار آید بجهت دفن قطراسالیون سه درم راسن خشک یکدرم و نیم تخم بابونه دو درم
و نیم تخم کرفس را یانه انیسون هر یک یکدرم شربتی دو درم صبح دو درم شام
بخواهند صفت ضمادی که رحم بارگرفته را گشاید تخم کرفس پوست بیخ کرفس رازیانه قطراسالیون
شبع البلوط قصب الذریره برگ حلبه راسن خشک سعد کوفی بادرنجبویه مرزنجوش ضماد سازند
و بعد از حمام رفتن بنهند بکار برند صفت شیافی که گرده را پاک کند رازیانه تخم کرفس
انیسون قطراسالیون خشک [illegible] تخم ملیون راسن خشک عنصل مشوی [illegible]
[illegible] شود صاف کنند و [illegible] از این [illegible] عسل مخلوط کنند بقوام آرند شربتی [illegible]
درم صفت حقنه که در جرب ظهر بعد از فصد باسلیق و حجامت کمر بکار آید و علامات آن آنست
که خارش در اول ظهور کند چون گال که در [illegible] و [illegible] قطعه قطعه دفع شود [illegible]
در [illegible] باشد و بعضی اوقات [illegible] هر یک [illegible]
حقنه [illegible] تخم [illegible] کتان تخم حلبه تخم [illegible] سبوس گندم [illegible]

بلکه [illegible]

جرب [illegible]

[illegible] بکمر [illegible] دو [illegible] و صاف کرده مقدار هفتاد درم با پانزده درم روغن [illegible]
بادام ده درم شکر سفید و نیم درم [illegible] ده اضافه کرده هر روز بنابات استعمال نماید
صفت سفوفی که بعد از استفراغ و تنقیه در این علت بکار آید مغز تخم خیار و مغز تخم خیار بادرنگ
تخم خرفه هر یک [illegible] درم نشاسته [illegible] کثیرا تخم خشخاش سفید [illegible] هر یک دو درم
رب السوس [illegible] درم [illegible] کوفته بیخته [illegible] ده درم اضافه کنند شربتی
سه درم با هفت درم شراب [illegible] درم آب [illegible] جوشانیده و پانزده درم شراب
[illegible] صفت سفوفی دیگر [illegible] مغز تخم خرفه سه درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم
[illegible] یکدرم [illegible] هفت درم [illegible] یکدرم [illegible] سفید [illegible] پانزده درم [illegible]
پانزده درم شکر طبرزد [illegible] درم مغز تخم خیار و خیار [illegible] ده درم [illegible] سه درم [illegible]
باللعاب [illegible] صبح بخورند و [illegible] دو درم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] در میان [illegible] ابو الحسن [illegible] این [illegible]
[illegible] از [illegible] تا [illegible] آب [illegible] در آن [illegible] ده روز [illegible]
صفت [illegible] که در این باب بکار آید [illegible] دو درم [illegible] پانزده درم [illegible] چهار درم
[illegible] درم [illegible] روغن بادام اضافه کنند [illegible]
در این علت [illegible] نافع است صفت سفوف [illegible] که در بول الدم [illegible] که علامت آن آنست

بول الدم [illegible]

که خون خالص دفع شود بی وجع پس اگر از انفتاح رگ باشد اندک اندک زیاده شود و اگر از
انشقاق باشد دفعه خون زیاد شود و حدوث آن بعد از ضربه باشد که بموضع کلیه واقع شود
یا بعد اکل اطعمه حریفه و بعضی اوقات سبب تند از زیادتی خون باشد و علامات آن [illegible]
[illegible] علامات غلبه دم است بعد از فصد باسلیق [illegible] از اغذیه غلیظه و [illegible] استعمال شود
[illegible] یکدرم [illegible] چهار دانگ افیون [illegible] یک دانگ [illegible] گل مختوم گل [illegible]
هر یک یکدرم و نیم [illegible] صمغ الصمغ [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] و [illegible] یک [illegible] همه بکوبند و نصف [illegible]
[illegible] و نصف دیگر [illegible] یکدرم [illegible] پانزده درم [illegible] شراب [illegible]
و با شراب [illegible] مغز تخم خیار و خیار [illegible] تخم خرفه و تخم [illegible] ربع درم [illegible]
[illegible] و [illegible] درم [illegible] و اگر حرارت
باشد [illegible] ابو الحسن [illegible] شنیده ام که [illegible]
[illegible] شود [illegible] و [illegible] از آن [illegible] گل مختوم و [illegible] اقراص [illegible]
یکدرم با پانزده درم شربت [illegible] با [illegible] و با شربت [illegible]
سفوفی که [illegible] اقراص [illegible] شربتی یک
دانگ و نیم [illegible] صفت قرصی که در این مقام بکار آید که [illegible] کرد کان

بگیرند [illegible]

[illegible]

[illegible] یکدرم [illegible] و نیم [illegible] دو درم تخم [illegible] یکدرم افیون
نیم درم گلنار عصاره لحیه التیس [illegible] دو درم [illegible]
دو درم بوزن [illegible] اقراص سازند [illegible] سماق صفت قرص [illegible] یکدرم
کثیرا ده درم [illegible] گلنار [illegible] یکدرم [illegible] اقراص سازند صفت قرص [illegible]
تخم [illegible] نشاسته کثیرا هر یک چهار درم گلنار دو درم [illegible] درم [illegible] اقراص سازند
صفت ادویه که [illegible] عصاره مورد [illegible] عصاره [illegible]
[illegible] عصاره لحیه التیس [illegible] صفت آبی [illegible] مورد [illegible]
خوز [illegible] گل سرخ جوشانیده در آن [illegible] صفت ضمادی که در این قسم بکار
آید [illegible] حب الآس تخم خشخاش پوست خشخاش [illegible] عصاره [illegible]
مورد [illegible] اقاقیا و گلنار و سماق [illegible] صفت [illegible]
بول الدم که [illegible] سوء المزاج بارد [illegible] بکار آید [illegible] گوشت [illegible]
که [illegible] روغن [illegible] در [illegible] موضع
کرده [illegible] صفت علاجی که در بول الدم [illegible]
[illegible] صفت ادویه که [illegible]
[illegible] بول [illegible] بیرون آید [illegible] و مجاری بول [illegible]
[illegible] بکار آید [illegible] ساده [illegible]

و همچنین یک مثقال و نیم قره ماناآب کرفس بدو دو درم عود الصلیب دو درم با آب کرم مر ده بهند
و همچنین دو درم حب الغار با آب کرم بدهند و همچنین یک درم یا یک مثقال پنیر مایه خرکوش با آب
بخورند و همچنین یک مثقال غاریقون با آب کدو آب و همچنین یک مثقال زراوند طویل با آب کدو آب آب کرم و اکر
زن را بسوزند و یک درم خاکستر با پنیر مایه خرکوش بیاشامند و با بونه و سداب و آب جوشانیده
شیاف کنند و مانی آن بخورند و زیر بخور کنند چون نکشت بدهند صفت قرص کاکنج که در قرحه کلیه
بکار آید بعد از فصد باسلیق و علامت خاص قرحه کلیه درد کم باشد که میل بجانب پهلو و ... باشد
و ... کمتر دود و فی الجمله عسر بول کم باشد اکر قرحه در کوشت کرده باشد بعضی از خاکوریها
با بول دفع شود و اکر در غشا کرده باشد در درد بسیار بود و پاره و سوزش صعب بود و اکر در
مجری باشد دفع در ماند و تنگی کاه و ... باشد بول اندک بود و بدشواری آید
و اطراف سرد شود و ... بار بار ... با بول دفع شود کل سرخ طباشیر تخم خرفه
مغز تخم ... صمغ عربی کثیرا کل ارمنی کل قبرسی ... دو درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ
هر یک سه درم کهربا یک درم و نیم ریوند چینی هر یک دو درم کاکنج سی عدد کوفته بلعاب اسپغول
سرشته قرص سازند شربتی یک درم تا چهل درم شیره خرفه بدهند و شیره ... بارتنک ... سرشک
آب ... صفت سفوفی که آنرا مجوع کویند و در این علت بکار آید کل سرخ طباشیر
آرد سنجد آرد عدس ... کاکنج ... برک سماق ... پسته لوز ... از هر یکی قدری تخم خشخاش

سفید تخم خشخاش

سفید تخم خشخاش سیاه بزر البنج پوست ... هر یک یکدرم و نیم ... ربوند چینی کل ارمنی
کل قبرسی قیمولیا حب القلقل مطبوخ ... تخم کرفس هر یک یکدرم تخم خیار و خیار بادرنک تخم کدو تخم خرفه
مغز تخم ... هر یک دو درم دانه ... هر یک سه درم کوفته شربتی ... صبح
درم با قدری شیر بدهند و شام دو درم با آب ... این سفوف اول وقت باید داد که جراحت
خون شود و باز ایستد صفت ضمادی که در این وقت بکار آید اقاقیا حضض هر یک یکدرم ... دو دانک
آرد کرسنه ... جو کنند ... و با آب ... ضماد کنند صفت مطبوخی که در این علت
باشد ... کردن ... بکار آید ... بنفشه ... جوشانیده ... با ثمار العلل
... باشد صفت سفوفی دیگر که در این وقت بکار آید تخم کرفس تخم ... ابیسون ... اسارون
... هر یک دو درم با ... ثمار العلل و اکر با خون ... درد بسیار باشد بزر البنج و ...
... و افیون ... زیاده کنند صفت دوائی که ... که ... حرارت
باشد ... تخم ... تخم خیار با جلاب یا ماء العسل ... اکر حرارت ... تخم ...
... و ثمار العلل ... صفت ... که در ... بکار آید ...
... کشنیز ... جوشانیده در آن نشسته موضع کرده و ...
را بروغن ... صفت ... ضماد کنند ...
... برک خطمی ... برک ... آتش نرم ... شده ...

سیاه تخم ...

و ده درم روغن کل با ... اضافه کرده ... صفت سفوفی مسکن درد جمیع بزر البنج
دانکی افیون ... تخم خیار دو درم تخم کاهو یکدرم تخم ... دو درم جمله در بعضی
از نسخه ها ... است ... بعضی ... چهار ... در حال درد ... کنند
صفت قرص کاکنج ... جمع کنند ... مغز تخم خیار ... ده درم کل ارمنی
صمغ عربی ... الاخوین ... جمله ده درم تخم خشخاش سفید ... بزر ...
بزر البنج تخم کرفس ... تخم ... دو درم زعفران تخم ... افیون ...
مغز بادام ... هر یک ... کاکنج ... مغز تخم خیار ... ده درم ...
بکوبند شربتی ... درم ... و در بعضی نسخ کاکنج ... عدد ... دو درم ... افیون در این اقراص
نهایت ... نوشته شده کمی ... مطلب است صفت قرص خشخاش ... بکار آید بعد از
سکون درد ... تخم خشخاش سفید و سیاه هر یک دو درم بزر البنج ...
صمغ عربی ... کل ارمنی کل قبرسی کل مختوم کل سرخ ... سماق هر یک یکدرم طباشیر ...
هر یک یکدرم و نیم ... دو دانک کوفته ... بارتنک قرص سازند شربتی یکدرم ...
تا دو درم ... شربت ... قرص ... حب الآس ... طباشیر ...
... و اکر حب ... دو ... بید ... در این قرص ... ده علاج قرحه
مثانه بکار برند صفت ضمادی که در این وقت بکار آید ... بغدادی ... کل سرخ ...

سماق ...

سماق ... برک ... بارتنک ... آب برک مورد ... موضع کرده
... صفت ضمادی دیگر برک مورد برک ... پوست ... جوشانیده ...
... بر موضع کرده ... ثقل ... صفت معجونی ...
کل مختوم ... مغسول هر یک دو درم طباشیر صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک یکدرم
بارتنک ... درم ... سوخته هر یک یکدرم شربتی یکدرم و نیم با شربت
خشخاش ... صفت سفوف ... تخم خیار و خیار بادرنک تخم خرفه هر یک یکدرم
کل ارمنی و قبرسی و مختوم ... نشاسته صمغ ... تخم ... طباشیر هر یک دو درم تخم کرفس ...
... دم الاخوین کهربا هر یک ... ریوند چینی یکدرم کوفته شربتی یکدرم با شربت
... صفت قرصی ... صمغ ... کثیرا نشاسته تخم ... طباشیر
کل مختوم تخم خیار و خیار بادرنک ... بارتنک قرص سازند شربتی از دو درم ...
درم با ... شیرین ... و اکر مزاج کرم باشد ... بلعاب ...
... صفت قرصی دیگر اسفیداج ... دو درم ...
... قرطاس سوخته دم الاخوین حب الآس ... یکدرم صمغ ... کوفته
... شربتی یکدرم ... شربت ... صفت
قرص ... که در این مقام بکار آید ... سوخته کثیرا ... کل ارمنی مغسول ... تخم ...

مساوی کوفته با برگ خرفه سرشته شربتی یک مثقال **صفت** قرص زرشک و دیگر [...] دو درم
دم الاخوین گلنار هر یک درم کثیرا نشاسته درم صمغ عربی دو درم با آب برگ خرفه قرص سازد
شربتی دو درم با شربت ریواس **صفت** قرص کهربا کثیرا نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیار و خیار بادرنگ
هر یک سه درم گلنار دو درم اقاقیا دو درم [...] و بعضی طباشیر کهربا یکدرم [...] کوفته با آب
لسان الحمل قرص کنند شربتی دو درم با شربت لسان الحمل سماق **صفت** حقنه نرم در زمانی که ریم
از [...] میل کرده باشد بالکردن بکار آید کشک جو [...] خطمی سبوس گندم برگ
چغندر برگ کلم لعاب تخم کتان تخم معصفر بکوفته جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه [...] درم
قندی شکر سفید اضافه کرده حقنه کنند **صفت** تریاق کمیه ابو ماهر از بهر این ساخته گل [...]
یکدرم گل فارسی [...] ده درم [...] مغسول ده درم [...] محرق [...] کوزن محرق [...]
مروارید هر یک نیم درم [...] عصاره [...] چهار درم تخم خطمی تخم توله تخم خرفه هر یک [...] درم صمغ
آنو نشاسته کثیرا هر یک [...] درم سماق [...] گل فارسی هر یک [...] درم
حب العلیق [...] قرص [...] هر یک [...] درم [...] تخم خیار
و خیار بادرنگ تخم خربزه تخم کدو [...] هر یک [...] درم [...] کاکنج بزر [...]
[...] اسالیون زوفا یابس [...] تخم کرفس [...] هر یک [...] درم علک [...] درم افیون ده
درم دم الاخوین یکدرم کوفته با عسل سرشته و در علت [...] شربتی یک مثقال با [...]

در قرح و [...]

دقیقه سیر [...] درم ماء العسل داده شود و اگر خراج گرم باشد شربتی یک مثقال با شربت [...]
داده شود و در میان [...] با [...] آب [...] جوشانیده صاف کرده [...] درم ماء العسل
داده شود و در آخر علت [...] باشد خون [...] یک مثقال [...] ده درم [...]
[...] باشد **باب پنجم** در [...] مثانه **صفت** [...] درم [...] مثانه که علامت
آن ورم [...] خلیده [...] و تشنگی [...] و سیاهی زبان [...] و سردی اطراف
و [...] و [...] بود [...] فصد [...] شده
[...] اگر [...] و [...] کند [...] و اگر [...] شده [...]
[...] زبان [...] بعد از آن [...]
[...] زبان [...] کنند [...] مثانه [...]
بنفشه [...] روغن [...] بعد از [...] روغن [...] **صفت** ضمادی
که بعد از [...] روغن [...] روغن بنفشه [...] درم
روغن [...] ضماد کنند **صفت** ضمادی که بعد از [...] بکار آید بعد از سکون وجع [...]
تخم کتان [...] تخم [...] ضماد کنند **صفت** [...] که در ورم [...]
[...] احتیاج [...] **صفت** [...] که در این علت بکار می آید [...] تخم کتان [...]
[...] جوشانیده آب [...] **صفت** طلائی [...] مسکن [...]

زعفران یکدانگ روغن بنفشه [...] طلا کنند **صفت** ضمادی که در قرحه مثانه که علامت
آن حرقت بول و عسر آن [...] و [...] مدة [...] و [...] بعد از استعمال
[...] که در قرحه [...] مذکور شد [...] مثانه [...] سه درم [...] چهار درم [...]
بنفشه دوازده درم موم روغن ساخته [...] **صفت** ضمادی که در حرقت مثانه [...]
[...] طلا [...] ضماد کنند و اگر [...] زیاده کنند [...]
باشد **صفت** داروئی که [...] مثانه [...]
و اگر [...] زیاده کنند اقوی باشد **صفت** داروئی که مثانه را از ریم پاک کند [...]
[...] بلوط [...] و [...] صاف شود [...]
[...] و خوردن شراب [...] و [...] **صفت** دوائی که خون [...]
در مثانه [...] و علامت آن آنست که [...] بوی [...] و نبض [...] و [...]
[...] و [...] و غشی و عرق [...] و [...]
[...] بکار [...] **صفت** دوائی که [...]
[...] و [...] یک مثقال [...]
[...] **صفت** ادویه که [...] مثانه که علامت [...]
[...] در [...] بکار آید در علاج جرب

جرب [...]

جرب [...] مذکور شد **صفت** ادویه که در ریح مثانه که علامت آن [...] و وجع [...]
باشد بکار آید روغن [...] ماء الاصول بخورد و روغن یاسمین و روغن سوسن روغن [...]
[...] و [...] و عصاره [...] روغن [...] بول [...] روغن
سوسن [...] ضماد کنند [...] تخم کرفس [...] تخم [...]
و [...] ساخته [...] و معجون [...] که در علاج قولنج [...] مذکور
شد بکار آید و [...] **صفت** ادویه که در [...] مثانه بکار آید [...]
[...] و [...] و [...] دواء الکرکم [...] و [...]
[...] و [...] و [...] صاف کرده [...]
و [...] بول [...] و [...] و [...] آن [...]
دار **صفت** شرابی که در تقطیر بول و بول الدم [...] و [...]
[...] مساوی [...] جوشانیده صاف کنند و [...]
صفت سفوفی که تقطیر بول را [...] بلوط [...] و [...]
ده درم [...] درم [...] درم [...] ده درم کوفته [...]
با آب [...] **صفت** سفوف [...] بلوط [...] هر یک [...] درم [...]
[...] هر یک [...] درم کوفته [...] درم [...] **صفت** [...]

البول بکار آید جند بیدستر قسط تلخ عاشا عاقر قرحا حبت البلسان مساوی کوفته بیخته بموم روغن سرشته بعد از
بهر نوبت یک درم با طبیخ النحل ... صفت معجون ماسک البول هلیله سیاه هلیله کابلی بلسان بیک درم
تخم جندبیدستر ... درم که با شهد هر یک دو درم ... جب المحلب هر یک ده درم با عسل سرشته
شربتی بطبیخ النحل صفت معجونی دیگر هلیله کابلی هلیله آمله بریان هر یک هفت درم قشار الکندر ... درم
تا آنکه ... جند بیدستر ... خشک کنند و شربت یک درم معجون سازند صفت معجون دیگر حب الآس
... ربع جزو ... دو جزو درم کوفته شربتی ... مثقال بود صفت قطوری که در این علت بکار
... در روغن زنبق ... بمجری البول چکانند ... در بر ... و در نگاه دارند البول
صفت ماء الاصول که در علة البول که بسبب غلیظ باشد که در مثانه جمع شده باشد و علامت
آن تقدم دغدغه ... و تعدی با غذیه غلیظه کرمه و ثقل ... ار عانه و حرص ... البول و عدم
علامات ... و در دغدغه آنها ... که ... کرفس بیخ ... رازیانه کرویا
زیره ... هر یک ... سنبل گل سرخ ... هر یک ... درم ...
... ده درم ... آب ... و عطار ... بجوشانند که ... بسیار
هر صبح ... درم با چهار درم روغن ... صفت
با روغن ... روغن ... جند بیدستر بمجری البول چکانند صفت
دوائی ... که در علة البول که بسبب ... باشد ... بکار

و علامات آن تقدم خروج مده و انقطاع او ... اسهل ... حماما ...
تخم کرفس ... درم تخم خربزه ... که ... باد ...
یک درم ... تا ... کرفس ... درم
مثانه
درم صفت ضمادی که ... اکلیل الملک ...
... قدری سرگین کبوتر داخل کرده با روغن ... صفت ضمادی که در علة البول
... بکار آید و علامات آن تقدم خروج خون و انقطاع ...
... اکلیل الملک ... هر یک ده درم ... کرفس ...
هر یک ... درم ... صفت
ضمادی که در این قسم بکار آید ...
... صفت شربت که در این قسم سود دارد ... دو درم
... صفت لعوقی که در این علت بکار ...
... بکار آید ... درم ... دو درم ...
... با عسل داخل کرده ...
صفت قطوری که در این قسم بمجری ... چکانند سرگین کبوتر ...
... البول ... صفت دوائی که در این قسم بکار آید سرگین کبوتر ...

... در این قسم ...
... البول که ... باشد و علامات آن
تقدم استعمال ... صفت ادویه که در این
... حرارت باشد بکار آید و علامات آن تقدم ...
و اگر در این ... روغن ...
کرده ... صفت ادویه که در این علت ...
باشد ...
سنبل ...
ماء العسل صفت دوائی که در علة البول اطفال بکار آید مغز تخم ... تخم خربزه ...
کوفته قدری ... صفت بعضی ادویه که ...
بمجری ...
... درم ... با عسل ...
...
... صفت ... البزور که در ... البول ... باشد که ...
... بعضی ... استعمال شود و علامات آن

علامات حرارت ... قاروره و عدم خروج مده و ... مغز تخم خیار و تخم ...
مغز تخم کدو مغز تخم خرفه تخم خشخاش سفید هر یک دو درم ... هر یک ... درم
... سفید ... درم ... درم شربتی ... درم ... خشخاش ...
تخم
... صفت ... البزوری که ... بکار
آید مغز تخم خربزه و خیار و تخم کدو هر یک ... درم ... هر یک ده درم
... درم تخم کرفس ... درم صفت ... البزور ... که در این قسم بکار
آید مغز تخم خربزه و خیار و کدو ... تخم خشخاش
سفید مساوی ... البزور ... خشخاش ...
صفت ... که در این زمانی که ...
... استعمال شود ... سنبل ...
... تخم ... صفت ...
در این علت ... خشخاش ...
بچکانند صفت شیاف ابیض که چکانند ... تخم ...
... صفت قرص ... در علاج ذیابیطس ... حرارت
... بکار آید و علامات آن ...
ذیابیطس
ذیابیطس
علت

دایم بی حرقت و بول سفید رقیق نشینیه آسیت طباشیر ده درم تخم کاهو مقشر
تخم خرفه هر یک پانزده درم کثیرا خشخاش سیاه و نشاسته درم که خیسانیده بریان کرده چهار درم
گل سرخ گل ارمنی هر یک پنج درم گلنار دو درم کافور نیم درم صندل سفید صمغ عربی اقاقیا هر یک
دو درم شربتی سه درم با آب انار ترش یا آب به بخورند صفت قرص گلنار که در این قسم بکار آید
اقاقیا دو درم گل سرخ سه درم گلنار چهار درم صمغ عربی یک درم کثیرا یک درم شربتی دو درم
با لعاب اسبغول یا آب بهدانه سرشته قرص کرده بخورند صفت ضمادی که در این قسم بکار آید هر یک
خرفه حی العالم اطراف مورد برگ آرد جو سرکه روغن گل در هم آمیخته ضماد کنند صفت ضمادی
محرق آرد عدس بگلاب سرشته ضماد کنند صفت ضمادی دیگر قوی عصاره لحیة التیس لادن
رامک هر یک دو درم اقاقیا چهار درم کندر دو درم مازو یک درم کوفته با مورد سرشته
ضماد کنند صفت حقنه که حرارت کلیه را ساکن کند آب برگ خرفه آب برگ بارتنگ سفیده
تخم مرغ حقنه کنند و اگر دو غ ترش صاف کرده داخل کنند بهتر باشد صفت روغن
مصطکی و معجون فلافلی که در سوء المزاج بارد معده و روغن قسط که در سلسل البول بارد دارد که
در امراض معده و ماسک البول که در تقطیر البول مذکور است و سنگ حجر که در قولنج معلوم است

کلیه

هر در این علت هر گاه سبب برودت باشد بکار می آید اما خبر مذکر است و علت آن حرارت باشد
سوای آن بخورند علی این ترتیبی که خواهد که بول ادرار از پس بخورند بریان کرده باعسل

سلس البول

بخورند صفت ماسک البول حاره که در علاج سلس البول بارد بکار آید علامات آن علامات سوء المزاج
بارد در اینجا سفیدی بول و عدم حرقت بلوط حب المحلب سعد خولنجان فرفه دج ارخشک
مساوی سفوف سازند شربتی سه درم صبح و سه درم شام صفت ماسک البول نسخه دیگر
بلوط پنجاه درم کندر بیست درم کشنیز خشک بریان گل ارمنی صمغ عربی هر یک ده درم شربتی سه درم صبح
و سه درم شام صفت دوائی که در این علت بکار آید اطراف مورد تر یا خشک بسیار تنها کندر کلهٔ
بلوط مساوی در شراب بیمزه دهان گشته و هر صبح کوفته یک درم روغن را دهند صفت
معجون لبوب که در این علت بکار آید مغز بادام مغز پسته ده استار حبة الخضراء لب حلوا مغز فاندیلی
کوفته در هم بسرشته در هفت روز بخورند صفت دارویی دیگر شونیز بخورد کندر فانید گچ مساوی
با هم کوفته هر صبح قدحی بخورند صفت سفوف که بالله در این حالت بکار آید گل ارمنی بلیله بسیار بلوط
عدس مقشر مساوی با هم کوفته هر صبح دو درم کشنیز خشک بیک درم شربتی سه درم در این سفوف
که برودت در طبیعت غالب بوده باشد تنها بسیار صفت دارویی معتدل بلوط در سرکه خیسانیده

هر سه را

بریان کرده ده درم هلیله کابلی بلیله آمله مقشر در آب خوشبو شسته و در سایه بریان کرده و کوفته
و بمعجونه شربتی سه درم صبح و سه درم شام بخورند صفت معجونی از دیرکه ما کامیسه سود دهد اما گوشت
روباه بریان کرده این علت را و در دست و رانه و زنی حشم سود دهد کرده خوکوش خشک کرده
بخورد عاقرقرحا تخم کرفس هر یک جزو شربتی دو درم در شیرینی گوشت آسیب بخورند دواء آن گوکرد

دا یا بان نبیه صفت زبانی فاروق و مهرود اطلوی و سنجر بیا وانفرد با که در این علت [illegible]
که مسهل نیز معلوم است صفت حقنه که در این علت بکار آید حسک کبیر حلبه بغدادی شعر [illegible]
درم حب المحلب ده درم و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا آنکه بعد از [illegible] بس صاف کنند
و نیم رطل روغن کنجد داخل کنند و بجوشانند تا آب تحلیل رود و روغن بماند حقنه کنند صفت
حقنه دیگر اقوی حب البان مقشر فندق حب الخلاف حب المحلب هر یک ده درم مساوی کوفته
روغن آن را گرفته فرفیون و بزر بنج و ساییده با آب ادویه که در حقنه اول مذکور شد ضم کنند و قدری
مشک ساییده داخل کنند و حقنه کنند صفت فرزجه بیا شیر که در سلس البول زمانی که دماغ [illegible]
دیگر حار باشد احتیاج شود در علاج ذیابیطس مذکور شد صفت دارویی که در بول در فراش بکار آید
کندر بیابان ده درم تخم خطمی نیم درم اقاقیا مر کندر [illegible] سماق [illegible] خشک ده درم
هلیله کابلی بریان ده درم [illegible] ده درم کوفته با عسل سرشته شربتی سه درم صفت دوایی دیگر
کرمانی کندر حب الآس مساوی کوفته بخته مصمغ دو درم بخورند صفت دوایی که بنجویه سیده
بلیت [illegible] سفید بهلیله [illegible] کوفته بیخته کره بسیار نافع است صفت شربتی قابض که
بول الدم که از کثرت خون بدن و کثرت دوران بدید عرق باشد بعد از فصد صاف و حوراق و دو بر
[illegible] ده بکار آید و علامات آن در بول الدم کلوی مذکور شد صفت زمانی که در الاخوین یک
یک درم کندر دو درم صمغ عربی نیم درم شربتی یک درم با کنعال با شربت آب برگ خرفه بدهند

صفت نوعی دیگر

نجسانند

سپ

بول در فراش

صفت شربتی دیگر تخم خشخاش کل مختوم عصاره لحیة التیس صمغ آلو کهربا مساوی شربتی دو
درم با آب انار صفت شربتی دیگر نشاسته کندر سوخته کتیرا مساوی بکوبند و با آب عوسج بدهند
صفت آنرفی نافع علت [illegible] پوست انار و [illegible] کوفته برگ [illegible] خرفه خفت [illegible]
جو ساییده در آن سرشته صفت ادویه که خون بسته شده را بگدازد و در قرحه کلیه و مثانه و بول
الدم کلیه ی مذکور شد صفت بعضی از [illegible] که صاحب کلیه و مثانه بکار آید اما علامات حصاة
سعال بول است [illegible] که در کثرت و صفره و حصاة مدفوعه و ثقل اذکر و نبود آن هیچ که قصد کنند
که خبری نقص از کثرت و آو [illegible] حصاة در زمانی که [illegible] باشد و احساس وجع در موضع
کلیه مثانه و خارش قضیب و لون آن بعضی اوقات بیاض بول و رسوب آن و بیاض حصاة مدفوعه و ثقل البول
داخل آن و فروع بول و نقاهت آن بعد از فراغ و آمدن بول زمانی که به پشت بخوابند و بالا
بالا کنند و قیاس کنند غایه را گرفتن کاسنی ثبت بود و [illegible] کشوت بادیان خشک برگ ترب [illegible]
[illegible] آن کرفس [illegible] سر که عنصل سرکه زیتون پرورده صفت میوه های آن [illegible]
خیار و چنبر [illegible] سفید انجیر و خسک [illegible] صفت شربتها سکنجبین از
سرکه که ساخته از سر که عنصل و آب [illegible] و شراب سفید لطیف صفت دوایی که در این
علت زمانی که مزاج بارد باشد بکار آید بعد از تنقیه از ماده حصاة تخم خیار و خیار باد رنگ
و کدو هر یک تخم را [illegible] تخم خرفه [illegible] شربتی سه درم با سکنجبین و ملایم بخورند صفت داروی

حصاة کلیه و مثانه

دارویی که در این علت زمانی که مزاج حار باشد بکار آید بعد از تنقیه بدن از ماده حصاة [illegible]
و خیار بادرنگ و کدو هر یک تخم را زیاده تخم خرفه نیم کوفته شربتی سه درم با سکنجبین و گلاب بنوشند
صفت دارویی دیگر مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و خربزه و کدو هر یک چهار درم تخم کرفس دو درم تخم
رازیانه بسفایج آنکه سوخته ساییده هر یک [illegible] درم شربتی سه درم با سکنجبین صفت آنرفی که در
این علت [illegible] حسک [illegible] الملک تخم کرفس [illegible] برگ خطمی [illegible] سیاه دانه
مساوی جو ساییده در آن سرشته صفت دارویی که بعد از استعمال آن بکار آید سبزه
تخم خیارین با همتعال حجر الیهود و نیم درم حجر اسفنج ساییده بدهند صفت مطبوخی که بعد از
آن بکار آید بیخ کبر [illegible] سیاه دانه هر یک [illegible] درم تخم خطمی تخم کرفس هر یک دو درم تخم کرفس [illegible]
خشک [illegible] دو درم انجیر [illegible] ده [illegible] جوشانیده صاف نموده خیار و [illegible] تخم سکنجبین بدهند
صفت مطبوخی دیگر برگ [illegible] دشتی بر برند و با عسل و روغن گاو بزنند و مقدار بسیاری
بدهند حصاة را از مجرا بفرستد و با بول بیرون آرد صفت دارویی دیگر [illegible] و خیار [illegible]
در آب رازیانه حل کنند و با روغن بادام بدهند صفت روغن [illegible] روغن خشک و روغن [illegible]
که [illegible] این علت بکار آید [illegible] صفت روغن عقرب که در حکایت [illegible] مشابه
و بر [illegible] [illegible] [illegible] بکوفته [illegible]
کوفته در یک رطل بغدادی روغن بادام [illegible] کنند و چند روز در آفتاب [illegible] آن را [illegible] بعد از آن

گرفته ده عقرب زنده

بکار آید

گرفته ده عقرب زنده در آن کنند و دو هفته در آفتاب بنهند و صاف کنند و بکار برند صفت دوایی
که در زمانی که مزاج سرد باشد بکار آید جهت تفتیت حصاة مرزنگوش سداب جوشانیده و صاف نموده
روغن بلسان و روغن نارد بن و نفط سفید داخل نموده بچکانند صفت حبی که منع تولد حصاة
و ریگ کند زمانی که مزاج سرد باشد ترید مثقال حب النیل چهار دانگ صبر نیم درم
سقمونیا یک [illegible] تخم [illegible] دو دانگ حب کنند شربت آن است صفت دارویی که حصاة کلیه را
بیرون آرد هر گاه مزاج سرد باشد مغز تخم خربزه زیره نانخواه شعر تخم کرفس [illegible] که [illegible] بادام [illegible]
مساوی شربتی یک درم با طبیخ [illegible] صفت دارویی منفعت هر گاه مزاج حار باشد بکار
برند خاک [illegible] خطمی خاک [illegible] بوست [illegible] که [illegible] باشد حجر الیهود مساوی شربتی
یک مثقال با [illegible] صفت دارویی که در این قسم [illegible] حب البان
حب القلت [illegible] مغز تخم خربزه مساوی شربتی یک مثقال [illegible] بدهند صفت
دارویی دیگر مغز تخم خربزه خیارین تخم کرفس حب البلسان [illegible] سنبل [illegible] هر یک [illegible]
عاقرقرحا [illegible] هر یکی ربع جزو شربتی یک مثقال با سکنجبین [illegible] بدهند
صفت دارویی دیگر [illegible] تخم کرفس تخم خیار [illegible] مشک [illegible] سلیخه دار چینی سنبل هر یک [illegible]
درم کوفته شربتی یک مثقال [illegible] [illegible] بحل ملک [illegible] و با کنند
و این دارو را خاصیتی عجیب است و این آن است که [illegible] دیگر به المشهرین که [illegible]

دیگر

هرچه از آهن باشد نباید که باو نباشد دار الافعی داروی مذکور ناقص میشود **صفت**
داروی دیگر که در این قسم سنگ بیرون آید مغز تخم خربزه ماش هندی آنکه سوخته دو قو مساوی مرهم کوفته
یکدرم با آب ترب یا آب خسک بدهند **صفت** معجونی که سنگ بیرون آید آنکه سوخته کرده ام سوخته
خاکستر کبر بیخ بادنجان خاکستر خرگوش سنگ اسفنج خون بز خشک کرده خاکستر اسب تخم ترب که
بیرون کرده باشد حجر الیهود صمغ کردکان ترنج مساوی قطر اسالیون دو قو [illegible]
صمغ الو تخم خطمی فلفل هر یک [illegible] بعسل سرشته شربتی از یکدرم تا مثقال با آب خسک یا آب
نخود سیاه **صفت** معجون عقرب کرده ام سوخته سه درم و نیم [illegible] یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم
فلفل دار فلفل هر یک دو درم و نیم کاکنج یکدرم و نیم حب بلسان چهار درم کوفته با عسل سرشته
شربتی پس از شستن اطفال را بدهند [illegible] **صفت** معجون حجر الیهود
که در این علت بکار آید مغز تخم خیار مغز تخم کدو حجر الیهود ملایه کرده بعسل سرشته شربتی دو درم
تا سه درم **صفت** داروئی که تفتیت حصاة مثانه کند اسقنقور فلفل [illegible] یک مثقال حب بلسان
دو مثقال تا چهار مثقال شیر [illegible] سرشته و [illegible] نخودی حب کنند و هر صبح [illegible]
بخورند در حمام یا بعد از حمام [illegible] مثانه را با [illegible] **صفت** خشک کردن خون [illegible]
چهار ساله را [illegible] خون آن [illegible]
خون بگذارند تا برود و خون [illegible] نگاه دارند [illegible] کنند سرد شود و بدهند

پس باید که

پس تخم [illegible] باره [illegible]
شود و از تخم نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند **صفت** سوختن عقرب [illegible] قایم [illegible]
و آن کتیه در حلقه [illegible] تنور گرم [illegible] ساعت [illegible]
و الکه بریان شده باشد چنانکه بتوان سود نگاه دارد و الا سر شیشه قایم کنند [illegible]
بسته تا [illegible] شود چنانکه سوخته باشد که قوة آن رفته باشد و خام هم نباشد که بتوان
سود **صفت** سوختن [illegible] آنکه شاید [illegible] در تغاری آهنی [illegible] آتش [illegible]
سرخ شود [illegible] چنانکه بتوان سود **صفت** دوائی که
جراحتی که از [illegible] بعد از فصد [illegible] گل ارمنی [illegible] دم الاخوین [illegible]
بعسول [illegible] تخم خرفه [illegible] گل [illegible] بسان الحمل [illegible]
مثقال [illegible] بسان الحمل سرشته [illegible] ساعت [illegible]
یک مثقال دیگر [illegible] **صفت** داروئی دیگر که در این باب [illegible]
کندر دم الاخوین مساوی افیون [illegible] بوقت حاجت [illegible] لسان الحمل
با کلاب [illegible] **صفت** داروئی که خون را از کلیه و مثانه و مقعده [illegible]
که با گل ارمنی [illegible] مساوی افیون ربع جزو شربتی یک مثقال با آب [illegible]
در دیگر [illegible] که مردم [illegible] احتیاج شود **صفت** ضمادی که [illegible]

و خواه در اصل خصیه بعد از فصد صافن و حجامت کرده [illegible] و میان جمیع [illegible]
بکار آید [illegible] تازه آب عنب الثعلب [illegible] تازه [illegible] در آن [illegible] بکار برند
صفت ضمادی دیگر کاکنج آرد جو آرد عدس زرده تخم مرغ روغن گل ضماد کنند و اگر [illegible]
باشد قدری برگ خشخاش و برگ کاهو اضافه ضماد [illegible] **صفت** ضمادی که [illegible]
وجع بکار آید آرد باقلا خطمی [illegible] بابونه [illegible] **صفت** ضمادی دیگر برگ [illegible]
[illegible] آرد جو [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] روغن گل ضماد کنند **صفت** ضمادی که در آخر بکار آید [illegible]
[illegible] زیره کرمانی کوفته [illegible] العسل سرشته ضماد کنند **صفت** ضمادی دیگر
برگ کلم [illegible] آرد باقلا [illegible] زیره کرمانی [illegible] خاکستر [illegible]
[illegible] **صفت** ضمادی که [illegible] بعد از [illegible] بکار آید
بابونه اکلیل الملک آرد نخود آرد باقلا زیره کرمانی [illegible] موم زرد روغن گل [illegible]
صفت طلائی که در این باب بکار آید [illegible] مصطکی [illegible] طلا کنند **صفت** [illegible]
[illegible] **صفت** ضمادی دیگر آرد [illegible]
باقلا هر یک ده درم زیره کرمانی آرد نخود [illegible] هر یک [illegible] همه را با [illegible]
سرشته بکار دارند **صفت** ضمادی دیگر آرد نخود آرد باقلا هر یک ده درم تخم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] روغن زیت [illegible] کرده ضماد

[illegible]

کنند **صفت** ضمادی که در وجع [illegible] بکار آید سبوس گندم کوفته [illegible]
کنند و درهم [illegible] **صفت** طلائی که خصیه [illegible]
[illegible] آب [illegible] تازه [illegible]
بسایند [illegible] سوده شود [illegible] طلا کنند **صفت** طلائی دیگر [illegible]
با هم بسایند و طلا کنند **صفت** ضمادی که در این علت بکار آید [illegible]
موم زرد هر یک ده درم زرده تخم مرغ [illegible] مصطکی سائیده [illegible]
زرده تخم [illegible] مصطکی [illegible]
کنند **صفت** [illegible] که در جراحت قضیب [illegible]
[illegible] استعمال شود [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] **صفت** داروئی
[illegible] که جراحت [illegible]
[illegible] سوخته مساوی [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] **صفت** [illegible] دم الاخوین [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] **صفت** داروئی که [illegible]
[illegible] هر یک چهار درم [illegible]

سنگ گرده

جراحت قضیب

مشک سوخته قرص سازند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت سائیده بکار برند صفت داروئی دیگر [illegible]
[illegible] توتیا [illegible] سماق [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند و با [illegible] بسایند و در آفتاب
قرص سازند و بسایه خشک کنند باب صفت داروئی دیگر که [illegible] سود [illegible]
ده درم آهک [illegible] زرنیخ زرد [illegible] همه را بسایند و [illegible]
قرص سازند صفت داروئی دیگر که در این [illegible] بکار آید [illegible] مساوی کوفته [illegible]
کنند صفت داروئی دیگر که [illegible] مقعد [illegible]
[illegible] بسایند و طلا کنند و اگر [illegible] زایل نشود [illegible] و اگر [illegible] زایل نشود
داغ کنند صفت طلائی که [illegible] بعد از فصد [illegible] و حجامت [illegible]
سوده [illegible] اقاقیا [illegible] زعفران [illegible]
کوفته بیخته [illegible] بکار برند صفت داروئی دیگر که [illegible]
بوره در حمام طلا کنند و اگر [illegible] چون از حمام [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] صفت ادویه [illegible]
علاج [illegible] بعد از آنکه [illegible]
[illegible] اقاقیا [illegible]
[illegible] سماق [illegible]
داوا را نیز کوفته و بیخته و نرم صلایه کرده باب [illegible]

قبض

صفت ادویه [illegible] که [illegible] صفت ادویه [illegible]
[illegible] ابهل و زیره است صفت ادویه [illegible]
[illegible] صفت ضمادی نافع [illegible] اقاقیا [illegible]
کوفته [illegible] ابهل کوفته [illegible]
صفت ضمادی دیگر [illegible] مساوی [illegible]
کنند و ادویه کوفته بیخته [illegible] صفت ضمادی دیگر [illegible]
صفت ضمادی دیگر [illegible] اقاقیا [illegible] مساوی [illegible]
حل کنند و ادویه [illegible] صفت ضمادی بجهت کودکان [illegible]
[illegible] صفت ضمادی دیگر بجهت کودکان [illegible]
[illegible] صفت ضمادی دیگر [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت معجون [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]

بکوفته مشک [illegible] مثقال [illegible] صفت [illegible]
دیگر [illegible] صفت حبی که [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت معجون [illegible] در علاج [illegible] علامات آن [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت ضمادی که در این علت بکار آید [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] صفت ضمادی [illegible]
[illegible]
[illegible] باب [illegible] در ذکر ادویه که در [illegible]
بکار آید صفت داروئی که [illegible]
[illegible] مساوی [illegible]
[illegible] صفت داروئی دیگر [illegible] مساوی [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] درم [illegible]

[illegible]

[illegible] داروئی دیگر [illegible] درم [illegible]
[illegible] صفت ضمادی که در علاج مزاج گرم و خشک [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت ضمادی که در علاج مزاج رطب بکار آید [illegible]
ضماد کنند صفت داروئی که در [illegible]
[illegible] بعد از فصد [illegible]
و علامات آن آنست که [illegible]
[illegible] معتدل [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت داروئی که در این علت [illegible]
[illegible] علامات آن [illegible]
[illegible]
صفت داروئی دیگر که در این قسم بکار آید [illegible] صفت ضمادی
که در این قسم بکار آید [illegible] اقاقیا [illegible]
[illegible] صفت [illegible] که در این علت [illegible]

می‌باشد بکار آید و علامت این از معده اول منی و حدت و تیزی در جای خروج ظاهر شود
و نسخ [illegible] و کلمات [illegible] سماق لحیة التیس ثمر الطرفا و [illegible] جوشانیده آب
تناول نماید و غذاهای خشک بکار برند که لته و مسلول و [illegible] گاورس و بوی [illegible] غذاهای
ترش [illegible] بکار برند صفت ادویه که در این علت بکار [illegible] ضعف قوه ماسکه باشد
بکار آید و علامت آن این است که منی بی شهوت بیرون آید اگر سبب حرارت باشد
در علاج [illegible] مذکور شد علاج کنند و اگر سبب برودت و رطوبت باشد استفراغ
[illegible] و استعمال [illegible] و حب المثانی و [illegible] کنند و غذاها
گوشت مجوم بریان و قلیه خشک و مطجنه و حلوای عسل صفت آبی که در این قسم بکار آید
[illegible] سنبل الطیب [illegible] سعد کوفی [illegible] جوشانیده
بکار برند صفت طلائی که بعد از آن بکار آید [illegible] سنبل سعد [illegible]
کوفته در روغن [illegible] روغن بر آتش [illegible] طلا کنند صفت طلائی دیگر عصاره [illegible]
[illegible] عصاره لحیة التیس
[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] طلا کنند صفت اطریفل
کبیر که با حب الحدید ساخته باشند و در این قسم [illegible] ضعف ماسکه مذکور شد
صفت طلائی که [illegible] کنند [illegible] بروغن گاو بریان کنند و [illegible]

تخم مرغ [illegible]

تخم مرغ بر افکنند و دارچینی قدری بر سر آن کنند صفت دیگر جوجه مرغ فربه سه عدد کبوتر بچه
[illegible] کبوتر بچه مقداری که از سه کبوتر حاصل شود همه را پاره کنند و با نخود و باقلا
و پیاز بسیار و [illegible] داخل کنند و [illegible] آن نمک استقنقور با نمک
[illegible] آمیخته بود کنند صفت گوشت اشتر جوان دو جزو پیاز سفید یک جزو
[illegible] بریان کنند و عود و دارچینی کوفته داخل کنند صفت
دیگر خایه ماهی تازه بریان کنند چنانکه رسم است و [illegible] تخم مرغ بر افکنند
و دارچینی و زنجبیل داخل کنند صفت دیگر مغز بارچینی [illegible] تراشیده [illegible]
در شیر تازه [illegible] بریان کنند مرغ فربه [illegible] صفت دیگر [illegible]
[illegible] مغز فستق [illegible] مغز گردکان مغز فندق مغز [illegible] تراشیده تخم [illegible]
[illegible] ساییده بوزن [illegible] هر صبح سه وقیه در شیر تازه بجوشانند و بخورند
تن فربه کنند و قوت جماع زیاد کنند صفت داروئی دیگر که آب [illegible] زیاد کند و [illegible]
آب [illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] صبح و شام [illegible] بخورند
[illegible] آن سه وقیه [illegible] صفت داروئی دیگر [illegible] شیر تازه [illegible] روغن گاو
بریان کنند و چندان [illegible] شود و دو وزن آن حب الصنوبر [illegible] آن بکوبند و با

و با عسل صاف [illegible] دارچینی داخل کنند و صبح و شام بقدر [illegible]
بخورند صفت داروئی دیگر [illegible] خشک را بکوبند و [illegible] آب [illegible] خشک
کنند [illegible] صبح [illegible] از آن دو وقیه [illegible] در شیر تازه بجوشانند
[illegible] داخل کنند صفت داروئی دیگر خشک [illegible] ده مذکور [illegible]
[illegible] صفت دیگر شیر تازه [illegible] رطل
بغدادی عسل مصفی [illegible] رطل [illegible] رطل [illegible]
تا غلیظ شود و هر صبح یک وقیه بخورند صفت دیگر با قلا و نخود و لوبیا [illegible]
فربه جوان [illegible] گوشت و [illegible] پیاز سفید بریده و [illegible]
[illegible] استقنقور و [illegible] قرنفل دارچینی [illegible]
بچه [illegible] بر سر آن کنند صفت [illegible] ذکر کرده مغز [illegible]
بچه هر یک [illegible] ده عدد ماء اللحم که از گوشت [illegible] جوان گرفته باشند بقدر حاجت
آب پیاز [illegible] و سه وقیه [illegible] روغن گاو [illegible] درم نمک و
توابل بقدر حاجت علی الرسم [illegible] بخورند و بعد از هضم قدری شراب
ریحانی بخورند صفت داروئی دیگر تخم [illegible] درم کوفته [illegible]
کوفته [illegible] کنند [illegible] تخم مرغ [illegible] روغن گاو [illegible]

کرده بخورند

کرده بخورند صفت داروئی دیگر تخم [illegible] درم کوفته [illegible] کوفته
[illegible] کنند [illegible] صفت [illegible] ساخته [illegible]
بروغن گاو بریان کنند و خایه [illegible] یا خایه کبوتر یا خایه [illegible]
[illegible] واندک نمک استقنقور بر افکنند صفت دیگر [illegible] تخم
مرغ ده عدد روغن گاو بیست درم شکر سوده سی درم دارچینی [illegible] درم
[illegible] بخورند و اگر بارد المزاج باشد بدل شکر عسل کنند صفت
حلوای [illegible] مغز [illegible] مغز تخم خربزه تخم [illegible] هر یک [illegible] کوفته بروغن
گاو بریان کنند و [illegible] دارچینی [illegible] بر افکنند و عسل داخل
کنند و بقوام آورند صفت داروئی [illegible] در المزاج [illegible] گاو جوان
[illegible] رطل بغدادی [illegible] بجوشانند تا بقوام آید [illegible]
بخورند صفت دیگر که بارد المزاج [illegible] دارچینی [illegible] درم [illegible] رطل
شیر تازه کنند و بر هم [illegible] بخورند و بعد از طعام بدل آب شیر
بخورند [illegible] بخورند [illegible]
[illegible] قوتی عظیم [illegible] الکندر [illegible] باشند
[illegible] کرد و اگر [illegible] خوردن [illegible] بخورند

خشک بکوبند صفت دارویی دیگر شیره عصاره پیاز مساوی بپزند تا بقوام آید و هر
صبح بگویند بخورند این دو معتدل‌تر است و قوّت آن بیشتر کند صفت و دیگر عصاره پیاز
و مخ دانه گیهن دو جزو با هم آمیخته بپزند که عصاره پیاز تحلیل رود و دو ثلث آب و دو قسم
تا گرم بخورند صفت دیگر آب پیاز ترک سرخ و شیره دو جزو فانید یک جزو بپزند و بقوام
آرند شربتی بگو تا این معتدل‌تر است صفت دارویی دیگر پیاز سفید صد عدد پاک
کنند در دیگ سنگین کنند و شیره تازه بر آن کنند و بپزند تا مهرا شود پس از آتش
بردارند و بگذارند که سرد شود و بوزن پیاز روغن گاو داخل کنند و بجوشانند
و بوزن روغن عسل داخل کنند و بقوام آرند و شقاقل و خولنجان هر یک بیست
درم کوفته بدان سرشته بکار دارند صفت دارویی دیگر تخم شلغم تخم ترتیزک مساوی
بکوبند و هر صبح سه درم با شیره تازه بخورند صفت نملی که در این باب بکار آید زنجبیل
دار فلفل و لوذری سرخ و سفید نعناع شقاقل مساوی بکوبند و با دو وزن
کل یک اسقنقور بیامیزند و در طعامها بکار دارند قوت آن قوی باشد صفت شربتی
که قوت مجامعت و منی زیاد کند شلغم چغندر خشک مساوی در آب بپزند تا قوّه گیرد
و [illegible] صاف کنند و مویز دانه بیرون کرده بعد ساعت در آن آب بپزند و بعد
و صاف کنند و مقداری فانید که طعم آن شیرین کند داخل کنند و بقوام آرند

معجون بالثم

صفت شراب انجیر انجیر خشک فربه یکمن حلبه سه درم اول انجیر را بشویند و در آب گشنیز
چهار انگشت آب بر سر آن بر آید اگر زمستان باشد شبانه روزی در جای گرم
بنهند و اگر تابستان باشد یک شبانه و اگر [illegible] چهار شبانه روز تا آب قوت انجیر
بستاند پس جوشی بدهند و صاف کنند و آن آب در دیگ پاکی کنند و بوزن آن
عسل داخل کنند و تخم هلیون و لوذری سرخ و سفید از هر یک دو درم زنجبیل سه
درم دارچینی جوز بوا قاقله صغار هر یک یک درم در خرقه بسته در دیگ کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و هر ساعت آن خرقه را بمالند شربتی سه وقیه صفت شراب [illegible]
ده من جو رد کنند در دیگ پاکی کنند و سه درم حلبه و دو من آب در دیگ ریزند و سر
دیگ بپوشند و گل بگیرند تا بخار بیرون نشود و بر آتش ملایم بنهند و [illegible] از
آتش برگیرند و بگذارند تا سرد شود پس سر دیگ بردارند [illegible]
و بمالند و صاف کنند و بوزن آن عسل داخل کنند و [illegible]
خرقه [illegible] و بقوام آرند و [illegible] درم بوزن آن [illegible] شراب
داخل کنند صفت شربتی دیگر جو سیاه شسته سیر در ده من آب [illegible] سه
شبانه روز پس بجوشانند و صاف کنند و بوزن آن عسل با آن بیامیزند و خرقه
ادویه در آن افکنند و بقوام آرند و اگر شکر طبرزد داخل کنند [illegible]

نخود را در آب کنند یا با آب چغندر یا آب شلغم بخورند قوی‌تر شود صفت شربتی دیگر عصیر انگور
انگور بگیرند در هر ده من عصیر ده استار ادویه کوفته در خرقه بسته در آن افکنند و بگذارند تا
بجوشد و بقوام آرند ادویه اینست تخم شلغم تخم جرجیر لوز بوادام بهمن سرخ بهمن سفید
تخم هلیون لسان العصافیر حب القلقل بعیر بربری تخم کرفس دو کوفته در خرقه بندند
صفت مرودیطوس که در [illegible] اگر در صداع بارد که بحسب قوت
مجامعت که بسبب ضعف قلب باشد مذکور شد احتیاج بذکر نیست صفت معجونی که قوت
مجامعت زیاد کند تخم هلیون شقاقل زنجبیل هر یک پنج درم لوذری سرخ و سفید بهمن سرخ
و سفید هر یک سه درم تخم زردک تخم شلغم تخم ترب تخم کزر تخم جرجیر تخم انجره هر یک
دو درم اسقیل تودری سر اسقنقور هر یک سه درم حب الزلم پنج درم لسان العصافیر پنج درم
فانید چهل درم معجون سازند شربتی پنج درم صفت معجونی دیگر شقاقل زنجبیل دار فلفل
هر یک یک جزو تخم انجره عاقرقرحا فلفل هر یک نیم جزو دارچینی ربع جزو تخم جرجیر تخم سپندان
هر یک یک جزو کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی یک مثقال با آب گرم یا شراب ممزوج بدهند
صفت معجونی قوی که در امزجه بارده بکار آید حب بلادر عسل روغن گاو مساوی در هم
بجوشانند و بقوام آرند شربتی از یک درم تا دو درم با شراب ممزوج بدهند صفت دوای دیگر
نخود [illegible] بجوشانند و صاف کنند و [illegible] در آن بگذارند تا دانه بیرون آید و بعد از آن

بروغن بادام

بیرون آرند و بکوبند و با عسل بسرشند شربتی یک درم تا دو درم با شراب ممزوج
بدهند صفت دوائی قوی که بسیار نافع است شقاقل مغز نارجیل خشک [illegible] هر یک
مساوی کوفته بیخته با مغز نارجیل خشک کرده [illegible] بسرشند و حب سازند
چند نخودی وقت حاجت یک حب در شراب حل کنند و بخورند و اگر زیاده
از هفت حب بخورند باک نیست صفت معجون الحبوب مغز بادام مغز فندق
مغز پسته مغز نارجیل مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز حب الزلم مغز حبة الخضراء مساوی
نارمشک دار فلفل زنجبیل هر یک عشر جزو کوفته بیخته با فانید بسرشند شربتی بقدر
گردکانی بزرگ صفت دوائی دیگر شقاقل تخم جرجیر لوذری سفید و سرخ زنجبیل
دار فلفل هر یک دو درم لسان العصافیر کنجد هر یک یک درم مغز نارجیل دو درم
کوفته بروغن نارجیل بمالند و بعسل بسرشند صفت دوائی دیگر که در مزاج سرد
بکار آید جاوشیر سه درم در یکوقیه آب [illegible] حل کنند و بدهند سه روز صفت
دارویی دیگر [illegible] صعتر تخم کزر قاقله تخم جرجیر لسان العصافیر کرم دانه از
هر یک یک جزو بوزیدان فلفل هر یک سه جزو [illegible] یک جزو کوفته بروغن حب الصنوبر
[illegible] بمالند و بعسل بسرشند صفت دوائی قوی و معتدل خایه خروس خشک کرده
نمک اسقنقور [illegible] کوفته بیخته شربتی در صبح دو درم صفت دارویی دیگر مغز [illegible] دانه

مغز حبة الخضرا مغز حب الصنوبر صغار دکبار مغز پسته مغز هیون مغز نارجیل مغز حب القلقل
مغز کردکان بیروی شقاقل زنجبیل حب الزلم لسان العصافیر هر یک نیم جزو کوفته بعسل
سرشته شربتی یک کردکان و اگر مغز کنجد [illegible] و نعناع و دارفلفل هر یک یکجزو کوفته بعسل
سرشته اند که زیاده کننده قوی تر شود **صفت** دوائی دیگر حب القلقل حب الزلم حب الرشاد
کنجد مغز هر یک بیست درم زنجبیل دارفلفل هر یک یکجزو درم نعناع خصیة الثعلب تخم هیون
تخم گزر تخم جرجیر تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم کندنا لسان العصافیر تودری سقنقور هر یک
ده درم تخم الجزر [illegible] درم شقاقل پانزده درم وج بهمن سرخ و سفید هر یک چهار درم کوفته بروغن
بادام شیرین مالیده بعسل شکر سرشته شربتی یک مثقال وقت خواب بآب سرد **صفت** دوائی
که معتدل المزاج است مغز تخم خربزه مغز تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه هر یک سه درم مغز تخم کدو
پنج درم مغز بادام شیرین تخم خشخاش سفید هر یک شش درم کتیرا دو درم زنجبیل خولنجان شقاقل هر یک
نیم درم تودری سرخ و سفید تخم گزر تخم هیون هر یک یک درم [illegible] شکر نبات [illegible] شربتی
دو درم **صفت** ادویه که نفع آن عجیب است قضیب گاو جوان خشک کنند و بکوبند و بیخته [illegible]
از آن پانزده تخم مرغ قوتی عظیم دهد و [illegible] خشک کنند و مقدار یک نخود پس از
جماع بردارد [illegible] قوتی عظیم دارد **صفت**
طلائی که درستی قضیب که نیز از فالج آن باشد نفع دارد علامت فالج قضیب آنست و سست

ولاغر و کوچک

ولاغر و کوچک شود و هرگاه بآب سرد رود بهم کشیده شود بوره سنبل سعد خردل دارچینی خولنجان
سداب کوفته [illegible] تازه [illegible] بهم [illegible] و خشک شود پس [illegible] گاو
[illegible] بعسل سرشته در قضیب و حوالی آن طلا کنند **صفت** طلائی دیگر
[illegible] عاقرقرحا [illegible] چنانکه خواهند [illegible] قضیب و حوالی
آن طلا کنند و طلا کردن [illegible] قضیب را سخت کند **صفت** طلائی دیگر [illegible] بروغن زنبق یا
روغن قسط یا روغن خیری یا روغن بان سرشته بر قضیب و خصیه و مقعده طلا کنند [illegible]
یا [illegible] **صفت** طلائی دیگر فرفیون خردل [illegible] سعد بوره عاقرقرحا [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] در روغن خیری یا روغن یاسمین یا [illegible] طلا کنند و هرگاه [illegible]
برودت باشد [illegible] در روغن [illegible] فرفیون و عاقرقرحا و خردل [illegible]
بود [illegible] **صفت** حقنه [illegible]
و علامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باب [illegible] ادویه **صفت** حقنه دیگر [illegible]

[illegible] قضیب

بکوبند و بیست درم گلخود و شبت و حرحیر النعناع و برگ چغندر هر یک یک بسته کوچک شلغم پاره کرده
بیست درم گردکان مغز ده عدد و تخم معصفر بکوبند بیست درم تخم خیار و بلبوان هر یک ده درم همه را
بکوبند و در چهار من آب بپزند تا به نیمه آید پس صاف کنند و اگر بجای آب نبیذ شیرین کنند نیکوتر شود
دو قدح از این مطبوخ با نیم وقیه روغن بادام و نیم وقیه روغن سوسن و نیم دانگ نمک حقنه کنند هر شب
از اول ماه و سه شب از میان ماه و سه شب از آخر ماه صفت حقنه دیگر سر گوسفند عدد دو [illegible]
بیست درم [illegible] بیست درم گلخود کنند و حلبه هر یک یک کف بکوبند که ده عدد و اگر [illegible]
بیست درم مویز منقی [illegible] بپزند ده استار از آن با یک وقیه روغن بادام حقنه کنند و روغن
خیری بهتر بود و [illegible] روغن بادام چرب کنند صفت حقنه دیگر سر گوسفند [illegible]
بکوبند سی درم در تنور بپزند و از آن آب و چربی این مطبوخ چهل درم با نیم وقیه روغن [illegible]
روغن حبة الخضرا و ده درم پیه اسقنقور یا پیه سوسمار [illegible] حقنه کنند صفت سر گوسفند
یک عدد کوبیده [illegible] عدد [illegible] کف [illegible] هر یک ده درم بکوبند [illegible]
در تنور [illegible] چهل درم از این [illegible] روغن [illegible] با چهل درم
[illegible] پیه اسقنقور یا پیه سوسمار حقنه کنند حقنه که بارد المزاج [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible]
تخم [illegible] بکوبند تخم [illegible] هر یک بیست درم [illegible] تخم معصفر بکوبند [illegible]
بکوبند تخم الخبزه [illegible] کنند [illegible] ده رطل [illegible] آب بپزند تا [illegible]

[illegible]

بپزند و [illegible] صاف کنند و ده استار از آن با یک وقیه روغن سوسن و یک وقیه و نیم عسل [illegible]
حقنه کنند صفت حقنه دیگر روغن کرد با نیمن [illegible] بکوبند [illegible] تازه [illegible]
بکوبند یک [illegible] همه را با آتش نرم بپزند و صاف کنند دو وقیه از آن با نیم وقیه روغن [illegible]
سوسن حقنه کنند صفت حقنه دیگر مغز حبة الخضرا نیم وقیه آرد گندم آرد نخود هر یک [illegible]
[illegible] نیم وقیه آرد [illegible] کنند [illegible] صاف [illegible] آتش [illegible] تا پخته شود
باز صاف کنند و با مغز حبة الخضرا [illegible] تا پخته شود و باز صاف کنند [illegible]
چند [illegible] داخل کنند و حقنه نمایند صفت حقنه دیگر که کرده را گرم کنند و [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن حبة الخضرا آب کنند تا هر یک [illegible] در نیم آتش [illegible]
حقنه کنند صفت حقنه دیگر [illegible] کردن و [illegible] همه را [illegible] استخوان
بکوبند و دو کف نخود و دو کف حلبه و تخم [illegible] کنند تا و تخم شلغم و تخم [illegible] هر یک
کف بکوبند کنند و با [illegible] و [illegible] از آن [illegible] آب [illegible]
[illegible] روغن [illegible] ده استار از آن [illegible] حقنه کنند صفت
حقنه دیگر [illegible] در [illegible] کنند و [illegible] چند [illegible] بر [illegible] و نیم [illegible]
روغن [illegible] و نیم [illegible] آب کنند [illegible] حقنه [illegible] کنند [illegible]
تا شش [illegible] باز [illegible] دیگر [illegible] حقنه کنند [illegible] عمل کنند صفت

خشک کنند پس اگر سفید باشد سبب بلغم است و اگر سیاه باشد یا تیره از سودا است
و همچنین اگر زرد باشد از غلبه صفرا خواهد بود [illegible] مغسول [illegible]
مغسول دم الاخوین گل ارمنی گل مختوم [illegible] سادج [illegible] ده درم
با نیم درم با آب سماق یا آب برگ [illegible] یا آب برگ خرفه [illegible] صفت قرص کهربا
و قرص [illegible] در این علت [illegible] در [illegible] الدم مذکور شد صفت [illegible]
[illegible] بلوط کوفته با آب برگ مورد [illegible] شیاف صفت ادویه بارده قابض که
در این علت [illegible] از ضعیفی بدن و سستی عروق باشد [illegible] خوردن و [illegible]
نفع دهد گل [illegible] عدس مورد [illegible] لسان الحمل سماق عصا الراعی گلنار [illegible]
بلوط پوست انار [illegible] عصاره لحیة التیس صفت ادویه که در افراط طمث که سبب
قرحه و عفونت رحم باشد بکار آید و علامت آن آنست که با خون ریم آید و متعفن باشد
و اگر قرحه [illegible] باشد و [illegible] چیزی اندک سیاه چون دردی شراب [illegible]
و بعضی اوقات خون [illegible] باید که این ادویه بعد از پاک کردن [illegible]
ماء العسل استعمال شود صبر زرد کندر دم الاخوین [illegible] کهربا مر زعفران [illegible]
[illegible] سفیداب قلعی [illegible] مردارسنگ زاج سرخ انزروت [illegible]
قرطاس محرق [illegible] محرق [illegible] سوخته در سرکه انداخته [illegible] الطیب [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

کنند صفت مرهمی که خشک کند جراحت را و گوشت برویاند مردارسنگ سفیداب قلعی انزروت
سادج بکوبند و با موم و روغن گل سرشته کنند و بکار دارند و اگر جراحت بسیار چرک باشد
اندکی زنگار اضافه کنند صفت مرهم در اول گوشت آوردن بکار آید توتیای مغسول
دو جزو [illegible] سفیداب قلعی انزروت هر یک یک جزو با موم و روغن گل سرشته کنند صفت
مرهمی دیگر صبر زرد مر صاف کندر انزروت دم الاخوین سادج [illegible] شیاف
کنند و سفیده تخم مرغ [illegible] بردارند و اگر ریم از جای دور تر آید حقنه که در باب قروح
امعا مذکور شد بکار آید و همچنین شیاف که در قروح کلیه و مثانه مذکور شد بکار آید صفت
روغن کنند تا که در افراط طمث که سبب بواسیر رحم باشد بعد از فصد [illegible]
و در آن باب حقنه کنند و طلا کنند و علامت بواسیر رحم مثل علامات بواسیر مقعد است
از صداع و ثقل سر و درد [illegible] و کبد [illegible] نباشد و خون بقطره آید و سیاه بود
و بعضی اوقات بادور باشد [illegible] عصاره کنند تا [illegible]
در ربع آن روغن کنند با آن بیامیزند و با آتش ملایم چندان بجوشانند که روغن بماند
صفت روغن مقل که در این قسم حقنه آن بکار آید بگیرند مقل را چندان که خواهند
در شراب انگوری حل نمایند و در روغن کنند بقدر حاجت اضافه کنند و با آتش ملایم
چندان بجوشانند که روغن بماند صفت قرص کهربا و حب مقل که در علاج بواسیر مقعد [illegible]



حقنه‌ای که محرور المزاج است بر سر پشت و گردن و پهلو راست آن دهن بار دکرده و بسرد کنند و نحو کونه
و همچون شروبه لطه به مرغ خانگی هر یک بانداره که بابد بنیر و صاف کنند و ده استیر از این مطبوخ
با یک سکرجه روغن گاو و بگوینه روغن کنجد و بگوینه روغن پیه مرغ بیامیزند و بهم کرده حقنه
کنند سه روز صبح و شام و هر گاه که یکی از این حقنه دیگر را از سر دوازده روز جماع نکنند و
هیچ کار با ریاضت نکنند و آب کمتر بخورند صفت شیافی که قوت مجامعت زیاد کند
بیه لطه مغز پسته دانه عاقرقرحا هر یک را بکوبند و شیاف سازند و با روغن یاسمین چرب کنند و بنهند
صفت شیافی دیگر قسطوریون دقیق رفته روی موم که اجه روغن سوسن مرتب
سازند صفت شیافی دیگر لعبت بربری را با مغز پسته دانه سر شته شیاف سازند و به
اسفنج ربا داوله بر شنند و آدل است بهمنه النعاعلی لکه جیب و عرب صفت که شهوت جماع
باطل کند و منی کم کند این دو اصحاب ابنه را مناسب است تا ماده منی که سبب و علت مقعد
شده است موجبی که محمد زکریا ذکر کرده کم شود تخم خشک دو درم گل نیمه بنجدرم بزرقطونا
ده درم تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم و نیم شیر بسی درم
با هم و قنه سرکه با آب آمیخته بخورند و حقنه کردن شراب انگوری صحت کننده نیز سود دارد
و شیاف یخ نیز مفید است صفت ضمادی که در علت عذیوط لیکن را نیه و آن علتی است
که در حین انزال اطلاق بشود که با افاقیا سرخی خشک خطاب سنید و بر دهن بسود و بر آن

بسیار کنند و بعضی

بر شنه و مقعد بنهند صفت شیافی که در حین جماع عمل کند را کنند را احلیل دست شده بابت
سوره سر شته جماع کنند شیاف کننده صفت ادویه که قضیب را بزرگ کند حب الغار خشک کرده
بسایند و بر قضیب طلا کنند زنبور بگیرند و در زیت آب دار کنند تا خشک شود پس بسایند و طلا
کنند و هر صبح و شب بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و شیر گوسفند طلا کنند و یکبار دیگر
تا خشک شود پس بر قضیب روی طلا کنند تا ماده را ابی کشد و یکبار دیگر تحلیل رود صفت
نو بری که لذت زنان را زیاد کند عسل زنجبیل برادره بیش از وقت مجامعت با آب دهان رقیق
کنند و بر قضیب بمالند تا خشک شود پس جماع کنند و همچنین کبابه چینی عاقرقرحا بکوبند
و طلا کنند و همچنین انگزد در دهان گیرند بکرهان پس آب دهان بر قضیب بمالند و همچنین عاقرقرحا
زنجبیل و دارچینی ساده بکوبند و با عسل سر شته حب کنند و پیش جماع یک حب در دهان گیرند
و آب آن را بر قضیب بمالند تا خشک شود باب سی و ششم در ذکر ادویه که مخصوص زنان است
صفت معجون به که در افراط طمث که سبب کثرت خون بدن است بعد از فصد و هر گاه
صفراوی باشد بعد از استفراغ بمطبوخ هلیله و اگر بلغم باشد بعد از قی و استفراغ بحب
سکبینج و حب شیطرج و اگر سودا باشد بعد از استفراغ بمطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون استعمال
شود علامت کثرت خون امتلاء وجه و حبه و در عروق و حمرة لون و قوت بدن است و
علامت بلغم و سودا آنست که بعینه باکثره کرم کشنده و برد از بعد از آن بر دن آورده

شده و در این مقام نیز خوردن آن مفید است احتیاج بذکر نیست صفت حقنهٔ که در این
علت مفید است سفل را در عصارهٔ برگ کتان با کچیه حل نمایند و بدان حقنه کنند صفت
طلائی که در سیلان طمث که بسبب حکهٔ رحم باشد بعد از فصد اکحل و صافن در استفراغ ماده
که صفرا یا بلغم شور و سودا باشد خوردن ادویه یکسر شهوت استعمال شود اقاقیا
عصارهٔ لحیة التیس طین ارمنی شیاف ماميثا پوست درخت [illegible] که در روغن سرشته بر فرج رحم
طلا کنند صفت دوائی نافع بود پوست انار عدس مقشر در شراب قابض کنند با آب
آن حقنه کنند صفت دارو دیگر زعفران کافور هر یک یکدانگ مر دار سنگ
دانک حب الغار نیم درم نرم ساییده با روغن گل و سفیدهٔ تخم مرغ و قطره شراب سرشته بر دارند صفت
دوائی که با آن دود کنند حضض یک مغز دانه ترنج بر آتش اندازند و دود آن بفرج رسانند صفت
دوائی که حکهٔ فرج و مقعده را نشاند نیک نافع قطران ساذج مبهم سرشته بر دارند صفت
ادویه که در حب الآس نوالخ گورشه در این مقام نیز بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت
حقنهٔ که در سیلان طمث که بسبب گشادن سر رگهای رحم باشد و سبب آن اگر
سوء مزاج بارد یابس بود بکار آید مازو سبز پوست انار گلنار گل سرخ جوز السرو جوش نیده
صاف نموده حقنه کنند و حقنه با آب عصی الراعی نیز مفید است صفت شیافی که
در این قسم بکار آید اقاقیا عصاره لحیة التیس سنبل عود علک اشاخ مازو سبز کوفته با آب

بر الموردانی و

برگ مورد شیاف سازند صفت ضمادی که در این قسم بکار آید خرما خشک به نرمی
پوست انار بلوط برگ از شاخ برگ درخت مصطکی گلنار حب بلوط اقاقیا عصاره
لحیة التیس لادن حب الآس کوفته با آب برگ مورد سرشته بر نار زد شکم و انثیین نهند صفت
دوائی که در این قسم بکار آید صمغ عربی طین مختوم دارچینی کهربا کندر مر دار خشک
شب یمانی اقاقیا دم الاخوین نرم ساییده با آب لسان الحمل سرشته شیاف سازند
و هم از آن ضماد و حقنه بر هم کنند صفت بعض تدابیر که در این علت هرگاه بسبب ضعف رحم
باشد بکار آید و علامت آن کشیدن مرضهای مزمن و سیلان رطوبت و ضعف
بدن باشد بکار آید اول تبدیل سوء مزاج کنند و اگر در بدن ماده باشد استفراغ
کنند بعد از آن ادویهٔ قابضه با ادویهٔ عطریه مثل سنبل و عود بکار برند صفت دوائی
که در جمیع انواع این علت بکار آید گل مختوم دارچینی شب یمانی دم الاخوین
ساوی از جمیع دو درم کافور ربع حبه سک بکدانگ با علوفه شربت مورد دهند
صفت شربتی که خون باز دارد و معده را نیز قوت دهد زنک زردی باز آورد و حب
الحدید به تدبیر حرف زکند رسک ساوی در شراب قابض بکمعته کهربا بسته و صاف کنند
و به دفعات به دهند و اگر شراب قابض نباشد دانه مورد بکوبند و در شراب کهربا بسته صاف
کنند و ادویه در آن کهربا نیه صفت دوائی دیگر که جمیع انواع را نفع دهد زاج لقتران

حقنه ملوط کنند را افیون ساوی حب بسازند شربتی یکدرم صفت شیافی که در جمیع اقسام بکار
آید قرطاس محرق اقاقیا گلنار مازو سبز عصاره لحیة التیس گل سرخ حضض بارهٔ کتان سوخته ساوی
با آب مورد سرشته شیاف سازند صفت شیاف دیگر اقاقیا کافور راسن لادن ساوی با آب
برگ ارغوان تا آب بارنگ سرشته صفت شیاف دیگر بسر به حقنه بلوط گلنار زمخ کاه را ز
لادن ساوی با آب مورد نرم کنند و بشبی بدان آلوده کرده بر دارند صفت شیاف دیگر مازو
کشنیز افیون شب یمانی ابو خلسا گل ارمنی حب الآس جوزه مازمیده سماق عصاره لحیة التیس
دانه جوزه قرطاس صندل سفید کندر رگ طرثوث اقماع انار شاخ گوزن سفال تنور کتان خشک
نرم ساییده و بشم نیز با آب برگ مورد نرم کنند و هر روز از این دارو بدان پشم یکبار نیز شب
بر دارند و قام شب بگذارند صفت شیافی دیگر گلنار سرکه بر حسنوک کاغذ سوخته شیافی
زاج زیره که در سرکه خیسانیده اقاقیا آب تازه سرشته بر دارند صفت
حقنهٔ که جمیع اقسام را بکار آید بلقطا را اقاقیا تخم زکندر ساوی از جمیع مثقال یک رطل آب
کهربا هر یک مثقال نرم ساییده در آب لسان الحمل با آب مورد با آب حمره حقنه کنند
صفت ادویه که ادرار طمث کند زنانی که بسبب احتباس خون دق یبس باشند فرد ماه
تخم کرفس انیسون حرف خردل شونیز جاوشیر ابرا آورند مقتله بود نه ابهل اسارون دو قوچ
جاوشیر سکبینج اشق جند بید ستر فطر فیون سداب مقل زیره سعد فوه سلیخه دارچینی

افتیمون قطر ابلیمون

کتب صفت مرهمی که حشک کند جراحت را و گوشت برویاند مرداسنگ ...
... ساوی بکوبند و با موم و روغن گل سرشته بکار دارند و اگر جراحت
باشد انزروتی زنگار افتیمون کتب صفت نمک که در اول گوشت آوردن بکار آید
افتیمون قطر اسالیون اصل الکوف فقاح اذخر سنبل راسن سلیخه تخم البقله با تخم [illegible]
جمع کنند و بکوبند و به نیز بزر و تکمیل مثقال تا ماء العسل با طبیخ اوزنه قوه به دهند حقن [illegible]
طبیخ البابونه با عسل و طبیخ پودنه کوهی با عسل و پودنه خشک اسار بکوبد با عسل و طبیخ لوبیای سرخ و گزد
سیاه و طبیخ استخوان و طبیخ راسن و اشترغاز و طبیخ آن دم خروس با عسل جمیع کتب بنده اند
صفت تجویزی که در این علت هرگاه بسبب غلظت خون و کمی باشد اجابت ایتم بعد از فصد صافن
و حجامت ساقها بجوی که هر روز زیب ساق حجامت کنند و استفراغ ماده موجب غلظت
شبت بابونه اذخر سنبل مرزنجوش قسط الکلیل الملک کرنب کمادت سداب پودنه شونیز تخم کرفس
... فرو ماتا جلیه یا بعضی بکوبند و در آب آن به نشانند و صاحب علت را بگرمی نیش نشاند و جمعی با
نابیره بر سر آتش به نهند و نابیره بجوشانی بر دارند تا بخار بدو رسد و چنانکه توانند صبر کنند صفت
داروئی بر سیر تمس سه درم سداب خشک اسفند بر هم بوده نه کهری بی قسط اکبر اشمع قوه صعتب
سکبینج جاوشیر هر یک دو درم فرفیون سازند شربتی دو درم با طبیخ لوبیای سرخ صفت داروئی
دیگر لوبیای سرخ مقل هر یک ایرسا اشنان نیم درم سداب خشک سه درم قوه نیم درم دو درم

اب بزنند بهمن اتیرلیس صاف کنند و مقدار پنجاه درم بدهند **صفت** داروئی دیگر لوبیای
سرخ کاسنی هر یک ده درم تخم بزرا اسفند نیم درم تخم کرفس جلبا نیم درم در من آب جوشانند
تا بنیمه آید پس صاف کنند و یکدرم و حمر تا بانیم دارچینی پنجاه درم از آن حل کرده بخورد **صفت**
داروئی دیگر لوبیای سرخ نبز بزرد ... سکرنجبین آب سداب تر ... نیم درم ادخن
زنبق ... بخورد **صفت** داروئی دیگر افیون فرفیون غاریقون ... دو
تخم کرفس جلبا مساوی کوفته بیخته دو درم از آن با شراب ممزوج بدهند **صفت** دیگر پوست
بیخ توت ده درم تخم کرفس ... هر یک نیم درم تخم گندنا هفت درم ... سه درم همه را پز تر ده
از آن با عسل بدهند **صفت** دیگر لوبیای سرخ بکنند ... قوه سنبل قرفه هر یک ...
بجوشانند و صبح از آن بخورند **صفت** دیگر ... هر یک ... فوه سنبل قرنفل
هر یک سه درم ... بغدادی ... صاف کنند ... از آن با ... آب
سداب ... بدهند **صفت** ادویه که ... حنظل ... سکنجبین
... هر یک ... بدهند **صفت** شیافی که ... زنانی که خون غلیظ ...
... بود ... هر یک ... درم ... ده درم ...
... درم کوفته ... بسازند و بردارند **صفت** شیافی دیگر ...
... فرفیون مساوی ... بسازند

صفت دیگر جهت بول

صفت دیگر چند بیخ ... روغن بان ... پشم پاره بدان آلوده کرده بردارند
صفت دیگر ... حنظل کنند ... مساوی کوفته ... پشم پاره
بر روغن ... آلوده کرده بدان پشم بردارند **صفت** شیافی دیگر ...
... هر یک چهار درم ... درم ... شراب ... بیخته
هفت درم کوفته ... شیاف سازند **صفت** تدبیری که در این ...
سبب لاغری بدن و خشکی ... ملاحظه کنند اگر سبب ... باشد
... و کشکاب با روغن بادام فرمایند و ... کنند و ... و مالیدن
روغن ... روغن مغز تخم کدو ... مرغ فربه ... و اسفاناخ و ماهی تازه و مانند
آن فرمایند و از بن ران تا بقدم متصل بمالند و هرچه در باب ... مذکور شد ... بر تر
و اگر مزاج سرد باشد باعتدال ... و العلاج ... مذکور شد عمل نمایند
... مذکور شد ... استعمال نمایند **صفت** حقنه که ... حمل ...
زنانی که سبب ... حمل میل کردن رحم بجانبی باشد و علامت آن آنست که در وقت جماع
درد بهم رسد و علامت ... و حقنه مذکور ...
کنند زنانی که علامت زیادتی خون ... باشد و بعد از استفراغ ... الاصول
و روغن ... سکنجبین کنند ... بلغم باشد ...

جوشانیده ... روغن ... حقنه کنند **صفت** روغنی ... مغز تخم ...
... انیسون تخم کرفس هر یک کف کوفته ... روغن کرنبر **صفت** حمولی که در این باب
... بدان آلوده کرده ... بردارند **صفت** ... که در این قسم ...
... کوفته بیخته ضماد کنند **صفت** ... که در این قسم ...
... جوشانیده ... نمایند **صفت** تدبیری که رحم را گرم
کند و معاون بر حمل باشد زنانی که سبب سردی رحم باشد اگر در بدن ماده باشد بعد از ...
... استعمال شود عود هندی ... آتش ...
رسانند ... بردارند ... باشد ...
... بردارند ... و اگر ... بخوابند و بعد از
دو دو ... جماع کنند **صفت** داروئی که رحم را گرم و نرم کند زعفران ... سنبل ...
... هر یک ... درم ... هندی ... هر یک ... کوفته ... و ...
و ... موم صاف هر یک ... روغن ... آتش ... بعد از ...
کنند ... تخم ... جوشانیده ... بدان ... بردارند ...
... بعد از فراغ از حیض ... متصل ... بدان ...
... بردارند **صفت** داروئی دیگر ... زعفران سنبل ... هر یک ... درم

... هندی

... هندی قرنفل ... هر یک ... مرغ ... روغن ...
... تخم مرغ ... دستور سابق ... بسازند **صفت** داروئی که صاحب رحم سرد را
استعمال نماید ... درم ... زعفران عود هر یک ... کوفته با عسل ... سرشند
و بعد از پاکی حیض ... بردارند **صفت** داروئی زهره ... زهره ...
... هر کدام که حاضر باشد ... روغن ... حیض بردارند
... حنظل در آن ... باشند ... **صفت** داروئی دیگر که ...
... روغن ... سرشند و ... کنند
و بعد از پاکی حیض ... مذکور شد **صفت** داروئی دیگر ...
زرنیخ سرخ تخم ... سرشند ...
... **صفت** حقنه که صاحب رحم سرد را ... علت ...
... درم ... ده درم ... رطل بغدادی آب ... صاف کنند
... از آن نیم گرم حقنه کنند ... در این باب ... است ...
بدهند **صفت** ... که درد ... زادن ... بعد از آنکه ...
... روغن ... بجوشانند ... روغن ...
و ... باشند ... درم ... هفت درم ...

قسط تلخ هر یک یک درم میعه دو درم افیون یک درم مشک یک دانگ و نیم حب سازند شربتی یک درم
با دو دوقیه [illegible] کهنه هم [illegible] صفت حبی که در این وقت بکار آید ابهل ده درم سداب خشک
بخدار تخم اسفند چهار درم حلتیت هر یک سه درم حب سازند شربتی یک درم با طبیخ ابهل
و سلطان [illegible] با در طبیخ لوبیا سرخ یا در عصاره سداب صفت حبی دیگر
ابهل دو درم حلتیت نیم درم اشق یک درم فوه نیم درم جمله را بسرشند صفت حبی دیگر که بچه
مرده بیرون آرد مقل ازرق [illegible] ابهل مساوی حب سازند شربتی یک درم صفت معجونی
که در این باب هیچ دوائی مثل آن نیست [illegible] هر یک مثقال دارچینی
نیم مثقال ابهل نیم مثقال کوفته با عسل بسرشند شربتی دو درم با ماء العسل بسرشند با نیم
کهنه هم [illegible] صفت معجونی دیگر [illegible] قرد مانا [illegible]
هر یک ده درم کوفته [illegible] بسرشند و اگر [illegible]
[illegible] بسرشند شربتی [illegible] کردکان [illegible]
بخورند صفت ضمادی که در این باب بکار آید تخم کتان بکوبند و در ماء العسل و روغن
کنجد بجوشانند و بر زهار و تهی گاه بمالند صفت طلائی که در این باب بکار آید طبیخ تخم
حنظل عصاره سداب تا قدری مرسا شود بمالند و بر ناف و زهار طلا کنند صفت
حمولی که در این باب بکار آید [illegible] عصاره سداب در طبیخ تخم حنظل [illegible]

بردارند صفت [illegible] که در این باب بکار آید خربق سیاه [illegible] زهره گاو مساوی [illegible] سازند
بچه مرده و زنده را بیرون آرد صفت بخوری که در این علت بکار آید [illegible]
[illegible] زهره گاو سرشته دود کنند [illegible] کهن [illegible] پوست مار
[illegible] دود کنند بچه بیرون آورد [illegible] صفت بعضی ادویه که در
این باب [illegible] بکار آید [illegible] طلا کردن [illegible]
[illegible] صفت دوائی که [illegible] زعفران سائیده
بسرشند و مهره سازند [illegible] بیرون آرد صفت [illegible] که در این علت
هر گاه [illegible] بکار آید [illegible]
[illegible] در رحم [illegible] روغن [illegible]
تا بچه از قوه [illegible] بیرون آید صفت شربتی که [illegible]
[illegible] قسط [illegible] مساوی شربتی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] صفت سفوفی که زنان حامله را [illegible]
[illegible]
[illegible] سائیده [illegible] شربتی از یک مثقال و نیم [illegible] صفت دوائی که در این
باب بکار آید زرنباد درونج هر یک ده درم [illegible] هر یک یک درم

[illegible] یک درم و نیم [illegible] سنبل هر یک [illegible] زعفران هر یک [illegible]
بعسل صاف بسرشند شربتی یک مثقال صفت [illegible] که کجیب [illegible] زنان حامله که حیض [illegible]
[illegible] عدس پوست انار [illegible] در آب [illegible] صفت
ضمادی که در این وقت بکار آید [illegible] پوست انار [illegible]
سود نباشد [illegible] صفت ادویه که [illegible]
[illegible] زنان حامله بکار آید [illegible] طلا کنند [illegible] صندل [illegible]
[illegible] صندل [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] سود دهد و طلا کردن [illegible]
صفت حقنه [illegible] اسقاط که بسبب رطوبت [illegible] قبل از حمل و بعد از [illegible]
[illegible] چون ماء الاصول با روغن [illegible] روغن بادام
[illegible] صبر [illegible] سداب [illegible]
[illegible] در روغن سوسن [illegible] قسط [illegible]
پس [illegible] صفت دودی که بعد از [illegible]
[illegible] علک البطم مقل اشق [illegible] صفت حمولی
که در این باب بکار آید سنبل زعفران [illegible] مصطکی [illegible] مقل [illegible]

با روغن [illegible] بردارند صفت حمولی دیگر روغن [illegible]
[illegible] پاره [illegible] بردارند صفت داروئی نافع در این باب
روغن [illegible] دو درم و نیم [illegible] یک درم و نیم [illegible]
درونج هر یک [illegible] درم [illegible] دو دانگ [illegible] رطب [illegible] دو درم [illegible]
الطیب دو درم [illegible] پاره [illegible] آلوده کنند [illegible]
بردارند صفت دودی که بعد از اسقاط سود دهد مقل [illegible]
[illegible] علک البطم [illegible] صفت [illegible] اسقاط [illegible]
کنند هر گاه [illegible] شاخ چوب [illegible]
با شاخ سداب [illegible] طبیخ حنظل آلوده کنند [illegible]
بچه [illegible] بیرون آرد [illegible] در این باب [illegible] طلا
[illegible] پاره [illegible] آلوده کرده [illegible] بیرون آرد [illegible]
[illegible] این عمل کنند [illegible]
[illegible] صفت داروئی [illegible] این عمل کنند [illegible] سداب [illegible]
[illegible] صبح و شام [illegible] ابهل [illegible] صفت داروئی
دیگر [illegible] قسط [illegible] عصاره [illegible]



شده باشد لعاب رازیانه اشق [illegible] بقل سیاه سائیده با زرم علک البطم مغز [illegible] و لعاب بطباب مرغ خانگی روغن گل

روغن سداب علا الترسم لعاب رببریز صفت که در زمان و وسیله گشادن و اثار رجیع شدن لعاب رازیانه تخم کتان

لعاب حلبه لعاب [illegible] بگذرد و رحم را به آن [illegible] کنند صفت ضمادی که در این وقت لعاب رازیانه [illegible] با ارد

در شیر تازه بجوشانند [illegible] اضافه کرده ضماد کنند صفت شیافی که در این وقت لعاب رازیانه علک البطم

روغن بابونه [illegible] صفت ضمادی که نفع دهد [illegible] صفت

صبر [illegible] تخم کتان [illegible] صفت دوائی که بعد از [illegible] دو درم لعاب رازیانه اسبغول [illegible]

تخم [illegible] تخم خطمی تخم [illegible] هر یک [illegible] صمغ عربی کتیرا [illegible] تخم خرفه [illegible]

جمیع را سوای اسبغول بکوبند [illegible] باخلاف [illegible] در روغن گل صبح [illegible]

صفت حمولی که [illegible] مرهم داخلیون با روغن گل [illegible] عصاره [illegible]

با عصاره [illegible] آمیخته [illegible] پاره [illegible] عصاره

[illegible] صفت داروئی دیگر که [illegible] روغن [illegible]

در آن حل کنند [illegible] صفت دوائی [illegible] تخم خشخاش [illegible] تازه [illegible]

تا چون مرهم شود [illegible] زعفران [illegible] سائیده اضافه کنند و موم صاف با روغن گل [illegible]

[illegible] استعمال کنند صفت دوائی [illegible] تخم کتان [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] درم [illegible] روغن گل [illegible] داخل کنند [illegible]

و بعضی اوقات [illegible] آلوده کرده [illegible] صفت دوائی که در ورم [illegible] اکثر [illegible]

ورم نرم [illegible] وجع کنند و خواب آرد خشخاش تازه [illegible]

[illegible] در روغن [illegible]

[illegible] روغن گل [illegible] آمیخته [illegible]

[illegible] صفت [illegible] علامت ثقل [illegible] وجع [illegible]

است بعد از [illegible] لعاب رازیانه [illegible] صفت ضمادی که [illegible]

دشوار [illegible] بول [illegible] باشد و وجع کم باشد [illegible]

سود [illegible] استعمال شود مرهم داخلیون و باسلیقون [illegible]

[illegible] کرده با آن [illegible] روغن نرگس اضافه کنند و ضماد نمایند [illegible]

[illegible] روغن [illegible] روغن سوسن [illegible] روغن شبت [illegible] روغن بابونه [illegible]

[illegible] روغن کتان لعاب [illegible] صفت ضمادی [illegible]

[illegible] زعفران اقحوان علک البطم [illegible] صفت [illegible]

[illegible] وجع آب [illegible] روغن گل [illegible] تازه [illegible] صفت

ضمادی دیگر [illegible] کرده سائیده [illegible] العسل [illegible] مرهم باسلیقون

اضافه کرده ضماد نمایند صفت مرهم [illegible] سرطان رحم [illegible] آن [illegible]

باشد که بیرون آید در بیغولهای ران و بیندگاه و سرین و بعضی اوقات حوالی حباب سینه بر آید و بعضی
اوقات در اول چشم و صدغین بوده باشد و بیمار ضعیف و لاغر شود و لیث پای ورم کنند و باشد
که به استسقا انجامد و ورم صلب و ناهموار باشد و لب بزرگ ابد با بند ... از زیر و بعضی اوقات
بی ملایم بکنند و هر چند وجع و سوزش زیاده شود تب نیز زیاده شود و هرگاه سرطان ریش شود
ازو ریم بوی ناهموار بیرون آید و بعضی اوقات خون ... باشد حیض ... بعد از فصد باسلیق
و صافن در استفراغ سودا حقنه کنند ... و زنجار ... هر یک ده درم ... حقنه درم
کنند و زراوند طویل مقل ازرق هر یک سه درم مرداسنگ چهار درم و نیم موم سفید ... هر یک چهار
درم روغن زیت ... بغدادی ... در سرکه شراب حل کنند و موم را در آن ...
و بعد ... ضماد کنند و بالای ... بمالند تا چون مرهم شود صفت حقنه که رحم را پاک کند از آب ... تازه
با آب ... تازه در یادان ... بمالند که مایل ... شود
پس بر آن حقنه کنند و هرگاه درد ... روغن گل ... حقنه کنند و ...
... وجع است صفت طلائی که در این علت بکار آید زعفرانی که ... باشد موم
زرد روغن ... کنند تا ... طلا کنند صفت ضمادی که در این
علت ... باشد بکار ... روغن گل و سفیده تخم
مرغ ... بمالند و ضماد کنند صفت حقنه که در این علت

زنانی که خون

وجع الظهر

زنانی که خون زیاد آید بکار برند عصاره لحیه التیس گل ارمنی سفیداب قلعی با عصاره لسان
الحمل حقنه کنند باب سی و هشتم در ذکر ادویه که درد ... و ریاح افرسه و عرق النسا و
داء الفیل و دوالی بکار آید صفت حب منتن و حب سکبینج که در وجع ظهری که سبب آن ماده
خام باشد که در عضلات و اوتار داخله و خارجه گرد آمده باشد و علامت آن آنست که در
حرکت ... ساکن شود و درد اندک اندک ... آید بعد از تنقیه بماء الاصول و روغن
بید انجیر بجهت استفراغ بکار آید مذکور شد صفت تریاق اربعه که بعد از استفراغ بکار آید مذکور
شد صفت روغن فرفیون و روغن قسط و روغن سوسن و روغن سداب که در این قسم بعد از آنکه
پشت را بخرقه درشت مالیده باشند بکار آید مذکور شد صفت ضمادی که در این علت بکار
آید مقل اشق جاوشیر سکبینج جند بیدستر جاوشیر فرفیون روغن سوسن روغن حب الغار روغن
سداب حل نموده با بابونه کوفته ... ضماد کنند ...
صفت حب سکبینج که در وجع ظهری که سبب ریح باشد و علامت آن آنست که درد جنبنده باشد
و ثقل نباشد ... مقدم بر آن گواهی دهد بعد از تنقیه بماء الاصول و روغن بید انجیر بکار
آید صفت حب دیگر ...
دو درم صفت تریاق فاروق و مثرودیطوس ... که در این علت هرگاه سبب برودت
باشد معلوم شد صفت روغنی که در علاج ریاح افرسه که سبب آن رطوبت باشد غلیظ

ریاح ...

وعلامت آن سبق استعمال رطوبات باشد و سحنه و نبض بر آن گواهی دهد و اگر شدتی نباشد
نقف نکنند بعد از استفراغ ماده بنحوی که در علاج وجع ظهر مذکور شد و خوردن لعوق ... مفید
و لعوق کرنب بکار آید مقل سفید چند سیر عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون انگشت سبادی
نرم بکوبند و بقدر طل بغدادی روغن سداب ده درم از این ادویه باهم آمیخته بطبخ در آفتاب
نهند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس صاف کنند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه داخل کنند
و بکوبند دیگر به دستور سابق در آفتاب نهند و صاف کنند و مرتبه دیگر و مرتبه دیگر همچنین بدستور
عمل کنند صفت روغنی دیگر ابهل شیح جوز السرو برگ مورد عاقرقرحا از گندنی
قردمانا اقلیمیا ... در آب بپزند و صاف کنند در روغن سداب داخل کنند و با آتش نرم
چندان بجوشانند که آب تحلیل رود ... چند سیر فرفیون و ابهل کوفته داخل و طلا کنند
صفت ضمادی که در این علت بکار آید راسن ابهل وج نیکو کوفته در آب بپزند و ضماد
کنند صفت ضمادی دیگر ابهل راسن وج نیکو کوفته در شراب آنقدر بپزند که مهرا شود
مقل در آن حل کنند و همه چون مرهم ساخته ضماد کنند صفت حبی که صاحب نقرس
دموی و صفراوی را بعد از فصد سود دهد علامت دموی حمرة عضو و انتفاخ و وجع و
شدت ضربان و سایر علامات غلبه دم است و علامت صفراوی صفرت بول و قلت
انتفاخ و شدت وجع و التهاب و انتفاع از مبردات و سایر علامات صفرا از تشنگی ...

هلیله زرد

نقرس

وغیره است صبر هلیله زرد هر یک یک درم و نیم شربت سورنجان هر یک یک درم شحم حنظل چهار دانگ
سقمونیا یک دانگ و نیم زعفران یک دانگ شربتی سه درم صفت جوارش ... که در علاج نقرس
زمانی که قوت ضعیف باشد بکار آید بلغ به میان ببرد و تخم آن بیرون کنند و سقمونیا
بجای تخم کنند و سر به را نگهدارند بپارچه خود و خمیر گیرند و در تنور معتدل بریان کنند و بگذارند
تا سرد شود پس خمیر از آن جدا کنند و در هاون سنگین بکوبند و با عسل مصفی سرشته
شربتی آنقدار که در وی یک دانگ محموده باشد صفت حب سورنجان که در
زمانی که سبب نقرس و مفاصل مرکب از بلغم و صفرا باشد بکار برند و علامت آن ترکیب
علامات صفراوی و بلغمی باشد با قلت انتفاع از ادویه حار و بارد و اختلاف انتفاع
از آنها است صبر یک درم سورنجان چهار دانگ سقمونیا یک دانگ گل سرخ مصطکی
هر یک یک دانگ جمله یک شربت باشد و اگر بدل صبر ایارج فیقرا کنند صواب باشد
صفت حبی دیگر هلیله زرد ترید هر یک ... مقل ... شحم حنظل سقمونیا هر یک ثلث
جزو کتیرا عشر جزو شربتی سه درم صفت حبی دیگر هلیله زرد یک درم صبر چهار دانگ بسبایج
بوزیدان هر یک دو دانگ سقمونیا یک دانگ جمله یک شربت است صفت مطبوخ سورنجان
که در علاج نقرس و مفاصل بکار رود پوست هلیله ... سه درم ... اصل ... ...
بجوشانند تخم ... سه درم سورنجان ... ... یک درم مصطکی

کنند و در سه رطل آب بپزند تا ثلث بماند پس تیشان از آن با دو قیمه شکر سوده بخورند صفت
ضمادی که در ابتداء نقرس و وجع مفاصل حار بکار آید حضض صبر صندل شیاف مامیثا زعفران هر یک
دو درم طین ارمنی یک درم و نیم یک درم کرنب سوخته چهار درم با آب عنب الثعلب و آب کاهو سائیده استعمال
نمایند صفت ضمادی مسکن وجع سفیداب سرب تازه سائیده طلا کنند و برگ کاهو کوفته
ضماد کنند و چون گرم شود تبدیل کنند و طحلب و برگ ... و سپیدی ... وجع و همچنین بزرقطونا با سرکه
و همچنین زعفران و افیون ... و برگ کاسنی ... با موم و روغن گل آمیخته بمالند و همچنین کشنیز تازه
و آب آن ... است صفت ضمادی دیگر که تحلیل ماده ورم کند و تب ... ضماد کنند صفت ضمادی ...
اقاقیا حضض صبر صندل ... در ... شیاف مامیثا گل ارمنی با آب عنب الثعلب طلا کنند صفت
دیگر عدس مقشر کوفته با قدری کافور و گلاب با آن ... و آب کشنیز تازه طلا کنند صفت دیگر
انار در شراب المکی ... قابض بپزند و سماق و آرد و حی العالم کوفته با هم آمیخته ضماد کنند صفت ضمادی
دیگر که در آخر نقرس و وجع مفاصل حار بکار آید برگ کلم در آب بجوشانند و زرده تخم مرغ در سرکه و آرد
جو هر یک قدری با آن بیامیزند و روغن گل اضافه کنند و با هم بیامیزند و طلا کنند و اگر ...
سرد و ورم ... بکار برند صفت حبی مسهل که در نقرس و سایر اوجاع مفاصل که سبب آن
بلغم غلیظ باشد و علامت آن بیاض و قلت التهاب و قلت ... و وجع در عمق مفاصل و انتفاع
و تقدم شرب مولد بلغم و سایر علامات غلبه بلغم است بعد از نضج ماده بخورند ... تازه

پاتی که در آن زهره

پاتی که در آن زهره گرمانی و راز بالکه بحجه باشد یا خوردن پادالاغول (؟) روغن بید انجیر و نمک با ماده بایج
تنها و تربد بعضی شربت استعمال نمایند سورنجان زهره گرمانی زنجبیل هر یک یک درم صبر دو درم و نیم
حب ساخته با طبیخ شبت بیاشامند صفت حب منتن و حب شیطرج که در این باب نافع است و در علاج
فالج مذکور شد صفت مسهلی دیگر سورنجان بوزیدان یک درم ماهی زهره دو دانگ تربد یک درم
و نیم زنجبیل نیم درم شکر بوزیدان جمله یک شربت است صفت حبی قوی تربد یک درم شحم حنظل
یک دانگ و نیم عصاره قثاء الحمار یک دانگ و نیم قنطوریون دقیق دو دانگ فربیون یک دانگ سورنجان
دو دانگ بوزیدان دو دانگ ماهی زهره یک دانگ و نیم مقل دو دانگ جمله یک شربت است صفت
حبی دیگر سورنجان نیم درم صبر نیم درم سقمونیا یک دانگ صفت حب سورنجان کبیر ایارج فیقرا
سه درم سورنجان چهار درم شیطرج دو درم شحم حنظل دو درم و نیم ماهی زهره شاهتره بوزیدان
ملح نفطی مقل هر یک سه درم غاریقون نیم درم هزار اسفند یک درم عاقرقرحا اشق جاوشیر
سکبینج هر یک یک درم با آب سداب حب سازند شربتی از یک درم تا چهار درم صفت معجونی
هلیله کابلی بلیله آمله شیطرج قاقله ماهی زهره سقمونیا مساوی شربتی سه درم تا چهار درم صفت
حبی که در مفاصل و الم آن که از صفرا و بلغم باشد نفع دهد ایارج فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماهی زهره
هر یک سه درم با آب کرفس حب سازند شربتی سه درم صفت مطبوخ سورنجان که در این علت بکار آید

مفاصل

که تولد او از صفرا و بلغم باشد [illegible] آید [illegible] ده درم [illegible] هر یک چهار درم
سورنجان چهار درم تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس هر یک یک درم گل سرخ سه درم در یک من و نیم آب بپزند تا به هفتاد درم
آید پس صاف کنند و بنوشند صفت مطبوخ دیگر سورنجان سی درم تخم حنظل ده درم در پانزده رطل
بغدادی آب بپزند تا به سه رطل آید پس صاف کنند و هر روز نیم رطل بخورند صفت معجون نافع
که در این علت بسیار نافع است و در فصل بهار چند روز متصل بخورند و کمتر از یک هفته
بسبب ادرار بول و عرق مفاصل را قوت داده اوجاع عضلات را زایل سازد و در باب [illegible] مذکور
شد صفت ماء الاصول قوی پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس هر یک ده درم تخم کرفس
رازیانه انیسون ناخواه سورنجان بوزیدان ماهیزهره پوست حنظل شیطرج هندی قنطوریون
دقیق هر یک پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا نصف آید پس صاف کنند شربتی ده درم با
یک مثقال روغن بید انجیر صفت [illegible] را مهران که استرخاء اعصاب و اوجاع مفاصل بارده را
سود دهد هلیله کابلی هلیله آمله تودری سرخ و زرد بهمن سرخ و سفید رازیانه افسنتین با عصاره [illegible]
وج قسط زراوند مدحرج تخم خطمی [illegible] تخم شبت [illegible] افتیمون
[illegible] سفید سادی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی ده درم صفت دوائی که [illegible] استفراغ
[illegible] سورنجان شکر طبرزد هر یک سه درم

به هند اطباء قدیم از یهودان استخوان آدم سوخته با نبات می داده اند و نفع تمام می کرده صفت
سفوفی که این نفع کند بلوط در سرکه خیسانیده خشک کرده عدس مقشر کشنیز خشک سورنجان
سادی کوفته بیخته شربتی سه درم با سه درم شکر طبرزد صفت ضمادی که این نفع کند حضض اشنان
سادی در شراب کهنه حل کرده روغن زیت واصل کرده ضماد کنند صفت ضمادی که خلط غلیظ را
نرم کند دانه انجیر پاک کرده سائیده سه وقیه با روغن [illegible] و عسل هر یک یک وقیه بیامیزند تا چون مرهم شود
و ضماد کنند و بعضی یک وقیه سرکه اضافه میکنند صفت ضمادی دیگر فربیون با روغن سوسن بیامیزند و
ضماد کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند حلبه آنمقدار که خواهند و در دیگ سنگی یا سفالی بپزند [illegible] آب
تا مهرا شود پس عسل اضافه کنند و [illegible] تا چون مرهم شود و طلا کنند و روز یکبار [illegible]
شود و روغن گل با روغن سوسن چرب کنند صفت ضمادی دیگر [illegible] حلبه کوفته بیخته [illegible]
سرشته ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که مفاصل قایم کند و منع انصباب ماده کند [illegible]
استخوان سوخته هر یک یک جزو [illegible] زاج [illegible]
و بعد از استفراغ بر موضع درد نهند صفت طبیخ روباه [illegible]
در میان آن [illegible]
پس [illegible]
بجوشانند تا مهرا شود [illegible] صاف کنند [illegible]

هر ماه هر روز [illegible] هر بار دو ساعت در آن نشینند و چون از آبزن بیرون آیند بهتر آنکه به آب گرم بشویند و [illegible]
دار هوای سرد اجتناب کنند و بهمین ترتیب سه روز در وسط ماه و سه روز در آخر ماه [illegible]
تازه [illegible] و اگر [illegible] صفت [illegible] که در اوجاع مفاصل [illegible]
در وجع ورک نافع است [illegible] حب [illegible] و حنظل [illegible] تخم سداب [illegible]
[illegible] صفت ضماد دیگر که در اول عرق النسا و وجع ورک نافع است [illegible]
سنبل [illegible] تخم [illegible] زعفران سرشته ضماد کنند صفت ضماد دیگر که بعد از آن نافع است بابونه
اکلیل الملک خطمی [illegible] مقل ازرق [illegible] مغز ساق گاو
عسل روغن [illegible] موم [illegible] روغن [illegible] بقدر حاجت ادویه [illegible]
صمغها در سرکه حل کنند و موم [illegible] علی الرسم مرتب سازند و استعمال نمایند و بعد از
آن با آب طبیخ که در آن بابونه و شبت [illegible] باشند بشویند صفت ضماد دیگر [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] ماده را [illegible] تخم سداب
[illegible] حنظل [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال علی الرسم مرهم سازند و طلا کنند صفت ضماد دیگر که [illegible]

کنند تا [illegible]

کنند کوکرد ساییده با وزن آن زفت سرشته بر موضع نهند و کاغذ بر آن چسبانند و بگذارند
که خود بیفتد صفت ضماد دیگر مفرح که بعد از ضماد [illegible] نافع است [illegible] ضماد کنند
صفت ضماد دیگر مفرح [illegible] زرنیخ طلا کنند صفت دیگر [illegible] با موم و روغن سداب
سرشته طلا کنند صفت دیگر [illegible] با موم و روغن سداب
سرشته طلا کنند صفت ضماد دیگر که ورم کند و درد ساکن [illegible]
روغن [illegible] کنند [illegible] روغن [illegible] و طلا کنند [illegible]
نباشد بدل آن حقنه [illegible] صفت حقنه [illegible] که در این علت بعد از [illegible] و استعمال [illegible]
[illegible] حنظل [illegible]
[illegible] آن حقنه کنند و [illegible] آن وجع را ضماد کنند صفت [illegible] که در وجع ورک [illegible]
[illegible] حنظل [illegible]
[illegible] سداب [illegible]
کنند و بعضی [illegible] باب سی و نهم در ذکر ادویه که در انواع اورام
حاره [illegible] و علامت آن [illegible] حرارت و حمره [illegible]
[illegible] صفت ضمادی که در ابتدا [illegible] ورم حاره [illegible]
[illegible]

کنند یا شند و بر روغن [illegible] نیم گرم چرب کنند و بر آن موضع نهند و در دستک کهنه و ماده تحلیل برد صفت ضماد دیگر
و جمع [illegible] کند [illegible] با بونه کوفته بیخته بعصاره گشنیز سرشته طلا کنند صفت طلا [illegible] و از این قسم [illegible]
صندل سرخ زعفران [illegible] با آب گشنیز تازه طلا کنند صفت دیگر آرد جو با آب گشنیز طلا کنند صفت دیگر آرد گندم
با [illegible] ده درم روغن [illegible] ده درم [illegible] آب گشنیز [illegible] طلا کنند صفت ضماد دیگر [illegible]
[illegible] روغن [illegible] موم [illegible] با بونه کوفته بدان [illegible] سرشته طلا کنند صفت ضماد [illegible]
[illegible] گرم باشد یا در عضوی شریف باشد و در [illegible] استعمال شود [illegible]
[illegible] ضماد کنند صفت دوائی [illegible]
[illegible] با آب گشنیز طلا کنند صفت ضماد دیگر [illegible] مهر کرده [illegible] سرشته ضماد کنند
صفت طلائی دیگر [illegible] زعفران [illegible] با آب گشنیز تازه سرشته طلا کنند صفت [illegible]
[illegible] با سرکه و آب گشنیز تازه [illegible] کنند صفت دارو [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت
[illegible] طلا کنند صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

شود و بار [illegible] شود و [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] دوازده درم
[illegible] دوازده درم موم زرد پانزده درم روغن موم [illegible]
[illegible] درم [illegible] پانزده درم [illegible] موم و در آن [illegible] روغن [illegible]
کوفته و در آن [illegible] صفت مرهمی دیگر [illegible] سوده [illegible] طلا
کنند صفت مرهمی دیگر [illegible] عصاره [illegible] روغن [illegible] موم [illegible] مرهم ساخته طلا کنند
صفت داروئی [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] طلا کردن آب [illegible] العالم و
عصاره [illegible] آب گشنیز [illegible] الثعلب [illegible] استعمال [illegible]
قلع زعفران [illegible] سرشته طلا کنند صفت مرهمی که [illegible] آتش را
سود [illegible] روغن [illegible] روغن گل [illegible] مرداسنگ
[illegible] آب گشنیز [illegible] سرشته [illegible]
سازند صفت مرهمی دیگر موم چهار وقیه [illegible]
[illegible] چهار وقیه [illegible] سازند صفت مرهمی که [illegible]
[illegible] روغن [illegible] موم [illegible] نیم مرداسنگ
[illegible] روغن و موم مرهم سازند صفت [illegible]

[illegible] تنقیه [illegible] طبیخ بابونه و خطمی و [illegible] استعمال شود و آن [illegible]
ماده [illegible] است [illegible] ماده غلیظ [illegible] دفع کند [illegible] در جلد [illegible]
[illegible] از این جهت [illegible] انفصال شود و در [illegible] آن عضو [illegible] شود [illegible]
[illegible] شود و بعد از آن [illegible] روغن [illegible]
[illegible] با عسل [illegible] صفت دوائی
قوی تر موم زرد [illegible] روغن [illegible] روغن زیت
بقدر حاجت صفت داروئی دیگر [illegible] درم موم چهار جزو [illegible] چهار جزو [illegible]
[illegible] جزو روغن زیت بقدر حاجت صفت داروئی منضج [illegible] کننده [illegible]
[illegible] خردل [illegible] درهم کوفته مرهم سازند صفت
داروئی دیگر که بهمین کار کنند مرهم [illegible] خردل [illegible] نهند دوائی دیگر
[illegible] ضماد کنند صفت دیگر قوی عسل [illegible] آتش [illegible]
نرم [illegible] شود و بر نهند صفت دیگر [illegible] آب [illegible] کنند چنانکه [illegible]
[illegible] آب بر آن [illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] خردل

[illegible] سرشته بر نهند و اگر خواهند [illegible] عسل [illegible] کنند صفت داروئی دیگر [illegible]
با روغن زیت کهن [illegible] با عسل [illegible] بر آتش [illegible] نهند [illegible] مرهم شود
[illegible] صفت داروئی که [illegible]
[illegible] را تحلیل کنند [illegible] سرشته [illegible]
طلا کنند صفت داروئی دیگر [illegible] درم [illegible]
همه را [illegible] سرشته [illegible] صفت
داروئی دیگر [illegible] روغن زیت کهنه بقدر
حاجت بهم آمیخته طلا کنند صفت [illegible] علامت
آن [illegible] نبض [illegible]
[illegible]
[illegible] باید دانست که [illegible]
اعراض [illegible] باید دانست که خراج [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] صفت داروئی
که بعد [illegible] خراج باطن [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] درم [illegible]

کوفته هر صبح سه درم و هر شام سه درم با آب سرد و روغن گل سه بهد صفت دارو[ئی] که در اخراج ... [illegible]
... ساکن سازد تخم مرو تخم خطمی تخم توله کثیرا ... روغن گل با روغن بنفشه با بادام چرب کرده
... سه درم صبح و سه درم شام ... صفت دارو[ئی] که در اخراج ... [illegible]
... استعمال شود لعاب ... تخم کتان کثیرا صمغ عربی ... تخم ... روغن گل ... صفت
ادویه که ... [illegible] ... شکل احمر اللون ...
... [illegible] ... جلد است ... آن ...
... اخراج ... بعد از فصد ... استعمال ... [illegible]
... عنب الثعلب ... [illegible]
... تخم کتان و تخم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... صفت ... [illegible]
... صفت ... [illegible]
... صفت ... [illegible]

مرهم ... که در علاج سعفه بابسه بعد از گرفتن خون در استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و ... [illegible]
بار ... بلغم ... صبر ... روغن ...
باهم ... درهم ... طلا کنند ... [illegible]
... فرق میان سعفه که بسبب آن بلغم شور باشد و سعفه که سبب آن صفرا باشد آنست که در بعضی
ریم آن غلیظ باشد و در صفراوی رقیق ... صفت طلائی که در سعفه ... [illegible]
... طلا کنند
صفت طلائی که اطفال را نفع دهد ... [illegible]
در روغن ... طلا کنند صفت طلائی دیگر ... [illegible]
... صفت داروئی دیگر ... [illegible]
... صفت دیگر ... [illegible]
داروئی که ... سعفه ... [illegible]
... طلا کنند صفت داروئی دیگر ... [illegible]
در روغن گل طلا کنند صفت داروئی که در سعفه ... [illegible]
... [illegible]
... طلا کنند ... [illegible]

... [illegible] ... صفت طلائی که در ... بعد از فصد و استفراغ ... [illegible]
و مانند ... استعمال شود ... [illegible]
طلا کردن سود دهد و اگر ... طلا کنند ... [illegible]
... در روغن گل ... طلا کنند ... [illegible]
... طلا کنند نفع دهد صفت داروئی که ... [illegible]
آن نفع دهد تخم ... [illegible]
... صفت
نفع ... که در علاج جرب بعد از فصد و استفراغ ... [illegible]
... [illegible]
... صفت ... [illegible]
... صفت ... [illegible]

حب النیل با شش درم شکر سفید آمیخته کنند و به نوبت بخورند جرب کهن که سبب آن عفونت غلیظ باشد زایل کند **صفت** معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنا مکی شاهتره [illegible] هر یک پنج درم [illegible] یک درم چوب چینی دو درم بکوبند و با [illegible] سرشته کنند شربتی سه درم تا چهار درم با آب [illegible] **صفت** قرص برای جرب رطب را سود دهد هلیله زرد [illegible] هر یک [illegible] شاهتره آمیخته قرص کنند شربتی سه درم و اگر از بهر استفراغ [illegible] شربتی از ده درم تا [illegible] درم باشد **صفت** طلایی که جرب رطب [illegible] سیماب مقتول حبة الخضرا [illegible] زهره [illegible] همه را بکوبند [illegible] طلا کنند [illegible] **صفت** طلایی دیگر که جرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاکستر چوب الطم آرد جو لسر که سرشته ضماد کنند صفت دوائی که ورم اردن و اینت چشم را بکار آید طلای
النرهی بگلاب و آب کشنیز طلا کنند صفت دوائی که در شری که بعد از بیماریها بهم رسیده باشد بکار
آید سرکه و گلاب و روغن گل و آب مورد تر طلا کنند و برگ گز برگ بید و برگ اخضر تر کوفته ضماد
کنند صفت آب خاکستر هیزم چوب بلوط یا چوب انجیر و لسوزانند و خاکستر آن در آب کنند و
بگذارند و صبح صاف کنند بکار برند باب چهارم در ذکر ادویه که در انواع اورام بکار آید
ادویه که در ورم صلب بعضی بعد از انواع استفراغات بکار آید ضمادها که از آنها در روغنها و لعابها
و مغزها و ادویه محلله ساز نیز نافع است اما پیه ها پیه بط پیه مرغابی پیه مرغ خانگی پیه سباع چون شیر و گرگ و
و روباه و بلنگ و کفتار باشد و پیه بهایم چون گوساله و گاو و بز و گوسفند و روغنها چون روغن زیت
کهن و روغن کتان و روغن بان و روغن سوسن و لعابها چون لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و ادویه
محلله چون سپیده و اشق و مقل و شیرزد و بارزد و ورق و اطب و مغزها چون مغز ساق گاو و مغز گوزن
صفت دوائی که نرم کننده و ... کلم را بمنع اشق لسرکه حل کرده بمالند صفت دوائی
دیگر روغن کتان در و سرکه در هم کوبیده و روغن دنبه گوسفند گداخته با آن آمیخته بمالند
صفت ضمادی که در این علت بکار آید فتاء الحمار با عسل پیه سائر ضماد کنند سرکه در اکل این
علت استعمال نتوان کرد و در آخر بکار می آید صفت دوائی که سرطان را بمالند تا منع نمو از شدن
در انتشار کنند و آن در بسیار موادی مولم که تولد آن نیست بلکه در ماده محترق و علامت آن

سرطان

الشیر که در ابتدا

آنست که در ابتدا القدر باداما بود بعد بزرگ شود و بیند و رگ سبز را شود و صلب باشد و گرم و حوالی آن مجتمع
شود و شکل آن درم زردی باشد و گرم بود و انقضو منتشب بود سنگ آسیا چنانکه سنگ آکل
نیز کن صلاره سرب با آب کشنیز تر یا عصاره کاهو ساییده طلا کنند صفت دارو که اگر در اول
سرطان طلا کنند زایل کند اسرب با ... انتهای مدکور ساییده و توتیا و صبر و اسفیداج ضماد کنند
در میان شهر و صلابت سرب بیند و طلا کنند صفت دوائی که منع زیاده شدن او کند
سرطان کند گل ارمنی و مختوم با اسفیداب سرب با زیت الانفاق و عصاره حی العالم با لعاب بنگدانه
در شهر و صلابت سرب بیند و طلا کنند صفت تدبیری که در زمان التیس شدن سرطان بکار آید ورم بیند
خرقه کتان در آب عنب الثعلب تر کنند و بر آن نهند هر گاه خشک شود باز تر کنند صفت
دوری که بر ایشی سرطان باشند تا بسته کنند اسفیداب قلع هر یک یک درم گل ارمنی و مختوم
و صبر هر یک جو درم کوفته و بیخته از جراحت رطوبت پاک کنند و بیاشند و قرار با روغن آمیخته کرده بر
حوالی آن مالند صفت دوائی که بر ایشی و حوالی سرطان طلا کنند خاکستر سرطان نهری نقیب
سادی کوفته در موم و روغن گل حل کرده طلا کنند صفت مرهمی که او را مرهم الحجر بعد از نقای
محبه آتش و مالیدن روغنهای گرم بکار آید و علامت آن عدم ثقل است و هر گاه و اشتعت سود خورد
بر بیز لسرعت برکرد و دسته تو بار حمام در آب حل کنند و فوری آهک آب بزیره داخل کنند
دیگر جوش نهند و طلا کنند و اگر آهک آب بنشیند در شراب انگوری جوش نهند و طلا کنند نفع دهد صفت

در مزاج

مرهمی دیگر روغن یا پس کوفته بیخته در روغن شبت که موم زرد در آن حل کرده باشند بسرشند
و طلا کنند صفت دوائی که در ورم اخری که در عضلات باشد بسبب آن صدمه داشته بود بکار آید
بیخته با روغن زیت و بشم روغن با بدان تر کرده بر نهند و اگر حرارتی باشد بشم روغن بر روغن حل کنند
و بنهند نفع دهد این همه بلغم را بسبب صفت حب که اصلا که بجهت استفراغ ماده خناز بر بکار آید
بعد از فصد و تدبیر لطیف و احتراز شیر شیماد خنازیر و بیت کو حب و صلب به جای خود جسبیده
بخلاف سلعه که آن از جای خود حرکت کند سلعه سنبل حب ایارج عود پسان ایارج روبی دار چینی
مصطکی زعفران هر یک یکدرم صبر شش نیم ده درم اسطوخودوس شحم حنظل هر یک پنجدرم تربد
درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم علک الرتوم اشه تربسان ناز نیشتر ساز هفت درم یا سه درم
حب خیرازان که در این علت بکار آید ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم عنصر ادویت چهار درم
تربد هفت درم صاد تیز یک مثقال نوشادر دو درم سقمونیا یک مثقال با آب گندنا حب سازند شربتی هر روز
یکدرم تا یک مثقال سقونیا که در این باب بکار آید مقوی مصطکی زنجبیل سنگ ساوی کوفته بیخته شربتی صبح
از یک مثقال تا دو درم بدهند صفت مرهم داخلیون که در این علت بجهت تحلیل ماده بعد از
نرم کردن بکار آید ... بیه مرغ و غیره بکار آید مرداسنگ سوده یک وقیه روغن زیت
دو وقیه و نیم در پاتیله کنند و بر آتش نهند و به رفق بگردانند تا مرداسنگ حل شود پس یکونیم
لعاب حلبه دو وقیه لعاب تخم کتان یک وقیه لعاب خطمی یک وقیه و بر آن روغن افکنند و بپزند تا منعقد شود

حب باحلیلی و حب خیرازان

خنازیر

و غدد و سلعه را نافع

بکار بر مرد اگر

بکار برند و اگر خواهند قوی تر شود با سوسن آسمان جونی ورقت و زراوند مدحرج هر یک یکجزو
با آن بیامیزند و گیشه گوسفند و لب ایره و تخم سپید ان دو نیم قثاء الحمار و آرد باقلا
آرد جو و مغز بادام تلخ و انجیر با سپید که از درخت بیفتد و خشک شود و مقل بابونه نیز قوت
داخلیون قوی گردانند صفت مرهم الرسل که در این باب بکار آید در سرطان رحم مذکور شد
صفت مرهم زنگار که بعد از شکافتن خنازیر نرم شده بکار آید زنگار دو درم علک البطم
موم هر یک ده درم زیت سه اوقیه علک الرتوم مرهم سازند و بعضی بعد از درم آن نیم افیون اضافه کنند
صفت مرهمی که خنازیر را نرم کند آرد باقلا آرد جو پیه بط هر یک یکجزو و بیخ حنظل شب یمانی
ابرسا زفت تر بیخ جزو نیم زفت و پیه را با روغن زیت بگدازند و ادویه در آن بسرشند صفت
دیگر صمغ چهار جزو آهک گندم هر یک یکجزو با عسل بسرشند و بکار برند صفت دیگر موم مرهم
لیکن را با تیغ آرد گوسفند بسرکه و عسل سرشته طلا کنند صفت دیگر تخم کتان ابرسا در شراب
انگوری بپزند تا لیکن نیکو تر بمقدار حاجت ... سرشته ضماد کنند صفت دیگر با تیغ آرد
مس هر یک جزو ... زرنیخ زرد و سرخ هر یک چهار جزو در هم سرشته طلا کنند صفت
طلائی که در زمانیکه حرارت باشد استعمال شود مرهم یکجزو حضض یکجزو با آب کشنیز تازه سرشته
طلا کنند صفت طلائی که در ابتدای این علت اگر یک مثقال صبح دو درم کبوتر تر زرد را بل بندد
میان خاج بلوز تر دل بنند و بنجو مد کور کبوتر صفت مرهم باسلیقون که او را مرهم الاربعه
نیز گویند

بگوبند و سعد را نرم ساز و ضمیلی بر دو آن در بیت که بمجمیع جسیده باشد دار موضع
خود بگذارند حرکت کند و در عظم بخلف است از جمله تا بطحیح و انزالی بود
را تقع بمجموع و نفت سادی درهم امر که شود و انضاد کنند در استعمال آن نابیه صفت
دوائی نیز که سعد را بپزد و در آن شبی کنند آن آب نیم بر جز و شراب انگوری سوخته چو باد
نطرون و جوز مغره بنجرد و در آن صالح کوشت بندند در جمله بی کشند و بپوشند تا اثر دارد
تا خشک شود صفت دارویی که سعد و غدد و ثالیل را زایل کند حوتی سپیدار زنج سرخ هر یک
وجوز و همه را آب بپزد و بر روغن طلا بر سر شته طلا کنند و اگر بعل خرنوب تخم الجزر کنند روا
باشد صفت دارویی که سعد و جمیع جراحتها بپزد و بخلیل برد لادن با رزد مقل از تشقیق شوح
خانه بلکس حسل علک البطم سادی درهم بر سر شته ضماد کنند صفت دارویی محلل بوره بگیرد
خوب بنجرد با موم و روغن طل بر سر شته طلا کنند صفت دارویی دیگر بوره بگیرد و قلقطار
بگیرد و زنج بگیرد با موم و روغن طل سرخ علک البطم مرتب ساز بر طلا کنند ادوی
الکتب که لوبیت اسلیف کنند و ضماد نهند صفت ضمادی که در علاج غدد لین راست بعد از
آنکه ادرار بیت مالیده باشند و درهم شکسته باشند و فرق میان آن و سعد آنست که
غدد زیاده شود و صلب بود و گویند انزال بس نباشد و در این نظر است جبر حنظل ابا بیا
بر نشم طحان گران بر کنا غدد ها مالیده بحسب بنند و با هم اسرب بر بالای آن بربندند و اگر بزرگ

باشد و لعنه شروانه ادویه که در علاج سعد مذکور شد لیکن رد را نیز صفت دارویی که مجتمع غدد است
خاکستر صنوبر و خاکستر این عرض که انزرا اسو کوبند با به نمک بندید و درهم بسرشند و بطلا نیز
تا لعنه شود و ضماد کنند صفت طلایی که سائیر را سود دهد و آن تو تو بی باشد که در انعدار ال
گوشت بهم رسد و بیشتر بر انگشتان پای بهم آید و مانع رفتن شود اگر ممکن شود به بهم
و بیرون آرند و الا مثل غدد درهم بشکنند و بهمان ضماد و کسب لیس علاج کنند و الا
این طلا لیکار بر بهر انزروت تیفش در زنگ رصاص سر رشته طلا کنند صفت ادویه
که در علاج ثالیل بعد از استفراغ سودا بجا الجبن لیک است مازو تکیه جانیش حنظل ضماد
کنند خوب حنظل تر مالیدن و برگ مور و تر و برگ حلم تر مالیدن و با آب سنی ز رد اشنان کشتی
و ضماد بجاز و گوشته با سرکه و طلا کردن به کف بول که از زمین بر خیزد و طلا کردن بمنی و هم ارزه
سرکه و نمک مالیدن سود دارد صفت ضمادی مجرب که قطع ثالیل کند زنج زرد سوده آهک آتش ندیده
با گوشت تو ال بکوبند و ضماد کنند و سه روز متصل طلا را نیز از زنج بردارد و اگر نقلیه معلقه باشد
دیگر باره همین ضماد کنند صفت ضمادی که جراحت همه بیرا خشک کند کردکان تر برگ گردکان
کوفته ضماد کنند و اگر در شراب بپزند نیز شود صفت مرهمی که در این باب نافع است مردار سنگ
سوده کاهی سرکه بپرورند و گاهی بروغن زیت تا سفید شود و این مرهم سود تمام کوبند و اگر با کوجم
زرد چوبه سوده بسرشند با سرکه و روغن زیت مرهم سرخ کوبند صفت مرهمی دیگر مردار سنگ

از شیب
جراحت همه بیرا

بالنزد الصمغ نوره

در سرکه بپرورده بتش صرو ردی سوخته زرد چوبه مازو طلقه دم الاخوین نشا سه بلبل بیقاره هر یک دو درم
کوفته با روغن مرهم ساز نیز د بعد از آنکه فرصه تو با تیره که بجیه بجیله و آنکه در او جوشه باشند بشن باشند و مرهم را
بر نهد و اگر خواهند اجزای مرهم مذکور را بجوشد و لیکن بر نهد صفت دارویی که قروح متعفنه و خبیثه را
بعد از استفراغ بیرون خبیث پاک کند از چوب لیکن ماتیه زنار و نه طویل عصاره برگ ایه هر یک بگیرد
شب نیم حبوب طلا کنند و اگر این دارو لیکن ره فیه عالی ارو شوره قوت دهد صواب باشد
صفت دیگر زرارونه طویل مازو روغن زیت سادی طلا کنند صفت مرهمی در قروح متعفنه رطوبت
دار لیکن راست انزروت روی سوخته مازو زنگ زرد او نه سادی با مقدار لی علک البطم بر سر شته بعد از آن
از چوب پاک کرده باشند سود دهد صفت دیگر زاج سرخ جبت و چهار درم آهک آتش نابده بیست درم
کندر مازو از هر یک سی درم موم صد و بیست درم روغن زیت آنچه که بسته مرهم کنند صفت دیگر از زیر سوخته
تو گرد سی سوخته سفیداب قلع کندر مردار سنگ مر قیصوم اشق جاو شیر مصطکی هر یک دو درم بیرون کاه
کاو را تیغ علک البطم روغن مورد موم هر یک سه درم آنچه که از حنظلت است در سرکه بلبلی نیز و دیگر ادویه
بکوبند و بر ان اسرب سرشته صفت دارویی انکدان که در قروح قضیب ذکر است نافع است اشق رتان وازی مثقال
ثبت جا بیچ چهار مثقال قلقند دوازده مثقال مرجیه شش مثقال کندر هفت مثقال زراوند طویل
دوازده مثقال کوبیده بمیخ سرکه بسرشته بود و نسخه این سراسبون ارا و نه مدحرج است صفت قرص
جوالبودری که جمیع قروح انتبه را سود دهد لوبیت انارزده مثقال مر هفت مثقال صبر هفت مثقال

ثبت جا بیچ پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقند قلقلس از هر یک سه مثقال زهره گاو بر بیش مثقال شیاف
شراب بشرین بسرشته فرص سازند صفت مرهمی ادویه بانده مردار سنگ بکوبند و از روغن زیت
بکوبند نیز تا حل شود پس دم الاخوین و کندر و انزروت دیار زد و از هر یک دو درم
و بعد از آن بسرشند و بپزند تا بقوام آید صفت مرهمی که در ناسور... هر یک جدا جدا بکوبند
که حل شود در روغن حل بر وی جمع کنند و ... تا چون مرهم منعقد شود پس بکیرند اسفیداج ... درم
کافور دروی بسرشند و لیکن ردار نیز و بعضی اوقات صلاح صبر و کندر و دم الاخوین و انزروت اضافه میکنند
صفت دارویی دیگر که قروح رطبه را لیکن راست کندر صبر دم الاخوین انزروت ... زراوند طویل
سادی سائیده در وی کشند صفت دارویی مجربی که در رو بانیدن گوشت نفع تمام دارد صبر کندر
دم الاخوین سادی صفت مرهم کتان که در این باب لیکن راست بگیرند خرقه کتان پاکیزه و نرم بکوبند
در زیت عاتیق بر روغن مورد داخل کنند و قطع کنند و از آن حل کنند که نفعی عظیم دارد صفت ادویه
مفرده محم لحیة التیس برگ درخت صنوبر برگ درخت بلوط ان الحل برگ بید فنجنکشت ...
برگ حصی لبه که از آن موم روغن نار و روغن گل و اسفیداج لب زنبر خصوص محبت ان ...
و صندل و ... خصوص اکه جراحت در حوالی مقعد باشد و ... درم دار باشد صفت
مرهم زنگار که گوشت فزون برد و تنق در سرکه بجوشد تا نرم شود و بر بند ...
سرکه بر درده بادی لب بند و بسرشند و زنگار که به نوعی در سرکه کرده باشند ...

رود بیمه

[illegible]

زنگار و نوشادر بسیار تیز باشد صفت ادویه که الوشت فرودن می برد از مشک نرم سائیده بپاشند
سنگ شکسته و زنگ رسوخته مغنیه است صفت دارویی که بجهت برای قروح مغنیه است سوخته را تبع نیلوفری
هر یک جو و نیم موم روغن مورد بقدر حاجت صفت دیگر موزن سوزن آهن در گل که با آب غوره
ساخته باشند بگیرند و بسوزانند پس بیرون کنند و بیندو در وزن آن زنگار در ار سوده اگر یا مردار سنگ
مرهم سازند نیکو باشد صفت دیگر مردار سنگ یکجو و نیم سرکه تیز سه وقیه روغن زیت یا روغن مورد دو و نیم مردار سنگ
با سرکه در روغن بر آتش ملایم بنهند و برفق بجنبانند تا حل شود پس بگیرند و دو سوخته و شسته مقدار ماینا مردار سنگ
بر سر شنه تا چون مرهم شود صفت دیگر شمع ده درم صمغ صنوبر سه درم قلیمیا سه درم مقطار شسته درم روغن مورد
بقدر حاجت صفت ادویه که مرهم جراحت بکنید و خشک گردانند خشت سرکه و باء العسل بشوینند پس برابر سرد و نوز
سرد و خاکستر گیرد و خشک کرده خاکستر چوب و حشایر خاکستر چوب سبب نیشم موضع ... الحال است چون خشک
کشنده است و تسخن لطیف قسنفین و طبخ قنطوریون و طبخ فراسیون و با سبر قسنفین و قنطوریون و فراسیون
و نمک بعد از طلا با شراب بشسته کرم مورد و همچنین عصاره بود نه نهری و عصاره برگ کبر با شراب بیا میزند
گرم کشند و اگر با این عصاره زراوند و قنطوریون عنیفا و نیج نبات صاد و نیز سیابی نیز موافق است صفت دواید نیز
که از ناصور کوئنت مردار برداره نوشت در زرنیخ و گوگرد زنگار سیماب معقول اجزاء سادی سوس آهن
بوزن کل سنی زرد آهک سادی بوزن سوس آهن در هم آمیخته بسرشند صفت مصعد سازند و در سرمه بشوند
و در کل حکمت کرده بر آتش نهند پس بیرون کنند و ابقیه در ناصور کنند تا بسوزانند چون سوخته شود انجامتی

اجزای سوخته برداشته و روغن گاو و هر ساعت بمالند تا درد ساکن کنند پس علاج قرحه کنند صفت ادویه
که در ناصور تازه بکار آید با آب و در باب صابون یا زرنیخ و نوشادر آمیخته با آن که از زروی سوخته ساخته باشند
صعقه کرده باشند با آن که سنگ زرد آهک و قلقیس و قشر البیض و ردی بکشند صفت دارویی که در ناصور
تازه نیز بکار آید چنیر زنگار مردار سنگ قلقیس قشر البیض سادی کوفته اند از تیسا قلیا ساده بپاشند
صفت ادویه که در سوختن آتش بکار آید اول که ورم نگرده باشد سفیده تخم مرغ با روغن گل آمیخته
با مرغ بمالند و صندل سرخ و گل و آرد سفیده ایسه بیده لعاب و آب عنب الثعلب طلا کنند و
قیمولیا و گل ارمنی با سرکه ممزوج با آب سائیده طلا کنند و عدس و برگ گل پخته با روغن گل
طلا کنند و آرد جو یکجا بر پخته و خشک شده و برگ حنا کوفته با روغن گل سائیده طلا کنند صفت طلای نیکو
در زمانی که ورم کرده باشد بکار آید برگ خطمی با برگ کوله مقدار یک رطل بر بندد و بنهند و در هاون بکوبند
از روی حد آکشند پس مردارسنگ و سفیداب قلعی از هر یک دو وقیه و نیم روغن گل حب با روغنیه آب
کشنیز تازه آب عنب الثعلب از هر یک سه وقیه در هاون بسایند و طلا کنند صفت مرهم آهک که بعد از آن
بوت از سوختن آتش افتاده باشد بکار برند آهک آب نادیده بگیرند در هفت بار بشویند
کشند و خبث الفضه قلقطار سفیداب روغن گل مورد آنکه شود صاف مثل الرسم بر هم سایند صفت
دیگر سفیده تخم مرغ سفیداب قلعی آهک شسته روغن گل بهم سائیده طلا کنند صفت در وقت
السیر بیر سوزن آهن طین الحر یا گل سرخ در هم سرشته و سرشور بسوزانند و سائیده بود صفت

حاجت بر سوختگی آتش بشود که با جراحت باشد بجهت خشک کردن بپاشند صفت ذرور دیگر لکن
نیکوتر در خرقه کتان بسته بسوزانند تا خاکستر شود و با روغن گل طلا کنند صفت ادویه که سوختگی آب
گرم در روغن بکار آید در حال که سوخته باشد صندل و طلا و طباشیر طلا بکرد و خاصیت دارد تا تبخال شود
و هر ساعت خرقه با آب سرد تر کرده و بر آن نهند و بعضی گفته اند که در حال آب زیتون بر ریزند با آب
حل کرده با آب خاصه که بسیار نیز شد یا آب سماق صفت مطبوخ که در ابتدای جذام خصوصا
آنچه ماده آن سودا و صفراوی باشد بدهند و علامت آن بحة الصوت و ضیق النفس و کدورت
باطن چشم و حمرة وجه و تعقد عصب عروق آن و وقت سفید آن شدت رانت اما اگر بسبب سودا و صفراوی
باشد پس ناکل عضو و قطع آن لازم است و اگر بسبب ضغط سودا و عضلات باشد قطعا نهایتا
غلبه باشد زوال حس و قطع لازم است و این قسم را داء الاسد میگویند اگر علامت زیادتی
خون ظاهر باشد بعد از فصد باسلیق هلیله زرد هلیله سیاه هر یک ده درم عقبت طب ده درم
مویز دانه بیرون کرده همین جلد دردم آب بریزند تا نیمی آید پس صاف کنند و بجدرم عسل و
هشتاد درم از آن جا بیرند و بدهند و تمام بدن او را بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند
تا گرم شود و بخوابانند تا هشتاد گام بر دو دو بجنبد و از پهلو به پهلو گردد و بشکم خسبد و بپشت
غلط این مطبوخ هفتاد مفصل بخورد هر روز تا به نیز صفت نه بیری که در ابتدای جذام بکار
آید هر ماه یکبار یا دو بار مسهل معتدل بجهت تنقیه استفراغ کنند بنحوی که هر روز یک دفعه اجابت کند

دانند و غم و رنج و بجوید و از جمیع ماکولات اطوبت عرق ریزی و بهبودت فزای احتراز کنند و در فصل
بهار و خریف یکبار یا دو بار مسهل قوی بدهند و دماغ را بغرغره و سعوط پاک کنند و هر صبح بعد از
ترور ریاضت باید فرمود و کشتی گرفتن و آواز بلند کردن و مالیدن سود دهد و بعد از آنکه عرق کرد از
مالیدن بهم رسد پاک کرده باشند بدن را بروغن معتدل چون روغن بنفشه و روغن مورد و روغن
قطا چرب کنند و بعضی اوقات که حرارت باشد روغنها با شیرزنان بمالند و روغن که بینی
چکانند خشک کشی به بیاید بحمام روند بعد از بیرون آمدن روغنها بمالند و بعد از آنکه یکساعت
آسوده باشند قی کنند و بعد از قی شربت افسنتین بدهند صفت دارویی محلل زرد با شوربوره
اشنان مساوی در حمام طلا کنند صفت دیگر حلبه اتبه چند زر قدری بوره با آن آمیخته طلا کنند
صفت دیگر آهک زرنیخ حامض گل ارمنی سوخته طلا کنند صفت دیگر گوگرد عسل شاخ گوزن
سائیده طلا کنند صفت دیگر صابون در طبیخ صفحه کنند و بعد از آن بشویند صفت ادویه که در
حمام طلا کنند عاقرقرحا مویزج خردل معز صبر فودنج حب الغار فلفل دار فلفل کل واحد درم
طلا کنند و مفاصل را بابونه ضماد کنند صفت تریاق فاروق شلیثا که بجهت خوردن و طلا کردن این
علت بکار آید معلوم شود صفت دیگر آنکه در این علت با یکوفته شراب میخورند معلوم است صفت مجرب
افعی که در این علت بعد از نه برید کور بکار آید افعی پاک کرده با نخود و کشته تا و قدری کشتر و نمک و آب
بسیار بپزند تا مهرا شود پس استخوانها از آن پاک کنند و نان به گرده در وی ترید کرده بخورند و خورده

بیاشامند و گوشت بز فربه بخورند اگر خواهند که [illegible] منفعت این خورها
زود ظاهر نشود لیکن بعد از چند وقت پدید آید گاه باشد که در اوایل عقل زایل سازد پس شفا یابد و وقت
باز ایستادن از خوردن مطبوخ [illegible] عقل [illegible] کند و عقل از او زایل شود در پوست او پیدا
شود و اثر صحت پدید آید و نیز گفته اند که اگر مار سیاه که بتازی اسود سالخ گویند بگیرند و بکشند و در خاک
پنهان سازند تا کرم در افتد [illegible]
روز صبح یکدرم با شراب بدهند **صفت** مطبوخ سالخ اسود [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بازدارد آهک آب ندیده را بگیرند و سفیده تخم مرغ بسرشند و دم خرگوش بدان آلوده کرده بر جراحت نهند صفت داروئی دیگر قوی‌تر آهک آب ندیده زیره کوفته قلقطار قدری بادی آمیخته بر نهند و ببندند

صفت داروئی که خون را ببندد صبر کندر دم الاخوین سائیده بکوبند و با پشم نرم سفیده تخم مرغ آلوده کرده و دارو در سائیده بر جراحت نهند و ببندند تا نیک محکم شود و اگر خون باز فتیله کنند و در بینی نهند

صفت داروئی که عالیوس ورا سوده با قلقطار جست جز و کندر شانزده درم صبر فلفل هر یک هشت جزو زرنیخ چهار جزو سائیده بر فتیله نهند و خشک بکار برند و اگر بر جراحت رگ باشد سود دهد زود بر و ماند

صفت داروئی دیگر انزروت صبر دم الاخوین زرور کندر

صفت داروئی دیگر صبر بگیرند و فشار کنند و دم الاخوین انزروت هر یک جزو با سفیده تخم و موی خرگوش با فاسه عنکبوت کاغذ سوخته بکار برند

صفت دوئی مغربه عالیس درم حبالی سلول علک مطلوب تشاسیم دو آسیا مصمغ عربی کندر را بنهند

صفت دوئی عالیس درم صبر فشار کنند روانه اگر سرکه ماز و بر روغن مرکب ده و سوخته زنگار آهن استخوان سوخته اسفنج در شراب باد رزفت آغشته و سوخته جو سوخته سرگین اسب سوخته خر سوخته ماهی سوخته

صفت منادی که درد و درم عرب آرد با قلا آرد نخود بلا آرد کرسنه آرد ترمس نیم باسبت جو سکنجبین غیرصلی که بسیار بر تن باشد یا آب فالک بسرشند و بکار برند و هر گاه عفونت بود باشد آبی که در آن سکنجبین با خلاب شسته

صفت منادی که درم عصب را زایل کند از مجربات جالینوس ضمود صاد و درم قلقموفی قاقیا سکم درم دیکلا انکس و نیم توبال بس دو و نیم و دو درم و نیم فشار کنند بکلمه نیم بکوفته و نیم بار زرد بکو فته

موم هفت

در دوال زینت ها

موم هفت قیته زیت نه و قیته خال حر و مر طل و یک چهار رک ادویه خشک را ده روز بسرکه بیسایند و انجه لحم اجمیعا است بکار ندو با موم آمیزند تا یک جرم شود و هر روز دو بار با بینه از نکلم با آن موضع و حوالی آن را بشمی و بروغن زیت نکلم کرده بنهند و از سر با نگاه دارند

صفت روغن فرفیون که در جراحت حرکت کوای سنان شده باشد و از عفونت و درم خالی باشد بکار آید در سایه مذکور شد

باب جلا بلیم درادویه که در زینت بکار آید

صفت داروئی که حفظ موی کند از افتادن شفای آتیکا جهار جزو اکلیل الملک بیخ آن اطراف درخت آس الجر هر یک یکجزو لادن سه جزو پر سیاوشان دو جزو سائیده با روغن مصطکی بمالند

صفت داروئی دیگر حافظ شعر بیخ ماش بیخ مورد اطراف درخت انجیر خاک آن حب الصنوبر تازه هر یک یکجزو بوره دو جزو سائیده با روغن مورد بکار برند

صفت داروئی که موی را دراز کند لادن در ویک کشند با روغن زیت و دیک را در گل گیرند و بر آتش نرم نهند تا بگدازد و مغز دانه زرد آلوی تلخ بسوزانند و بسایند و بکار برند

صفت داروئی دیگر برگ آزاد درخت بر سیاوشان تازه نرآمله کوفته بلعاب خطمی بسرشند و بر سر و میان موها نهند

صفت طلب دیگر فردل کوفته با بیخ جغندر موی را دراز بشوبند پس روغن آمله با روغن مورد بمالند

صفت دیگر زهره گاو زهره کرک هلیله کابلی هلیله آمله هلیله سیاه ماز و ساوی کوفته با جهارده جد الثعلب هفت روز بجوشند پس خشک کنند و بکوبند و بلعاب خطمی با آب برگ کنجد بعد از شستن موی بکار و العمل شمعان مانند

صفت داروئی دیگر کشنیز سی درم آمله بجد درم در سی من آب بجوشانند تا نیمه آید ده درم برگ حنظل و ده

درم برگ کدو و ده درم برگ کنجار تر با خشک و روی بر آن دو حل کنند و نصف وزن آن آب روغن سرخ ماوی بر آن نهند و بر آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند پس پنج درم لادن در روی حل کنند و بکار برند و در بعضی نسخ بدل روغن بنفشه روغن نار آمده

صفت ادویه که در داء الثعلب بعد از استفراغ خلط در ملاها بکار آید انجه قوی‌تر است فرفیون تازه است پس نافع بل صرف و خردل و ذراریح سوخته با زفت تر سرشته و مویز ج با روغن حب الغار سوده و شیره شبرم طلا کنند

صفت طلا هرچیز و پیاز موش از وی بیرون شده خشک شده و پوست شکسته موی بیرون آید و اگر زمانی گیلیح بر نهند زود بهوار شود از داء الثعلب محکم موی بردارد تخم هرچیز زبد البحر بیخ نی سوخته هر آن و سرگین کبوتر سفید و سرگین موش سوخته

صفت دوا فلفل و خردل و بندق سوخته کندش و برگ انجیر و خربق سیاه و سفید و کوکرد و قطران تازه و ماهیزان با دام تلخ سوخته با پوست و زهره گاو و زفت و بیه خوک این همه از او دیه این علت است

صفت داروئی مرکب تا نبسا فرفیون با روغن حب الغار هر یک دو مثقال کوکرد خربق سیاه یا سفید انچه حاضر باشد هر یک یک مثقال کوفته بقیر و طلی موم بسرشند

صفت دیگر بوره ارمنی و جو و نوشادر بتجیز با سوزانند و در سرکه لب بنهند بعد از مالیدن موضع رفیق طلا کنند پس از سه ساعت دیگر باره طلا کنند و سر از پوست بکار دارند

صفت نقا خات بر خیزد پس دبات آن بیرون کنند تا خشک شود

صفت داروئی دیگر که نقا خات برخیزد شیره بنوع ذراریح خردل سوده در روغن کبوتر نشسته با القوام آید طلا کنند

ادویه که موی را باطل کند و از بر آمدن باز دارد عصاره بیخ و افیمون و سرکه و شوکران هر یک جدا با آمیخته طلا کنند و ضفدع مرغزاری خشک کرده سائیده با لعاب بنگ و زبد البحر با مرد سائیده طلا کردن نیز نفع دهد

صفت داروئی مرکب که موی را باطل کند فیمولیا سفیداب قلعی هر یک یکجزو شب حاشا نیم جزو همه با عصاره بیخ سرشته طلا کنند

صفت دیگر ضفدع مرغزاری خشک کرده خون کشف کمر از آب جوش داده دارد خشک کرده بوره سرخ مرداسنج اصداف مرداریه سوخته کوفته با آب سرشته دار آن موضع که خواهند بر کنند این دوا طلا کنند

صفت داروئی که در بهوته سر بیجا راتبه برس آرد با توانتیر اکل جوز ربه فیمولیا تمام عصاره چند بار سرشته بر سر نهند دو ساعت پس بشویند

صفت ادویه که در بهوته رقیق بیجا راتبه عصاره برگ بید عصاره برگ کنجد عصاره برگ شهدانه با دام تلخ مقشر کوفته با خل الخمر با آرد نخود با برگ کنجد سوده با آرد نخود با خطمی و سرکه حل داده نافع است

صفت ادویه که بهوته غلیظ را نفع دهد بوره زهره گاو و تخم سیر و حنظل و طبیخ آن و دردی شراب و خربق و خردل و مویزج و انقیه سوخته و نافع است و کبریت هر کدام خواهند با لعاب او عصاره با که ندکو رسرشته طلا کنند

صفت داروئی دیگر فیمولیا بزهره سرشته بر سر نهند و حوص ساعت صبر کنند و بشویند

صفت داروئی دیگر حب البان آرد باقلا ساوی در آب یکجا بر سر بدان بشویند

صفت داروئی دیگر در روی شراب بیدار طل صابون یکو قیه بوره چهار درم در سرکه سرشته بر سر نهند و در حمام خوی کنند یک ساعت صبر کنند پس با آرد نخود و آب چغندر بشویند

پس بر روغن بهور طلا کنند صفت داروی دیگر مجرب سیر ارطا بگیرند و روغن جنبری بگیرد و دو دانگ
رطب بگیرند و نافه ربع جزو لادن دو جزو اوّل سر و موی با آب نیم گرم و صابون بشویند دیگر نه
درشت بالایند تا سرخ شود پس این دوا طلا کنند و یکشب بگذارند بامداد پس بشویند صفت
معجونی که موی را سیاه کند و سپید نگاه دارد بعد از آنکه بادو بگیرند از زیر بعضی و سنبل و فرح گره
باشند دو مثقال آب با ارج سنجم و مغز غره بادام کوفته باشند موافق است بخورند آنکه هر شب بگیرند
بگیرد بروغن گاو و عسل سرشته کنند صفت معجون معتدل که این فعل کند بهلیله سیاه و دار فلفل
آمله هر یک بگیرند و با عسل سرشته کنند و در بعضی نسخ به بدل دار فلفل خبث الحدید ذکر شده صفت معجون
دیگر زنجبیل بهلیله کابلی دار فلفل ساری کوفته بیخته با عسل سرشته کنند صفت معجون دیگر زنجبیل بهلیله
کابلی هر یک هشت درم خبث الحدید چهار درم عاقرقرحا نیم درم زنجبیل دار فلفل قرنفل هر یک
سه درم بعسل سرشته و هر گاه این دوا استعمال میکنند تا نیم روز صبر کنند پس طعام بخورند
صفت روغنی که موی را سیاه نگاه دارد روغن پنبه دانه و روغن بهور و روغن آمله هر یک جلیل
و سه درم دو دانگ حب بلسان و سعد و فلفل سنبل الطیب سنبل خوشبو شحم حنظل قرنفل قسط
الغزیره عود خام ففاح اذخر هر یک سه درم کوفته بیخته عصاره حنظل چهار رطل و اگر حاضر نباشد
عصاره پوست گردکان تر دو به در آن آمیخته اند که عصاره جوشانده پس روغنها در دیگ
دیگ نهند تا آب برود و روغن بماند صفت روغن خوشبو که در این باب خوبست و روغن بان و روغن

قطعه که نفع دارد به مذکور شد صفت خضاب که موی را سیاه کند و پایدار باشد مازو را بروغن زیت بریان
کنند و در دیگ مطین کنند و بسوزانند چنانکه سیاه شود و سوده گردد از آن هشت درم بگیرند
دردی سوخته مصری ده درم و سنگ یکی دو درم نمک اندرانی بگیرند و با آب گرم بر سر و موی نهند صفت
خضابی دیگر مازو بنحوی که مذکور شد سوخته یک رطل سنگ یک جزو هر یک با نیم درم نمک اندرانی ده درم
سائیده با آب گرم سرشته بر سر و موی نهند و سه ساعت صبر کنند پس بشویند بعضی حنا و وسمه
در این خضاب داخل میکنند صفت خضاب دیگر وسمه حنا مورد اسنان چون سرمه سوده
آهک مازوی سوخته دردی سوخته سنگ یکی انبرا قرنفل کل سرخ سادی بدان خضاب کنند
دو سه ساعت بگذارند و بر جبهه بر روی پوشند و بگذارند تا خشک شود پس بشویند و اگر وسمه
و حنا در آب کنند و در آفتاب نهند و خضابها بدان آب سرشته کنند بهتر باشد صفت خضاب
دیگر وسمه و حنا بگیرند و دردی سوخته سنگ یکی نمک اندرانی مازو خبث الحدید سادی سرکه
پس بیندازند اگر بدل سرکه روغن تریاق باشد بهتر بود صفت خضاب دیگر برگ شقایق النعمان
در جره آبگینه کنند با سنگ یکی با برگ لاله یک توبره و لاله یک تو سنگ چنانکه با یک رطل نبیذ
برگ لاله بکوبند سنگ یکی بود پس جره را سر بگیرند و در سرگین اسب دفن کنند چهل روز
تا لاجل شود خضاب بود نیکو صفت خضابی دیگر در اوّل بهار درخت گردکان در شاخه روغن بکند
کنند او را آن بیرون کنند تا درخت آن روغن بجوشد کنند در آخر بهار که درخت آب بیرون دهد بازو

این شیشه با زانکه خضاب بود و سیاه کننده و پایدار صفت خضاب دیگر کدوی شیرین بر درخت سوراخ
کنند و میان آن چیزی بیرون کنند و چیزی دیگر که خبث الحدید بود در میان آن کنند و آنچه از
پوست آن بر آید باشد بجای نهند و کدو را در طلی کرده چهل روز چون بگشایند خضابی بود نیکو
صفت خضاب دیگر برگ کرفس و شیر بز و شیر زنان و پشت بر موی نهند و بر آب
صبر کنند صفت دیگر شکوفه درخت گردکان با روغن زیت و سفرزی قطران بیامیزند
سیاه کننده بود صفت خضاب سیاه کننده آنکه پنجاه درم آب سه روز بگیرند رطل و نیم بر دو چهار رطل
آب بپزند تا به نیمه آید از آتش بردارند و پنجاه درم حنا و پنجاه درم وسمه و هیبت عدد مازوی بریان
کرده و ده درم کزمازج و پنجاه درم صمغ عربی بکوبند نرم به بپزند و در این آب صاف کرده کنند و
با آتش ملایم بپزند تا بقوام آید و بجنبانند تا خوشبوی کنند و لطخ بر بر صفت خضابی که موی سرخ
در شعر کننده بقراط پوست بار کنند و بر آتش نهند تری که از سر دیگر بر آید طلا کنند موی
سرخ کند و اگر آهن را با آب زاج بپزند و طلا کنند همان فعل کند صفت دیگر
دو دفعه مازو و سه دفعه آذرگون زرد و دو دفعه بر سپید و شش دسته اسفیداج کرده ترکی عنبر
فشرده الف کوفته در دو رطل آب کنند چند روز پس موی را بدان خضاب کنند و طبخ کنند
و بعد از آن شستن کرده است صفت خضابی که سفید کند طل سر بین با شیر آبی خطاف
شکوفه کبر که سفید باشد پوست بز اهره گاو شکوفه کبر کوکرد هر یک جدا آمیخته دلسر که سرشته کنند

بموادی که سرکه موی را سفید کند صفت خضاب دیگر اسپ خشک پوست بوف خشک سنگ با
تا با بکوفته بقدری صمغ با سرکه ضماد کنند صفت دیگر رطل سرکه پوست خشخاش لعاب کافور علاء الاکرم
بکار برند صفت دیگر موی را در سرشته کنند و در کوکرد سائیده نهند و به شب پس بشویند و کوکرد مورد کشند
در یکی روز دو بار و یا سه بار موی را سفید کنند صفت روغن که موی را سفید کند بگیرند بزرگ ده کنند بدان زنان
ملتی اری بالا کنند و طعام در شکون نهند و کوکرد بر ان دود کنند و هر ساعت و هر ساعت
طعام را باز کرده باشند و آن آرد را با نجیب بپزند و زیر در زیر کنند چند گرت پس آن روغن بگیرند
و بالا کنند بجا بود دانسته که خضاب بید دماغ را سرد کند و ضعیف سازد و سستی کند نیز گردد
سکنه و مانند آن سیر زند پس صواب آنست که در خضاب چیزهای گرم که دماغ را قوت
دهد بیامیزند چون مشک و قرنفل و بعضی اوقات خضاب چند بار موی را باطل کند و دراز
کرد اند پس صبر تا که چندی نگاه دارد چون بیرون آید سفید دراز و صعب بود در اکثر وقت
دیگر ارسنند او فاضل کنند و بعضی اوقات موی را خشک کنند و هر جا شستن شود با بود که بعد از
خضاب روغن بنفشه در روغن خیری بکار دارند و باشد که تیره سیاه شود آن سیاهی را
با آب دارد که خود و بادام شوینده در روغن گرم کرده کرده آن سیاهی را باطل کند صفت ادویه
که طلا کردن آنها رنگ رو بر آرند بسبب سرما و آفتاب و باد و گرد بیده باشند بجای آورد
در رو ستون و صافی کنند آرد باقلای مقشر آرد جو آرد کرسنه آرد گندم با صمغ آرد کوفته سنم

گندم آرد عدس آرد برنج سرشیر ماهی ابر سالادان کندر مصطکی الجبر بوت تخم مرغ توت
صدف مقل مرداسنگ اسفیداج ن زه عاج استخوان پوسیده محلب نخوده بادام شیرین
و تلخ تخم خیار و خربزه کتیرا از زرداب معصفر طبخ کوفته صدف طبیع صبر امسک اللک سفیده
تخم مرغ صفت داروی که انرا ضماد کنند آرد باقلا کرسنه آرد ترمس تخم بزب تخم خربزه
آرد نخود فسته مساوی بکیرند و در دی بدان شویند صفت دیگر آرد باقلای مقشر آرد جو
هر یک یکجزو نخود آرد عدس مقشر کتیرا کشته گندم هر یک نیم جزو تخم خربزه مقشر جزو
زعفران قدری که رنگ دارد آن بهم آیند پس طلا کنند و صبح و الطبیخ مقشر شویند صفت
دیگر بادام شیرین کتیرا صمغ عربی آرد باقلا ابریشم سرشیر ماهی مساوی سرشیر را بکیرند
و بکدازند و ادویه در آن سرشته و طلا کنند صفت دیگر تخم سپندان سفید زنج سرخ
مازو دیگر طلا کنند و طبخ بشویند صفت داروی که زخمها که بر جراحت چشم داشته باشند
زایل کند قیمولیا سرکین کبوتر صابون کند مساوی سرکه طلا کنند صفت دیگر
مغز بادام تلخ صدف سوخته تخم سپندان سفید هر یک ده درم ماش مقشر ده درم نخود
مقشر ده درم کرسنه یکدرم ترمس یکدرم کف دریا یکدرم استخوان پوسیده یکدرم
عنزروت یکدرم همه را کوفته بیخته و سفید سرشته و در زرداب معصفر حل کنند صفت
ضمادی که آثار جراحات را ببرد برش و نخود کلف را العبد از استفراغ بمطبوخ و افتیمون

دوا در باب کلف

و ماء الجبن سود دهد ابرسقط مرداسنگ مغسول شاخ گوزن سوخته بوره ارمنی مر را
بزرداب معصفر ضماد کنند صفت دیگر کتیرا اشترکهنه سفید شده استخوان پوسیده
هر یک ده درم بیخ خشک ابیض درم سفال نوشسته ترمس تخم خربزه یک باب کرده
آرد نخود حب الفبان هر یک ده درم کوفته بیخته بشراب سرشته طلا کنند و اکر ... زیاده
زیاده کنند قوی تر بود صفت دیگر علک البطم بر نهند و بشش روز بسته دارند پس بطبیخ
و طبیخ صبر بشویند پس کندر و نظرون و آهک و موم و عسل درهم سرشته ضماد کنند و هر
سه روز ... دلشویند اثر های قوی را زایل کند صفت دیگر فرود مانامیر ناف ... باز
عنصل بعسل سرشته ضماد بست قوی صفت دیگر انجبر در سرکه خیسانیده تخم ...
خردل کوفته درهم سرشته ضماد کنند صفت دیگر قسط دارچینی بازدار معصفر طلا
ضماد کنند صفت دیگر مقل تخم جرجیر کوفته بزرداب معصفر سرشته طلا کنند و بیاز
نرکس و بیاز زعفران مالیدن و ضماد کردن نیز سود دهد صفت مرهم و با ضیمون ...
این باب نافع است بکونید مرداسنگ را در دو ... روغن ... کهنه حل کنند پس ...
لعاب صبر برافکنند و پنجدرم مقل و پنجدرم مر ... با مرداسنگ حل کرده با ... بیز
پس با لعابها بپزند تا بقوام آید صفت قرصی نافع مازریون ... درم خردل سفید ده درم ...
ده درم مقل ده درم ... و مقل را در آب حل کنند و ادویه کوفته بدان سرشته قرص سازند

بوقت حاجت با سرکه طلا کنند صفت داروی که جوب مجرب باد ام تلخ مقشر سه درم ...
سه یکیده دو درم سیماب در دی بکشند چنانکه اثر سیماب نماند و مغز بادام ...
کرده پنجدرم مغز تخم خربزه بادی کوفته در شب طلا کنند و بیامان این طلا ... تاسعه
تازه میفرمایند و بکیمغنه از حمام و روی ... شستن باید داد و چون بعد از کیمغنه بشویند کلف
و نمش پاک شده باشد صفت تدبیری که نقشهای کبود که بر اندام کرده باشند
خواهند که باطل شود ادویه که در کلف و نمش مذکور شد بکار آید و نظرون به آب حل
کرده موضع را بدان بشویند و علک نرم کرده بر آن موضع نهند و یکیمغنه بسته دارند پس
و ... بکالند و باز علک بر نهند چند کرت این تدبیر کنند اکر کفایت نشود بعسل بلادر
موضع را ریش کنند و علاج جراحت کنند صفت طلای که در بهق سفید بعد از استفراغ
دمادم باطریفل سفید بکار آید و فرق میانه بهق سفید که آنرا وضح گویند
و برص سفید آنست که موی بهق سفید سیاه و سرخ در ... باشد و خون که از
آن بیرون آید سرخ باشد و موی و خون برص سفید باشد قوة الصبغ و ... کوفته
بسرکه طلا کنند صفت طلای دیگر تخم ... تخم خربزه قوه کندش ... تخم حنظل
مازریون خردل ... مساوی کوفته با سرکه طلا کنند و هر کاه ورم کند چند روز
صبر کنند تا ورم ساکن شود پس معاودت کنند صفت معجون نجاح که در بهق سیاه

در نقش کردن نقشهای کبود

صفت ابرص

صفت بهق

بعد از فصد

بعد از فصد الکحل و استفراغ سودا بطبیخ افتیمون و غاریقون و هلیله سیاه و ... دو
... اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و خربق و اکر قوت بسیار نباشد بعد از استفراغ
ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی بکار آید در باب کلف مذکور شد فرق میانه برص و بهق
آنست که بهق سیاه متصل و با پوست است و پوست را درشت کند و همچون فلوس ماهی
بر خیزد و با خارش باشد و برص سیاه نرم باشد صفت معجون جهت بهق سیاه هلیله
و کابلی و افتیمون مساوی کوفته بمویز منقی از دانه سرشته بقدر کردکانی بخورند
ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و شیاف ارسطوس و بلادری که بمطبوخ
افتیمون و هلیله جهت استفراغ ماده برص سفید بعد از پرهیز از مبردات و مرطبات
و ارتکاب ادویه حاره لطیفه و خوردن شربت ... و جبه ...
عتیق و جه کردن ... ایارج فیقرا که در برص سفید ...
علیل قوت خوردن ایارجات مذکوره داشته باشد سنبل قرنفل مصطکی اسارون
عود بلسان زعفران ساذج ... تخم حنظل هر یک یکدرم صبر ده درم کوفته
بیخته بعسل سرشته بکار دارند صفت اطریفل ... که در برص سفید بکار آید هلیله کابلی ... درم
بلیله آمله هر یک ده درم شیطرج ... هر یک ... ساذج ... اسطوخودوس ...
هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم کندر مصطکی افتیمون قرنفل ... هر یک

صفت

و درم جوز بوا فلفل دار فلفل از هر یک چهار درم عسل سرشته شربتی از دو درم تا سه درم صفت
معجونی دیگر که در این علت بکار آید هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون [illegible] هر یک پنج درم جوز
بوا عاقرقرحا شیطرج هر یک دو درم دار فلفل قرنفل فرفیون هر یک چهار درم عسل سرشته شربتی
سه درم صفت طلائی که در این علت بکار آید مازریون بوره خربق سیاه فلفل سیاه در سرکه
بریزند پس مقداری قطران و ذراریح و براده آهن و کف [illegible] سوده در وی بیامیزند تا
غلیظ شود پس موضع را به قطران بشویند در این دارو [illegible] بمالند بدان موضع در آفتاب
مکرر طلا کنند و صبر کنند تا آبله کند پس آب از آبله بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود
پس دیگر باره طلا کنند صفت طلائی دیگر خربق سیاه با مازو در سرکه بپزند و طلا کنند
صفت طلائی دیگر شیطرج کوفته در روغن مورد بپزند و زاج سوده در آن کنند و طلا
کنند ابوالحسن [illegible] میگوید [illegible] در بصره دیدم که برص را بدین دستور علاج کردی نخست
حبی با این صفت دادی زنجبیل فلفل سفید خربق سیاه ایارج فیقرا [illegible]
بشراب حل کرده سرشتی و حب کردی شربتی سه درم پس این طلا فرمودی شیطرج سرمه مازو
استخوان ماهی سوخته با سرکه طلا کردی و زاج سرخ با سرکه طلا کردی صفت [illegible] بهق
سیاه نخست اگر قوت باشد فصد کنند پس استفراغ کنند بادویه که سودا دفع کند چون حب اصطمخیقون
و مطبوخ افتیمون و مانند آن [illegible] پس از استفراغ [illegible] معجون نجاح دهند و استفراغ بماء الجبن و افتیمون

بهق سیاه

بسیار نافع است

[illegible]

بسیار نافع است و حمام و [illegible] کردن باشد که [illegible] نافع است صفت سفوفی که بهق
و برص سیاه را زایل کند هلیله سیاه آمله [illegible] هر یک [illegible] و نیم هر سه روز سه درم [illegible] سه درم
شاهتره [illegible] صفت طلائی نافع خربق سیاه خربق سفید
آهک [illegible] سیاه دی با آب ترب حل کرده بمالند صفت تدبیری که بوی بغل و بوی ناخوش را
[illegible] اگر در بدن امتلائی باشد استفراغ کنند و مکرر بحمام روند و جامه های پاکیزه پوشند
و بآب مورد [illegible] و برگ سیب طلا کنند و هر صبح [illegible] که بوی عرق
خوش کند چون [illegible] صفت داروئی که با شستن آن بوی عرق
خوش کند مورد صندل سفید قصب الذریره پوست ترنج [illegible] اشنه [illegible]
سوس [illegible] با مجموع سائیده در حمام بر بدن [illegible] صفت قرص که در این باب
بکار آید صندل سفید سک اسنبل [illegible] هر یک [illegible] مردارسنگ
هر یک سه جزو کافور نیم جزو کوفته بگلاب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند و [illegible]
در بدن بمالند صفت قرص دیگر [illegible] سک اسنبل [illegible] هر یک
ده درم بگلاب قرص کرده در سایه خشک کنند و بکار برند صفت قرصی دیگر [illegible] سنبل
الطیب اظفار الطیب قسط هر یک [illegible] طین البحیره خبث الاسرب اسفیداج مغسول هر یک
[illegible] سنبل رومی هر یک [illegible] زعفران [illegible] هر یک [illegible] نرم سائیده با آب [illegible] زعفران

بشراب حل کرده سرشته [illegible] در سایه خشک کنند و در وقت حاجت سائیده [illegible]
صفت ادویه دیگر که در این باب بکار آید مردارسنگ سفیداب [illegible] بگلاب سرشته
قرص کنند و در میان [illegible] تازه [illegible] خشک کنند [illegible] و بکار برند [illegible]
[illegible] بیند و بگلاب کافور [illegible] بکار برند صفت ادویه که در علاج [illegible] بکار آید
بعد از فصد و استفراغ و مداومت حمام و پوشیدن جامه های حریر و کتان [illegible] بکار آید
سماق با روغن زیت برگ [illegible] با روغن زیت برگ [illegible]
برگ [illegible] برگ حنظل برگ مورد برگ سرو برگ کتان قصب الذریره [illegible] روغن
با روغن بید انجیر با روغن [illegible] پوست [illegible] زراوند [illegible] جبه [illegible]
[illegible] صفت داروئی مرکب [illegible]
[illegible]
ادویه طلا کنند صفت ادویه که بدن را [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] سرد [illegible] زهره [illegible]
موی بدان [illegible] نافع بود صفت داروئی قوی [illegible] زرنیخ سرخ بوره با سرکه در روغن
زیت سائیده بر سر و موی طلا کنند صفت دیگر خربق سفید بوره برگ [illegible] زهره با
برگ حنظل با روغن زیت طلا کنند صفت داروئی دیگر [illegible] زرنیخ سرخ خردل زراوند

القمل

طویل قطران

طویل قطران زهره [illegible] سرشته طلا کنند صفت داروئی دیگر قطران حنظل با زرنیخ با روغن
سوسن در حمام طلا کنند صفت دیگر [illegible] زرنیخ [illegible] صفت ادویه که [illegible] از
آن طلا کنند صفت داروئی که در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سائیده [illegible] صفت دیگر سفیداب
سرب با سفیداب [illegible] روغن [illegible] صفت
دیگر شمع [illegible] بعد از حمام [illegible]
[illegible] صفت داروئی جهت [illegible] با روغن
[illegible] مطبوخ افتیمون استفراغ
کنند و بعد از استفراغ [illegible] صفت داروئی که [illegible]
[illegible] بیرون کنند و موم و روغن در میان آن کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
سود دهد صفت داروئی جهت [illegible] میان انگشتان [illegible]
ضماد کنند صفت معجونی جهت لاغری بدن مغز بادام مغز پسته حبة الخضرا [illegible]
کوفته بعسل سرشته [illegible] چون جوزی هر صبح [illegible]
بود از عقب آن [illegible] شراب بخورند صفت حسوی معتدل جهت فربهی نخود سفید [illegible]

شقاق العقب

شقاق الاصابع

هزال بدن

شیر گاو دوشند تا شیر بجوشد و خشک کنند یک جزو از آن بخود و بجوشد کشک جو با بجوشانند معده
خشک او بمخزون کشک گندم نیز بپزند که زیره داخل کنند چون پخته شد نان خشک کوفته در آن
افکنند و مقداری شیر تازه داخل کنند و بجوشانند تا قوام گیرد بعد از مالیدن بدن بخورند و اگر
بخورد تخم خشخاش و مغز بادام مقشر کوفته اضافه کنند بهتر باشد صفت جوارش فربه کننده
بهمن سرخ و زرد و ... گل ... حبة الخضرا ... زرد ... هدانه ... مغز پسته بکوبند
مغز بادام شیرین گیلانی مقشر ... نرم بکوبند و مثل ... شکر ... آرد کنند ... بادام
گاو با ... بعضی ... سه روز ... صفت ...
فربه کننده شیر تازه دو رطل آب یک رطل با هم بپزند تا آب برود و ... بکوبند ... روغن
گاو ... صفت قرص فربه کننده ...
که انزروت ... صفت قرص ... مقوی بخورند
صفت قرص ... کرده ... رطل شیر تازه ... آرد
معده ... تواند ... داخل کنند ... قرص کنند ...
و ... صفت دارو ... دیگر ...
که خواهند ... خشک کنند ... تنور
پخته ... تا ... پس آن ... آن تخم را بکوبند ... مثقال ...

تقویت کنند و در ... مقشر ... کرده باشند بامداد و شبانگاه ... از آن
بخورند محرور المزاج ... صفت دارو که خوردن آن بعد از هضم ... الاغر
کند ... تخم سداب ... تخم کرفس ...
... صفت دارو ... الاغر کنند ... تخم سداب ...
تخم کرفس تخم ... هر یک یک جزو ... ربع جزو ...
یک مثقال و در بعضی نسخ ... هر یک یک جزو ... صفت دیگر ...
... باسکنجبین ممزوج با آب سرد خوردن در این باب سخت نافع است صفت
... که ... ناخن ... مسهل ... هر صبح ... تازه خوردن ...
... بادام خوردن ... و نقل نقاع ضماد کردن ... تخم کتان ...
... نهادن ... ضماد کردن سود دارد و اگر سبب
سودا باشد بدن ... سودا ... کند و بعد از آن ضماد با که مذکور شد
... صفت ... ناخن را زایل کند ... بدن ... جوز
سرد ... با آب ... ضماد ... تخم کتان ... خردل
با هم کوفته ... ضماد کردن سود دهد ... که
... صفت دارو که ناخن معیوب ...

صمغ ... ضماد کنند و چند روز ... تا نرم شود و پس ... و از این ناخن ... تا خون
بسیار ... ضماد کنند ... تازه کنند تا ناخن ...
... صفت ضمادی قوی ... صفت ضمادی دیگر
زرنیخ سرخ ... علت ... ضماد کنند ... صفت ...
ناخن ... انگشت ... علاف کنند
... انگشت ... ناخن ... باشد ...
... ناخن از این علاف ... انگشت ...
صفت طلا ... داحس ...
... صفت دارو که در ابتدای داحس ... ضماد کنند
... انگشت در آب ... صفت ضمادی دیگر ...
... ضماد کنند صفت ضمادی ...
باب چهل و دوم در ذکر ادویه که دافع سموم صفت ادویه که با جمیع سموم برابری کنند
و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و تریاق الطین و تریاق اربعه ...
... صفت ... مطلع ... خوردن سم ...
... که در آن ... باشد ...

حل کرده باشند بخورند ... و بعد ... آن ...
... ظاهر شود ... علاج کنند ... اعراض
ظاهر شود ... اعراض کنند ... تقطیع کرده باشند
بعضی مواضع ... از سموم حاده است پس شیر و روغن ... روغن بادام ...
... روغن بادام علاج کنند ... التهاب و عطش ...
جسم ... کرده باشند از سموم حاره است با آب یخ ... گلاب سرد
دروغن گل و قرص کافور ... علاج کنند ... الکر
... از سموم بارده است بخوردن شراب ... و ...
علاج ... منع از خواب ... خوردن ... بدن ...
بالقوه نیز نافع است ... ضعف و غشی ... سقوط ... از سموم
... تریاق ... مثرودیطوس و تریاق اربعه و دواء المسک
ماء اللحم و شراب ... علاج کنند صفت تریاق بزرگ و مثرودیطوس و تریاق اربعه
که در جمیع سموم ... صفت تریاق الطین که در جمیع سموم ...
... صفت تریاق ...

همه جانوران زهرناک و جمیع ادویه سمی را سود دارد تخم [illegible] اسفند زبره هر یک
ده درم جنطیانا زراوند مدحرج هر یک [illegible] درم فلفل سفید [illegible] درم با عسل سرشته شربتی یک [illegible] باقلا
با قولا با شراب بدهند صفت معجونی که گویند جمیع جانوران را سود دارد افیون [illegible] هر یک [illegible] فلفل
یک درم و نیم زراوند طویل زراوند مدحرج هر یک [illegible] درم [illegible] اسفند [illegible] هر یک یک درم [illegible]
جنطیانا [illegible] درم سداب [illegible] درم کوفته بیخته با آب [illegible] گرفته صاف کرده [illegible] معجون
سازند شربتی یک مثقال با شراب بدهند صفت دوای دیگر عام حب بلسان [illegible] تخم شلغم [illegible]
فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل [illegible] افیون [illegible] زنبره [illegible] هر یک چهار درم
سنبل [illegible] هر یک شش درم عسل [illegible] سرشته شربتی [illegible] باقلا بدهند با شراب صفت دارو
دیگر عام [illegible] حب بلسان هر یک [illegible] زراوند مدحرج [illegible] هر یک [illegible] زعفران
هر یک [illegible] طین البحیره چهار درم با عسل سرشته شربتی [illegible] باقلا صفت [illegible] جانوران
عموما نفع دهد نفط سفید [illegible] روغن [illegible] با
عصاره [illegible] بود [illegible] با بول [illegible] سفید [illegible]
زنده [illegible] بنهند [illegible] ساعت [illegible] سرد شود دیگری بر نهند [illegible]
[illegible] صفت دواء الحلیت [illegible] سموم [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] جمیع با عسل معجون سازند صفت

زهر بیش خورده از خوردن بیش ورم لب و زبان و جحوظ چشم [illegible] غشی [illegible]
[illegible] تخم شلغم [illegible] کنند بعد از آن [illegible]
[illegible] زهر [illegible] تریاق [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] بیش موش صفت [illegible] ذراریح خورده از خوردن مغص و تقطیع [illegible]
[illegible] بول و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت [illegible]
[illegible] کردن با آب گرم و روغن [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] علاج کنند صفت [illegible]
خورده از خوردن [illegible] ذراریح ظاهر شود و علاج هر یک است صفت [illegible]
خوردن [illegible] ظاهر شود [illegible] کردن با آب
گرم و روغن [illegible] علاج کنند تریاق مخصوص [illegible]
[illegible] تخم سداب [illegible] معجون سازند [illegible]
[illegible] اعاده کنند و بعد از آن بعلاج [illegible] علاج کنند صفت [illegible] افیون خورده از خوردن
آن [illegible] چشم [illegible]
و بعض اوقات بوی افیون [illegible] آن [illegible] کردن [illegible] تخم [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] که در آن [illegible]

زهر بیش خورده

زهر ذراریح خورده

[illegible]

زهر افیون خورده

کوفته کرده باشند و تشنجی و ناس لعاب و باد و تعطیش و منع از خواب و خوردن تریاق اربعه و سنجر یا
علاج کنند صفت تریاق خاصه آن جندبیدستر فلفل حلتیت ابهل بسادی کوفته بعسل سرشند
بنده کاکو را نیز و مالیدن روغنهای کالرم و بوئیدن جندبیدستر و در آتش گرم نشستن نیز سود دهد صفت
تدبیر شوکران خورده عوارض آن مثل عوارض افیون خورده است با تاریکی چشم و سردی اطراف و
تشنج و سستی زانو و بعلاج افیون خورده علاج کنند صفت تدبیر مروح خورده و جوز ماثل خورده و از خوردن
کل و اصد دوار و سکر و حمرة عین و [illegible] شدید بهم رسد در علاج آنها تدبیر افیون خورده مشغول
شوند صفت تدبیر قطر و کماه عوض آنها خناق و ذبحه و ضیق النفس و قشعریره و عرق سرد
و غشی است قی کردن با آب ترب و عسل [illegible] و آبکامه و سکنجبین و بوره و بیخ خوردن
شراب صرف با مرق الدجاج با سکنجبین عسلی با آب [illegible] الجرب و رز با نمک و [illegible] معده
ضماد [illegible] استعمال حقنه حاده علاج کنند و ابدال آنها تریاق اربعه و سنجر [illegible]
فلافلی و کمونی با شراب یا آب بدهند صفت تدبیر مردارسنج خورده از عوض آن قولنج و عسر
البول و خشکی دهن و گرانی [illegible] ثقل [illegible] و ورم بدن است بطبیخ شبت و بوره قی
کنند و بعد از آن سفرجلی مسهل طبیع نرم دارند و حقنه‌های تند بکار برند و شراب صرف
عتیق [illegible] مرهم صفت تریاق مرداسنج تخم کرفس [illegible] بر مساوی کوفته و [illegible]
با [illegible] شراب [illegible] صفت تدبیر سفیدآب خورده از خوردن آن سفیدی زبان

تدبیر شوکران خورده
تدبیر مروح و جوز ماثل خورده
تدبیر قطر و کماه
تدبیر مردارسنج خورده
تدبیر سفیدآب خورده

و استرخاء اعضا و فواق و سعال و خشکی دهن و خفقان و وجع معده و مانند آن عارض شود بماء العسل
و طبیخ الجبر [illegible] فرمایند و ربع درهم سقمونیا با ماء العسل بدهند بعد از آن عصاره افسنتین و سائر
مدرات با ماء العسل بدهند صفت تدبیر بوره و زرنیخ و آب صابون از خوردن طلق و اقلیمیا
و قروح امعا عارض شود اما از خوردن بوره با سنج خشکی دهن و وجع معده و عسر البول
و اسهال خون نیز حادث شود با آب گرم و روغن بنفشه و بادام خوردن علاج کنند بعد از آن شیره تخم خیار
و شیره [illegible] و جربه با بدهند صفت ادویه [illegible] که در [illegible] خورد که [illegible] و طاوسی
و مرغابی و خروس و خارپشت [illegible] و در [illegible] جواع [illegible] و زنگدار [illegible] و چوب [illegible]
در [illegible] قیقطوران و حلتیت [illegible] بدهند صفت طرد حیه اطراف [illegible]
شاخ گوزن و گوگرد و موی آدم و سکبینج و زفت و مقل و بارزد بسوزانند و سکن الطبع [illegible]
بیاشند و [illegible] صفت طرد عقرب [illegible]
خود [illegible] زرنیخ زرد و شحم [illegible] کاد و دود کنند و خانه را الحلتیت محلول در آب بیاشند
صفت دارو [illegible] حنظل در آب کنند و آب آن در خانه بپاشند [illegible]
[illegible] باشد و اگر خون [illegible] کنند [illegible] آن جا جمع [illegible]
[illegible] برآن جمع شوند [illegible] صفت دارو [illegible]
که دود آن [illegible] شاخ گوزن و کبر و [illegible]

طرد حیه
طرد البراغیث
طرد البق

که در این قسم بکار آید مذکور شد صفت تدبیری که در رتیلا بکار آید رتیلا انواع بسیار است [illegible]
بن آن مضرت عظیم است که مشابه و [illegible] که در خون سرایت برد و عارض شود از وجع
ورم موضع لسعه و بعضی اوقات حمره و اکثر اوقات خضرة موضع و انواع سرخ رنگ آن
وجع [illegible] بهم رسد با خارش که باندک زمانی زایل شود و از قسم سیاه آن وجع بسیار و غشی
حادث شود و از قسم سفید آن وجع سهل و صداع و احتراق بطن حادث میشود و از قسم [illegible]
مشهور است و [illegible] آن خطوط براق است صداع و استرخاء بدن بهم میرسد و از قسم زرد آن
که در زمان رطوبتی قلیل از آن بچکد وجع شدید و عشی و [illegible] و عرق و انتفاخ بطن بهم میرسد
و بعضی اوقات [illegible] و علاج جمیع [illegible] موضع لسعه [illegible] موضع لسعه [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] و تخم کرفس کوفته سعوف [illegible] و دوا الحلتیت که در سموم بارده مذکور شد
بدهند صفت تریاق مخصوص رتیلا فلفل سفید زراوند [illegible] عاقرقرحا [illegible] سیاه
[illegible] جنطیانا [illegible] اقماع الرمان [illegible] و در [illegible] عصاره [illegible]
[illegible] بعصاره [illegible] با شراب [illegible]
بعضی [illegible] و عود [illegible] تخم [illegible] و جوز [illegible] تخم کرفس [illegible]
صفت [illegible] درم [illegible] حب [illegible] درم سنبل الطیب
[illegible] تخم کرفس [illegible] درم با عسل [illegible]

زنبور

[illegible] با شراب [illegible] صفت [illegible] آن [illegible] با [illegible] صفت تدبیر عنکبوت [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] مشهور است [illegible] از [illegible] موضع [illegible]
[illegible] عارض میشود [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] صفت تدبیر عنکبوت مشهور [illegible]
[illegible] موضع [illegible] از آن بهم میرسد [illegible]
[illegible] در روغن [illegible] عنکبوت [illegible]
آن وجع معده و [illegible] عسر البول [illegible] عارض میشود [illegible] تدبیر آن مثل تدبیر [illegible]
صفت تدبیر لسع زنبور بعضی زنبور بزرگ و بعضی کوچک [illegible] و از [illegible] بعضی [illegible]
سیاه است و [illegible] آن بزرگ است و آن [illegible] است و بعضی [illegible]
و خاصیت آن است که [illegible] مرده [illegible] و [illegible] جمیع [illegible]
بسیار [illegible] موضع بهم رسد و علاج آن است که موضع لسعه را [illegible]
بعد از آن [illegible] و [illegible] با [illegible]
و [illegible] کنند و [illegible] و [illegible] کرده [illegible] و [illegible] کنند
با [illegible] متصل [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند [illegible]

لسع زنبور

سرکه‌اش با دو و اگر طبیخ شود مثل طبیخ هزار اسفند یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب یا طبیخ برنج در
فاتر باید نشسته‌اند یکبر بریزد صفت دوائی که مالیدن آن تنها بر بدن حشرات یکبر بریزد مثل ضرر گوش
با سرکه و روغن زیت جوشانیده و صبعه در روغن گل کرده برگ سپند تازه کوفته در روغن زیت
جوشانیده شاخ سرو تر با حب الغار با برگ گشنیز یا قیصوم و بیخ الجدوار و دود حب بان و بیخ حرف
حلبه یا بعضی کوفته در روغن زیت جوشانیده بر بدن مالند صفت تدبیر لزع عقرب اگر زدن
عقرب موضع ورم کند و ملتهب باشد بعضی اوقات حرارة و بعضی اوقات سرما احساس کنند و اضطراب
و ضعف قلب و غشی و عرق سرد و استفراغ پدید آید بالای موضع لزع بعصابه قوی ببندند
به بیرون کشان و اگر زیت زرد و نمک و علک البطم ضماد کنند و بروغن زنبق بمالند و موضع را محجمه کنند
نمک کاورس حلتیت و سیر و عاقرقرحا بخورد و تریاق فاروق و مثرودیطوس و تریاق
اربعه و سنجر بنافیر نافع است و سیر کوفته با شراب بنوشد و اول بخورند و بعد از نیم ساعت شراب
بدهند بپوشند و گرم بخوابند عرق کنند صفت تریاقی خاصه کژدم مغز گردکان هر یک
یکبر و برگ سداب خشک انجیر هر یک پنج و کوفته با انجیر و آب حب ببندند بقدر شربتی
درم با شراب دهند صفت تریاقی دیگر جاوشیر فرفیون جند بیدستر فلفل سفید مساوی با
بسائیده و بعسل بالمناصفه سرشته بکار برند صفت تریاقی دیگر بیخ حنظل پنج کبر افسنتین زراوند
طویل و مدحرج خشخاش مساوی شربتی مساوی فلفل زراوند دانگ و مانع الکید

وابن راعلی

واین را عکری خوانند و بصره دارد صفت دارو ئی دیگر زراوند شونیز بیخ جاوشیر بزر الحرمل
مساوی شربتی دو درم با شراب دهند صفت دیگر زراوند طویل عاقرقرحا مساوی بعسل
سرشته شربتی دو درم اهل عرب کژدم گزیده را دو درم بیخ حنظل میدهند در حال درد زایل شود
و گفته که استخوان سیر کوفته پخته بروغن گاو سرشته دو مثقال بخورند نفع دهد صفت ادویه
که مالیدن آن سود دهد بجهت کژدم است که طلا و ضماد کنند و اگر موشی بزنده شکافند
و بر آن موضع نهند مجرب است و ضفدع نیز مجرب است و مداد هند و شیر انجیر خام و چند بیخ ترکرد
زرد بار اینج و علک البطم ضماد کردن سود دهد و طلا و تیز نافع است و سیر بار با سرکه طلا کردن
نیز نفع دهد و گوشت ماهی شور و سیر پخته با روغن گاو گرم کرده ضماد کنند و سپس گندم با برگین
کبوتر و بادروج در حال درد بنشاند و ملح البول دوائیست که در این باب بهتر از این چیزی
نیست صفت تدبیری که در لزع عقرب جراره بکار آید از لزع آن ورم اسنان و بول الدم
و غشی و خفقان و بعضی اوقات یرقان و حبس طبع پدید آید محاجم بگذارند و حوالی آن گیرند
و موضع را بعضی اوقات داغ کنند و فصد کنند و ربوب فواکه حامض و شیره تخم کاسنی و شیره
جو و آب خیار و آب کدو و قرص کافور بدهند و اگر طبع قبض باشد حقنه کنند و اگر زبان
ورم کند رگ زیر زبان بزنند و تاب کشنیز غرغره کنند صفت تریاق خاصه آن طین خشخاش
خشک برگ سیب ترش کشنیز خشک مساوی کوفته بیخته شکر بقدر آن اندازند صفت تریاقی عکری

عضة الكلب والكلب

بدهند دفعه کنند و در علاج زنبور گزیده چیزی احتیاج نباشد صفت تدبیر عضة الکلب الکلب اما
علامات آن احمرار عینین و خروج لسان و سیلان لعاب و کف از دهن و انداختن
سر بر پای و سستی گوشها و بردن دنب بر میان رانها و اختلاف حرکت و بحة الصوت
و حرب کلاب و حرب آن از آب و غذا و گریختن سوی در آخر علت و حمله بر هر که ببیند و است
و اگر کلب در میان نباشد پس باید که نان خمیری در خون آن زخم وضع کرده اند باید ملطخ سازند
و بسگ دهند اگر بخورد پس آن عضة الکلب نبوده باشد و اگر نخورد باشد بگو بطلوعه و موضع
گزیده را ابدا بشب ضماد کنند و صبح بمرغ دهند پس اگر نخورد و یا بخورد و بمیرد پس کلب
کلب بوده باشد تدبیر آن مشغول شوند صفت داروئی که جهت گشادن جراحت موضع
گزیدن بکار آید زفت یک رطل و زنبق دانه در سرکه حل کنند در زفت یا روی البسیر شوند
و ضماد کنند دیگر و بساز و علت هر یک [illegible] کار کنند صفت داروئی دیگر
جزو نوشادر دو جزو فلفل پنج جزو سنبل شوی [illegible] جزو [illegible] جزو ذراریح
[illegible] جزو عدس سوخته چهار جزو زنگار سه جزو تخم قراسیون جزو [illegible] بر جراحت
باشند در باختن فرمایند تا عرق کنند یا بحمام و غیر آن تدبیر عرق آوردن کنند خصوص در ابتداء
باستفراغ مشغول شوند تا زهر بیرون کنند و چون دانند که ماده سگ را از جراحت آمده
عرق بسیار شده و سودای آسایش دهند پس تدبیر استفراغ سودا کنند صفت داروئی مسهل

پوست هلیله کابلی ده مثقال افتیمون یک مثقال و نیم نمک هندی نیم مثقال اسطوخودوس یک مثقال حجر ارمنی یک مثقال
غاریقون یک مثقال و نیم خربق سیاه دو مثقال حب [illegible] شربتی دو مثقال صفت ایارج روفس که از آن
وقت بکار آید مذکور شد و بعد از استفراغ قوی در مثانه هر چند روزی حقنه کنند بروغن و آب
و طبیخ چند از اغذیه لطیفه مرطبه بدهند و با [illegible] و شراب و شراب بهم آمیخته دهند
آب [illegible] ترباق فاروق و ترباق اربعه و داروی سرطان نافع است صفت
داروی سرطان دیگر سرطان نهری زنده در دیگ مسین و تنور گرم نهند تا بریان شود چنانکه توان
ساید از این سرطان پنج جزو خطمی پنج جزو کندر یک جزو شربتی در اول یک ملعقه با آب
دروغن [illegible] و بعد از چند روز شربتی دو ملعقه هر چند روز بیفزایند تا چهار ملعقه و سرطان بریان
کرده باتش چوب رز که انگور آن سفید باشد مجرب است خصوصا با خطمی با آمیخته شربتی
چهار ملعقه با شراب صرف و بعضی نسخ خطمی نیم در این سرطان باشد و اگر در سال باد
روز اول و دوم داغ کنند سپس بتقطیع دهد و داغ بزرگ باشد و بعضی بعد از یک هفته نیز داغ
میکنند و اگر از آب ترسد حیله کنند که آب داده شود و شراب ممزوج با آب نیز سودمند است
صفت داروئی که در انبوب سود دهد طین البحیره که از اسکندریه آرند [illegible] خرگوشی حب الغار خصیه
عرب از هر یک مثقال [illegible] هر یک [illegible] مثقال با عسل سرشته شربتی یک باقلا صفت داروئی دیگر خواتیم
البحیره [illegible] درم القفر [illegible] چهار درم القفر الارضی شش درم رواند [illegible] حب الغار تخم سداب [illegible]



